



This text may appear in English. The full text may appear in Arabic. The full text may appear in Arabic. The full text may appear in Arabic. The full text may appear in Arabic.



This field may contain sensitive information. The file may have been moved, renamed or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.



This field may contain sensitive information. The file may have been moved, renamed or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.



This field may contain sensitive information. The file may have been moved, renamed or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

مقدمه مؤلف

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه

لله الحمد و له المنة جلد سیزدهم «امام شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام در روز بیست و پنجم شهر مبارک رمضان سنه یکهزار و چهارصد و ده هجری قمریه به پایان رسید، و این جلد فقط بحث در پیرامون حدیث ثقلین را استیعاب نمود؛ و از جهت سند تواتر، و از جهت دلالت و وضوح آن در عصمت و همتا بودن ائمه طاهرین (صلوات الله و سلامه علیهم) با قرآن کریم و حجیت کلامشان تا روز بازپسین به اثبات رسید. از این رو نگارنده می بایست بدون فاصله و درنگ از خداوند متعال مدد می جست تا جلد چهاردهم شروع گردد و در بقیه مباحثی درباره امامت که شرح آن مختصراً در مقدمه مجلد سیزدهم آمده است بحث و تحقیق به عمل آید.

اما چون کتاب «وظیفه فرد مسلمان در احیای

حکومت اسلام» که حاوی مطالبی ضمن بحث با
رفقای صمیمی و اخلّاء روحانی بلده طیبه أرض
أقدس مشهد رضوی (علی شاهدا آلف التّحیّة و
الإکرام) بود، در شهر شوال المکرّم همان سال یعنی
۱۴۱۰ تحریر و سپس انتشار یافت، و در آنجا اشاره
شده بود که این مباحث ادامه دارد و این کتاب باید
مجلّد اول و ابتدائی دروسی به دنباله آن در حکومت
اسلام قرار گیرد؛ لهذا از طرفی برای تتمیم مباحث
سابقه، و از طرف دیگر چون این مباحث بعینها از
حکومت امام و ولایت فقیه بحث می نمود، و این
خود یکی از مطالب موعوده در مجلّد چهاردهم به
شمار می رفت، بنابراین اساس پس از ماه مبارک
رمضان سنه یکهزار و چهارصد و یازده با اخوان
طلّاب دینی و اکارم فضلاّی

روحانی این شهر مقدّس بحثی را در تحت عنوان ولایت فقیه در حکومت اسلام شروع نمود، به طور متوسط، نه آن قدر مختصر که مطلبی به دست نیاید و نه آن قدر مفصّل که رشته بدر رود، و در مدّت سه ماه که چهل و هشت جلسه کامل را استیعاب نمود، در میان گذارده شد؛ و الحمدلله روی مطالب معنونه بحث کافی و وافی به عمل آمد و سپس تحریر و در چهار مجلد برای طبع آماده شد.

در ماه رجب المرجّب یک هزار و چهارصد و دوازده حقیر کتابی را به نام «رُوح مُجَرَّد»: یادنامه حاجّ سید هاشم حدّاد قدّس سرّه شروع نموده و مدّت تدوینش سه ماه به طول انجامید. چون حضرت معظمّ له رَضِيَ اللهُ عَنْهُ از شاگردان اقدم و اُسبِق و اَفْضَل فردوس و سادّه آية الحقّ و العرفان و سند الحكمة و الايقان: مرحوم آية الله حاج سید میرزا علی آقای قاضی قدس سرّه بوده‌اند و از گرامی‌ترین اساتید حقیر در مباحث اخلاق و عرفان محسوب می‌شدند، لهذا این کتاب به شماره ۴ از سلسله دوره علوم و معارف اسلام که در قسمت

اخلاق و فلسفه و عرفان است انتشار می‌یابد؛ کما آنکه دوره کتاب «ولایت فقیه در حکومت اسلام» به شماره ۶ از این دوره انتشار می‌یابد که شامل مباحث علمی و مسائل فقهی می‌باشد.

خدا را سپاسگزاریم که توفیق مرحمت فرمود و خامه حقیر را در این امد غیر بعید به تحریر و نگارش این مسائل به جریان انداخت؛ و اینک بحمد الله که روز عید سعید غدیر خم از سنه یکهزار و چهارصد و دوازده هجری قمریه می‌باشد شروع به مجلد چهاردهم از «امام‌شناسی» را که به شماره ۲ از دوره علوم و معارف اسلام مشخص گردیده است مقدر فرمود. وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ،
وَ إِمَامَ الْمُوَحِّدِينَ، وَ يَعْسُوبَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ قَائِدَ الْغُرِّ
الْمَحَجَّلِينَ، وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

مشهد مقدّس دو ساعت به ظهر مانده روز

۱۸ ذوالحجّة الحرام ۱۴۱۲ هجریّه قمریّه

عبده الفقیر: سید محمّد حسین حسینی

طهرانی

درس صد و نود و ششم تا دویستم: امر
قرآن و پیامبر به کتابت و تربیت کاتبان

درس ۱۹۶ تا ۲۰۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ؛

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين؛

و لا حول و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم:

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ
وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ
وَلَكِنْ كُونُوا رَبُّنِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ
تَدْرُسُونَ﴾^۱

«در توان و قدرت هیچ فرد انسان چنین حقی

نیست که پس از آنکه خداوند به وی کتاب آسمانی

^۱ هفتاد و نهمین آیه از سوره آل عمران: سوّمین سوره از قرآن کریم.

و حکم و نبوت را داده باشد، به مردم بگوید: شما
بندگان من باشید نه بندگان خدا! و لیکن برای وی
این حق هست که به مردم بگوید: شما رجال الهی
مربی بشر بوده باشید، به سبب آنکه روش و منهاج
شما بر آن بوده است که کتاب الهی را تعلیم
می نموده‌اید و در خواندن و درس دادن آن مزاولت
و ممارست داشته‌اید!»

اهمیت تدریس و کتابت

درس دادن عبارت است از تعلیم به کیفیت
مخصوصی که غالباً با خواندن از روی کتاب توأم
باشد و آن اخصّ از مطلق تعلیم است چنانکه
حضرت استاذنا الأکرم

افاده فرموده‌اند: وَ الدَّرَاسَةُ أُخْصُ مِنَ التَّعْلِيمِ فَإِنَّهُ

يُسْتَعْمَلُ غَالِبًا فِيهَا يُتَعَلَّمُ عَنِ الْكِتَابِ بِقِرَاءَتِهِ.^۱

اصل کتاب، نوشته‌ای است که با کتابت

صورت می‌گیرد، و تدریس کتاب هم غالباً با نوشتن

و تعلیم آن به صورت کتابت است. بنابراین کتابت

نقش مهم و مؤثری در تدریس و تعلیم دارد.

در این آیه مبارکه خداوند می‌فرماید: وَظِيْفَةُ

انبياءِ الهى که به ایشان کتاب الهی و حکم و نبوت

داده شده است آن است که مردم را به خواندن و

تعلیم و تدریس کتاب و احکام از راه تربیت استادان

و مربّیانى الهى که پیوسته با کتابشان ممارست دارند

و در خواندن و تدریس و تعلیم آن مزاولت می‌نمایند

آشنا کنند.

علمای ربّانی که در تحت تعلیم و تربیت

پیامبران عظام می‌باشند به وسیله خواندن و نوشتن و

کتابت کتابهای آسمانی و پیوسته دخالت نمودن در

تعلیم و تدریس آنها، مردم را به شاهره سعادت

^۱ «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۳، ص ۳۰۴.

رهبری می نمایند. بنابراین یگانه راه و طریق هدایت مردم از راه انبیاء و پیغمبران، علمائی می باشند که در وسط قرار گرفته و کارشان در اثر کتابت و دراست آیات الهیّه، فهماندن حقایق دین به اذهان عامّه مردم است و این مأموریت، تنها به واسطه تدریس و تعلیم کتاب که لازمه اش کتابت و نوشتن است تحقق می یابد.

در قرآن مجید نام کتاب و کتب و مشتقات از ماده کتابت بسیار برده شده است و کانه علاوه بر تدریس و تدرّس علوم، خصوص عنوان کتابت در ایصال و افهام آن دراسات و تعلیمات مؤثر است.

تفسیر آیه دین و تجارت از سوره بقره

در بعضی احکام، کتابت را از لوازم شمرده و امر بدان کرده است. در آیه ۲۸۲ و آیه بعد از آن از سوره بقره می بینیم که در ده جا لفظ و عنوان کتابت عنوان شده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ (۱) وَ لِيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ

كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ (٢) وَ لَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا

عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ (٣) وَ لِيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ (٤)

وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ (٥) وَ لَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئاً (٦) فَإِنْ كَانَ

الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً (٧) أَوْ ضَعِيفاً (٨) أَوْ لَا

يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ (٩) فَلْيُمْلِلْ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ (١٠) وَ

اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ (١١) مِنْ رِجَالِكُمْ (١٢) فَإِنْ لَمْ

يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ (١٣) مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ

الشُّهَدَاءِ (١٤) أَنْ تَضِلَّ إِحْدَيْهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَيْهُمَا

الْأُخْرَى وَ لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا (١٥) وَ لَا

تَسْمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيراً (١٦) أَوْ كَبِيراً (١٧) إِلَى أَجَلِهِ

ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا

إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ

عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا (١٨) وَ أَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ

(١٩) وَ لَا يُضَارَّ كَاتِبٌ (٢٠) وَ لَا شَهِيدٌ (٢١) وَ إِنْ

تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ (٢٢) وَ اتَّقُوا اللَّهَ (٢٣) وَ

يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِباً فَرِهَانٌ

(٢٤) مَقْبُوضَةٌ (٢٥) فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ

الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ (٢٦) وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ (٢٧) وَ لَا

تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ (۲۸) وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ (۲۹)

وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر در میانتان معامله استقراضی و یا مبادله مدّت داری تا رأس زمان معهود و مشخصی واقع شود، بر شما لازم است زمان أجل و سررسید آن را بنویسید (۱)، و باید در میان شما کسی باشد که آن سند را به راستی و درستی تنظیم کند و بنویسد (۲)، و نباید نویسنده در برابر این موهبت که خداوند به او تعلیم را عنایت کرده است از نوشتن دریغ نماید، پس بر وی واجب است که بنویسد (۳)، و بر شخص مدیون واجب است مقدار دین را بر کاتب إملاء و القاء کند و کاتب از جانب وی بر عهده وی بنویسد (۴)، و مرد إملاء کننده مدیون، و یا مرد کاتب و منظم نماینده سند، باید تقوای خداوند را ملحوظ داشته (۵) و از دین مقرر و معهود، چیزی کمتر نویسند، و از مقدارش نگاهند (۶)، و مدیون (که بر عهده اوست که در رأس مدّت معین طلب را پرداخت نماید) اگر سفیه (کم عقل و تبذیر کننده) بود (۷)، و یا ضعیف (صغیر نابالغ و یا پیر فرتوت و خرفت) بود (۸)، و یا

قدرت بر إملاء را (به واسطه لال بودن و یا جهالت به لغت) نداشت (۹)، در این صورت لازم است که ولیّ و صاحب اختیار امور او از روی راستی و درستی (۱۰) بجای وی إملاء کند، و باید دو نفر گواه (۱۱) را از میان مردان مسلمانان (۱۲) بر این قضیه گواه گیرید! و اگر دو نفر مرد نبودند باید یک نفر مرد و دو نفر زن (۱۳)، از گواهانی که شما آنان را می‌پسندید و به صداقتشان صحّه می‌نهد (۱۴)، بر این امر گواه باشند؛ (و دو نفر زن بجای یک نفر مرد) بدین علّت است که اگر یکی از آن زنان داستان تحمّل شهادت را فراموش نمود آن زن دیگر وی را در موقع اداء شهادت به یاد آورد. و نبایستی گواهانی که تحمّل شهادت را نموده‌اند در وقتی که ایشان را برای ادای شهادت می‌طلبند إبا و امتناع نمایند (۱۵)، و نباید از نوشتن و تنظیم سند و سر رسید، ملول و خسته شوید؛ خواه آن معامله و دین، کوچک باشد (۱۶) یا بزرگ (۱۷)، زیرا که (این تنظیم سند و نوشتار سه فائده مهمّ دارد:) در نزد خداوند معامله‌ای راستین‌تر و استوارتر است و برای اداء شهادت، قویم‌تر و محکم‌تر، و به عدم پیدایش شکّ و شبهه

در مقدار دین و در زمان لزوم پرداخت، نزدیک‌تر.
مگر آنکه معامله نقدی دست به دست در میان شما
صورت گیرد که در این فرض اگر نوشته‌ای در میان
نباشد اشکال نخواهد داشت (۱۸)، و هنگامی که
معامله‌ای را انجام می‌دهید بایستی بر آن گواه بگیرید
(۱۹)، و نبایستی کاتب (۲۰) و شاهد (۲۱) ضرری را
(به واسطه ترک اجابت و تحریف و تغییر در کتابت
و شهادت) بهم رسانند، و یا آنکه نبایستی به کاتب و
شاهد ضرری (به واسطه تعجیل بدین امر از فوت امر
مهمشان و تکلیف بیشتر از آنچه بر ایشان معین شده
است) برسد. و این ضرر کاتب و شاهد غلط و
انحرافی است که از ناحیه شما تحقق پذیرفته است
و از جانب شما سر زده است (۲۲). در تمام این
مسائل باید تقوای خدا را پیش گرفته در مصونیت
وی درآئید (۲۳) و خداوند به شما تعلیم می‌نماید، و
خداوند به هر چیزی داناست.

و اگر در سفر بودید و کاتبی را برای نوشتن
نیافتید، باید گرو نقدی (۲۴) که آن را قبض می‌نمائید
(۲۵) به دست شما برسد! و اگر بعضی از داینین و

از مدیونین و بدهکاران را امین دانند (در این فرض به رهن و گرو نیازی نیست و) باید شخص مدیونِ امین که به واسطهٔ ایتمان به او از گرو و رهان صرف نظر شده است، دین را که در این حال به صورت امانتی در نزد وی می‌باشد، در موقع معین به داین و بستانکار پرداخت نموده، حقّ وی را تأدیه نماید (۲۶) و از خداوند بپرهیزد (و در اداء آن در موقع مقررّ و در مقدار آن خیانتی به عمل نیاورد) (۲۷)، و حرام است که شما مسلمانان شهادت را کتمان نمائید (و در موقع ادای آن پنهان دارید و از اظهار و بازگو کردنش خودداری کنید) (۲۸)، چرا که هر کس شهادت را پنهان دارد و از ابرازش در موقع حاجت اِبا و امتناع ورزد، دل او گنهکار است (۲۹)؛ و خداوند به آنچه شما بجا می‌آورید دانا است!

تفسیر اجمالی این آیات مبارکات را همان طور که ملاحظه می‌شود منتخبی از «تفسیر قاضی بیضاوی» آوردیم.^۱

^۱ از طبع دو جلدی قدیم، دار الطباعة العامرة مصر، ج ۱، ص ۱۸۷ تا ص ۱۹۰.

استشهاد به آیات قرآن کریم بر وجوب کتابت

آیه اوّل طویل ترین آیه در قرآن کریم است، و از مصاحف طبع جدید که بدون غلط و دارای مزایائی است یک صفحه تمام را شامل شده است. در آیه نخستین بیست و سه حکم از احکام مسائل تجارت و نحوه استقراض و معاملات سر رسیدار و احکام شهادت و شرائط شاهد و لزوم معامله رهنی در وقت عدم امکان تنظیم سند و کتابت، به طور کلی همان طور که حقیر در اینجا به شمارش آورده‌ام بیان می‌کند؛ و در آیه دوّمین شش حکم از احکام آن مسائل را بیان می‌فرماید که مجموعاً بیست و نه حکم می‌گردند.

در این آیات از کتابت و کیفیت تنظیم سند و نوشته و لزوم و اهمیّت آن در معاملات یاد نموده است و برای استحکام و متانت و درستی معاملات و مبادلاتی که در آن وعده و میعاد است بسیار ضروری و لازم به شمار می‌آید.

می‌توان از این آیات لزوم تشکیل اداره اسناد

کلّ و ثبت اسناد و املاک جزئیّه را

استفاده کرد؛ و به طور کلی امروزه که در دنیا اصول معاملاتشان متکی به اسناد و تنظیم و نوشته و امضاء و توشیح از مقامات عالیه و رسمیه است، از این دو آیه اخذ شده است؛ و با ضمیمه بعضی از آیات دیگر جمیع سیاسات مُدُن و قوانین اجتماعی را می توان به صورت مُدَوَّن و مشروح و گسترده ابراز نمود؛ و زحمت این امر بر دوش فقهای عظام شیعه بوده و ایشان الحقّ خوب از عهده برآمده اند، شَكَرَ اللهُ مَسَاعِيَهُمُ الْجَمِيلَةَ وَ مَبَانِيَهُمُ الْمُنِيفَةَ.

فعلًا سخن ما از این موضوع خارج است، و فقط این دو آیه را به عنوان استشهاد در اینجا ذکر نمودیم تا اهمّیت نوشتن و کتابت که موضوع بحث ما از نظر اسلام است واضح گردد و عنایت قرآن کریم و پیامبر عظیم و امرشان به نوشتن و لزوم کتابت در موارد عدیده مشخص گردد، تا جایی که یک پایه از مسائل دینیّه را می توان مبتنی و متکی بر کتابت دانست که اگر آن نبود بسیاری از مسائل زمین می ماند.

خطیب بغدادی: مورّخ أبو بکر أحمد بن علیّ

بن ثابت گوید: در وصف نمودن رسول الله صلی الله علیه [و آله و سلم] کتاب را به اینکه قید علم است، دلیل است بر اباحه نگاشتن علوم را در کتابها برای کسی که بر قوه حافظه خویشتن نگران است از آنکه در آن غلطی وارد شود، و ناتوانی و عجز از ایتقان و ضبط علوم برایش پیدا شود. و خداوند سبحانه بندگان خود را به مثل این مسأله در مسأله دین تأدیب فرموده و گفته است:

وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ
ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَ أَدْنَىٰ أَلَّا
تَرْتَابُوا.^۱

«و از نوشتن سند و سر رسید دیون خود در معاملات خسته و ملول نگردید، خواه آن دین کوچک باشد خواه بزرگ! این کار نزد خداوند به حق و درستی بیشتر می‌گراید و برای گواهی و شهادت استوارتر، و برای عدم حصول شک و تردید، به واقع نزدیکتر می‌باشد.»

^۱ آیه ۲۸۲ از سوره ۲: بقره.

و جائی که می‌بینیم: خداوند در امر دین و ذمه و عهده داری برای حفظ آن، و برای محافظت و احتیاط در آن، و برای ترس از دخول شک و شبهه در مقدار و در اجل آن ما را امر به نوشتن و کتابت فرموده است، علومی که حفظ آنها به مراتب از حفظ دُیون سخت‌تر است، سزاوارتر است که کتابتش به جهت خوف از دخول ریب و شک و شبهه در آنها، جائز باشد. بلکه کتابت علم در این زمان با طولانی‌تر شدن سندها، و اختلاف اسباب روایت، در مقام احتجاج از حفظ قوی‌تر است.

مگر نمی‌بینی خدای عزوجل نوشتن شهادت را در اموری که راجع به حقوق مردم و مبادلات و رد و بدل‌هایی است که میان آنها تحقق می‌پذیرد، کمک برای اثبات آن در موقع انکار، و موجب یادآوری در وقت فراموشی قرار داده است؟! و عدم آن را نزد مغلظه‌کاران و تمویه‌کنندگان در آن، قوی‌ترین أدله و حجتها بر بطلان مدعاهایشان، قرار داده است!؟

از این قبیل است چون مشرکین از روی بهتان ادعا نمودند که خداوند سبحانه برای خود از میان

فرشتگان دخترانی را برگزیده است، خداوند پیامبر ما صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را امر نمود تا بدیشان بگوید: **فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**^۱ «اگر شما در این ادعا راستگو می‌باشید، کتاب خود را که در آن این مطلب هست بیاورید!»

و چون یهود گفتند: **مَا أَنْزَلَ اللهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ**^۲ «خداوند اصولاً بر هیچ فردی از افراد انسان، هیچگونه چیزی را نازل ننموده است» و قبل از این انکار، خودشان به جهت ایمانی که به کتاب تورات داشته‌اند قائل بوده‌اند که خداوند نزول کتاب نموده است، و این حقیقت به طور استفاضه و گسترده از ایشان بروز نموده است،

خداوند تعالی به پیغمبر ما صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می‌گوید: بگو به آنان:

مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَ هُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَأِيسَ تَبْدُونَهَا وَ تُخْفُونَ كَثِيرًا «چه کسی نازل نموده است کتابی را که موسی

^۱ آیه ۱۵۷ از سوره ۳۷: صافات.

^۲ آیه ۹۱ از سوره ۶: انعام. و تمام آیه این طور است: وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَ هُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَأِيسَ تَبْدُونَهَا وَ تُخْفُونَ كَثِيرًا وَ عَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ.

آورد و آن کتاب نور و هدایت برای مردم بود، و شما آن را بر روی کاغذها ظاهر کردید و نشان دادید، و بسیاری از آن را پنهان داشتید؟!»

یهود در برابر این سؤال، برهانی نیاوردند؛ در این حال خداوند از عجز و ناتوانیشان بدین گونه پرده برداشت: **قُلِ اللّٰهُ تَمَّ ذَرْهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ** «بگو ای پیغمبر: خداست که کتاب را نازل نمود؛ سپس بگذار ایشان را تا در غوطه‌وری در جهل و سفاهتشان بازی کنند!»

و خداوند تعالی در مقام ردّ آنان که بتها را خدایان خود قرار داده و از عبادت خدا دست شستند می‌گوید: **أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**^۱ «به من نشان بدهید که این بتها از موجودات روی زمین چه چیز را آفریده‌اند؟! یا آنکه در تدبیر امور آسمانها (که مؤثر در نزول امور این عالم طبیعتند) چه شرکتی دارند؟! شما کتابی را که در آن این گونه مطالب باشد و قبل از این (قرآن

^۱ آیه ۴، از سوره ۴۶: أحقاف.

که بر اساس توحید است) نازل شده باشد، و یا از باقیمانده و آثار علوم پیشینیان که اینک بجای مانده است، بیاورید اگر از راستگویانید؟!»

و همچنین کسی که ادّعی علمی و یا حقّی را دربارهٔ املاک مردم می‌کند، اگر طرف مقابل اقرار به ملکیت او نکند، راه اثبات آن است که اقامهٔ برهان نماید، یا به گواهی دو نفر مرد عادل و یا به ارائهٔ سند و نوشته و کتابی که در آن تدلیس به عمل نیامده و دست برده نباشد؛ و گرنه راهی برای تصدیق وی نیست.

و در هنگام تنازع، کتاب شاهی است برای

فصل خصومت و رفع نزاع

همچنانکه حسن بن ابی بکر به ما خبر داد از ابو سهل أحمد بن محمد بن عبد الله بن زیاد قَطَّان، از اسمعیل بن اسحق، از عبد الله بن مَسْلَمَه، از سلیمان بن بلال، از عُتْبَة بن مُسَلَم، از نافع بن جُبَیر که: مَرَّوان بن حَكَم در میان مردم خطبه خواند و از شهر مکه و اهل آن و احترام آن یاد کرد. رافع بن خَدِیج فریاد برداشت و گفت: چرا من می‌شنوم که تو از مکه و اهلش و احترامش یاد نمودی و اما از مدینه و اهلش و احترامش یادی نکردی؟! وَ قَدْ حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا^۱ «در صورتی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ آلِهِ میانِ دو زمینِ بیابانِ سنگزارِ خشن و سیاه را که در طرفین آن قرار گرفته‌اند، حَرَم قرار داده است؟» وَ ذَلِكَ عِنْدَنَا فِي أَدِيمِ خَوْلَانِي إِنْ شِئْتَ أَقْرَأْتُكَهُ! «و نوشته و سند آن در پوست دباغی شده مال خَوْلان در نزد ما موجود است و اگر بخواهی آن را برای تو

^۱ در «قاموس» فیروزآبادی ج ۱، ص ۱۲۹ گوید: وَ حَرَّمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا بَيْنَ لَابَتَيْ الْمَدِينَةِ وَ هُمَا حَرَّتَانِ تَكْتَنِفَانِهَا [تعلیقہ]. أقول: وَ الْحَرَّةُ: الْأَرْضُ ذَاتُ حِجَارَةٍ نَخْرَةَ سُودَ كَأَنَّهَا أُحْرِقَتْ بِالنَّارِ. ج حَرَّاتٍ وَ حَرَارٍ وَ أَحْرُونَ وَ حَرُون.

بخوانم!» نافع گفت: مروان ساکت شد، و پس از آن

گفت: من بعضی از آن را شنیده‌ام.

و اگر در این باب نبود مگر علم یقینی ما به

آنچه که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می‌نوشت از

پیمانها و عهدی که بر جمع‌آوری کنندگان صدقات

مقرر می‌نمود و نوشته آن حضرت به عمرو بن حزم

چون وی را به سوی یمن گسیل داشت، برای اثبات

مطلب ما کافی بود؛ چرا که اُسُوهُ اوست و اقتدا به

اوست.^۱

کتابت در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله

و سلم

مُحَمَّدٌ عَجَّاجٌ خَطِيبٌ گوید: در کنار

مساجدی که در آنجا تعلیم کتابت در زمان رسول الله

می‌شد کتابتیبی^۲ (مواضع تعلیم و تدریسی) بود که در

آنها کودکان کتابت و قرائت را با قرآن کریم

می‌آموختند. و فراموش نشود که اثر غزوه بدر در

^۱ کتاب «تقیید العلم» للخطیب البغدادی متولّد در سنه ۳۹۲ و متوفی در سنه

۴۶۳، صاحب کتاب شهیر: «تاریخ بغداد» ص ۷۰ تا ص ۷۲.

^۲ کتاب جمع کاتب است، و ایضاً به معنی مواضع تعلیم است و جمع آن کتابتیب است.

مدینه بسیار به موقع بود در وقتی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به اسیران بدر اجازه دادند تا هر یک از ایشان در برابر حق آزادی خود هر کدام از آنها که نویسند است ده نفر از پسر بچه‌های مدینه را کتابت و قرائت تعلیم دهد.^۱ و تعلیم کتابت و قرائت انحصار به ذکور نداشت بلکه دختران نیز در خانه‌هایشان تعلیم کتابت می‌نمودند. ابو بکر بن سلیمان بن ابی حنّمة از شفاء دختر عبدالله روایت کرده است که: **دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا عِنْدَ حَفْصَةَ فَقَالَ لِي: أَلَا تُعَلِّمِينَ هَذِهِ رُقِيَّةَ النَّمْلَةِ كَمَا عَلَّمْتِيهَا الْكِتَابَةَ؟! ۲** «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و آله بر من وارد شد و من نزد حفصه بودم، به من فرمود: آیا به این زن نوشته دعای آویختنی را

^۱ «طبقات ابن سعد» قسم ۱، ج ۲، ص ۱۴. [تعلیقه]

^۲ «سنن ابی داود» ج ۲، ص ۳۳۷. و نَمْلَةٌ دَمَلِيٌّ است که در پهلو در می‌آید و در حدیث از انس وارد است که: رَخَّصَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [و آله] و سَلَّمَ فِي الرُّقِيَّةِ مِنَ الْعَيْنِ وَ الْحُمَّةِ وَ النَّمْلَةِ. چشم زدن را عین گویند؛ و مسموم شدن به سم را حُمَّة گویند که با ضُمَّة حاء و فتحة میم است. یعنی در این سه امر رسول خدا اجازه داده است دعائی نوشته و بر مریض ببندند و با اثر آن دفع آلم گردد. این حدیث در «صحیح مسلم» ص ۱۷۲۵، حدیث ۵۸ از ج ۴ وارد است. (کتاب «السُّنَّةُ قَبْلَ التَّدْوِينِ»، ص ۲۹۹ و ص ۳۰۰).

که برای دُمَلْهَای پهلوی مفید است یاد نمی‌دهی،

همانطور که کتابت را به او یاد داده‌ای؟!»

و أَيْضاً مُحَمَّدٌ عَجَّاجٌ خَطِيبٌ فِي بَابِ حَثِّ وَ

تَحْرِيبِ وَ تَأْكِيدِ رَسُوْلِ خِدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ

گوید: آن حضرت در تحریض و ترغیب اصحاب خود،

به طلب علم شرعی از ناحیه قرآن و سنت طاهره اکتفا

نمود بلکه ایشان را به فراگرفتن هر علمی که برای

مسلمین مفید است دعوت کرد به طوری که چون آن

حضرت در وقت ورود به مدینه از زید بن ثابت که

صغیر السن بود، ده سوره و اندی از قرآن شنید به

شگفت آمد و به وی امر نمود تا لغت یهود را فراگیرد

و گفت: يَا زَيْدُ تَعَلَّمْ لِي كِتَابَ يَهُودَ؛ فَإِنِّي وَاللَّهِ مَا آمَنُ

يَهُودَ عَلَى كِتَابِي. وَ فِي رِوَايَةٍ: إِنِّي أَكْتُبُ إِلَى قَوْمٍ فَأَخَافُ أَنْ

يَزِيدُوا عَلَيَّ أَوْ يَنْقُصُوا؛ فَتَعَلَّمِ السُّرْيَانِيَّةَ. قَالَ زَيْدٌ:

فَتَعَلَّمْتُهَا

فِي سَبْعَةِ عَشَرَ يَوْمًا.^۱

«ای زید! برای من طریق نوشتن یهود را یاد بگیر؛ سوگند به خدا من از یهود بر دستبرد بر کتابم ایمن نمی‌باشم. - و در روایت دیگری است: من نامه به سوی قومی می‌نویسم، پس می‌ترسم ایشان از قول من دروغ بسته در نامه زیاد کنند، یا از آن کم نمایند؛ تو لغت سریانی را فراگیر! زید می‌گوید: من لغت سریانی را در مدت هفده روز فراگرفتم.»

روایت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

در امر به کتابت

خطیب بغدادی^۲ نه روایت از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره کسی که از سوء قوه حافظه‌اش نزد آنحضرت شکایت نموده و آن حضرت او را به کتابت برای کمک حفظ محفوظاتش امر نموده‌اند، آورده است:

اوّل - با سند خود از ابوهریره که گفت: مردی بود که در حضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

^۱ کتاب «السُّنَّةُ قَبْلَ التَّدْوِينِ»، ص ۳۹.

برای استماع احادیثش می آمد و حفظ نمی شد و از من می پرسید و من برای وی می گفتم. وی از کمی حفظ خود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکوه کرد؛ حضرت به او امر فرمود: **إِسْتَعِنُ عَلَى حِفْظِكَ بِيَمِينِكَ** - یعنی **الكتاب** «از دستت برای حفظت کمک بخواه - یعنی: بنویس!»

دوم - با سند خود أيضاً از ابوهریره که گفت: مردی از سوء حافظه اش نزد رسول خدا شکایت نمود، حضرت فرمود: **إِسْتَعِنُ عَلَى حِفْظِكَ بِيَمِينِكَ** - یعنی: **اكتب**: «از دستت برای حفظت یاری جوی - یعنی: بنویس!»

سوم - با سند خود أيضاً از ابوهریره که گفت: مردی به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفت: من چیزی در خاطر نمی ماند. حضرت فرمود: **إِسْتَعِنُ بِيَمِينِكَ عَلَى حِفْظِكَ** - یعنی: **الكتاب**. «یاری بجوی از دستت برای حافظه ات. - یعنی: با نوشتن.»

چهارم - با سند خود أيضاً از ابوهریره که گفت: مردی به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و قلت **قوة حافظه اش شکوه کرد؛ حضرت فرمود: عَلَيْكَ** -

يعنى: الْكِتَابَ. «بر تو

باد - یعنی: بر نوشتن.

پنجم - با سند خود أيضاً از ابوهریره که

گفت: مردی از انصار گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي أَسْمَعُ

مِنْكَ أَحَادِيثَ وَ أَحَافُ أَنْ تَفَلَّتَ مِنِّي. قَالَ: اسْتَعِنُ

بِيَمِينِكَ! «ای رسول خدا! من از تو احادیثی و مطالبی

را می شنوم و نگرانم از آنکه از ذهنم بجهد و فرار

کند؛ فرمود: از دست استعانت بجوی!»

ششم - با سند خود أيضاً از ابوهریره که

گفت: مردی آمد و گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي أَسْمَعُ

مِنْكَ حَدِيثًا كَثِيرًا فَأَحِبُّ أَنْ أَحْفَظَهُ فَلَا أَنْسَاهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: اسْتَعِنُ بِيَمِينِكَ! «ای پیغمبر خدا!

من از تو مطالب و گفتار بسیاری را می شنوم و

دوست دارم به خاطر داشته باشم و فراموش ننمایم.

حضرت فرمود: از دست نصرت بطلب!»

هفتم - با سند خود أيضاً از ابوهریره که گفت:

إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ كَانَ يَسْمَعُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَ آلِهِ أَشْيَاءَ تُعْجِبُهُ كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى حِفْظِهِ؛ فَقَالَ النَّبِيُّ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: اسْتَعِنُ بِيَمِينِكَ! «مردی از طائفه

انصار بود که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مطالب

شگفت انگیزی می شنید و قدرت بر حفظش نداشت.

رسول خدا به وی فرمود: از دست كمك طلب!»

هشتم - با سند خود أيضاً از أبوهريه كه

گفت: **إِنَّ رَجُلًا شَكَأَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سُوءَ**

الْحِفْظِ، فَقَالَ: اسْتَعِنْ عَلَى حِفْظِكَ بِيَمِينِكَ. «مردی از

سوء حافظه اش به رسول خدا صلى الله عليه و آله

شكايت برد. حضرت فرمود: برای حفظت از دست

استعانت طلب!»

نهم - با سند خود أيضاً از أنس بن مالك كه

گفت: **شَكَأَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سُوءَ**

الْحِفْظِ، فَقَالَ: اسْتَعِنْ بِيَمِينِكَ!^۱ «مردی از سوء حفظش

به رسول خدا شكوه آورد، رسول خدا به وی فرمود:

از دست ياری خواه!»

و همچنین خطیب بغدادی با إسناد متصل

خود شش روایت از رسول خدا صلى الله عليه و آله

روایت کرده است كه آنحضرت فرموده است: علم

را به واسطه نوشتن مهار

^۱ «تقييد العلم» ص ۶۵ تا ص ۶۸.

کنید!

اوّل - از عبد الله بن عمرو بن العاص که

گفت: **قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَقِيدُ الْعِلْمَ؟!**

قَالَ: نَعَمْ! «عرض کردم: ای رسول خدا! من

علم را مهار کنم؟ فرمود: آری.»

دوّم - از عبد الله بن عمرو که گفت: «یا رَسُولَ

اللَّهِ أَقِيدُ الْعِلْمَ؟! قَالَ: نَعَمْ! قُلْتُ: وَ مَا تَقْيِيدُهُ؟! قَالَ:

الْكِتَابُ. «ای رسول خدا! من بر علم بند بگذارم؟!

فرمود: آری. گفتم: بند نهادن بر آن چگونه است؟!

فرمود: نوشتن آن.»

سوّم - از عبد الله بن عمرو که گفت: رسول

خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **قِيدُوا الْعِلْمَ! قُلْتُ: يَا**

رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا تَقْيِيدُهُ؟! قَالَ: الْكِتَابُ! «دانش را غلّ

و بند کنید! عرض نمودم: ای رسول خدا! غلّ و بند

کردنش چیست؟! فرمود: نوشتن آن.»

چهارم - از عمرو بن شعیب از پدرش از جدّش

که به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: **أَقِيدُ**

الْعِلْمَ؟! قَالَ: نَعَمْ - يَعْنِي: كِتَابَهُ! «آیا من علم را مهار

بزنم؟! فرمود: آری - یعنی بنویسید آن را!»

پنجم - از عَمْرُو بن شُعَيْب از پدرش از جدش

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قَيِّدُوا الْعِلْمَ

بِالْكِتَابِ! «علم را به وسیله نوشتن در بند آورید!»

ششم - از آنس که بعضی وی را ابن مالک

(آنس بن مالک) یادداشت نموده‌اند که گفت: قَالَ

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ: قَيِّدُوا الْعِلْمَ

بِالْكِتَابِ! «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

علم را به واسطه نوشتن مهار کنید!»

و خطیب با سه سند متصل خود روایت می‌کند

از رافع بن خَدِيج و در بعضی بدین عبارت است: قَالَ:

قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّا نَسْمَعُ مِنْكَ أَشْيَاءَ أَفْنَكْتُبُهَا؟! قَالَ:

اَكْتُبُوا وَلَا حَرَجَ! «گفت: ما گفتیم: ای پیغمبر خدا! ما

از تو چیزهایی را می‌شنویم؛ آیا اجازه داریم آنها را

بنویسیم؟! فرمود: بنویسید: و باکی نیست!»

و در بعضی بدین عبارت است که: مَرَّ عَلَيْنَا

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَحْنُ نَتَحَدَّثُ،

^۱ «تقیید العلم» ص ۶۸ تا ص ۷۰.

فَقَالَ: مَا تَحَدِّثُونَ؟! قُلْنَا: نَتَحَدَّثُ عَنْكَ يَا رَسُولَ

اللَّهِ! قَالَ: تَحَدِّثُوا وَ لِيَتَّبِعُوا مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مَقْعَدًا مِنْ

جَهَنَّمَ! «رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما عبور

کرد و ما مشغول گفتگو بودیم. در این حال گفت: از

چه سخن می گوید؟! گفتیم: از تو حدیث می کنیم

ای رسول خدا! فرمود: حدیث گوید! و کسی که به

من دروغ ببندد باید جای خود را در جهنم تهیه

ببند!»

رافع می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و

آله به دنبال حاجت خود رفت، و این گروه

سرهایشان را به زیر انداختند و دست از حدیث و

گفتار بازداشتند، و آنچه که از رسول خدا صلی الله

علیه و آله شنیدند موجب حزن و اندوهشان گشت.

فَقَالَ: مَا شَأْنُكُمْ؟! أَلَا تَحَدِّثُونَ؟! قَالُوا: الَّذِي

سَمِعْنَا مِنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! «پس رسول خدا گفت: در

چه حالتید؟! چرا حدیث نمی کنید؟! گفتند: آنچه از

تو شنیدیم زبانهای ما را فرو بسته است!»

قَالَ: إِنِّي لَمْ أُرِدْ ذَلِكَ؛ إِنَّمَا أُرِدْتُ مَنْ تَعَمَّدَ ذَلِكَ.

قَالَ: فَتَحَدَّثْنَا. «حضرت فرمود: من این را اراده

نکردم! مقصودم این بود که کسی از روی تعمد بر من دروغ ببندد. رافع می‌گوید: چون این پاسخ را شنیدیم دوباره به حدیث گفتن ادامه دادیم.»

قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نَسْمَعُ مِنْكَ أَشْيَاءَ

فَنَكْتُبُهَا؟ قَالَ: اكْتُبُوا وَ لَا حَرَجَ! «رافع گفت: من

گفتم: ای پیغمبر خدا! ما از تو چیزهایی را می‌شنویم

آیا آنها را بنویسیم؟ فرمود: بنویسید، و باکی نیست.»

و أيضاً خطيب با بیست و پنج سند متصل خود

از عبد الله بن عمرو بن عاص (که اکثر آنها از عمرو

بن شعيب، از پدرش شعيب، از جدش: عبد الله بن

عمرو بن عاص می‌باشد) روایت می‌نماید که ما از

رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدیم که: ما از

شما مطالبی را می‌شنویم؛ آیا می‌توانیم آنها را

بنویسیم؟ فرمود: آری!

این روایات گرچه بسیار است اما مفاد و

مضمون آنها متقارب است و همگی در

^۱ «تقیید العلم» ص ۷۲ تا ص ۷۳.

اذن کتابت أحادیث آن حضرت اشتراک دارند.

بعضی بدین عبارت است:

يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي أَسْمَعُ مِنْكَ أَشْيَاءَ أَخَافُ أَنْ

أَنْسَاهَا؛ فَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَكْتُبَهَا؟! قَالَ: نَعَمْ! «ای رسول

خدا! من از تو چیزهایی را می شنوم و می ترسم آنها

را فراموش نمایم؛ آیا به من اذن می دهی آنها را

بنویسم؟ فرمود: بلی.»

و در بسیاری از آنها مُفَاد و مضمون این عبارت

است: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَكْتُبُ مَا أَسْمَعُ مِنْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ!

قُلْتُ: فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: إِنِّي لَا أَقُولُ

فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا إِلَّا الْحَقَّ - إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَقُولَ

إِلَّا حَقًّا - «ای پیامبر الهی! من آنچه را که از تو می شنوم

بنویسم؟ فرمود: آری! عرض کردم: چه در حال رضا

و خوشنودی آن گفتار از شما سری زده باشد و چه در

حال سَخَط و غَضَب؟ فرمود: بلی! آنگاه فرمود: گفتار

من چه در حال رضا و چه در حال غضب نیست مگر

عین گفتار حق؛ البتّه از مثل منی سزاوار نیست که

گفتاری غیر از حق صادر شود.»

و در بعضی بدین عبارت است: قَالَ رَسُولُ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ قَالَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَّبِعُوا
مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. قَالَ: فَمَكَثْنَا قَرِيباً مِنْ شَهْرٍ لَا نُحَدِّثُ
بِشَيْءٍ. فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ وَنَحْنُ عِنْدَهُ جُلُوسٌ، كَأَنَّ عَلَيَّ
رُؤُوسَنَا الطَّيْرَ، فَقَالَ: مَا لَكُمْ لَا تَحَدِّثُونَ؟!

فَقُلْنَا: سَمِعْنَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ تَقُولُ: مَنْ تَقَوَّلَ عَلَيَّ

مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ!

قَالَ: فَقَالَ: تَحَدِّثُوا وَلَا حَرَجَ!

قَالَ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّكَ مُحَدِّثُنَا فَلَا نَأْمَنُ

أَنْ نَضَعَ شَيْئاً عَلَيَّ غَيْرَ مَوْضِعِهِ، أَفَاكْتُبُ عَنْكَ؟!

قال: نَعَمْ فَارْتَبِعْ عَنِّي! قال: قُلْتُ: فِي الرِّضَا وَ

السَّخَطِ؟! قَالَ: فِي الرِّضَا وَ السَّخَطِ.

«کسی که به من کلامی را از نزد خود نسبت دهد که من آن را نگفته‌ام پس باید نشیمنگاهش را در آتش مهیا سازد. عبد الله بن عمرو (راوی حدیث) می‌گوید: ما قریب یک ماه درنگ نمودیم و ابداً از چیزی حدیث نکردیم. روزی که ما در حضور آنحضرت مودب و ساکت نشسته بودیم که گویا پرندگان بر روی سرهای ما نشسته‌اند و اگر تکان بخوریم پرواز می‌کنند، رسول خدا به ما فرمود: چرا حدیث نمی‌گوئید؟ عرض کردیم: ای پیغمبر خدا از تو شنیدیم که می‌گفتی: کسی که به من ببندد و نسبت دهد کلامی را که من نگفته‌ام باید نشیمنگاهش را در آتش مهیا سازد!

راوی گفت: حضرت فرمود: حدیث کنید و

باکی نیست!

راوی گفت: گفتم: ای رسول خدا! تو مطلبی

را برای ما بیان می‌کنی و ما ایمن نیستیم جمله و

مقداری از آن را در غیر جای خودش بگذاریم. آیا

در این صورت هم اجازه دارم آن را از ناحیه تو

بنویسم و به تو نسبت دهم؟ فرمود: بلی از ناحیه من بنویس!

عرض کردم: چه در حالت خشنودی شما باشد و چه در حالت عصبانیت شما؟! فرمود: آری! چه در حال خشنودی و چه در حال عصبانیت من!«
و در بعضی از طرق این حدیث که مُعَا فَا بِن زَكَرِيَّا جریری قرار دارد، وی در ذیل حدیث می‌گوید: در این خبر دلالت روشنی است که راه درست آن است که علم باید ضبط گردد و لازم است حکمت را با کتابت و نوشتن تقیید و مهار نمود تا آنکه آدم فراموشکار بدان مراجعه کند و آنچه را که به نسیان سپرده است به یاد آورد و آنچه را که از دستش رفته و از ذهنش غروب نموده و دور افتاده است استدراک نماید؛ و دلالت دارد بر بطلان گفتار کسی که کتابت را مکروه و ناپسند می‌دارد.

و در خبر وارد است که: سَلِيمَانُ بِن دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ به بعضی از شیاطینی که اسیر نموده بود گفت: مَا الْكَلَامُ؟! قَالَ: رِيحٌ. قَالَ: فَمَا تَقْيِيدُهُ؟! قَالَ: الْكِتَابُ! «حقیقت گفتار چیست؟! گفت: باد است.

سلیمان گفت: چگونه می‌شود آن را در قید آورد و

مهار

نمود؟! گفت: با نوشتن آن!»

و در بعضی از آنها با این عبارت است: قَالَ: كُنْتُ

اَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ اَسْمَعُهُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ، اُرِيدُ حِفْظَهُ. فَنَهَيْتَنِي قُرَيْشٌ، فَقَالُوا: اِنَّكَ تَكْتُبُ كُلَّ

شَيْءٍ تَسْمَعُهُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ رَسُولُ

اللّٰهِ بَشَرٌ يَتَكَلَّمُ فِي الْغَضَبِ وَ الرَّضَا! فَاَمْسَكْتُ عَنِ

الْكِتَابِ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؛

فَقَالَ: اَكْتُبْ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا خَرَجَ مِنِّي اِلَّا حَقٌّ.

«گفت: عادت من این طور بود که تمام مطالبی را که از

رسول خدا صلی الله علیه و آله می شنیدم می نوشتم و

می خواستم آنها را از بر کنم. قریش مرا از این عمل منع

نمودند و گفتند: تو هر چیزی را که از رسول خدا صلی

الله علیه و آله می شنوی می نویسی، در حالی که رسول

خدا هم بشری است که سخنانش در دو حال مختلف

خشنودی و غضب است! من به علت نهی قریش،

دست از نوشتن برداشتم و آن را برای آن حضرت

بازگو کردم. فرمود: بنویس! سوگند به آن کسی که جان

من در دست اوست از زبان من بیرون نمی آید مگر

و در بعضی وارد است: **فَأَسْتَعِينُ بِدِي مَعَ قَلْبِي؟**

قَالَ: نَعَمْ! «آیا من برای حفظ آن احادیث با دستم برای

همراهی با حافظه‌ام مدد بجویم؟ فرمود: آری!»

و در بعضی وارد است: **شَبَّكُوهَا بِالْكَتَبِ!**^۱ «آن

مطلب را برای حفظ و نگهداریش با نوشتن در شبکه

و دام درآورید!»

خطیب شش روایت با اسناد متصل خود از

أبوهریره آورده است که: «هیچ کس از اصحاب

رسول خدا صلی الله علیه و آله روایتش از من بیشتر

نیست جز عبد الله بن عمرو که او

^۱ مقصود از قریش در اینجا خصوص ابوبکر و عمر و دستجات و طرفداران آنها بوده‌اند؛ به قرینه اینکه هر جا در روایات مطلبی به عنوان قریش مخالف با رسول خدا نقل شده است آنها بوده‌اند؛ و نیز از مُفَاد سایر احادیث که ایشان رسول خدا را در امور دنیوی خطاکار می‌پنداشتند - عیاذاً بالله و خود را ذورای قلمداد می‌نمودند. و سابقاً هم دیدیم مراد عمر از اینکه می‌گفت: قریش زیر بار علی نمی‌رود، خودش بوده است! و از قرائن مختلفه دیگر نیز به دست می‌آید.

علاوه بر حفظ کردن روایات، آنها را می‌نوشت؛
و من نوشتن را نمی‌دانستم.» و عبارت همه متقارب
است و در بعضی بدین الفاظ است:

مَا كَانَ أَحَدٌ أَعْلَمَ بِحَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنِّي إِلَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو، فَإِنَّهُ كَانَ يَكْتُبُ
بِيَدِهِ فَاسْتَأْذَنَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ يَكْتُبَ
عَنْهُ مَا سَمِعَ فَأْذِنَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ، فَكَانَ يَكْتُبُ بِيَدِهِ وَيَعِي
بِقَلْبِهِ، وَ أَنَا كُنْتُ أَعْيَ بِقَلْبِي^۱،^۲ «هیچ کس به حدیث

رسول خدا صلی الله علیه و آله داناتر از من نبود مگر
عبد الله بن عمرو عاص؛ چون وی نوشتن می‌دانست
و از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا
آنچه را که از آن حضرت می‌شنود بنویسد، رسول الله

^۱ «تقیید العلم» ص ۸۲ تا ص ۸۴.

^۲ این ادعائی است که ابو هریره می‌کند و شواهد و أدله بر کذب او بسیار
است. ابوهریره از علی بن ابی طالب علیه السلام بُرید و به معاویه پیوست
و از فرمانبرداران دستگاه و دربار او شد؛ و در جعل روایات دروغین دست
توانا و ید طولائی دارد. در اینجا انصافاً شیخ محمود ابوریّه عالم سنّی مذهب
مصری در کتاب «أضواءٌ علی السُّنَّةِ المحمّدیّة» و کتاب «أبو هریره شیخ
المضیرة»؛ و سیّد عبد الحسین شرف الدّین عاملی عالم شیعی مذهب در
کتاب «أبو هریره» و کتاب «النصّ و الاجتهاد» داد سخن داده‌اند و مطلب را
از همه جوانب بحث نموده و به طور کامل ایفا نموده‌اند، جزاهما الله عن
الاسلام و الولاية و الحقّ و الحقیقة خیر الجزاء.

به او اذن دادند. بنابراین هم او با دست می نوشت و هم با ذهن و حافظه اش حفظ می کرد؛ و من تنها با ذهن و حافظه ام حفظ می نمودم.»

کتاب صحیفه صادقه عبد الله بن عمرو در

زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

خطیب پنج روایت با اسناد متصل خود آورده است که «صَادِقَه» نام صحیفه ای بوده است که عبد الله بن عمرو از رسول خدا با کتابت خود گرد آورده است.

در بعضی بدین عبارت است: الصَّادِقَةُ صَحِيفَةٌ

كَتَبْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. «صادقه،

صحیفه ای است که من آن را از بیانات رسول خدا صلی

الله علیه و آله نوشته ام.»

و در بعضی بدین عبارت است که: مجاهد

می گوید: أَتَيْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو فَتَنَاوَلْتُ صَحِيفَةً مِنْ

تَحْتِ مَفْرَشِهِ، فَمَنْعَنِي. قُلْتُ: مَا كُنْتَ تَمْنَعُنِي شَيْئًا! قَالَ:

هَذِهِ الصَّادِقَةُ. هَذِهِ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ أَحَدٌ. إِذَا سَلَّمْتُ لِي هَذِهِ وَ

كِتَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَالْوَهْطُ فَمَا أُبَالِي مَا كَانَتْ عَلَيْهِ

«من به نزد عبدالله عمرو عاص آدمم و صحیفه‌ای را از زیر فراش او برداشتم. او مرا از خواندن آن منع کرد. گفتم: تا امروز تو آن‌چنان نبودی که از من چیزی را منع نمائی؟! گفت: این صحیفه صادق است. این آن مطالبی است که در اوقاتی که من در خدمت رسول الله صلی الله علیه [و آله و سلم] بودم از وی بلاواسطه شنیده‌ام و در اینجا آورده‌ام. اگر این صحیفه و کتاب خداوند تبارک و تعالی، و وهط برای من سالم بمانند، من هیچ باکی ندارم که دیگر بر دنیا چه می‌گذرد!»

و در بعضی تفسیر وهط را نموده است که: **وَأَمَّا**

الْوَهْطَةُ فَأَرْضٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَمْرُو ابْنُ الْعَاصِ كَأَنَّ يَقُومُ

عَلَيْهَا» و امّا وهطه زمینی است که پدرم: عمرو بن

عاص که آن را آباد نموده بود و به آن می‌پرداخت، آن

را جزء صدقات خود قرار داد.»

و در بعضی بدین عبارت است: أبو راشد

حبرانی گفت: من به نزد عبد الله بن عمرو عاص

رفتم و گفتم: از آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و

آله شنیده‌ای برای من بیان کن! عبد الله صحیفه‌ای به

نزد من افکند و گفت: اینها نوشتجاتی است از من که از رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد. من در آن نظر نمودم، دیدم نوشته بود:

إِنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَلَّمَنِي مَا أَقُولُ إِذَا أَصْبَحْتُ وَ إِذَا أَمْسَيْتُ، فَقَالَ: يَا بَابَكْرٍ! قُلِ: اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَلِيكَهُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي، وَ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَ شَرِّهِ، وَ أَنْ أَقْتَرِفَ عَلَى نَفْسِي سُوءًا، أَوْ أُجْرَهُ إِلَى مُسْلِمٍ^۱،^۲

«به درستی که ابوبکر صدیق گفت: ای پیغمبر

خدا! مرا دعائی تعلیم کن که چون صبح شود و شب

^۱ «تقیید العلم» ص ۸۴ و ص ۸۵.

^۲ حضرت استادنا الاعظم آیه الله علامه طباطبائی قدس الله نفسه روزی بیان می فرمودند که از طریق برخورد و گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله با افراد مختلف این طور بر می آید که با همان جملات مختصر و کوتاه خود به طور اجمال از آتیه و سرگذشت او، و ایمان و کفر و ارتداد او، و یا از ثبات قدم و اسلام راستین او خبر می داده اند. روی این بیان از تعلیم دعای رسول خدا به ابوبکر استفاده می شود که دچار شرّ نفس و شرّ و شرک شیطان و اعمال ناپسند و زشتی نسبت به خود بوده است و آنها را به مسلمین می کشانیده است. خود ابوبکر در خطبه اول پس از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله که به منبر رفت اعتراف بدین حقیقت نمود که: إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَغْتَرِبُنِي فَإِذَا زَغَتِ فِقْوَمُونِي. «بدرستی که من شیطانی دارم که مرا فرا می گیرد پس زمانی که از حق منحرف شدم شما مرا راست کنید و بر پا دارید!»

شود آن را بخوانم! فرمود: ای ابوبکر! بگو: بار
پروردگارا! تو هستی که شکافنده و آفریننده آسمانها
و زمین می باشی! بر غیب و آشکارا عالم هستی،
معبودی جز تو نیست، پروردگار و تربیت کننده و
صاحب اختیار تمام موجودات می باشی! من به تو
پناه می برم از شرّ نفْسَم، و از شرّ و شرک شیطان، و
از آنکه من برای خودم کار زشت و بدی را انجام
دهم، و یا آن زشتی و بدی را به سوی مسلمانی
بکشانم!»!

کتابت در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله

و سلّم

خطیب ایضاً برای تأکید امر کتابت در زمان
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم روایتی را
آورده است که آن حضرت راجع به ابوشاة گفتند که:
اصحاب خطبه ای را که او از آن حضرت شنیده بود
برای وی بنویسند. و این مطلب را از ابوبکر أحمد
بن محمد بن غالب فقیه خوارزمی با سند متصل خود
از ولید بن مسلم از اوزاعی از یحیی بن ابی کثیر از
أبوسلمة بن عبد الرّحمن از ابوهریره آورده است که
گفت:

لَمَّا فَتَحَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و

ءَالِهِ] وَ سَلَّمَ مَكَّةَ قَامَ فِي النَّاسِ فَحَمِدَ اللَّهَ، وَ أَثْنَى عَلَيْهِ

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَبَسَ عَنِ مَكَّةَ الْفِيلَ، وَ

سَلَّطَ عَلَيْهَا رَسُولَهُ وَ الْمُؤْمِنِينَ؛ وَ إِنَّهَا لَمْ تُحَلَّ لِأَحَدٍ كَانَ

قَبْلِي، وَ إِنَّهَا أُحِلَّتْ لِي سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ؛ وَ إِنَّهَا لَنْ تُحَلَّ

لِأَحَدٍ بَعْدِي، فَلَا يُنْفَرُ صَيْدُهَا، وَ لَا يُحْتَلَى شَوْكُهَا، وَ لَا

تُحَلُّ سَاقِطَتُهَا إِلَّا لِمُنْشِدٍ! وَ مَنْ قُتِلَ لَهُ قَتِيلٌ فَهُوَ بِخَيْرِ

النَّظَرَيْنِ: إِمَّا أَنْ يُفْدَى وَ إِمَّا أَنْ يُقْتَلَ. فَقَالَ الْعَبَّاسُ: إِلَّا

الْإِذْحَرَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ فَإِنَّا نَجْعَلُهُ فِي قُبُورِنَا وَ بِيُوتِنَا،

فَقَالَ: إِلَّا الْإِذْحَرَ. فَقَامَ أَبُو شَاةٍ - رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ -

فَقَالَ: اكْتُبُوا لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ [و ءَالِهِ]: اكْتُبُوا لِأَبِي شَاةٍ!

«چون خدای تعالی مکّه را بر روی رسولش

صلی الله علیه و آله و سلم گشود، در میان مردم به

خطبه

برخاست، حمد و ثنای خدا را بجای آورد و سپس گفت: خداوند تبارک و تعالی فیل را از ورود به مکه حبس نمود، و رسول خود و مؤمنان را بر مکه مسلط فرمود؛ ورود و جنگ و فتح در مکه برای احدى پیش از من حلال نبوده است و فقط در یک ساعت از یک روز برای من حلال شد، و پس از من هم برای احدى حلال نخواهد بود.

بنابراین نباید صید مکه را دنبال کرد و فراری داد، و نباید خار آن را چید، و برداشتن چیزی که در آن بر زمین افتاده و صاحبش معلوم نمی باشد حلال نیست مگر برای جوینده صاحب آن. و کسی که کشته ای از او کشته شود بهترین از این دو طریق را انتخاب می نماید: یا آنکه از آنها فدیّه و پول خون می گیرد، و یا اینکه قاتل را می کشد.

در این حال عباس گفت: آنچه را که حرام است کندن آنها غیر از اِذْخِر (گور گیاه) بوده باشد ای رسول خدا، چرا که ما آن را در قبورمان می گذاریم و در خانه هایمان بکار می بریم! رسول خدا فرمود: مگر اِذْخِر.

در این حال اَبوشاة که مردی از اهل یمن بود

برخاست و گفت: ای رسول خدا، شما این مطالب را برای من بنویسید! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای ابو شاة بنویسید!»

راوی این روایت: ولید بن مسلم می گوید: من

به اوزاعی گفتم: مُراد و منظور گفتار ابو شاة که

می گوید: اکتُبوا لی یا رَسُوْلَ اللهِ چیست؟ گفت:

مقصودش خطبه‌ای است که از رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلّم شنید.»^۱

اینها مجموعه مطالبی بود که خطیب بغدادی

در کتاب خود: «تقیید العلم» برای اثبات و اهمیّت

کتابت، و امر رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین

امر خطیر آورده است. و همان طور که ملاحظه

^۱ «تقیید العلم» ص ۸۶. و یوسف العشّ در تعلیقه گوید: مشابه این روایت از یحیی بن اُبی کثیر در «بخاری» ج ۱ ص ۴۰-۴۱، ک ۳ ب ۳۶ و شرح آن در «ارشاد السّاری» ج ۱، ص ۱۶۸ و «عمدة القاری» ج ۱، ص ۵۶۷ و «فتح الباری» ج ۱، ص ۱۸۴؛ و مثل این روایت با اختصار از ولید ابن مسلم در «صحیح ترمذی» ج ۲، ص ۱۱۰؛ و از یحیی بن اُبی کثیر در «اسد الغابة» ج ۲، ص ۳۸۴ و «تیسیر الوصول» ج ۳، ص ۱۷۶؛ و مثل این روایت با تقارب لفظ از ولید بن مسلم در «المحدّث الفاصل» ج ۴، ص ۲۱؛ و با اختصار از اوزاعی در «جامع بیان العلم» ج ۱، ص ۷۰؛ و بدون سند در «معالم السنن» ج ۴، ص ۱۸۴ و «استیعاب» ج ۲، ص ۷۱۷ و «مقدمه ابن صلاح» ص ۱۷۰ آمده است.

می‌شود ذکری از «صحیفهٔ امیر المؤمنین» علیه السّلام نیست، و حتی از استشهاد به کتابت رسول خدا در حین موت که قلمی و قرطاسی طلبیدند تا بنویسند برای اُمّت چیزی را که پس از آن هیچگاه گمراه نگردند، یادی نکرده است.

تعمّد خطیب در عدم نقل روایات منع عمر از

کتابت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم

و این مطلب به قدری شگفت‌آور است که تعجّب یوسف العشاء مصحّح و مُصدّر و مُعلّق کتاب را برانگیخته است تا جایی که نتوانسته است خودداری نماید و در تعلیقه آورده است: بسیار عجیب است که از نظر خطیب استشهاد به کتابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله اراده فرمود در حال وفاتش بنویسد، دور شده و مورد سهو و خطا قرار گرفته است. و آن خبر در «صحیح بخاری» طبع لیدن ج ۱، ص ۴۱ و «صحیح مسلم» با شرح نووی ج ۲، ص ۴۲ و «تاریخ طبری» ج ۴، ص ۱۸۶ و ص ۱۸۷ و «أسد الغابة» ج ۳، ص ۳۰۵ و شرح حدیث در «ارشاد السّاری» ج ۱، ص ۱۶۹ و «فتح الباری» ج ۱، ص ۱۸۵ - ۱۸۷ و «عمدة القاری» ج ۱، ص ۵۷۵ و

«شرح مسلم» نووی ج ۲، ص ۴۳ موجود است.^۱

منع عمر از کتابت بر اساس أغراض سیاسی

بوده است

و حقیر نویسنده این سطور گوید: این سهو خطیب سهو تعمّدی بوده است که غالباً بل اکثرأ در میان علمای عامّه دیده می‌شود که از این اشتباهات عمدی بسیار می‌کنند از حذف و تحریف و تغییر و تقطیع و عدم ذکر روایت رأساً؛ و اینها همه شواهد روشن و أدله واضحه است بر بطلان آراء و مذهب آنها که بر اساس وحشت و إرعاب مردم و إسکات و تعطیل بیان حقّ بنا نهاده‌اند؛ و همان طور که خلیفه شان عَلَنَّا در حضور جماعت گفت: «این مرّدک هذیان می‌گوید؛ برای ما کتاب خدا کافی است؛» اینها بر همان پایه و اساس دست از روایات اهل بیت که در همان زمان

^۱ همان مصدر.

مشخص و مدوّن بوده است شسته‌اند؛ چرا که این روایات در نزد مصدر ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام همگی موجود و محفوظ و مدوّن بوده است، غایة الأمر عامّه که مقصد و ممّشایشان بر خلاف منهاج اهل بیت است با ایجاب ضرورت سیاسی باید بدین روایات توجّه نکنند، بلکه آنها را مطرود و ممنوع به شمار آرند، چرا که این روایات که تفسیر آیات قرآن و روایاتی درباره مقام و منزلت صاحب ولایت است با خلافت غاصبه آنان متضادّ است و حتماً برای بر اریکه نشاندن خود باید اهل بیت و روایات و کتابهایشان را مهجور دارند؛ و گرنه جمع میان ضدّین و متناقضین می‌گردد.

بر روی همین اصل عمر گفت: حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛ و در آن مجلس الرّزیه کُلّ الرّزیه در حضور رسول الله سر و صدا و غوغا راه انداخت و کلام درهم و پیچیده و لَغَطُ پیدا شد و پیامبر از نوشتن و کتابت صرف‌نظر کرد و به رفیق اعلی رهسپار گشت.

شما فرض کنید آن مکتوب پیامبر درباره وصایت مولی الموالی امیر المؤمنین علیه السّلام هم

نباشد بالأخره هر چه بود نامه‌ای بود که در آن عدم ضلالت و گمراهی امّت الی الأبد تضمین شده بود.

کسی نیست که به این طرفداران و دایگان از مادر مهربان‌تر بگوید: آن نامه پیامبر هر چه بود تضمین سعادت و عدم ضلالت امّت از جانب رسول خدا به طور جاودان بود، عُمَرُ به چه مجوّز عقلی و وجدانی و شرعی امّت را از این فیض تا روز قیامت محروم گردانید؟!

عیناً قضیّه مالک بن نُویره است که چون وی از پرداخت زکوة به صندوق ابوبکر امتناع نمود و گفت باید به صندوق خلافت و ولایت حقّه حقیقیّه علیّ بن ابی طالب علیه السّلام پرداخت گردد، خالد بن ولید با آن طرز فجیع و فظیح وی را به اتهام ارتداد کشت، و عذرش در نزد ابو بکر مقبول افتاد، چرا که اگر انتشار می‌یافت که مالک بن نُویره مرتد نشده است، او مسلمان است غایة الأمر دنبال صندوق راستین می‌آید تا وجوهات و زکوات خودش و قومش را بدانجا بریزد؛ و اگر ابو بکر، خالد بن ولید را به جرم قتل مرد مسلمان قصاص می‌کرد و

می‌کشت، با یک چشم به هم زدن مطلب

انتشار می‌یافت و همه به پیروی مالک برای مخالفت با ابوبکر سر بلند می‌نمودند؛ و در این صورت مشهود بود که چه می‌شد و ابدأً دستگاه خلافت آنان پایدار و برقرار نمی‌ماند. این جمع میان ضدین و متناقضین بود. لهذا برای آنکه مطلب افشا نگردد، زود سرش را به هم آوردند و إِلَّا اتَّسَعَ الْخَرْقُ عَلَى الرَّاقِعِ (در آن صورت نه تنها نمی‌توانستند آن پارگی را وصله دهند، بلکه پارگی همه جا را می‌گرفت، و جز زبونی و درماندگی دستگاه خلافت چیزی ثمر نمی‌داد).

این رازی بود که خالد در گوش ابوبکر گفت؛ و ابوبکر هم صحیح و معقول دانست و او را تبرئه نمود و چون ابوبکر به عمر که از مخالفان خالد در این داستان بود گفت، او هم قبول نمود و دست از اصرار بر اعدام خالد برداشت، و همه با هم صفا کردند و سر کاسه آتش داغ نشستند و به خوردن مشغول شدند.

منع عمر از کتابت حدیث پیامبر صلی الله علیه

و آله و سلم

جمله حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ، به قدری نامعقول است که عامّه در تفسیر آن سر به زیر افکنده و شرمگین‌اند. امّا در آنجا عُمَرُ برای درهم شکستن ولایت و خرد کردن و نابود ساختن آن، با آنکه خودش خوب می‌داند عبارت غلطی است و قرآن کتاب الهی بدون سنّت و مفسّری از رسول الله تمامیت ندارد، مع‌ذلک جلوی نوشتار رسول الله را گرفت و از آوردن قلم و کاغذ منع نمود.

و آنگاه در زمان خلافت خود با شدیدترین وجهی جلوی بیان حدیث و احوال رسول خدا را گرفت؛ و نه تنها کتابت حدیث را منع کرد، بیان شفاهی آن را نیز بأشدّ وجه منع نمود. چرا؟! برای آنکه احادیث وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدّت بیست و سه سال دربارهٔ وصایت و امامت و اِمَارَت و خلافت بلافصل مقام ولایت بازگو نگردد. این روایات بیانی است که درست در جهتِ مَمْشَى و مَجْرَى و منهاج خلافت غاصبه قرار دارد؛ و چگونه می‌توان مردم را در کتابت و بیان آن همه احادیث آزاد گذارد آنگاه یورش بر خانهٔ فاطمه برد، و أميرالمؤمنین را برای بیعت و تمکین به مسجد

سوق داد؟

شیخ محمود أبوریّه بعد از ردّ این حدیثِ مروی

از طرق عامّه: أَلَا وَإِنِّي قَدْ

أُوتِيَتْ الْكِتَابَ وَ مِثْلَهُ مَعَهُ «آگاه باشید که: به من

کتاب (قرآن) و مثل قرآن با آن داده شده است»

می‌گوید: و اگر مطلب از این قرار بود، پس چرا پیامبر

به کتابت این مثل همت نگماشت در زمان حیاتش در

وقتی که آن را از پروردگارش تلقی می‌کرد همان طور

که به کتابت قرآن عنایت داشت؟

تا آنکه می‌گوید: آیا صحیح است پیامبر

نصف آنچه را که به او وحی شده است رها و یله

گذارد تا آنکه بدون قید و نوشتن در میان اذهان

بماند، این یک آن را بگیرد، و آن یک آن را فراموش

نماید، و آن سیمی بر آن چیزی بیفزاید، از قبیل

چیزهائی که در غیر مدونات در کتابی محفوظ، پیش

می‌آید؟ و آیا متصور است پیغمبر با این طرز عملش

رسالتش را آن طور که باید تبلیغ نموده باشد؟ و

امانت را به طور کامل به اهلش سپرده باشد؟!!

این حدیث کجا بود هنگامی که پیامبر در مرض

آخر خود که بعد از آن به سوی پروردگارش رهسپار

شد، و پس از اینکه آیه: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ**

أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا نَازِلًا

شده بود، گفت: إني والله ما تمسكون عليّ بشيء، إني لم

أحلّ إلا ما أحلّ القرآن، ولم أحرّم إلا ما حرّم القرآن؟^۱

«سوگند به خدا، من عهده دار عمل شما

نمی‌باشم، و شما هیچ دستاویز و بهانه‌ای نسبت به

من ندارید! و من حلال ننمودم مگر آنچه را که قرآن

حلال نموده است، و حرام نکردم مگر آنچه را که

قرآن حرام کرده است!»

از این گذشته کجا بود این حدیث زمانی که

أبوبکر به مردم گفت: بیننا و بینکم کتابُ الله،

فأستحلّوا حلاله، و حرّموا حرامه! «در میان من و شما

کتاب خداست؛ پس حلالش را حلال بشمارید، و

حرامش را حرام بدانید!»

^۱ آیه ۳، از سوره ۵: مائده.

^۲ «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۳۳۲ [تعلیقه].

و کجا بود این حدیث وقتی که رسول خدا صلی

الله علیه و آله در حال احتضار بود و می خواست کتابی

بنویسد تا امت پس از وی گمراه نگردند و عمر گفت:

حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ!؟

تا می رسد به اینجا که می گوید: ما می بینیم که

صحابه رسول خدا به عدم کتابت اکتفا نمودند بلکه

از روایت حدیث اعراض می کردند و از بیان آن نهی

می نمودند، و در قبول اخبار و احادیث تشدید

خطیری بجای می آوردند.

ذهبی در «تذكرة الحفاظ» می گوید: از مراسیل

ابن ابی ملیکه^۱ آن است که: أبو بکر مردم را پس از فوت

پیغمبرشان جمع کرد و گفت: إِنَّكُمْ تُحَدِّثُونَ عَنْ رَسُولِ

اللَّهِ أَحَادِيثَ تَحْتَلِفُونَ فِيهَا، وَ النَّاسُ بَعْدَكُمْ أَشَدُّ

اخْتِلَافًا؟ فَلَا تُحَدِّثُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا؛ فَمَنْ سَأَلَكُمْ

فَقُولُوا: بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ، فَاسْتَحِلُّوا حَلَالَهُ، وَ

^۱ ج ۱، ص ۳. و ابن ابی ملیکه همان عبد الله بن عبید الله بن ابی ملیکه

قرشی تمیمی مکی است که قاضی مکه در زمان ابن زبیر بوده است، مردی

پیشوا و فقیه و فصیح و سخنگو بوده است. همگی بر توثیق او متفقند و از

کسانی که از او روایت می کنند لیث بن سعد است. وی در سنه ۱۱۷ هجری

فوت نمود. این روایت را شیخ محمد خضری در کتاب «التشریح الإسلامی»

ص ۶۳ آورده است. [تعلیقه]

«شما مطالبی را از رسول خدا بیان می کنید که در آن احادیث اختلاف دارید، و بعد از شما اختلاف مردم شدیدتر خواهد شد. بنابراین هیچ حدیثی را از رسول خدا بیان نکنید؛ و هر کس از شما مسئله‌ای پرسید بگوئید: در میان ما و شما کتاب الله است، حلالش را حلال، و حرامش را حرام بشمرید!»

و ابن عَسَاكِر از مُحَمَّد بن إِسْحَاق از صَالِح بن اِبْرَاهِيم بن عبد الرَّحْمَن بن عَوْف روایت کرده است که: عُمَر بن خَطَّاب نمرود مگر آنکه به سوی اصحاب رسول الله در جمیع آفاق فرستاد و همه را جمع کرد: عبد الله بن حُذَيْفَة؛ و اَبَا الدَّرْدَاء، و اَبَا ذَرٍّ، و عَقَبَة بن عامر، و بدیشان گفت: این احادیثی که شما در آفاق از رسول خدا افشا کرده‌اید چیست؟! گفتند: آیا ما را منع می‌کنی؟ گفت: نه، در نزد من باید بمانید؛ و

سوگند به خدا تا من زنده هستم نباید از نزد من
جای دیگر بروید، و ما داناتریم، ما از شما می‌گیریم
و به شما ردّ می‌کنیم! و ایشان از عمر مفارقت
نمودند تا زمانی که عمر مرد.^۱

و ذَهَبی در «تذکرة الحُفَاط» از شعبه، از سعید
بن ابراهیم، از پدرش آورده است که: عُمَر، ابن
مَسْعُود و أَبُو دَرْدَاء و أَبُو مَسْعُود أنصاری را حبس
نمود و گفت: شما روایات بسیاری را از رسول خدا
نقل کرده‌اید!^۲ ایشان را در مدینه زندانی نمود و
عثمان ایشان را آزاد کرد.^۳

و ابن سَعَد و ابن عَسَاکِر از محمود بن لُبَید روایت
کرده‌اند - با لفظ ابن سعد - که گفت: شنیدم عَثْمَان بن
عَفَّان بر منبر می‌گفت: جایز نیست برای کسی که

^۱ این عبارت را ابن عساکر و محمد بن اسحاق تخریج نموده‌اند. [تعلیقه]
^۲ «تاریخ التّشْرِیع الإسلامی» ج ۱، ص ۷ و ص ۱۲۳، و کتاب «تمهیدٌ لتاریخ
الفلسفة الإسلامیة» شیخ مصطفی عبد الرزاق، ص ۱۶۱. [تعلیقه]
^۳ ابوبکر بن عربی در کتاب «العواصم من القواصم» که در مقام دفاع از عثمان
در آنچه از مظالم و مناکیر به وی نسبت داده‌اند با عین این عبارت به دفاع
برآمده است: و عجیب آن است که اشکالاتی بر عثمان وارد می‌کنند که نظیر
آنها را عمر انجام داده است. زیرا که روایت شده است که عمر بن خطّاب
ابن مسعود را با چند نفر صحابی دیگر یک سال در مدینه حبس نمود تا آنکه
کشته شد و عثمان ایشان را آزاد کرد و گناهشان آن بود که: آنها روایت از
رسول خدا صلی الله علیه و آله زیاد بیان می‌کرده‌اند. (ص ۷۵ و ص ۷۶)
[تعلیقه]

حدیثی را که در زمان ابوبکر و عمر نشنیده است روایت نماید؛ و من که حدیثی را بیان نمی‌کنم نه از جهت آن است که از بهترین فراگیرندگان روایت در میان اصحاب رسول خدا نیستم، بلکه از این جهت است که شنیدم که می‌گفت: مَنْ قَالَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَقَدْ تَبَوَّأَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. «کسی که به من گفتاری را نسبت بدهد که من نگفته‌ام تحقیقاً جای خود را در آتش مهیا ساخته است.»

و در کتاب «جامع بیان العلم و فضله»^۱ که

مؤلفش حافظ مغرب ابن عبد البر

می‌باشد از شعبی از قرظة بن كعب حکایت

نموده است که گفت:

خَرَجْنَا نُرِيدُ الْعِرَاقَ فَمَشِيَ مَعَنَا عُمَرُ إِلَى صِرَارٍ^۲

ثُمَّ قَالَ لَنَا: أَ تَدْرُونَ لِمَ مَشَيْتُمْ مَعَكُمْ؟! قُلْنَا: أَرَدْتُمْ أَنْ

تُشِيعَنَا وَ تُكْرِمَنَا! قَالَ: إِنَّ مَعَ ذَلِكَ لِحَاجَةً خَرَجْتُ لَهَا:

إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ بَلَدَةَ لِأَهْلِهَا دَوِيٌّ كَدَوِيٍّ النَّحْلِ، فَلَا

^۱ ج ۲، ص ۱۲۰. [تعلیقه]

^۲ صِرَار با کسره، موضعی است نزدیک مدینه و در روایتی است: خرجنا فَشِيعَنَا. [تعلیقه]

تَصُدُّوهُمْ بِالْأَحَادِيثِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا شَرِيكُكُمْ!

قَالَ قَرظَةُ: فَمَا حَدَّثْتُ بَعْدَهُ حَدِيثًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ.

و فِي رَوَايَةِ أُخْرَى: إِنَّكُمْ تَأْتُونَ أَهْلَ قَرْيَةٍ لَهَا دَوِيٌّ

بِالْقُرْآنِ كَدَوِيِّ النَّحْلِ فَلَا تَصُدُّوهُمْ بِالْأَحَادِيثِ

لِتَشْغَلُوهُمْ. جَوَّدُوا الْقُرْآنَ وَ أَقْلُوا الرِّوَايَةَ عَنْ رَسُولِ

اللَّهِ وَ أَنَا شَرِيكُكُمْ! ٢

فَلَمَّا قَدِمَ قَرظَةُ قَالُوا: حَدَّثْنَا! فَقَالَ: نَهَانَا عُمَرُ ٣،

وَ فِي الْأَمِّ لِلشَّافِعِيِّ رَوَايَةُ الرَّبِيعِ بْنِ سُلَيْمَانَ: فَلَمَّا

قَدِمَ قَرظَةُ قَالُوا: حَدَّثْنَا! قَالَ: نَهَانَا عُمَرُ!

«ما از شهر مدینه بیرون آمدم و عازم عراق

بودیم. عمر با ما تا صرار پیاده بدرقه نمود و سپس به

ما گفت: آیا می دانید چرا من با شما آمده‌ام؟! گفتیم:

می خواستی تا ما را مشایعت کنی و گرامی بداری!

١ در عبارت علامه امینی ج ٦، ص ٢٩٤ از «الغدیر» وارد است: جرّدوا القرآن یعنی آن را بدون تفسیر تعلیم کنید!

٢ و در شرح ابن ابی الحدید ج ٣، ص ١٢٠ آورده است و در «السنة قبل التدوین» ص ١٠٠ آورده است.

٣ این اضافی از کتاب «تذکره الحفاظ» ذهبی است و حاکم در «مستدرک» ج ١، ص ١٠٢ آن را صحیح شمرده است.

٤ و در «سنن دارمی» ج ١، ص ٨٥ و «سنن ابن ماجه» ج ١ ص ١٦ و «مستدرک» حاکم ج ١، ص ١٠٢ و «جامع بیان العلم» ج ٢ ص ١٢٠ و «تذکره الحفاظ» ج ١، ص ٣ بنا به نقل علامه امینی در «الغدیر» ج ٦، ص ٢٩٤، و «السنة قبل التدوین» ص ٩٧ آورده است.

گفت: علاوه بر این حاجتی داشتم و برای آن از مدینه
بیرون شدم. حقاً شما به سوی شهری می‌روید که
اهل آنجا مانند صدای زنبور

با خواندن قرآن صدا و زمزمه دارند؛ شما به واسطه بیان احادیثی از رسول خدا ایشان را باز ندارید و من در این امر شریک شما می‌باشم! قرظه گفت: پس از این توصیه عمر من حتی یک حدیث از رسول خدا بیان ننمودم.

و در روایت دیگری است: شما حقاً به سوی شهری می‌روید که صوتشان در حال قرائت قرآن مانند صدای زنبور است، بنابراین با بیان احادیث آنان را باز ندارید تا از قرآن به غیر قرآن مشغول گردند. قرآن را صحیح و استوار بدانید، و روایت از رسول الله را کم نمائید، و من در این امر شریک شما می‌باشم!

چون قرظه وارد عراق شد، گفتند: برای ما از رسول خدا بیان کن! گفت: عمر ما را منع نموده است.

و شافعی در کتاب «الأم» به روایت ربیع بن سلیمان آورده است که: چون قرظه وارد شد مردم عراق به او گفتند: از احادیث رسول الله برای ما بیان کن! گفت: عمر ما را نهی کرده است.»

وَ كَانَ عُمَرُ يَقُولُ: أَقْلُوا الرِّوَايَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ

داستان صُبَيْغِ تَمِيمِي بن عَسَل و زدن او را

دویست تازیانه در دو بار، و بدنش را خونین کردن به

جهت سؤالی که در معنی الذَّارِيَاتِ ذَرْوًا از عمر نموده

بود، ما در جلد دوازدهم از «امام‌شناسی» درس ۱۷۴ تا

۱۷۶، ص ۱۷۵ تا ص ۱۷۸ از سیوطی و ابن کثیر از

بزاز و دار قُطْنِي در «إفراد» و ابن مَرْدَوِيه و ابن عَسَاكِر

و از «سُنَن دَارِمِي» و از «سیره عمر» تألیف ابن جَوْزِي،

و از «کنز العَمَال» از نصر مقدّسی و اصفهانی و ابن

أَنْبَارِي و أَلْكَانِي، و از «فتح الباری» و از «فتوحات مکیه»

ذکر نموده‌ایم.

عُمَر چهار چیز را اکیداً ممنوع نمود: اوّل

سؤال از آیات مشکله قرآن؛ دوم سوال

^۱ «أضواء على السنة المحمّديّة» طبع سوّم، دار المعارف مصر، ص ۵۲ تا ص ۵۵ و تمام جریان قضیه قرظة بن كعب را علامه أمینی در «الغدیر»، ج ۶ ص ۲۹۴ در باب نوادر الأثر فی علم عمر ذکر نموده است.

^۲ فیما یعمل به؛ یعنی سنّت عملیه (ص ۱۰۷ ج ۸ البداية و النهایة). [تعلیقه]

از احکام و تکالیفی که هنوز واقع نشده است؛
سوم: بیان احادیث رسول الله؛ چهارم: کتابت
حدیث.

عمر برای عملی نمودن این امور صحابه
معروف رسول الله را با شلاق می زد و حبس
می نمود.

علامة امینی گوید: چون عمر ابوموسی
اشعری را به عراق اعزام نمود به او گفت: تو به سوی
قومی می روی که اهل آنجا صداهایشان در
مساجدشان مانند صدا و زمزمه زنبور عسل به قرائت
قرآن بلند است؛ پس آنها را بر همین حال واگذار و
به احادیث مشغولشان مساز؛ و من در این امر شریک
تو هستم.

این مطلب را ابن کثیر در تاریخش ج ۸، ص
۱۰۷ ذکر نموده است و گفته است: این قضیه از عمر
معروف است.

و طبرانی از ابراهیم بن عبد الرحمن تخریج
نموده است که: عمر سه نفر را حبس کرد: ابن مسعود
و ابو درداء و ابو مسعود انصاری، و گفت: شما
حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله زیاد نقل

نموده‌اید. در مدینه آنها را محبوس نمود تا اینکه کشته شد.^۱

و در عبارت حاکم در «مستدرک» ج ۱، ص ۱۱۰ این طور آمده است: عمر بن خطاب به ابن مسعود و ابو درداء و ابوذر گفت: این حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اید چیست؟! و من گمان دارم که عمر ایشان را در مدینه تا زمانی که کشته شد حبس نمود.

و در لفظ جمال الدین حنفی این طور آمده است که: عمر أبو مسعود و أبو ذرّاء و أبوذر را حبس کرد تا وقتی که کشته شد و به آنها گفت: مَا هَذَا الْحَدِيثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟! «این حدیث کردن از رسول خدا چیست که شما می‌کنید؟!» و من چنین گمان دارم که تا وقتی که کشته شد آنان را در مدینه حبس کرد. و همین طور این عمل

^۱ «تذكرة الحفاظ» ج ۱، ص ۷، «مجمع الزوائد» ج ۱، ص ۱۴۹، و محشّی کتاب آن را صحیح شمرده و گفته است: ثبوت این حدیث از عمر صحیح است از راههای بسیاری، و عمر در حدیث شدید بود. [تعليقه]

را با أبو موسیٰ أشعری با وجود عدالتش در نزد

وی انجام داد. (المعتصر، ج ۱، ص ۴۵۹)

و عمر به أبو هریره گفت: دست از حدیث از

رسول خدا [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ] بر می‌داری یا

تو را به زمین دَوَس بفرستم؟! م - و به کعب الاحبار

گفت: دست از حدیث بر می‌داری یا تو را به زمین قِرَدَة

(میمونها) بفرستم؟! (تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۰۶)

و ذَهَبی در «تذکره» ج ۱، ص ۷ از أبو سلمه

روایت کرده است که من به أبوهریره گفتم: همان

گونه که اینک حدیث می‌کنی در زمان عمر هم

می‌کردی؟! گفت: اگر من در زمان عمر مانند زمان

شما حدیث می‌کردم مرا با تازیانه خود می‌زد.

أبو عمرو از أبوهریره تخریج نموده است که

می‌گفت: من احادیثی را برای شما روایت نموده‌ام

که اگر در زمان عمر بن خطّاب حدیث می‌کردم مرا

با تازیانه دستی خود می‌زد. (جامع بیان العلم، ج ۲،

ص ۱۲۱)

^۱ ابن عساکر کما فی «کنز العمال» ج ۵، ص ۲۳۹ آن را تخریج نموده است.

و أبوزرعه أيضاً کما فی «تاریخ ابن کثیر» ج ۸، ص ۱۰۶ تخریج کرده است.

[تعلیقه]

و در عبارت زُهْرِي این طور وارد است که:
مگر من می توانستم آن طور که الآن برای شما حدیث
می کنم در زمان حیات عمر حدیث کنم؟! سوگند به
خدا که در آن صورت یقین داشتم که تازیانه او با
پوست پشت بدن من تماس پیدا می کرد.

و در عبارت ابن وهَب این طور وارد است
که: حَقًّا من برای شما أَحَادِثِی را بیان نموده ام که
اگر در زمان عمر و یا نزد عمر بدان لب می گشودم
یقین داشتم که سَرَم را می شکافت. (تاریخ ابن کثیر،
ج ۸، ص ۱۰۷)

در پی آمد و دنبال این واقعه شَعْبِي گفت: من
با عبد الله بن عُمَر دو سال و یا یک سال و نیم نشستم
و از وی نشنیدم حدیثی را از رسول خدا صلی الله
علیه و آله نقل کند مگر یک حدیث را.^۱
و سائب بن یزید گفت: من با سَعْد بن مالک
از مدینه تا مکه مصاحب بودم و

^۱ «سُنن دارمی» ج ۱، ص ۸۴، «سُنن ابن ماجه» ج ۱، ص ۱۵. [تعلیقه]

حتی یک حدیث از او از رسول خدا صلی الله

علیه و آله نشنیدم (سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۶)

و أبوهریره گفت: ما ابدأ قدرت نداشتیم

بگوئیم: قال رسول الله، تا زمانی که عمر کشته شد

(تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۰۷)

ردّ علامه امینی بر عمر در منع کتابت حدیث

امینی گوید: آیا بر خلیفه پنهان بود که ظاهر

کتاب و قرآن، امت را از سنّت بی نیاز نمی نماید؟ و

سنّت با قرآن مفارقت نمی کند تا بر پیغمبر در کنار

حوض کوثر وارد شوند؟ و حاجت امت به سنّت

رسول خدا کمتر از حاجتشان به ظاهر کتاب نیست؟

وَ الْكِتَابُ كَمَا قَالَ الْأَوْزَاعِيُّ وَ مَكْحُولٌ أَحْوَجُ إِلَى

السُّنَّةِ مِنَ السُّنَّةِ إِلَى الْكِتَابِ. (جامع بیان العلم و فضله،

ج ۲، ص ۱۹۱)

«و کتاب خدا همان طور که أوزاعی و

مکحول گفته اند، نیازش به سنّت بیشتر است از نیاز

سنّت به کتاب.»

یا آنکه خلیفه دیده است در آنجا جماعتی هستند

که با وضع و جعل احادیث بر رسول خدا و پیامبر

اقدس با سنت بازی می کنند - و این دیدار هم از روی
 حق بوده است بنابراین همت گمارده است تا ریشه های
 تَقْوُل و نسبت کلام ناصحیح به پیامبر صلی الله علیه و
 آله و سلم را قطع کند؛ و آن دستهای جنایتکار را از
 سنت شریفه کوتاه نماید. چه این باشد چه آن، گناه مثل
 ابوذر که رسول اعظم به صدقش با عبارت متقنه: مَا
 أَظَلَّتِ الْخُضْرَاءُ، وَ لَا أَقَلَّتِ الْغُبْرَاءُ عَلَى رَجُلٍ أَصْدَقَ
 هَهْجَةً مِنْ أَبِي ذَرٍّ^۱ «آسمان نیلگون سایه نیفکنده است، و
 زمین تیره بر روی خود حمل ننموده است مردی را که
 از جهت صداقت گفتار و راستی سخن از ابوذر بهتر
 باشد» گواهی داده چه بوده است؟ و یا مثل عبد الله بن
 مسعود صاحب سر رسول الله و افضل افرادی که قرآن
 را قرائت کرده است و حلالش را حلال و حرامش را
 حرام دانسته است و فقیه دین و عالم در سنت بوده
 است^۲ چه گناهی داشته اند؟ و یا مثل ابودرداء عویمر
 کبیر الصّحابه

^۱ «مستدرک» حاکم ج ۳، ص ۳۴۲ و ص ۳۴۴. [تعلیق]

^۲ «مستدرک» حاکم ج ۳، ص ۳۱۲ و ص ۳۱۵. [تعلیق]

صاحب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم^۱
چه جرمی داشته اند؟! چرا ایشان را تا وقتی که به او
خنجر زدند در مدینه حبس کرد؟ چرا این صحابه
عظیم را در ملاء دینی هتک نمود و ایشان را در چشم
مردم کوچک و پست کرد؟

و آیا مثل ابوهریره و ابوموسی اشعری از آن
جماعت وضاعین حدیث بوده‌اند تا آنکه استحقاق
آن‌گونه تعزیر و دور کردن و تبعید و حبس و وعید
را داشته باشند؟! من نمی‌دانم!

آری تمام این آراء، أحداث سیاست مقطعی
بوده است که ابواب علم را بر روی امت بسته است
و آنان را در پرتگاه جهالت و آوردگاه أهواء در
افکنده است گرچه خلیفه آن را قصد نکرده باشد. امّا
خلیفه در آن روز با این مسائل سپری برای خود
گرفت و از خود در برابر معضلات مهلکه دفاع کرد،
و خود را از مسائل مشکله نجات بخشید.

م - و پس از نهی نمودن امت مسلمان و اسلام
آورده را از علم قرآن، و دور کردن امت را از آنچه در

^۱ «مستدرک» حاکم ج ۳، ص ۳۳۷. [تعلیقه]

کتابش آمده است از معانی فخریه و دروس عالیه از ناحیه علم و ادب و دین و اجتماع و سیاست و اخلاق و تاریخ، و بستن باب تعلّم و آموزش و فراگیری احکام و آداب دینی که هنوز موضوعات آنها محقّق و واقع نشده است، و پهلو تهی کردن از آماده شدن برای عمل به دین خدا قبل از وقوع واقعه، و منع کردن امّت را از معالم سنّت شریفه، و نهی و ردع از انتشار آنها در ملأ، پس به کدام علم زنده و مفید و به کدام حکم و یا کلمه حکمتیه، این امّت مسکین بخواهد بر امّتها ترفّع جوید و تقدّم یابد؟! و به کدام کتاب و به کدام سنّت، آقائی و سیادت خود را بر جمیع عالم که صاحب رسالت ختمیه آن را برای او تأسیس فرموده است، به دست آورد؟

بنابراین، سیره این خلیفه، یک ضربه‌ای بود که بر اسلام وارد شد و آن را از پای درآورد؛ و ضربه‌ای بود بر امّت اسلام و تعالیم امّت و شرف و تقدّم و تعالی امّت؛

خلیفه متوجّه این ضرر باشد یا نباشد. و از نتایج و موالید این سیره ممقوته و مهلكه عمر، حدیث کتابت سنن و نوشتن روایات رسول الله است. هان بدانید که مطلب از این قرار است

حدیث کتابت سنن

از عروه روایت است که عمر بن خطاب اراده کرد تا سنّت‌های رسول خدا را بنویسد؛ بنابراین در این باره از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسش نمود، همگی او را به نوشتن دلالت کردند. عمر مدّت یک ماه تأمل کرد و در این مدّت از خداوند طلب خیر می نمود؛ و پس از آن صبحگاهی عازم شد به عزم خدائی که او را رهبری می نمود و گفت: من اراده کرده بودم تا احادیث سنن را بنویسم؛ لیکن چون به یاد آوردم قومی را که قبل از شما بوده‌اند و کتابی نوشتند و بر آن مجدّانه و مصرّانه صرف همّت کردند و کتاب الله را ترک نمودند، سوگند به خدا، من کتاب الله را هیچگاه با چیز دگر مشوب نمی سازم.^۱

^۱ «طبقات» ابن سعد ج ۳، ص ۲۰۶، «مختصر جامع بیان العلم» ص ۳۳.

و به پیروی از این خلیفه جمعی از کتابت
سُنن منع کردند؛ و خلافاً للسُّنَّة الثَّابِتة از آورنده و
اعلان کننده بزرگوار شریعت غرّاء، دست از کتابت
برداشتند.^۱

رأی خلیفه درباره کتب

به مشکلات اربعه و حوادث گذشته: حادثه
مشکلات قرآن، و حادثه سؤال از چیزی که هنوز به
وقوع نپیوسته است؛ و حادثه حدیث از رسول الله؛
و حادثه

^۱ «سنن» دارمی ج ۱، ص ۱۲۵، «مستدرک» حاکم ج ۱، ص ۱۰۴ تا ص
۱۰۶، «مختصر جامع بیان العلم» ص ۳۶ و ص ۳۷.

کتابت سُنَّت پیامبر، اضافه کن حادثه رأی خلیفه
و اجتهادش را در حول کُتُب و مؤلَّفَات:

مردی از مسلمانان به سوی عمر آمد و گفت:

ما وقتی که شهر مدائن را فتح کردیم در آنجا کتابی
به دستمان رسید که در آن علمی از علوم فارسیان و
مطلب شگفت‌آوری بود. عمر شلاق دستی خود را
طلبید و شروع کرد به زدن آن مرد، و سپس گفت:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ^۱ «ما بر تو (ای

پیغمبر) به بهترین روش داستان می‌گوییم.»

و می‌گفت: وای بر تو! آیا داستانهائی بهتر از

کتاب الله وجود دارد؟! حَقّاً و تحقیقاً کسانی که پیش
از شما به هلاکت رسیدند، به سبب آن بود که به
کتابهای علماء و کشیشان خود روی آوردند و تورات
و انجیل را ترک نمودند، تا اینکه کهنه شدند و علمی
که در آنها بود از میان برداشته شد!

و به عبارت و شکل دیگری: از عمرو بن

میمون از پدرش روایت است که گفت: مردی به نزد
عمر بن خطاب آمد و گفت: یا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! چون

^۱ آیه ۳ از سوره ۱۲: یوسف.

ما شهر مدائن را گشودیم، من در آنجا کتابی یافتم که در آن کلام مُعْجِبِی بود. عمر گفت: آیا آن کلام مُعْجِب از کتاب الله بود؟ گفت: نه! عمر شلاق دستی خود را طلبید و شروع کرد به زدن او و شروع کرد به خواندن این آیه:

الر، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا

عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا اینجا که: وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ

لَمِنَ الْغَافِلِينَ^۱ «آلر، آنست آیات کتاب آشکارا. حقا ما

قرآن را قرآن عربی نازل نمودیم به امید آنکه شما آن را

تعقل کنید - تا اینجا که - و به تحقیق تو پیش از انزال ما

این آیات را از غافلان بودی.»

و سپس گفت: إِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أُمَّمٌ

أَقْبَلُوا عَلَى كُتُبِ عُلَمَائِهِمْ وَ أَسَاقِفَتِهِمْ

^۱ آیات ۱ تا ۳، از سوره ۱۲: یوسف و تمام آیه سوم این است: نحن نقص عليك أحسن القصص بما أوحينا إليك هذا القرآن و إن كنت من قبله لمن الغافلين.

و تَرَكَوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ حَتَّى دَرَسَا وَ ذَهَبَ مَا

فِيهِمَا مِنَ الْعِلْمِ.

«و فقط علت هلاک پیشینیان شما آن بوده

است که بر کتابهای دانشمندان و کشیشانشان روی

آوردند و تورات و انجیل را کنار گذاردند تا کهنه شد

و علمی که در آنها بود از میان رفت.»

و عبد الرزاق و ابن ضریس در «فضائل القرآن»

و عسکری در «مواعظ» و خطیب از ابراهیم نخعی

تخریج کرده‌اند که گفت: در کوفه مردی بود که کتب

دانیال و أمثال آن را جستجو می‌نمود. در این حال

نامه‌ای از عمر بن خطاب رسید که وی را به سوی او

بفرستند؛ چون حضور عمر رسید عمر تازیانه

دستی‌اش را بر او بالا برد و فرود می‌آورد و سپس بر

وی خواند: **الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ** - تا رسید به

اینجا که **الْغَافِلِينَ**.

آن مرد می‌گوید: من مقصود عمر را فهمیدم

و گفتم: ای امیر مؤمنان مرا واگذار سوگند به خدا

هیچ یک از آن کتب نزد من نخواهد ماند مگر آنکه

آنها را خواهم سوزانید! در این حال عمر دست از او

برداشت. (به سیره عمر تألیف ابن جوزی ص ۱۰۷، شرح ابن ابی الحدید ج ۳، ص ۱۲۲، کنز العُمّال ج ۱، ص ۹۵ رجوع شود.)

و در تاریخ «مختصر الدُّوَل» تألیف أبو الفَرَج مَلطی متوفای ۶۸۴، ص ۱۸۰، از طبع بوک فی اوکسونیا سنه ۱۶۶۳ میلادی، با عین این عبارت آمده است:

و یحیی غراماطیقی زنده ماند تا وقتی که عَمرو بن عاص مدینه اسکندریه را فتح کرد و بر عمرو عاص وارد شد، چون عمرو موقعیت وی را در علوم می دانست او را گرامی داشت و از مطالب فلسفیّه که ابدأً عرب بدانها اُنس نداشت غرائبی را شنید که موجب دهشت او شد و مفتون کلمات او گشت. عَمرو مردی عاقل و حَسَن الاستماع و صحیح الفکر بود؛ با او ملازم شد و هیچگاه از او مفارقت نمی جست.

روزی یحیی به عَمرو گفت: شما به تمام محصولات مهم و اصلی اسکندریّه احاطه نموده اید و بر تمام اصناف موجوده در آن مهر نهاده و

حکمفرمائی دارید، آنچه در اسکندریّه موجب انتفاع

شماست ما معارضه‌ای نداریم، و اما آن چیزهائی

که مورد انتفاع شما نیست ما بدان سزاوارتریم!
عَمْرُو بَدُو گُفْتُ: شَمَا بَه چَه نِیَازمَنَدید؟!
گُفْتُ: کُتَب حَکْمَتِ کِه دَر خَزینَه‌هَای مَلُوکِیَه
مِی‌بَاشَد!

عَمْرُو بَدُو گُفْتُ: اَین اَمْرِی اَست کِه دَر تَحْت
قَدْرَتِ و اَخْتِیَارِ مَن نِیَست مَگَر پَس اَز اَنکِه اَز اَمِیرِ
المُؤمِنِینِ عَمْرُ بِنِ خَطَّابِ اسْتِیْذَانِ بِنَمَایِم!

عَمْرُو نَامَه‌ای بَه عُمَرُ نَوَشت، و دَر خَوَاسْتِ یَحِیی
رَا دَر اَن بَیَانِ نَمُود؛ نَامَه‌ای اَز عُمَرُ رَسِید کِه دَر اَن نَوَشتَه
بُود: وَ اَمَّا الْکُتُبُ الَّتِی ذَکَرْتَهَا فَاِنْ کَانَ فِیْهَا مَا وَافَقَ
کِتَابَ اللّٰهِ فَفِی کِتَابِ اللّٰهِ عِنْدَهُ غِنًی؛ وَ اِنْ کَانَ فِیْهَا مَا
یُخَالَفُ کِتَابَ اللّٰهِ فَلَا حَاجَةَ اِلَیْهِ فَتَقَدَّمْ بِاِعْدَامِهَا! «و اَمَّا
کِتَابَهَائِی رَا کِه نَامِ بَرْدِی، اَگَر دَر مِیَانِ اَنهَا مَطْلَبِی اَست
کِه مَوَافِقِ کِتَابِ اللّٰهِ اَست پَس بَا دَاشْتَنِ کِتَابِ اللّٰهِ بَدَانِ
نِیَازِی نِیَست؛ و اَگَر دَر مِیَانِ اَنهَا مَطْلَبِی اَست کِه مُخَالَفِ
کِتَابِ اللّٰهِ اَست، پَس حَاجَتِی بَدَانِ نِیَست و تُو دَر اَعْدَامِ
و نَابُودِیْشَانِ اَقْدَامِ کُن!»

عَمْرُو بِنِ عَاصِ شَرُوعِ کَرْدِ بَه تَقْسِیمِ و تَفْرِیقِ
اَنهَا بَر حَمَامَه‌ای اسکندریّه و سوزاندنِ اَنهَا دَر

تنوره‌ها و تون‌های آنها و شش ماه طول کشید تا همه سوخت و از بین رفت. این مطلب را بشنو و عجب نما!

این جمله از کلام ملطی را جُرْجی زیدان در «تاریخ تمدن اسلامی» ج ۳، ص ۴۰ بتمامها و کمالها ذکر کرده است. و در تعلیقه آن گوید: در نسخه‌ای که مطبوع است در مطبعة آباء یسوعیین در بیروت، تمام این جملات از آن حذف شده است به علتی که ما نمی‌دانیم.

و عبد اللطیف بغدادی متوفی در ۶۲۹ هجری در کتاب «الإفادة و الاعتبار» ص ۲۸ گوید: من در اطراف ستون سواری از این عمودها و ستونها بقایا و آثاری دیدم که برخی از آنها صحیح و درست و برخی شکسته و مکسور بود، و از حالت آنها چنان دستگیر می‌شد که آن ستونها دارای سقف بوده است و ستونها حامل سقف بوده‌اند و ستون سواری بر روی آن سقف و قبه‌ای بوده است که آن ستون

حامل آن قبه بوده است.

و من چنین می‌دانم که آن محوطه همان رواقی است که ارسطوطاليس و پیروان او پس از او در آنجا درس می‌داده‌اند؛ و همان دارالمعلم است که اسکندر وقتی شهرش را بنا کرد آن دارالمعلم را ساخت و در آنجا بوده است خزینه‌های کتابهایی که عمرو بن عاص با اذن عمر آنها را آتش زد.^۱

از آنچه به طور فشرده بیان شد، معلوم شد که عبارت حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ نه تنها رأی عمر است بلکه نظریه ابوبکر و عثمان نیز بوده است، و همچنین نظریه خلفای غاصب اموی؛ همه آنها بر همین نهج مشی نموده‌اند. و کتابت حدیث تا زمان عمر بن عبد العزیز که يك قرن از هجرت می‌گذشت ممنوع بود، و تا يك قرن و نیم که علمای عامه شروع به نوشتن و کتابت احادیث نمودند اثری از حدیث و سنت و کتابت نبود.

^۱ «الغدیر» ج ۶، ص ۲۹۴ تا ص ۲۹۹ در باب نوادر الأثر فی علم عمر. و ما در کتاب «نور ملکوت قرآن» از سلسله انوار الملکوت ج ۴، بحث نهم از ص ۳۷۲ تا ص ۳۷۵ بحث مختصری نموده‌ایم در اینکه شایعه کتاب سوزی ایران و مصر یکی از ترفندهای استعمار است و سند تاریخی ندارد.

بنابر این عُمَرُ هم به حمل اوّلی ذاتی یعنی مفهوم و

مُفَادِ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ عَمَلِ كَرْد، و هم به حمل شایع
صناعی عملاً در خارج، جلوی تحقّق حدیث و بیان
سنت و کتابت سنت را گرفت، و در دست امت نهاد
مگر ظاهر قرآن.

اما شیعه از زمان رسول الله صلی الله علیه و
آله هم بیان حدیث می کردند و هم کتابت حدیث. بر
این اساس در زمان خود رسول الله شیعه کتابهائی
نوشته است و پس از آن حضرت مرتّباً و مسلسلّاً بیان
حدیث و کتابت آن رواج شایع داشته است.

شیعه بر اساس حدیث: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ:**

**كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِهْمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا
عَلَى الْحَوْضِ،**^۱ سنت رسول خدا را عملی کرد و این
حدیث

را که سنت است اخذ کرد، و یک قرن و نیم قبل
از سنّیان دست به بیان حدیث و کتابت زد.

حال باید بدانیم: چرا سنّیان پس از يك قرن در

^۱ در تمام مجلد ۱۳ از «امام شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام تنها از این
حدیث مبارک بحث شده است.

صدد جمع سنّت شدند؟ چون دیدند کتاب الله بدون سنّت کافی نیست؛ عیناً مانند طّیری است که بخواهد با يك بال به پرواز درآید. در قرآن کلیّات احکام است و مسائل روزمرّه مردم در جزئیّات نیاز به بیان دارد؛ و بیان آن غیر از سنّت چیز دیگری نیست. و از طرفی وارد شدن علوم و مسائل مختلفه تازه در جهان اسلام و نیاز مبرم به علم و اطلاع از سیره و منهاج و روش عملی و کلام علمی رسول الله، آنان را به هوش آورد و دیدند خیلی عقب افتاده‌اند و پس رفته‌اند. اسلام که باید جهان علم و عمل و تقوی را مسخر معنی و حقیقت خود نموده باشد، رو به قهقرا می‌رود، و اگر از بقایا و پس مانده‌های سنّت پیامبر که در سینه‌های بعضی دست به دست گشته، چیزی جمع‌آوری نگردد علیّ الإسلام السلام. در آن وقت تازه به فکر و منهاج شیعه پی بردند و فهمیدند که راه راست و درست همان سبک و اسلوب آنهاست؛ باید بنویسند و بیان حدیث کنند. امّا کجا؟ و کی؟ و چگونه؟

بزرگان عامّه با کمال بزرگواری به روی مبارک

خود نیاورده و عبارت حَسْبُنَا كِتَابُ اللّٰهِ را نادیده گرفتند، و در مقام نَسْخِ علمی و عملی این گفتار، شروع به نوشتن کتب و سنن نمودند. و بعضی از عامّه عملاً به جملَه حَسْبُنَا كِتَابُ اللّٰهِ استهزاء نمودند و گفتند: مگر می شود کتاب بدون سُنَّتْ؟!!

مُحَمَّدٌ عَجَّاجٌ خَطِيبٌ كِه كِتَابِي دَر عِظْمَتِ سُنَّتِ

نوشته است و به قدری سعی دارد که روی جرائم عمر و همکارانش پرده بپوشاند و آنها را مصلح و مصلحت اندیش قلمداد کند، و خود يك مرد سَنِّي متعصّب و ناهمواری است، در این کتاب با اینکه نتوانسته است برای حَسْبُنَا كِتَابُ اللّٰهِ محمل صحیحی بترشد، خود نیز

در

مقام اثبات و صحّت سنت و لزوم بیان حدیث
می گوید: صحابه سنت رسول خدا - علیه الصّلاة و
السّلام - را اخذ کردند و بدان تمسّک جستند و
نخواستند همان مردی باشند که گفتار رسول خدا
صلی الله علیه و آله بر او منطبق می شود:

يُوشِكُ الرَّجُلُ مُتَكِنًا عَلَى أَرِيكَتِهِ يُحَدِّثُ بِحَدِيثٍ
مِنْ حَدِيثِي فَيَقُولُ: بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَمَا
وَجَدْنَا فِيهِ مِنْ حَلَالٍ اسْتَحَلَلْنَاهُ، وَ مَا وَجَدْنَا فِيهِ مِنْ
حَرَامٍ حَرَّمْنَاهُ. أَلَا وَإِنَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ مِثْلُ مَا حَرَّمَ
اللَّهُ.^۱

«نزدیک است که مرد بر بالشگاه خود تکیه
زند و حدیثی از احادیث مرا برای او بخوانند و
بگویند: در میان ما و میان شما کتاب الله عزّ و جلّ
است، آنچه را که در آن حلال بیابیم حلال
می شمیریم، و آنچه را که در آن حرام بیابیم حرام
می شمیریم. آگاه باشید! آنچه را که رسول خدا حرام
کرده است همانند آن است که خدا حرام کرده

^۱ «سُنن ابن ماجه» ج ۱، ص ۵ و «سنن بیهقی» ج ۱، ص ۶ و آن را مقدام بن
معدیکرَب روایت نموده است. [تعلیقه]

بلکه در برابر سنت در موقف عظیمی درنگ کردند و هر کس را که آن گونه فهم کرده بود (که کتاب خدا کافی است) رد کردند.

صحابه سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نقل می کردند

أبو نَضْرَةَ از عِمْران بن حَـصین روایت میکند که:

مردی نزد وی آمد و از چیزی سؤال نمود؛ عمران با بیان حدیثی جواب را برای او گفت. آن مرد به عمران گفت: از کتاب خدا حدیث کن، نه از غیر کتاب خدا! عمران گفت: إِنَّكَ امْرُؤٌ أَحْمَقُ! أَتَجِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ صَلَاةَ الظُّهْرِ أَرْبَعًا لَا يُجْهَرُ فِيهَا، وَ عَدَّ الصَّلَوَاتِ، وَ عَدَّ الزَّكَاةَ وَ نَحْوَهَا؟ ثُمَّ قَالَ: أَتَجِدُ هَذَا مُفَسَّرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ؟! كِتَابُ اللَّهِ قَدْ أَحْكَمَ ذَلِكَ، وَ السُّنَّةُ تُفَسِّرُ ذَلِكَ.^۲

«تو مرد احمقی هستی! آیا در کتاب خدا

یافته‌ای که نماز ظهر را باید چهار رکعت انجام داد و

^۱ شما را به خدا سوگند! ببینید مگر این حدیث که از نور نبوت منشعب گردیده است، غیر از حالت ابو بکر و عمر و عثمان را بیان می کند؟

^۲ کتاب خطی مکتبه ظاهریه دمشق «کتاب العلم» تألیف مقدسی ص ۵۱، و «جامع بیان العلم و فضله» ج ۲، ص ۱۹۱. [تعلیقه]

با صدای آهسته قرائت نمود؟! عمران برای او
یکایک از نمازها را شمرد، و زکوة را شمرد، و غیر
از اینها از سایر احکام را شمرد و سپس گفت: آیا
برای اینها در کتاب خدا تفسیری یافته‌ای؟! کتاب
خدا آنها را به طور اجمال و سربسته بیان می‌کند، و
سنت آنها را تفسیر می‌نماید!»

و مردی به تابعی جلیل و بزرگوار: مُطَرِّفُ بْنُ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَخِيرٍ گفت: لَا تُحَدِّثُونَا إِلَّا بِالْقُرْآنِ. «شما
برای ما حدیث نکنید مگر با قرآن!» مُطَرِّفُ بْنُ
وَاللَّهِ مَا نُرِيدُ بِالْقُرْآنِ بَدَلًا، وَ لَكِنْ نُرِيدُ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ
بِالْقُرْآنِ مِنَّا!،^۱

«سوگند به خدا، ما بدلی را برای قرآن
نمی‌جوییم، و لیکن می‌خواهیم دنبال کسی برویم که
او از همه ما به قرآن داناتر است.»

ایشان در بحثی تحت عنوان «احتیاطُ الصَّحَابَةِ وَ
التَّابِعِينَ فِي رِوَايَةِ الْحَدِيثِ» سعی می‌کنند عبارت اَقْلُوا

^۱ «جامع بیان العلم و فضله» ج ۲، ص ۱۹۱.

^۲ «السُّنَّةُ قَبْلَ التَّدْوِينِ» ص ۷۸ و ص ۷۹.

الرَّوَايَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ رَا بَه مَحَامِلِي حَمَل كُنْد كِه مَنَافَات
بَا عَقْل نَدَاشْتَه بَاشَد، وَ سَدِّ بَاب نَقْل حَدِيث نَكْنَد؛ وَ
حَقًّا تَوَجِيهَاتِ مَا لَا يَرْضَى بِهَا صَاحِبُهَا عُمَرَ رَا
نَمُودَه‌اَنْد؛ وَ بَر هَمِينِ اَسَاسِ اَز حَدِيثِ مَشَايِعَتِ عَمْرِ اَز
قِرْطَةَ بِنِ كَعْبِ عُبُورِ مِي كُنْد عُبُورِ كَرِيْمَانَه، وَ دَر زَنْدَانِ
كِرْدَنِ سَه صَحَابِي بَزْرِكِ دَر رَوَايَتِ حَافِظِ ذَهَبِي: اِبْنِ
مَسْعُودِ وَ اَبُو دَرْدَاءِ وَ اَبُو مَسْعُودِ اَنْصَارِي رَا دَر مَدِينَه تَا
اَيْنَكِه عَمْر كَشْتَه شَد، تَشْكِيكِ مِي نَهَايَنْد كِه: اَيْنِ عَمَلِ
خِلَافِ چَكُونَه اَز خَلِيْفَه‌اِي هَمِچُونِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَمْرِ
مَتَصَوَّرِ اسْت؟! چَكُونَه مِي شُود بَا اَنْ سَوَابِقِ وَ تَرْجَمَه
اِحْوَالِشَانِ دَر اِسْلَامِ، عَمْر بَه چَنِينِ كَارِي دَسْتِ زَنْد؟!
چَكُونَه مَمْكِنِ اسْت؟! وَ بَا چَكُونَه مَمْكِنِ اسْت هَا مَطْلَبِ
رَا خَاتْمَه مِي دَهَنْد. وَ بَر فَرَضِ تَحَقُّقِ اَيْنِ مَوْضُوعِ
مِي گُويَنْد: مَرَادِ اَز حَبَسَهُمْ فِي الْمَدِينَةِ زَنْدَانِي كِرْدَنِشَانِ
نَيْسْت، بَلَكِه مَنَعِشَانِ اَز حَدِيثِ اسْت، حَبَسَهُمْ

نظر گلدزیهر درباره کتابت حدیث

ایشان از کلام گُلْدُ زِيْهَرِ مُسْتَشْرِقِ اَلْمَانِي كه مي گويد: «حدیث در اسلام مولود زمان نخستين آن نيست، بلکه در دوران بعد به واسطه تطورات سياسي و اجتماعي پيدا شده است» به قدری عصباني و ناراحت است كه مي خواهد گريبان چاك زند، در حالي كه گفتاري است درست ولي از نقطه نظر تاريخ و حدیث عامه، نه از نقطه نظر تاريخ و حدیث شيعه، زيرا همان طور كه خواهيم دید همه اعتراف دارند به اينكه تدریس و بيان و كتابت حدیث نزد شيعه از زمان خود حضرت ختمي مرتبت بوده است، و شيعيان يكصد و پنجاه سال در ثبت حدیث و ضبط سنت رسول الله بر سنين تقدم دارند.

عبارت محمد عجاج خطيب اين است: وَ السُّنَّةُ

لَمْ تَكُنْ قَطُّ نَتِيجَةً لِلتَّطَوُّرِ الدِّينِيِّ وَ السِّيَاسِيِّ وَ الاجْتِمَاعِيِّ

لِلْاِسْلَامِ فِي الْقَرْنَيْنِ الْاَوَّلِ وَ الثَّانِي كَمَا ادَّعَى «جولد

^۱ «السنة قبل التدوين» از ص ۹۲ تا ص ۱۱۲.

تسيهر» الَّذِي يُضِيفُ فَيَقُولُ: وَ لَيْسَ صَحِيحاً مَا يُقَالُ مِنْ
أَنَّهُ - أَيِ الْحَدِيثِ - وَثِيقَةٌ لِلْإِسْلَامِ فِي عَهْدِهِ الْأَوَّلِ عَهْدِ
الطُّفُولَةِ وَ لَكِنَّهُ أَثَرٌ مِنْ أَثَارِ جُهُودِ الْإِسْلَامِ فِي عَصْرِ
النُّضُوجِ.

«و سنت هیچگاه نتیجه تطوّر دینی و سیاسی
و اجتماعی اسلام در دو قرن اوّل و دوم نبوده است
چنانکه «گلدزیهر» مدّعی آن است. او علاوه بر این
گفتار، کلامی اضافه دارد و می گوید: و درست
نیست آنچه گفته شده است که حدیث پیوندی
محکم با اسلام، در عهد اوّل آن که عهد طفولیت آن
است، داشته است. و لیکن حدیث اثری از آثار
کوشش و سعی اسلام در عصر پختگی و رسیدگی
آن است.»

به کتاب «نظرة عامة في تاريخ الفقه الاسلامي»
از «دراسات اسلامية» گلدزیهر مراجعه شود، طبق
گفته گاستون ویت، این رأی از گلدزیهر است در
مقاله او درباره حدیث در «التاريخ العام للديانات» ج
۴، ص ۳۶۶ به زبان فرانسه.

و در ماده حدیث، واضعان «دائرة المعارف

الاسلامیۃ» قریب به همین قول را از

گلدزیهر ذکر کرده‌اند به نقل از کتابش:

«دراسات اسلامیة» و او سُنَّت را از موضوعات مسلمین می‌داند. و این کلام افتراء محض است، و در باب وضع حدیث بدان متعرّض می‌گردم؛ بدانجا رجوع شود.^۱

محمد عجاج خطیب برای اثبات عمل ابو بکر

به سُنَّت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید:

ذهبی از مراسیل ابن ابی ملیکه روایت نموده

است که: بعد از ارتحال پیغمبر، ابو بکر مردم را جمع کرد

و گفت: إِنَّكُمْ تُحَدِّثُونَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و

آله] و سَلَّمَ أَحَادِيثَ تَخْتَلِفُونَ فِيهَا؛ وَالنَّاسُ بَعْدَكُمْ أَشَدُّ

اِخْتِلَافًا. فَلَا تُحَدِّثُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا! فَمَنْ سَأَلَكُمْ

فَقُولُوا: بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ، فَاسْتَحِلُّوا حَلَالَهُ وَ

حَرِّمُوا حَرَامَهُ!

«شما احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه و

آله بیان می‌کنید که در آنها اختلاف دارید! و پس از

شما مردم دچار اختلاف شدیدتری خواهند شد.

^۱ «السُّنَّةُ قَبْلَ التَّدْوِينِ»، تعلیقه ص ۴۶.

بنابراین چیزی را از رسول خدا حدیث ننمائید! و هر کس از شما مسئله‌ای پرسید بگوئید: در میان ما و میان شما کتاب الله موجود است، حلال آن را حلال، و حرام آن را حرام بشمارید!»

در اینجا حافظ ذهبی می‌گوید: و این گفتار تو را دلالت دارد بر اینکه ابو بکر در مقام تثبّت و تحرّی و تحقیق در اخبار بوده است، نه آنکه می‌خواسته است باب روایت را مسدود نماید.

مگر نمی‌بینی: چون در حکم إرث جدّه به وی مراجعه شد و او حکمش را از کتاب الله نمی‌دانست، چگونه درباره آن از سنت سؤال نمود؛ و چون حکمش را برای او بیان کردند، بدان قناعت نکرد تا به شخص ثقه دیگری آن را قوی ساخت و در پاسخ نگفت: حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ هَمَان طُور كِه خَوَارِج مِی گویند.^۱

و حکم إرث جدّه را از ذهبی این طور نقل می‌کند که: اوّلین کسی که در قبول

^۱ «السنة قبل التدوین» ص ۱۱۳ از «تذكرة الحفاظ» ج ۱، ص ۳ و در مقدمه «تمهید» ص ۱۱ گوید: أبو بکر گفت: ایاکم و الکذب فإنه مُجَانِبُ الْإِيمَانِ!

اخبار احتیاط کرد ابوبکر بود. ابن شهاب از قبیصة بن ذؤیب روایت کرده است که: جدّه‌ای نزد ابوبکر آمد و ارثیّه خود را طلب می‌کرد. ابوبکر به او گفت: من در کتاب خدا برای تو چیزی نیافتم و نمی‌دانم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ برای تو چیزی را معین نموده باشد. سپس از مردم پرسید.

مُغیره برخاست و گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که: به جدّه یک سُدس می‌داد. ابو بکر گفت: آیا با تو دیگری هست تا شهادت دهد؟ محمد بن مَسَلَمَه به مثل آن شهادت داد. بنابراین حکم ارث سُدس را برای وی تنفیذ کرد.^۱

آفات اعتقاد به حَسْبُنَا كِتَابُ اللهِ

ما اشکال نمی‌کنیم که در ثبوت سنت محققه، ابوبکر از قبول آن غالباً امتناع می‌کرد و حَسْبُنَا كِتَابُ اللهِ می‌گفت تا توجیه ذَهَبی و محمد عَجَّاج وجیه آید،

^۱ «السُّنَّةُ قَبْلَ التَّدْوِينِ» ص ۱۱۲ از «تَذْكَرَةُ الْحِفَاطِ» ج ۱، ص ۳، و «مَعْرِفَةُ عُلُومِ الْحَدِيثِ» ص ۱۵، و «كِفَايَةُ» ص ۲۶. و امام مالک آن را در «مَوْطَأً» ج ۲، ص ۵۱۳ تخریج نموده است، همان طور که أبو داود و ترمذی و ابن ماجه تخریج نموده‌اند.

اشکال ما در آن است که ابوبکر و عمر و عثمان و مغیره
و ابوعبیده جراح و من شابههم و ماثلهم از سنت
رسول خدا صلی الله علیه و آله کم اطلاع بوده‌اند. لهذا
در مواقع مراجعۀ به آنها ابراز می‌کردند: نمی‌دانیم! و
در این صورت که نمی‌دانیم باید کتاب الله مرجع
باشد!

این کلام، غلط است، زیرا پیامبر شخصی را
که مرجع و مسند و مصدر و مورد علوم، و باب مدینه
علم، و افضی الأُمَّة، و عالم بالکتاب و تأویله و
تفسیره، و بالسنة حَضراً و سفراً باشد از خود باقی
گذارد و او را به عنوان محل رجوع مسائل و حوادث
و وقایع مردم معرفی کرد، و در غدیر خم در میان
ده‌ها هزار جمعیت خطبه خواند و وی را علم و رایت
و هادی و شاخص و مربی بشر و مکمل و متمم
معرفی فرمود؛ چرا شما حق او را ربودید و او را خانه
نشین کردید، و بر اریکه حکم و امر و نهی و فتوی و
قضاء و قرآن تکیه زدید، آنگاه فرو ماندید و از عهده
برنیامدید؟! چون نمی‌دانستید! وقتی شخص علیم و
دانا و بصیر، با اعتراف یکایک خود شما، علی بود،

چرا وی را مطرود و منفور و خارج از مدینه نموده،

تا برود بیل دست بگیرد و

آبیاری کند و قنات جاری کند و درخت و نخل
و خرما بهم رساند؟!!

ای وای بر شما! نه یک وای بلکه تا روز
بازپسین وای، و تا وقتی که لفظ و کلمهٔ وای دارای
معنی و مفهوم است وای! علی بن ابی طالب باید
بیست و پنج سال از دستگاه امر و نهی و فرمان و
تفسیر و بیان سنت و ادارهٔ امور خلق خدا دور بیفتد
و شما که در ضروری‌ترین مسائل خود جاهل و
نادانید باید به عنوان مصدر حکم و رتق و فتق امور
بر اسبان تازی خود مهمیز زنید و به خود فخریه و
مباهات کنید که علی را در هم شکستیم و آن شیر
بیشهٔ ولایت را رام و مطیع نمودیم و باطناب بر گردن
به مسجد کشانده، وی را در ملاء عام به بیعت فرا
خواندیم؟!!

اشکال در آن است که شما که از سنت خبر
نداشتید، چرا وقتی حکمی را که در کتاب الله نیافتید
به علی بن ابی طالب رجوع نکردید؟! او طبق
فرمایش رسول خدا محلّ رجوع در تمام مسائل
است و أعلم و أتقی و أروع امت است. اشکال در

اینجاست. آقای ذهبی و عجّاج و غیر کما! به خدا
قسم شما هم مطلب را می دانید! دیگر بس است! با
این تمویهات خود را و دگران را گول نزنید!

آیا با وجود مَصْدَر و لایت و علم إِحاطی و سِعی

او اگر أبوبکر در کلبهٔ نَفْسَانی خود بخزد و در مسائل

اظهار عدم اَطْلَاع کند و به ولایت مراجعه نکند و

نپرسد و به مجرد آنکه در کتاب الله نیافته است حکم به

نفی کند، مگر این عمل غیر از حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ چیز

دگری می تواند بوده باشد؟!!

رسول خدا در مدّت عمر خود علی را به علم

تعلیم فرمود و آن جهان علم را به امّت معرفی کرد.

پس علی عالمی است از حدیث، و جهانی است از

سنت، و کتابخانه‌ای است از مکتوبات و نوشته‌های

رسول الله.

او را با جمله: اَيْتُونِي بِقِرْطَاسٍ وَ قَلَمٍ، که در

صورت تحقّق نوشتن إلى الأبد ضلالت را از امّت بر

می داشت، چرا با جمله: إِنَّ الرَّجُلَ يَهْجُرُ جُلُودِي كِتَابَتِ

رسول را گرفتید؟! چرا ضلالت را تا موقف عدل الهی

برای امّت بخت برگشته خریدید؟!!

جعل حدیثِ دروغ مساوی است با نفی

حدیث صحیح. چه تفاوت داشت که

شما در مجلس پیامبر هزاران هزار دروغ به رسول
خدا نسبت دهید و یا با یک جملهٔ عدم نیاز به ولایت،
و کفایت قرآن، امت را از آن همه بهره و منفعت
محروم سازید؟!!

با وجود سنّت، نیاز به امام باقی است

شیخ محمود أبوریّه عالم سنّی مذهب بیدار
شده، در کتاب خود دریغ می‌خورد که چرا رسول
خدا در زمان حیات خود امر به کتابت احادیث مانند
کتابت قرآن ننمود تا این مشکلات جانکاه و
کمرشکن برای مسلمین پیش نیاید؟ اگر حیثاً به
مانند کتاب الله، احادیث در مرأی و منظر و مشهد
رسول الله تدوین می‌شد، ما اینک در یک عالمی از
وَحَدَّت و فراغت و ایمان و سکینه و آرامش بسر
می‌بردیم.^۱

این کلام، سخن راستینی نیست، زیرا:

اوّلًا: با وجود تدوین سنّت تامّه و کامله باز
نیاز به معلّم و مربّی و راهنما و ولیّ قائم به امر باقی
است، و گرنه به مانند تفسیرهای متفاوت در آیات

^۱ «أضواء على السنّة المحمّديّة» ص ۲۴۵.

قرآن، تفسیرهای مختلف نیز در سنت مدوّن پیش می‌آمد و در این صورت غیر از وجود امام به حقّ هیچ امری فاصل خصومت و رافع اختلاف، معقول نبود.

ثانیاً: تدوین چنین سنتی در زمان رسول خدا به دست مردم محال بود، زیرا با وجود اهمیّت قرآن مجید و سعی در حفظ الفاظ و کلمات، که همین امر بزرگترین معجزه الهی آن حضرت است، تدوین چنین سنتی به دست عامّة مردم امکان نداشت.

ثالثاً: سنت در موضوعات متفاوت، احکام مختلف به حسب موارد دارد از قبیل موضوع ضرری و حرجی و عُسری و یُسری و أمثالیها که در موضوع واحد به حسب اختلاف احوال و شرائط، احکام متفاوتی بر آن بار می‌شده است. و این احکام به قدری گسترده و وسیع است که قابل إحصاء و تدوین نیست، و فقط ذهن امام و قوّه درّاکه و عاقله و مشخصه ولی قائم به امر می‌تواند بر آن احاطه داشته باشد، لا غیر.

رابعاً: این کتاب مدوّن و این سنت مضبوطه

که باید به دست خبیرترین افراد

اُمَّت سپرده شود پیامبر تهیه فرمود و به دست
 خبیرترین آنها سپرد. آن کتاب مدوّن، وجود اقدس
 نائب مناب و خلیفه رسول الله است که أنت منی
 بمنزلة هرون من موسی إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي درباره او
 گفته شد. مضافاً به آنکه آن حضرت دارای صحیفه‌ای
 مدوّن بوده است که تمام مسائل کلیه و معضلات و
 حوادث و وقایع و منایا و بلایا در آن مضبوط بوده
 است، و با جمله: «قلمی و کاغذی بیاورید تا برای شما
 بنویسم آن چیزی را که بعد از آن تا ابد گمراه نشوید»
 آن کتاب را به اُمَّت نشان می‌داد. این است سنت مدوّنه
 و احادیث مضبوطه مسطوره!

رسول خدا صلی الله علیه و آله امر به کتاب نمود
 تا این سند مسجّل گردد و رسمی شود؛ ولی از آوردن
 کتاب منع کردند و جمله حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ را سر دادند،
 و آخرین لحظات عمر پیامبر گرامی با لَغَط و سخنان
 درهم و برهم و غوغا و سر و صدا در آن مجلس آشوب
 منقضی شد و آن وجود اقدس لحظاته با ناراحتی
 سپری شد تا به رفیق اعلی پیوست.

جمله **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي**

أَهْلَ بَيْتِي معرفتی همان کتاب مسطور و سنت زنده و

ثابته‌ای است که در برابر قرآن، رسول خدا آن دو را با

هم به امت ارزانی داشت.

سخن احمد امین در نیاز به سنت

دکتر أحمد أمين بك مصري می گوید: **وَ أَمَّا السُّنَّةُ**

فَهِيَ أَهَمُّ مَصْدَرٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ؛ وَ قَدْ تَجَرَّأَ قَوْمٌ فَأَنْكَرُواهَا وَ

اِكْتَفَوْا بِالْعَمَلِ بِالْقُرْآنِ وَحْدَهُ. وَ هَذَا خَطَأٌ. فَفِي السُّنَّةِ

تَفْسِيرٌ كَثِيرٌ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لِلْقُرْآنِ.

فَقَدْ كَانَ يُجِيبُ عَلَى أَسْئَلَةِ الصَّحَابَةِ فِيمَا غَمَضَ عَلَيْهِمْ وَ

يُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِمْ. وَ فِيهَا تَارِيخُ الْإِسْلَامِ وَ تَارِيخُ

أَعْمَالِ الصَّحَابَةِ وَ طَرِيقَةُ تَنْفِيذِهِمْ لِأَحْكَامِ الْقُرْآنِ وَ

كَيْفِيَّةُ عَمَلِهِمْ بِهَا.

فَمِنَ الْحَدِيثِ نَعْلَمُ: كَيْفَ عَمَلَ الرَّسُولُ وَ

أَصْحَابُهُ بِالْقُرْآنِ؟ وَ كَيْفَ نَجَحُوا فِي تَأْسِيسِ حُكُومَةٍ

مَدَنِيَّةٍ عَلَى مَبَادِي الْإِسْلَامِ. وَ فِي الْحَدِيثِ أَخْبَارُ الرَّسُولِ

وَ أَصْحَابِهِ وَ وَقَائِعُهُمْ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ.

وَ قِسْمٌ مِنَ الْأَحَادِيثِ أَخْلَاقِيٌّ تَهْدِيئِيٌّ يَحْتَوِي عَلَى

مَثَلُ مَدْحِ الصِّدْقِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَذَمِّ الْكَيْدِ
وَالظُّلْمِ وَالْفُسُوقِ وَالْفَسَادِ.

وَقِسْمٌ يَشْتَمِلُ عَلَى أَصُولِ الْعُقَائِدِ الْمَذْكُورَةِ فِي
الْقُرْآنِ مَثَلُ التَّوْحِيدِ وَالصِّفَاتِ الْإِلَهِيَّةِ وَالرَّسَالَةِ وَ
الْبَعْثِ وَجَزَاءِ الْأَعْمَالِ.

وَقِسْمٌ آخَرَ يَشْتَمِلُ عَلَى أَحْكَامٍ؛ وَقَدْ اشْتَرَطُوا فِي
أَحَادِيثِ الْأَحْكَامِ صِحَّتَهَا.^۱

«و اما سنت، پس آن بعد از قرآن مهم ترین
مصادر اسلام است. و جماعتی تجرّی کردند و آن را
منکر شدند و تنها به قرآن اکتفا کردند؛ و این غلط
است. چرا که تفسیر بسیاری از قرآن در سنت از
رسول الله صلی الله علیه و آله موجود است. پیامبر
جوابگوی مسائل غامضه و مشتبهاتی بود که برای
امت رخ می داد. در سنت است که رسول خدا آنها را
مبین می سازد و مشتبهات را روشن می کند. و در
سنت است تاریخ اسلام و تاریخ اعمال صحابه و
طریق تنفیذشان احکام قرآن را و کیفیت عملشان به

^۱ «یوم الإسلام» نسخة اصلية كاملة، ناشر مؤسسه الخانجی بمصر، المكتب
التجاری بیروت، مکتبه المثنی بیغداد، ص ۱۲.

آن احکام.

زیرا از حدیث در می‌یابیم: چگونه رسول خدا و اصحابش به قرآن عمل کردند؟ و چگونه در تأسیس و برپاداری حکومت شهری و تمدن اجتماعی بر مبادی و آئین اسلام پیروز گردیدند؟ و اخبار پیغمبر و اصحاب او و وقایع و سرگذشتشان همه در حدیث وارد شده است.

و دسته‌ای از احادیث اخلاقی و تهذیبی می‌باشند که محتوی بر حکم و آداب و نصایح هستند، مانند مدح صدق و عدل و احسان و ذمّ کذب و ظلم و فسق و فساد.

و دسته‌ای مشتمل بر اصول عقائد مذکوره در قرآنند مثل توحید و صفات الهیه و رسالت و بعث و جزای اعمال.

و دسته دیگری مشتمل است بر احکام؛ و در احادیث احکام شرط نموده‌اند صحّت آنها را.

أحمد أمين بك همان دانشمند مطلع و متضلع و مشهور مصری است که کتب

«فَجْرُ الْإِسْلَامِ» و «ضُحَى الْإِسْلَامِ» و «ظُهُرُ الْإِسْلَامِ» را نوشت و در دنیا انتشار داد و مورد قبول عامّه مدارس و مکاتب عامّه واقع شد.

در «فَجْرُ الْإِسْلَامِ» و «ضُحَى الْإِسْلَامِ» شیعه را یک گروه استثنائی خارج از اسلام به دواعی اغراض سیاسی معرفی می‌کند، و در فروع و اصول به آنها اتهاماتی روا می‌دارد، که باز پس از چهارده قرن از مظلومیّت مولانا در سقیفه بنی ساعده و مجلس رسول الله در یوم الرّزیّه و ... که می‌گذرد می‌بینیم با همان شمشیرهای آخته بر ولایت تاخته و از هر گونه سبّ و شتم و طرد و تهمت مضایقه ندارد.

وی در ماه رمضان سال ۱۳۴۹ هجری قمری، که با جمعی از یارانش به نجف اشرف برای سیاحت مشرف شده بود، با علمای آنجا ملاقات نمود و آنها مطالب وی را در حضورش مستدلاً ردّ کردند، و اثبات نمودند که این مطالب تهمت‌هایی است بدون برهان که از سابق الایام به شیعه می‌زده‌اند

[مباحثه آیت الله کاشف الغطاء با احمد امین]

از جمله علمای اعلام نجف اشرف مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء

رحمة الله عليه بود که محلّ اجتماع أحمد أمين با ایشان در مدرسه ایشان به نام مدرسه کاشف الغطاء صورت گرفت. و چند ساعتی که از شب می گذشت او با همراهانش به آنجا آمدند و با آن عالم خبیر ملاقات کردند و در ضمن بحث و کلام، مرحوم آیه الله به ایشان گفت: من تعجب دارم از بی اطلاعی شما در عقائد و آداب و تاریخ و رجال و مذاهب، آنگاه به عنوان استاد کتاب می نویسد و به دنیا انتشار می دهد و شیعه را که یک رکن، نه بلکه رکن اساسی اسلام است با اغراض و عقائد و رسوم و آدابی معرفی می کنید که ابداً به شیعه مربوط نیست! مطالب وارده در دو کتاب «فجر الإسلام» و «ضحی الإسلام» درباره شیعه اتهام محض است. از خدا و سؤال و قیامت بگذریم، در برابر حقّ و حقیقت و پی جوئی و ریشه یابی در ادیان و مذاهب، وظیفه کسی که خود را استاد می پندارد و در جامعه تدریس می کند و بعد مطالب خود را منتشر می سازد چیست؟!!

أحمد أمين گفت: ما این مطالب را از شهرت

و از کتب مدوّنه استخراج نموده ایم

(و نام کتابها را برد) و در این صورت راه خلافی

نپیموده‌ایم!

آیه الله گفت: این شهرت آیا در میان شیعه

است یا در سر زبانهای معاندین آنها که به ایشان

نسبت می‌دهند؟! و این کتابها آیا کتب شیعه است یا

کتب مخالفین آنها که در مرام و عقیده با آنان خلاف

دارند؟!

وی گفت: از فلان کتاب و فلان کتاب!

آیه الله گفت: آن کتابها از مصادر تاریخ اهل

تسنن است نه شیعه؛ و در آن مطالب اغراض سیاسی

و تعصبات مذهبی به کار رفته است. آنگاه خصوص

آن اغراض را یک یک برشمرد به طوری که أحمد

أمین از وسعت اطلاعات ایشان در شگفت ماند.

آنگاه مرحوم آیه الله گفت: قاعده تحقیق

برای عقائد و آداب و رسوم و اعمال هر قوم آن است

که باید از خودشان تحقیق به عمل آورد و از

داخلشان استعلام نمود نه از خارج و از زبان قومی

که مخالف آنها می‌باشند. و در این طریقه مُسَلِّمَه

امروزه میان دانشمندان جهان اختلاف نیست. هر

محققی که می‌خواهد از عقیده و آداب جماعتی چیزی به دست آورد و بنویسد، حرکت می‌کند، قاره‌ها می‌پیماید تا به خود آن جماعت می‌رسد و از درون، ایشان را ملاحظه و مشاهده می‌کند و از خودشان تحقیق به عمل می‌آورد. شما کدام یک از کتب شیعه را از صدر اسلام تا به حال از کتاب ... و کتاب ... و ... مطالعه کرده اید؟ و سپس در برابر آراء و عقائد شیعه قلمفرسائی نموده اید؟!

أحمد أمين گفت: از کتب شیعه در دسترس

ما چیزی نیست!

آية الله گفت: این هم یک مصیبت بزرگ!

چرا نیست؟! و چرا نباید بوده باشد؟! من که یک

طلبه هستم، در همین مدرسه محقر اینک پنج هزار

جلد کتاب در مکتبه موجود است که در دسترس

جميع طلباب قرار دارد. از تمام انواع کتب صحاح و

سُنن و تواریخ اهل تسنن در نزد ما بِنواعِها و اقسامِها

و انواع طبعها موجود است، چرا که برای تحقیق و

بررسی کامل برای ما لازم است. آیا برای جامعه عامه

و اهل

سنت در مصر و در جامع آن نباید کتب شیعه وجود داشته باشد؟! و ایشان برای تحقیقات خود نباید از نزدیک بدانها مراجعه نمایند؟!!

و علی جمیع التّقادیر مرحوم آیه الله مواضع اشتباه او را در دو کتاب مذکور درباره شیعه و عقائدشان مستدلاً و مشروحاً به اثبات رسانید و مجلس تا قریب اذان صبح طول کشید، و أحمد امین در همان مجلس معترف به خطای خود شد و وعده داد که در مراجعت به مصر مواضع اشتباه را تصحیح نماید.

پس از مراجعت أحمد امین به مصر مرحوم آیه الله کتاب قوی و استوار «أصل الشيعة وأصولها» را نوشته و منتشر کردند ولی از أحمد امین جوابی و تصحیحی به عمل نیامد و سالها گذشت و خبری نبود.

أحمد امین در آخر عمر که از چشم و نوشتن با آن ممنوع بود مطالبی را إملاء نمود و در کتابی به نام «یوم الإسلام» منتشر ساخت. در آن کتاب بدون آنکه از خطاهای خود نامی ببرد و یا از دو کتابش در

این باره ذکری به عمل آورد در جاهای مختلف عقائد شیعه را صحیح شمرده است و همان اتهاماتی را که می‌زده است به صورت و در جهت متعکس برای واقعیت امر اثبات نموده است، به طوری که از ضمّ و ضمیمه‌های مطالب متفرّق کتاب، می‌توان به دست آورد که اصول عامّه و سنّت را ابطال نموده و اصول خاصّه و شیعه را تثبیت نموده است.

عالم خبیر و اخیراً در گذشته شیخ محمّد جواد مغنیه در کتاب «الشّیعة و التّشیع» مطالبی را از «یوم الإسلام» وی نقل می‌کند که دلالت بر مدّعی ما دارد. ما پس از مطالعه دقیق «یوم الاسلام» و تطبیق گفتار مغنیه، مطالب کتاب «الشّیعة و التّشیع» را در این مورد ذکر می‌نمائیم:

أحمدُ أمينٌ يَعْتَرِفُ فِي أَيَّامِهِ الْآخِرَةِ

أحمد أمين در دو کتاب «فجر الإسلام» و «ضحی الإسلام» خود به امامیه هجوم سخت و ناهمواری برده است. و در همان زمان انتشار، علمای امامیه بر مطالب وی ردّ منطقی کرده‌اند و به شهادت تاریخ و کتب عقائدیّه آنها اثبات نموده‌اند که او

عاطفه را به جای عقل، و تعصب را محلّ عدل، و پندار را بجای واقع و حقیقت نشانده است. و از کسانی که متصدی ردّ وی شدند مرحوم کاشف الغطاء است در کتاب «أصل الشیعة و أصولها».

و پس از گذشت مدت بیست سال یا بیشتر از آن هجوم، چشمش آسیب دید و از قرائت و کتابت عاجز ماند. و در این ایّام اخیرهاش (سنه ۱۹۵۲ میلادی) از غیر کمک جست و کتابی را بر او املاء و انشاء نمود که نام آن را «یوم الإسلام» گذارد؛ در این کتاب بدون آنکه خودش احساس کند و یا ملتفت گردد، به آنچه بر عقائد امامیه انکار نموده و عیب گرفته بود اعتراف کرده است، و از آن قبیل است:

او این عقیده و اصل را که جانشینی رسول الله به تنصیص و تعیین می باشد انکار می نمود و گمان داشت که آن را شیعه از خارج به عنوان بدعتی در دین وارد نموده اند، و آنکه رسول الله اصل انتخاب و شوری را تقریر و تثبیت نموده است.

در این مطلب، خودش خودش را ردّ کرده است و مناقض با عقیده سابقه، در کتاب «یوم الإسلام» اعتراف کرده است بِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ كِتَابًا يُعَيِّنُ مَنْ يَلِي
الأَمْرَ بَعْدَهُ، فَحَالَ عُمَرُ دُونَ إِرَادَتِهِ.

اعتراف احمد امين به منع عمر از نوشتن رسول

خدا صلى الله عليه و آله و سلم در مرض موت

و اينک عين آنچه را که صاحب «فجر

الإسلام» با خود الفاظ و عبارات وی در کتاب

اخيرش: «يوم الإسلام» ص ٤١ طبع ١٩٥٨ آورده

است در اينجا می آوريم:

أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ فِي مَرَضِهِ

الَّذِي مَاتَ فِيهِ أَنْ يُعَيِّنَ مَنْ يَلِي الأَمْرَ بَعْدَهُ، فَفِي

الصَّحِيحِينَ - البُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٍ - أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا

اِحْتَضَرَ قَالَ:

«هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ» وَ كَانَ فِي

الْبَيْتِ رِجَالٌ مِنْهُمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ

رَسُولَ اللَّهِ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ^١ وَ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ،

حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ!

^١ فى «صحيح البخارى» ج ٦، ص ٩ از طبع سنه ١٣١٤ هـ: ما شأنه - اى النبى -
أهجر؟ [تعليقه]

فَاخْتَلَفَ الْقَوْمُ وَ اخْتَصَمُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ:

قَرَّبُوا إِلَيْهِ يَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ

قَالَ: الْقَوْلُ مَا قَالَهُ عُمَرُ.

فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغْوَ وَالْأَخْتِلَافَ عِنْدَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

و آله قَالَ هُمْ: قَوْمُوا؛ فَقَامُوا وَ تَرَكَ الْأَمْرَ مَفْتُوحًا لِمَنْ

شَاءَ. جَعَلَ الْمُسْلِمِينَ طَوَالَ عَصْرِهِمْ يُخْتَلِفُونَ عَلَى

الْخِلَافَةِ حَتَّى عَصِرْنَا هَذَا بَيْنَ السُّعُودِيِّينَ وَ الْهَاشِمِيِّينَ»^۱.

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله اراده کرد در

مرضی که در آن مرض فوت کرد برای ولایت امر

مردم کسی را برای آنان معین نماید. زیرا در

صحیحین بخاری و مسلم آمده است که: چون حالت

احتضار به رسول الله دست داد گفت: بیاورید

بنویسم کتابی را برای شما که پس از آن گمراه

نشوید! و در اطاق رسول الله مردانی بودند که از

ایشان بود عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ. عمر گفت: درد مرض بر

رسول الله غلبه کرده است^۲ و در نزد شما قرآن است.

کتاب خدا ما را بس است.

در این حال آن جماعت با هم اختلاف

نمودند و به منازعه و مخاصمه پرداختند. بعضی از

^۱ «يوم الإسلام» ص ۴۱.

^۲ «در صحیح بخاری» ج ۶، ص ۹ از طبع سال ۱۳۱۴ هجری این طور وارد است: وضع و شأن او - یعنی پیغمبر - چطور است؟ آیا هذیان میگوید؟

ایشان می گفت: برای رسول الله بیاورید آنچه را که می خواهد تا بنویسد برای شما کتابی (مکتوبی) که بعد از آن گمراه نشوید! و بعضی از ایشان می گفت: گفتار همان است که عمر گفته است.

و چون کلام لغو و اختلاف در نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله بسیار شد به آنها فرمود: برخیزید! و آنها برخاستند. و امر ولایت را رها کرد و یله گذارد که برای آن کس که می خواهد باز باشد. مسلمین را در طول عصرشان طوری قرار داد که در امر خلافت اختلاف کنند حتی در این عصر ما که میان سعودیین و میان هاشمیین اختلاف است.»

و در ص ۵۳ می گوید: «اُخْتَلَفَ الصَّحَابَةُ عَلَى مَنْ يَتَوَلَّى الْأَمْرَ بَعْدَ الرَّسُولِ، وَ كَانَ هَذَا ضَعْفَ لِيَاقَةِ مِنْهُمْ، إِذِ اخْتَلَفُوا قَبْلَ أَنْ يُدْفَنَ الرَّسُولُ»^۱ «مَعَ الْعِلْمِ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ مَشْغُولًا

بِتَجْهِيزِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله.

«صحابه در ولایت امر بعد از رسول الله با هم اختلاف نمودند، و این از ضعف لیاقتشان بود؛ به

^۱ «يوم الإسلام» ص ۵۳.

علت آنکه این اختلاف قبل از دفن پیغمبر پیدا شد.

با علم به اینکه علی مشغول به تجهیز رسول الله بود.

و در ص ۵۲ می گوید: **كَانَ مَجَالُ الْخِلَافِ الْأَوَّلِ**

- أَى بَيْنَ الصَّحَابَةِ - فِي بَيْتِ النَّبِيِّ؛ وَ الثَّانِي فِي سَقِيفَةِ بَنِي

سَاعِدَةَ؛ وَ أَخِيرًا تَمَّ الْأَمْرُ لِأَبِي بَكْرٍ عَلَى مَضَضٍ^۱.

«أولین جائی که در آن برای ولایت امر در

میان صحابه رسول خدا اختلاف شد در خانه رسول

الله بود؛ و دومین جا در سقیفه بنی ساعده؛ و نهایتاً

امر ولایت با کراهت و ناگواری، برای ابوبکر خاتمه

یافت.»

اعتراف أحمد أمين به غلط بودن خلافت أبو

بكر و عمر

و در ص ۵۴ می گوید: «**وَ بَايَعَ عُمَرُ أَبَا بَكْرٍ، ثُمَّ**

بَايَعَهُ النَّاسُ، وَ كَانَ فِي هَذَا مُخَالَفَةً لِرُكْنِ الشُّورَى. وَ

لِذَلِكَ قَالَ عُمَرُ: إِنَّهَا غَلْطَةٌ وَقَى اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ شَرَّهَا؛ وَ

كَذَلِكَ كَانَتْ غَلْطَةً بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ لِعُمَرَ.^۲»

^۱ «يوم الإسلام» ص ۵۲.

^۲ «يوم الإسلام» ص ۵۴.

«و عمر با أبو بکر بیعت کرد و سپس مردم با او بیعت کردند، و در این گونه بیعت مخالفت با رکن شوری شد. و بدین جهت عمر گفت: آن بیعتِ غلط و خلافِ حقی بوده است، خداوند مسلمین را از شرِّ آن غلط حفظ نمود؛ و همچنین بیعتِ ابوبکر با عمر غلط و خلاف حقی بود که به وقوع پیوست.»

اعترافات احمد امین به مطاعن عثمان

و در ص ۵۸ می گوید:

وَ كَانَ أَهْمٌ مَا نَقَمَ النَّاسُ عَلَى عُثْمَانَ:

۱ - طَلَبَ مِنْهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ خَالِدِ بْنِ أَسِيدِ الْأُمَوِيِّ

صِلَةً، فَأَعْطَاهُ أَرْبَعِمِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ.

۲ - أَعَادَ الْحُكْمَ بِنَ الْعَاصِ بْنِ بَعْدَ أَنْ نَفَاهُ رَسُولُ

اللَّهِ، وَ أَعْطَاهُ مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ.

٣- تَصَدَّقَ رَسُولُ اللَّهِ بِمَوْضِعِ سُوقِ الْمَدِينَةِ عَلَى

الْمُسْلِمِينَ، فَأَعْطَاهُ عَثْمَانُ لِلْحَارِثِ الْأَمْوِيَّ.

٤- أَعْطَى مَرْوَانَ فِدْكَاءً، وَقَدْ كَانَتْ فَاطِمَةُ طَلَبَتْهَا

بَعْدَ أَبِيهَا فَدَفَعَتْ عَنْهَا.

٥- حَمَى الْمَرَاعِيَ حَوْلَ الْمَدِينَةِ كُلِّهَا مِنْ مَوَاشِي

الْمُسْلِمِينَ كُلِّهِمْ إِلَّا عَنْ بَنِي أُمَيَّةَ.

٦- أَعْطَى عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي السَّرْحِ جَمِيعَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ

مِنْ فَتْحِ إِفْرِيْقِيَا بِالْمَغْرِبِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُشْرِكَ فِيهِ أَحَدًا مِنْ

الْمُسْلِمِينَ.

٧- أَعْطَى أَبَا سُفْيَانَ مِائَتِي أَلْفٍ وَ مَرْوَانَ مِائَةَ

أَلْفٍ مِنْ بَيْتِ الْمُسْلِمِينَ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ.

٨- أَتَاهُ أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ بِأَمْوَالٍ كَثِيرَةٍ مِنْ

الْعِرَاقِ، فَقَسَمَهَا كُلِّهَا فِي بَنِي أُمَيَّةَ.

٩- تَزَوَّجَ الْحَارِثُ بْنُ الْحَكَمِ، فَأَعْطَاهُ مِائَةَ أَلْفٍ

مِنْ بَيْتِ الْمَالِ.

١٠- نَفَى أَبَا ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ إِلَى الرَّبْدَةِ لِمُنَاهِضَتِهِ

مُعَاوِيَةَ فِي كَنْزِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ.

١١- ضَرَبَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ، حَتَّى كَسَرَ

۱۲ - عَطَّلَ الْحُدُودَ، وَ لَمْ يَرُدِّ الْمَظَالِمَ، وَ لَمْ يَكُفِّ

الْأَيْدِيَ الْعَادِيَةَ.

۱۳ - كَتَبَ إِلَى عَامِلِهِ فِي مِصْرَ يَأْمُرُهُ بِقَتْلِ قَادَةِ

الثَّوْرَةِ^۲.

«و از مهم ترین چیزهایی که مردم بدان سبب

^۱ حضرت استاذنا الأکرم أعلى الله درجته در «تفسیر المیزان» ج ۱۲، ص ۱۲۵ در فصل ۵ از فصول بحث پیرامون عدم تحریف کتاب الله فرموده‌اند: یعقوبی می‌گوید: ابن مسعود در وقت طلب عثمان مصاحف را، در کوفه بود و از تسلیم قرآنش به عبد الله بن عامر امتناع کرد. عثمان به عبد الله نوشت تا او را به مدینه بفرست، که این دین تباه و این اُمت فاسد نیست. عبد الله بن مسعود داخل مسجد مدینه شد در وقتی که عثمان خطبه می‌خواند، عثمان به مردم گفت: إِنَّه قد قدمت علیکم دَابَّةً سوءاً. ابن مسعود با او به کلام درشت سخن گفت؛ پس عثمان امر کرد تا پایش را گرفته و به رو کشیدند تا از مسجد خارج کردند تا جائی که دو دنده از استخوانهای سینه او شکست. و عایشه در این قضیه سخن بسیار گفت.

^۲ «یوم الإسلام» ص ۵۸ و ص ۵۹، إِلَّا أَنَّ الشَّيْخَ الْمَغْنِيَّةَ حَذَفَ مِمَّا قَالَهُ بَعْضُ الْكَلِمَاتِ وَالْجُمَلَاتِ اخْتِصَاراً وَ نَحْنُ نَوْرِدُهَا إِتْمَاماً لِلْفَائِدَةِ، وَ هِيَ عَلَى مَا يَلِي مَرْتَباً بِحَسَبِ أَرْقَامِ الْمَتْنِ: وَ كَانَ مِنْ أَهَمِّ...؛ ۴- وَ أَقْطَعَ مِرْوَانَ فَدَكَ... بَعْدَ وَفَاتِ أَبِيهَا تَارَةً بِالْمِيرَاثِ وَ تَارَةً بِالنَّحْلَةِ...؛ ۶- ... بِالْمَغْرِبِ- وَ هِيَ مِنْ طَرَابِلِسَ إِلَى طَنْجَةَ-...؛ ۷- وَ أُعْطِيَ أَبَا سَفْيَانَ بْنِ حَرْبٍ مَائَتِي أَلْفٍ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ فِي الْيَوْمِ الَّذِي أَمَرَ فِيهِ لِمِرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ بِمَائَةِ أَلْفٍ وَ قَدْ كَانَ زَوْجَ ابْنَتِهِ أُمَّ أَبَانَ، فَجَاءَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ صَاحِبَ الْمَالِ بِالْمِفَاتِيحِ فَوَضَعَهَا بَيْنَ يَدَيْ عَثْمَانَ وَ بَكَى، فَقَالَ عَثْمَانُ: أَتَبْكِي أَنْ وَصَلْتُ رَحْمِي؟ قَالَ: لَا وَ لَكِنْ أَبْكِي لِأَنِّي أَظُنُّكَ أَخَذْتَ هَذَا الْمَالَ عَوْضاً عَمَّا كُنْتَ أَنْفَقْتَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ! وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ مِرْوَانَ مَائَةَ دَرَاهِمٍ لَكَانَ كَثِيراً. فَقَالَ: أَلْتَقِيَ الْمِفَاتِيحَ فَإِنَّا سَنَجِدُ غَيْرَكَ؛ ۹- وَ زَوْجَ الْحَارِثِ بْنِ حَكَمِ بِنْتِ عَائِشَةَ فَأَعْطَاهُ مَائَةَ أَلْفٍ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ أَيْضاً؛ ۱۲- وَ عَدَلَ عَنِ طَرِيقَةِ عَمْرِ فِي إِقَامَةِ الْحُدُودِ وَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَ كَفَّ الْإَيْدِيَ الْعَادِيَةَ وَ الْإِنْتِصَابَ لِسِيَاسَةِ الرَّعِيَّةِ؛ ۱۳- وَ خَتَمَ ذَلِكَ كُلَّهُ بِمَا وَجَدُوهُ مِنْ كِتَابِهِ إِلَى عَامِلِهِ بِمِصْرَ يَأْمُرُهُ بِقَتْلِ قَادَةِ الثَّوْرَةِ.

در مقام مؤاخذه و انتقام از عثمان برآمدند اینهاست:

۱ - عبد الله بن خالد بن اُسَید اُموی از وی

صیله‌ای خواست؛ عثمان به او چهارصد هزار درهم داد.

۲ - حَکَم بن العاص را پس از آنکه رسول

خدا او را از مدینه تبعید نموده بود به مدینه بازگردانید و یکصد هزار درهم هم به وی داد.

۳ - محلّی از بازار مدینه را رسول خدا

صَدَقَات برای مسلمین قرار داده بودند، و عثمان آن را به حارث اُموی بخشید.

۴ - به مروان فدک را بخشید پس از آنکه

فاطمه آن را پس از پدرش طلب نموده بود و وی را از فدک رانده بودند.

۵ - چراگاههای اطراف مدینه را از مواشی

مسلمانان قُرُق کرد و اختصاص به بنی اُمیّه داد.

۶ - جمیع غنائمی را که خداوند از فتح آفریقا

بر مسلمین عنایت کرده بود، به عبد الله بن اُبی سَرَح بخشید بدون آنکه یک نفر از مسلمانان را در آن شرکت دهد.

۷- در یک روز به أبو سفیان دویست هزار، و

به مروان یکصد هزار از بیت المال مسلمین داد.

۸- أبو موسی اشعری از عراق، اموال بسیاری

را برای مدینه آورد. تمام آنها را عثمان میان بنی امیّه

تقسیم کرد.

۹ - حارث بن حکم ازدواج نمود؛ عثمان به او یکصد هزار از بیت المال داد.

۱۰ - أبوذر رحمة الله عليه را به ربذه تبعید کرد؛ چون با معاویه در جمع کردن طلا و نقره مبارزه کرد و برای جلوگیری از او قیام نمود.

۱۱ - عبد الله بن مسعود را به قدری زد که استخوانهای سینه‌اش شکست.

۱۲ - حدود الهی را تعطیل نمود، مظالم مردم را رد نکرد و دست‌های متجاوز و متعدی را باز نداشت.

۱۳ - به عامل خود در مصر نوشت و او را به کشتن پیشداران قیام و انقلاب علیه او امر کرد.

و در ص ۵۷ می‌گوید: «وَ كَانَ مِنْ أَكْبَرِ الشَّخِصِيَّاتِ الْبَارِزَةِ فِي مُحَارَبَتِهِ وَ تَأْلِيْبِ النَّاسِ عَلَيْهِ عَائِشَةُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ.»^۱

«و از بزرگترین شخصیت‌ها و مقاماتی که در محاربه و برانگیختن مردم بر ضد عثمان بن عفان قیام

^۱ «یوم الاسلام» ص ۵۷.

و اقدام نمودند عائشه دختر ابوبکر بود.»

و در ص ۶۱ می گوید: إِنَّ قَتْلَ عُمَرَ وَ عَلِيٍّ كَانَ

حَادِثَةً فَرْدِيَّةً وَ مُؤَامَرَةً جُزْئِيَّةً أَمَّا مَقْتُلُ عُثْمَانَ فَقَدْ كَانَ

ثَوْرَةً شَعْبِيَّةً لِلْأَقْطَارِ الْإِسْلَامِيَّةِ.^۱

«کشته شدن عمر و علی یک حادثه فردی و

قرار داد و معاهده جزئی بود که صورت گرفت؛ اما

کشتن عثمان یک نهضت و ثوره و قیام ملی بود برای

جميع أقطار اسلام.»

و در ص ۵۳ می گوید: كَرِهَ كَثِيرٌ مِنَ الصَّحَابَةِ أَنْ

يُجْمَعَ بَيْنَ النُّبُوَّةِ وَ الْخِلَافَةِ، وَ لِعِلْمِهِمْ بِشِدَّةِ عَلِيٍّ فِي الْحَقِّ

وَ عَدَمِ تَسَاهُلِهِ.^۲

«بسیاری از صحابه ناپسند داشتند که نبوت و

خلافت در خاندان واحدی قرار گیرد؛ و به علت

آنکه می دانستند: علی در أخذ حقّ شدید است و مرد

مسهله کار

^۱ «يوم الاسلام» ص ۶۱.

^۲ «يوم الاسلام» ص ۵۳.

نیست.»

حالا اگر این مطالب مذکوره را بعضی را با بعضی دیگر روی هم بگردانیم نتایجی که اینک ذکر می‌شود به دست می‌آید:

اصل و عقیده تنصیص بر خلیفه، مصدر اوّل آن رسول الله است نه غیر رسول الله. و آن کسانی که با پیامبر مخالفت کردند و حائل شدند میان او و میان آنکه نصّی به عمل آورد برای کسی که ولایت را بدو بسپارد در سند مسجّل و نامه مکتوب و امضا شده‌ای که هیچ قبول تأویل و تبدیل نکند، ایشان بالذات همان کسانی بودند که با آن نصوص غیر مکتوبه مخالفت نموده بودند.

گفتار مرحوم مظفر در ترک نصّ بر خلیفه

شیخ محمد رضا مظفر در کتاب «سقیفه» می‌گوید: «آن گروه چون در زمان حیات رسول خدا اطاعتش را در این سبیل نمودند، پس چگونه پس از وفات او اطاعتش را بنمایند؟!»

و ترک کردن تنصیص بر خلیفه، اُمت را در تفریق و تفرّق انداخت و کلمه واحدشان را پاره کرد

و در کشمکش و تنازع تا آخرین روز واقع ساخت.
و علت تامّه در تمام این امور تنها خلیفهٔ ثانی بوده
است و کسانی که با او کمک نمودند و اعانت کردند
او را در آنکه منع کند پیغمبر را در اینکه برایشان
نامه‌ای بنویسد که پس از آن هیچگاه گمراه نشوند.

بیعت ابوبکر و عمر نه از روی نصّ بود و نه
از روی شوری، بلکه مجرد غلطه‌ای بود که واقع شد.
و معنی اینکه غلطه بود آن است که بر غیر حقّ بود.
أمّا عثمان، پس او با اسلام مخالفت کرد و لهذا اقطار
اسلامیه بر وی شوریدند و با تحریض و تحریک
عائشه علیه او نهضت و قیام نمودند.

بنابراین قیام و شورش و ثوره علیه او قیام ملّی
اسلامی بوده است نه قیام قبیلگی و طائفگی، و نه از
ناآشنایان و ناشناختگان و قاطعان طریق همچنان که
گفته شده است.

و کسانی که میان علی و خلافت حائل شدند،

این کار را به دو جهت انجام

دادند:

أول: علی در حقّ شدید بود و ابدأً در حقّ

تساهل نمی‌ورزید.

دوّم: تعصّب بر علیه اهل بیت. چون ناپسند

داشتند که در بیت واحد که بیت محمد است نبوت
و خلافت با هم مجتمع شوند.

و در جائی که ابا و امتناع ورزد از روی عناد

و تعصّب کسی که ابا و امتناع می‌ورزد از آنکه به

خلافت علی اعتراف کند - نه به جهت علّتی و سببی

بلکه به جهت آنکه او بر حقّ است و او از اهل بیت

است - پس بداند که شیعه ایمان به خلافت او آورده

است، زیرا ایشان به حقّ ایمان آورده‌اند، و علی را

دوست دارند، چرا که شیعه پیامبر خدا و اهل بیت

أطهارش را دوست دارند.

اعترافات احمد امین عین عقاید شیعه است

و مجمل سخن آنکه: آنچه را که شیعه در این

باب می‌گویند در حقیقت چیزی بیشتر نیست از آنچه

أحمد امین در کتاب «یوم الإسلام» می‌گوید: کتابی

که در روزهای واپسین از عمرش آن را تألیف نمود

پس از آنکه با دو کتاب «فَجْرُ الْإِسْلَام» و «ضَحَى الْإِسْلَام» خود دنیا را بر علیه امامیه برآشت و لیکن دیگر بعد از برآشتن آن را نشانید.^۱

آری أحمد أمين طبق قواعد شَرَف و انصاف و عدل و فتوَت و مردانگی می‌بایست در این کتاب «یوم الإسلام» صریحاً توبه کند و از نوشتجات کثیره منتشره در عالم و موجوده در مکتبه‌ها و کتابخانه‌ها عذرخواهی کند و پس از آنکه با آن دو کتاب خود دنیای شرق و غرب را بر ضد امامیه تحریک کرد اینک آن حرکت را تبدیل به سکون و آرامش نماید و آن قیام را فرو نشاند

^۱ کتاب «الشیعة و التشیع» که مکتبه المدرسة و دارالکتاب اللبانی للطباعة و النشر بیروت آن را مستقلاً طبع کرده است، ص ۷۲ تا ص ۷۵. و در مجموعه کتاب «الشیعة فی المیزان» که مجموع سه کتاب: ۱- «الشیعة و التشیع» و ۲- «مع الشیعة الامامیة» و ۳- «الإثنا عشریة» در یکجا گردآوری شده است و دار التّعارف للمطبوعات بیروت آن را طبع نموده است، ص ۷۰ تا ص ۷۳.

ولی این کار را نکرد و فقط در لابلای مطالب و

أوراق «یوم الإسلام» مطالب مذکوره فوق از قلم او گذشته است. اللَّهُمَّ احْشُرْهُ مَعَ مَنْ يَتَوَلَّاهُ وَ يُحِبُّهُ، وَ أَبْعِدْهُ مِمَّنْ يَتَبَرَّءُ مِنْهُ وَ يَبْغِضُهُ.

اگر أحمد أمين صریحاً اشتباهات خود را با نام کتاب و عنوان و مطلب ذکر می کرد، دیگر کسی از افراد کم تعمق و مطالعه از خواندن فجر و ضحای او گمراه نمی شد، ولی اینک همه گمراه می شوند مگر کسی که «یوم الإسلام» او را دقیقاً مطالعه کند، آن هم مانند شیخ بصیر و خبیر مُغْنِيهِ به ربط آنها آگاه و از رویهم ریختن مطالب آن این نتیجه را بگیرد.

اگر عُمَرُ هم از آوردن قلم و کاغذ منع نمی نمود، دیگر کسی از افراد اُمَّتِ اسلام گمراه نمی شد و ولایت امروزه اختصاص به شیعه نداشت، بلکه تمام جهان از آن روز اِلَى الأبد شیعه بودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله امر به کتابت نمودند و در پایان عمر شریف خود قلم و کاغذ طلبیدند تا بنویسند برای آن قوم وصایت و خلافت بلافصل و ولایت کُلِّهِ اِلَهِيِّهِ مولى الموالى حضرت امیر

المؤمنين - عليه افضل صلوات المصلين - را؛ و لیکن گروه مخالف نگذاشتند و نخواستند ولایت بر آن حضرت تحقق پذیرد و خودشان و پیروانشان را در ضلالت فرو بردند؛ أمّا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام علاوه بر کتابت قرآن حکیم تمام احادیث قدسیّه و سنتهای علمیّه و عملیّه رسول خدا را می نوشت، و همه و همه نزد او مضبوط بود.

او پیوسته از زمان طفولیت دامن پرورده رسول خدا بود و از محرم ترین موضع اسرار او بود. در سفر و حضر، و حضور و غیبت، و جنگ و صلح، و اقامت و مهاجرت، و سکون و حرکت، انیس و مونس و ندیم و همنفس رسول الله بود. هر آیه ای از قرآن که نازل می شد بر او می خواند و او می نوشت گرچه پس از گذشت روزها باشد؛ و آن آیه را حضرت برای کتاب و حی قرائت نموده و آنها نیز می نوشتند.

تنها امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن تامّ و
تمامی را که در زمان رسول خدا نوشته شد و آن
کتاب مصدر و مرجع بود، نوشت و آن قرآن به خط
او و کتابت او بود.

سخن مستشار عبد الحلیم بر تقدّم علی ع در کتابت حدیث

مُسْتَشَار عَبْدَ الْحَلِيمِ جُنْدِي رَئِيسِ مَجْلِسِ اَعْلَى
شؤون اسلامية جمهورية مصر در کتاب جدید التالیف
که حقاً از کتب نفیس و ارزشمند است و به نام «الإمام
جعفر الصادق» انتشار داده است، در صفحه ۲۵
می گوید: مَنَعَ عُمَرُ تَدْوِينَ الْحَدِيثِ - مَخَافَةَ أَنْ يُخْلَطَ
الْقُرْآنُ بِشَيْءٍ - وَ بِهَذَا أَبْطَأَ التَّدْوِينَ عِنْدَ أَهْلِ السُّنَّةِ قَرْنًا
بِتَمَامِهِ. وَ انْفَتَحَتْ أَبْوَابُ لِلْجَرْحِ وَ التَّعْدِيلِ وَ لِلْوَضْعِ وَ
لِلضِّياعِ. أَمَّا عَلِيٌّ فَدَوَّنَ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ مَاتَ فِيهِ الرَّسُولُ. وَ
لَعَلَّهُ إِذْ دَوَّنَ صَارَ مَرْجِعَ الصَّحَابَةِ بِمَا فِيهِمْ عُمَرُ؟^۱

«عمر از ترس آنکه مبادا حدیث با قرآن

^۱ در قاهره سنه ۱۳۹۷ هجری قمری با اشراف محمد توفیق عویضه طبع
شده، ص ۲۵.

مخلوط شود از تدوین آن منع کرد، و بدین علت کتابت و تدوین در نزد اهل سنت یک قرن تمام به تأخیر افتاد. فلهذا أبوابی از جرح و تعدیل، و از جعل و وضع حدیث، و از ضایع شدن و از بین رفتگی باز شد. أمّا علی از همان روزی که رسول الله ارتحال نمود، نوشت و تدوین کرد و شاید به همین جهت است که او مرجع علمی تمام صحابه که خود عمر نیز در آنها بود، واقع شد.»

این مرد دانشمند دربارهٔ المذهب الجعفری

می گوید:

حاکم در تاریخش با اسناد خود به ابوبکر تخریج

نموده است که رسول الله فرموده اند: مَنْ كَتَبَ عَلَيَّ عِلْمًا

أَوْ حَدِيثًا لَمْ يَزَلْ يُكْتَبُ لَهُ الْأَجْرُ مَا بَقِيَ ذَلِكَ الْعِلْمُ أَوْ

الْحَدِيثُ.

«کسی که علمی و یا حدیثی را که از من سر

زده است بنویسد، پیوسته تا هنگامی که آن علم و یا

حدیث باقی است برای وی ثواب و پاداش نوشته

می شود.»

و أبو بکر در ایام خلافتش سعی کرد تا

حدیث را تدوین کند و مجموعاً پانصد حدیث گرد
آورد. شبی خوابید و پیوسته منقلب بود و در فراش
می‌گردید. عائشه

گفت: این حرکت‌های ناهموار او مرا محزون کرد.

چون صبح شد به من گفت: أَيْ بُنَيَّةُ! هَلُمِّي الْأَحَادِيثَ الَّتِي عِنْدَكَ، فَجِئْتُ بِهَا فَأَحْرَقَهَا.

«ای دخترکم! آن احادیثی که نزد توست

بیاور. من آنها را آوردم و آنها را سوزانید.»

و از زُهری از عروه روایت است که عمر اراده

کرد سنن رسول الله را بنویسد. از اصحاب آن حضرت

استفتا کرد. همه وی را دلالت بر نوشتن نمودند. عمر

شروع کرد تا مدت يك ماه از خدا در این امر

خیرخواهی و طلب راه رشد می‌کرد تا آنکه روزی

صبحگاه گفت: إِنْ كُنْتُ أَرِيدُ أَنْ أَكْتُبَ السُّنَنَ، وَ إِنْ

ذَكَرْتُ قَوْمًا قَبْلَكُمْ كَتَبُوا كِتَابًا فَأَكْبُوا عَلَيْهَا وَ تَرَكَوا كِتَابَ

اللَّهِ؛ وَ إِنْ وَ اللّهِ لَا أَشُوبُ كِتَابَ اللّهِ بِشَيْءٍ أَبَدًا.

«من می‌خواستم سنن را بنویسم، و من قومی

را به خاطر آوردم که پیش از شما بودند کتابهایی را

نوشتند و تمام سعی و همت خود را بر آنها داشتند و

کتاب الله را ترک کردند؛ و قسم به خدا که من کتاب

الله را با چیز دیگری أبداً مخلوط و درهم

نمی‌نمایم.»

لَكِنْ عَلِيًّا دُونَ، وَ خَلْفَ فِي شِيعَتِهِ طَرِيقَةَ
التَّدْوِينِ. فَلَقَدْ كَانَ عَلَى ثِقَةٍ مِنْ طَرِيقَتِهِ. وَ هُوَ الَّذِي يَقُولُ
فِيهِ الرَّسُولُ: عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ وَ لَنْ يَفْتَرِقَا
حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ.

وَ عَنْهُ قَالَ الرَّسُولُ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشِ! وَ اللَّهُ لَيَبْعَثَنَّ
اللَّهُ عَلَيْكُمْ رَجُلًا مِنْكُمْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيْمَانِ
فَيَضْرِبُكُمْ عَلَى الدِّينِ. قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ
اللَّهِ؟! قَالَ: لَا! قَالَ عُمَرُ: أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: لَا،
وَ لَكِنْ ذَلِكَ الَّذِي يُخْصِفُ النَّعْلَ^١.

«و أمّا علی نوشت و تدوین کرد، و در میان
شیعیان خود طریقهٔ تدوین و رسم کتابت را به یادگار
گذاشت. چرا که وی بر راه و روش خود دارای یقین
بود و به

^١ «الإمام جعفر الصادق» عبد الحليم جندی، ص ١٨٥ و ص ١٨٦.

عملش وثوق و اطمینان داشت. و اوست که رسول خدا درباره‌اش فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی است، و آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد گردند. و راجع به اوست که رسول خدا فرمود: ای جماعت قریش! سوگند بخدا تحقیقاً خداوند بر می‌انگیزاند بر شما مردی را از شما که خدا دل وی را در بوته آزمایشِ ایمان، امتحان کرده است و او برای اسلام و دین شما، شما را با شمشیر می‌زند.

أبو بکر گفت: من آن کس می‌باشم ای پیغمبر خدا؟! فرمود: نه! عمر گفت: من آن کس می‌باشم ای پیغمبر خدا؟! فرمود: نه! و لیکن او آن کس است که الآن دارد کفش مرا پینه می‌زند!» و در آن وقت علی مشغول پینه زدن نعلین رسول الله بود.

سخن مستشار عبد الحليم درباره مصحف علی

عليه السلام

و أيضاً این مرد محقق و موشکاف و حرّ در بحث و کلام، تحت عنوان: الْمَدْرَسَةُ الْكُبْرَى که مدرسه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است بیانی دارد

تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید:

الْمُصْحَفُ الْخَاصُّ أَوْ كِتَابُ الْأُصُولِ (قرآن

مخصوص و یا کتاب اصول):

أمیر المؤمنین (علیه السلام) بر جان خود

سوگند یاد نموده بود که پس از فراغ از تجهیز رسول

الله صلی الله علیه و آله بر دوش نیفکند تا زمانی

که قرآن را جمع کند. بنابراین آن را بر ترتیب اسباب

نزول جمع نمود، و به عامّ و خاصّ، و مُطْلَق و مُقَيّد،

و مُحْكَم و مُتَشَابِه، و ناسخ و منسوخ، و واجبات و

رخصت‌ها، و سُنَن و آداب آن اشاره کرد، و بر اسباب

نزول آن تنبیه و دلالت فرمود.

و از عظمت شأن این کتاب همان بس که محمّد

بن سیرین می‌گوید: لَوْ أَصَبْتَ هَذَا الْكِتَابَ كَانَ فِيهِ

الْعِلْمُ «اگر بدان کتاب دسترسی پیدا کردی بدانکه در آن

علم است.»

آن قرآن همان طور که از محتویاتش ظاهر

است، مصحف مخصوصی است و کتاب اصولی

است که با دست علی گرد آمده است.

و «جامعه» کتابی است که طولش هفتاد ذراع

و از إملاء رسول الله و خطّ علی

است. در آن است آنچه مردم بدان محتاجند از حلال و حرام و غیره تا به جائی که در تفصیل خصوصیات به اَرْشُ الحُدُث می‌رسد (یعنی بیان مقدار دیه‌ای که باید انسان در اثر خدشه وارد ساختن بر روی پوست بدن کسی پردازد.) این جامعه را حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام بدین گونه توصیف کرده‌اند. و ثقات از اصحاب آن دو بزرگوار که از ایشان است ابو بصیر، آن را نزد آنها دیده‌اند و مشاهده نموده‌اند.

حضرت صادق علیه السّلام می‌گوید: **أَمَّا وَاللَّهِ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ، وَالنَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا. إِنَّ عِنْدَنَا الْكِتَابَ بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ وَ خَطٌّ عَلَى بَيْدِهِ، صَحِيفَةٌ طَوْهًا سَبْعُونَ ذِرَاعًا؛ فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ.**

«آگاه باشید! قسم به خدا در نزد ما آن چیزی است که با آن محتاج به احدی نمی‌شویم و مردم همگی به ما محتاج می‌باشند. حَقًّا در نزد ما همان کتاب است که به اِمْلَاء رسول خدا صلی الله علیه و

آله و خطّ علی است که با دست خودش نوشته است. صحیفه‌ای است که طولش هفتاد ذراع است و هر حلالی و حرامی در آن ثبت است.»

و حضرت فرمود: **إِنَّ الْجَامِعَةَ لَمْ تَدْعُ لِأَحَدٍ كَلَامًا. فِيهَا الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ. إِنَّ أَصْحَابَ الْقِيَاسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْقِيَاسِ فَلَمْ يَزِدْهُمْ مِنْ الْحَقِّ إِلَّا بُعْدًا. وَإِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْقِيَاسِ.**

«حقاً کتاب جامعه برای احدی کلامی را باقی نگذارده است، چرا که در آن حلال و حرام است. کسانی که احکام را از قیاس استنتاج می نمایند طلب علم را با قیاس می کنند، بنابراین جز دوری از حقّ چیزی دستگیرشان نمی شود. و دین خدا با قیاس دستگیر انسان نمی گردد.»

گفته اند: این کتاب را جامعۀ و صحیفه، و کتاب علی و صحیفه عتیقه نامیده اند.

حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) در خطبه های خود می فرمود: **وَ اللَّهُ مَا عِنْدَنَا كِتَابٌ نَقَرُوهُ عَلَيْكُمْ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى وَ هَذِهِ الصَّحِيفَةُ - وَ كَانَتْ مُعَلَّقَةً بِسَيْفِهِ - أَخَذْتُهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله**

وسلم.

«سوگند به خدا ما کتابی که آن را بخوانیم

برای شما نداریم مگر کتاب الله و این صحیفه، و صحیفه به شمشیر او آویزان بود - من این صحیفه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم أخذ کرده‌ام.»

و خلیفه: أبو جعفر منصور این کتاب علی را خواست. حضرت امام صادق علیه السلام آن را برای او آوردند؛ و در آن خواند که: «زنان چون شوهرانشان بمیرند، از عِقار آنها ارث نمی‌برند.»

و أبو جعفر منصور گفت: هَذَا وَ اللّٰهِ خَطُّ عَلِيٍّ وَ اِمْلَاءُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ. «قسم به خدا، این خطّ علی و اِمْلَاء رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد.»

و أبو جعفر از دانشمندان و علما بود - همچنان که امام مدینه: مالک بن انس درباره او گفته است؛ و همچنان که جاحِظ، بزرگ نقّادان و ایرادگیران، درباره او گفته است - او شاید بدین علت قسم می‌خورد که قبل از این، کتابتی را از علی خوانده، یا آنکه علمش به قدری بوده که می‌شناخته

آن املاء پیغمبر است.

و از آن کتاب است کتاب دیات که در فقه

معاصر «مَسْئُولِيَّتِ مَدَنِي» نامیده می‌شود، از افعالی که

به جسم ضرر می‌رساند. محتویات آن را ابن سعد در

کتابش که معروف به «جامع» است آورده است؛ و

أحمد بن حنبل از وی در «مسند» اعظم روایت

نموده؛ و بخاری و مُسَلِمِ آن را ذکر کرده و از آن

روایت نموده‌اند.^۱

و أيضاً در این کتاب تحقیقی می‌گوید: كَانِ أَوَّلُ

الْمُسْتَفِيدِينَ بِالتَّدْوِينِ الْبَاكِرِ أَوْلَئِكَ الَّذِينَ يَلُودُونَ

بِالْأُمَّةِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ فَيَتَعَلَّمُونَ شِفَاهًا أَوْ تَحْرِيرًا. أَيْ

مِنْ فَمٍ لِفَمٍ أَوْ بِالْكِتَابَةِ.

فَمَا تَنَاقَلَتْهُ كُتُبُ الشَّيْعَةِ مِنَ الْحَدِيثِ، هُوَ التُّرَاثُ

النَّبَوِيُّ - فِي صَمِيمِهِ - . بَلَغَ الشَّيْعَةُ فِي يُسْرِ طَوْعٍ لِعِلْمِهِمُ

الْأَزْدِيَّاتِ؛ فِي حِينٍ لَمْ يَجْمَعْ أَهْلُ السُّنَّةِ هَذَا التُّرَاثَ إِلَّا بَعْدَ

أَنْ انْكَبَّ عَلَيْهِ عُلَمَاؤُهُمْ قَرْنًا وَنِصْفَ قَرْنٍ حَتَّى حَصَلُوا

مَا دَوَّنُوهُ فِي الْمُدَوَّنَاتِ الْأُولَى. ثُمَّ

^۱ «الإمام جعفر الصادق» ص ۱۹۹ و ص ۲۰۰.

ظَلُّوا قُرُونًا أُخْرَى يُجُوبُونَ الْفِيَا فِي وَ الْقِفَارِ فِي كُلِّ

الْأَمْصَارِ^۱.

«أولّين جمعیت متعلّمین و مستفیدین از

تدوین بکر و دست نخورده، همان دسته‌ای بودند که

به ائمه از اهل البیت پناه می‌آوردند و از ایشان شفاهاً

یا تحریراً فرا می‌گرفتند، یعنی از دهان به دهان و یا

به وسیله نوشتن و کتابت.

بنابراین آن احادیثی که در کتب شیعه از کتابی

به کتابی نقل شده است آن عین میراث خالص و پاک

و دست نخورده نبوی بوده است. شیعه در اثر آسانی

پیروی و اطاعت، به علوم وافر و شکوفا و

سرشارشان رسیدند در حالی که اهل سنت نتوانستند

این میراث را گرد آورند مگر پس از آنکه علمای آنها

یک قرن و نیم خود را برای تحصیل و تدوین به

زحمت انداخته و همّت وافی به خرج دادند تا

توانستند آنچه را در مُدَوّنات نخستین تدوین نموده

بودند به دست آورند. و سپس باز قرنهای دیگری

^۱ «الإمام جعفر الصادق» عبد الحليم جندی، ص ۲۰۲ و ص ۲۰۳.

گذشت تا علمای آنها در بیابانهای علفزار و بیابانهای خشک و بی آب و علف سیر و گردش کردند و به هر شهری در آمدند تا توانستند جمع حدیث و سنت کنند».

ردّ مردم مصحف جمع آوری شده علی علیه السلام را

أمیر المؤمنین علیه السلام همان طور که اولین ناطق اسلام است، اولین کاتب اسلام است. تمام قرآن را با خصوصیات نزول و تأویل آن در زمان خود رسول الله نوشت؛ و پس از رحلت آن حضرت طبق وصیت وی از خانه برون نیامد و به جماعت خلفای غاصب نپیوست و ردا بر شانه نیفکند تا مدت شش ماه در منزل ماند و قرآن را طبق نزول آن ترتیب داد و با بیان جمیع جهات راجعه به آن در عبائی بست و روی شتر نهاد و به مسجد آورد و به آن جماعت گفت: این است کتاب خدا، و منم صاحب ولایت! و این دو ثقل ثقی است که رسول الله فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ**. عمر گفت: ما را به تو نیازی نیست و ما نزد

خودمان کتاب الله داریم و نیازی به کتاب تو

نداریم.

حضرت سر شتر را رو به منزل برگردانید و این

آیه را برای آنها خواند: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ

أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ

ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئِسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾^۱.

«و زمانی که خداوند پیمان و عهد گرفت از

آنان که کتاب به آنان داده شده است که: کتاب

آسمانی را برای مردم بیان نمائید و کتمان نکنید؛ پس

آنها آن پیمان و عهد را به پشت سر پرتاب کردند و

آیات الهیه را به قیمت و بهای بی ارزشی فروختند؛

پس چقدر بد است معامله‌ای که نموده‌اند.»

و فرمود: دیگر روی این کتاب را نخواهید

دید! و همینطور بود. امیرالمؤمنین علیه السلام در

زمان حیات آن را نزد خود نگه داشت و پس از وی

به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام به عنوان

ودائع و خزائن امامت رسید. از آن حضرت به

حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام رسید؛

و همین طور به یکایک از امامان علیهم السلام رسید

^۱ آیه ۱۸۷، از سوره ۳: آل عمران.

تا اینک که آن مصحف نزد حضرت بقیّة الله تعالی
حجة بن الحسن العسکری عجلّ الله فرجه الشریف
موجود است تا آن حضرت ظهور کند. در آن وقت
قرآن را ظاهر نمایند و به اهل عالم نشان دهند.

این روایات شیعه است و امّا روایات عامّه
همین قدر گویاست که چون آن حضرت قرآن را
جمع کردند و به نزد آنان بردند؛ ایشان گفتند: ما
خودمان دارای قرآن می‌باشیم و نیازی به قرآن شما
نداریم!

اینک باید دید طبق عقیده شیعه آیا تفاوتی
میان قرآن آنها با قرآنی که در تدوین اوّل در زمان
أبوبکر، و در تدوین دوم در زمان عثمان به وجود
آمد، وجود دارد یا تفاوتی در میان نیست؟!
شکی نیست که تفاوت موجود است و گرنه
آنها قبول می‌کردند و اختلافی نبود.

تفاوت در چه بود؟! قرآن امیر المؤمنین علاوه بر آیات مُنْزَلَه، اَوَّلًا طبق نزول آیات، ترتیب آیات داده شده بود و سوره‌ها طبق نزول قرار داشتند. و ثانیاً از ناسخ و منسوخ، و عامّ و خاصّ و مُجْمَل و مُبَيَّن و غیرها، شرح وافی از رسول خدا که سنّت است در آن بود. و ثالثاً از شأن نزول آیات و مواضع ورودشان گویا بود. و رابعاً از احادیث قدسیّه که از زبان رسول الله آمده بود برای شرح و تأویل و تفسیر آن بازگو می‌کرد. و خامساً تأویل آیات، یعنی مقصود و مفاد و منظور غائی آیات در آن روشن و مبین بود.

و أَمَّا قرآن مُدَوَّن بَيْنَ الدَّفَّتَيْنِ که اینک در دست ماست از این مزایا فاقد است و فقط حاوی خود سُور و آیات است بدون تغییر و تبدیل و تحریف به زیادی و یا به کمی.

اینک برای اثبات این مدّعا و عقیده علمای محقّقین و أساطین از مدقّقین فقهاء و مفسّرین و حکماء و عرفای اسلام که عبارت است از: عدم تحریف کتاب الله به زیاده و به نقصان گرچه یک جمله و یا یک کلمه اندک باشد، ناچاریم در اینجا قدری بحث را گسترش دهیم تا حقیقت اعتقاد شیعه

در این باره روشن گردد.

بیان علامه طباطبائی (ره) دربارهٔ عدم تحریف

قرآن

حضرت استاذنا الاکرم فخر المفسرین و خاتمتهم، و رأس الحکماء المتألّهین و قدوتهم، و عماد العرفاء الشّامخین و أصلهم در این زمان ما: آیه الله معظّم حاج سید محمّد حسین علامه طباطبائی قدس سرّه فرموده‌اند:

قَوْلُهُ تَعَالَى: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ**

لِحَافِظُونَ.^۱ گفتار خدای تعالی: «به درستی که ما حقّاً و حقیقهٔ قرآن را فرو فرستادیم، و حقّاً و حقیقهٔ ما حافظ آن می‌باشیم!»

صدر آیه در مقام حصر است؛ و ظاهر سیاق آن، آنست که: حصر راجع به قول مشرکین است که در ردّ قرآن گفته‌اند: از هذیانهای انگیخته از جنون است، و او (محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم) مجنون است، نه اعتباری به کارهای او هست و نه

^۱ آیه ۹، از سورهٔ ۱۵: حجر.

همچنین راجع به پیشنهادشان است که: فرشتگان را به نزدشان بیاورد تا او را در دعوتش و در آنکه قرآن کتاب آسمانی حقی است تصدیق نمایند.

و بنابراین وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ - معنی این طور به دست می‌آید که: این ذِکْر را تو از نزد خودت نیاورده‌ای تا تو را عاجز کنند، و قرآن را به عنادشان و شدت بطششان ابطال نمایند، و تو خود را برای حفظ آن به تکلف و مشقت بیندازی و سپس از عهده برنمایی! و از نزد فرشتگان فرود نیامده است تا نیاز به نزول آنان باشد که آن را تصدیق کنند و بر صحّتش گواهی دهند؛ بلکه ما این ذِکْر را فرو فرستادیم فرو فرستادن تدریجی، و حَقّاً و حَقِیْقَةً ما حافظ و پاسدار آن می‌باشیم به وصف اینکه ذِکْر است به آن جهت که ما عنایت کامله بدان داریم.

بناءً علی هذا قرآن ذِکْری است زنده و جاویدان؛ مصون است از آنکه بمیرد و از اصل فراموش گردد؛ مصون است از آنکه چیزی بر آن زیاد شود، چیزی که ذِکْرِیَّتِ آن را باطل سازد؛ مصون است از نقص به همین کیفیت؛ مصون است از تغییر

در صورت و سیاقش به طوری که صفت ذکر بودن آن برای خدا، و مبین بودن آن حقائق معارفش را، تغییر پذیرد.

بنابراین آیه دلالت دارد بر آنکه کتاب الله محفوظ است از تحریف به تمام اقسام آن از جهت آنکه قرآن یادآورنده و ذکر خداوند است سبحانه و تعالی. پس قرآن ذِکْرِي است حَيٌّ و زنده و جاودان و پاینده.

و نظیر این آیه در دلالت بر آنکه کتاب عزیز محفوظ است به حفظ الهی و مصون است از تحریف و تصرف به هر گونه که در تصور آید از جهت آنکه ذِکْر خداست سبحانه و تعالی، این کلام خداست:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ. (حم السَّجْدَةِ آيَةُ ٤١ و ٤٢)

«حقاً آن کسانی که کفر ورزیدند به این ذِکْر در وقتی که به سویشان آمد (در خسران و ضلالتند). و حقاً این قرآن کتاب عزیز (پایدار و استوار و غیر قابل نفوذ و

محکمی) است که باطل نه از روبرو، و نه از پشت سر بدان روی نمی آورد؛ تنزیلی است از ناحیه خداوند حکیم و حمید.»

و از آنچه گفتیم معلوم شد: حرف لام در الذکر برای عهد ذکری است؛ و مراد از وصف حَافِظُونَ زمان استقبال و آینده است همچنان که این معنی از اسم فاعل حَافِظ ظاهر است. و لهذا به این بیان ایرادی که نموده اند که: این آیه اگر دلالت بر نفی تحریف از قرآن بکند به علت آنکه ذکر است، باید دلالت بر نفی تحریف از تورات و انجیل را أيضاً بنماید چون هر کدام از آنها ذکر می باشند، با آنکه می دانیم در کلام خدای متعال تصریح به وقوع تحریف در آن دو کتاب آسمانی شده است؛ آن ایراد صحیح نیست.

و این بدان جهت است که این آیه به قرینه سیاق دلالت دارد بر حفظ خصوص ذکری که قرآن است پس از نزول آن تا ابد؛ و دلالت ندارد بر آنکه هر ذکر الهی باید محفوظ باشد و ذکرِ عَلِیَّتْ برای حفظ آن داشته باشد و حکم بقاء و محفوظ بودن،

دائر مدار نفس ذکر بوده باشد.^۱

حضرت استاد در اینجا پس از بحث روائی، دربارهٔ عدم تحریف قرآن بیان وافى و كافى و راقى و على افاده فرموده‌اند و در تحت عنوان مصونیت قرآن از تحریف ضمن هفت فصل مطلب را ایشباع فرموده و سدّ و ثغور شبهات را به کلی درهم شکسته و برای اثبات مدّعی خود، با منطق متین و دلیل استوار وارد شده‌اند. و ما در اینجا بسیاری از آن مطالب را که برخورد مستقیم با بحث تحریف دارد به طور انتخاب می‌آوریم.

كَلَامٌ فِي أَنَّ الْقُرْآنَ مَصُونٌ عَنِ التَّحْرِيفِ فِي فُصُولٍ

(کلام در اینکه قرآن از تحریف، مصون و محفوظ

است که در ضمن فصلهائی آورده می‌شود)

^۱ «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱۲، ص ۱۰۳ و ص ۱۰۴.

الفصل ۱

به شهادت ضرورت تاریخ پیغمبر عربی
محمد صلی الله علیه و آله و سلم قبل از چهارده قرن
تقریباً - آمد و ادعای نبوت نمود و برای دعوت قیام
کرد و اُمّتی از عرب و غیر عرب بدو گرویده ایمان
آوردند؛ و وی کتابی آورد که آن را قرآن نامید و
نسبت آن را به پروردگارش داد که متضمّن
مجموعه‌ای از معارف و کلیّات شریعت و آئینی بود
که مردم را بدان دعوت می نمود. وی قرآن را آیت و
نشانه نبوت خود می شمرد و بدان تحدی می کرد و
به مغالبه و مبارات بر می خاست.

و به شهادت ضرورت تاریخ این قرآن
موجودی که امروز در دست ماست اجمالاً همان
قرآنی است که او آورده و برای مردم معاصر زمان
خود می خوانده است. به معنی آنکه آن قرآن به طور
کلی از اصلش ضایع نشده و مفقود نگردیده است به
طوری که کتابی دیگر که در نظم مشابه آن باشد یا
نباشد بجای آن گذارده شده باشد و نسبتش را به وی
داده باشند و در میان مردم شهرت یافته باشد که آن

قرآنی است که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است.

اینها مطالبی است که در هیچیک از آنها شک ندارد مگر کسی که جنون داشته و در فهمش خلل و فساد راه یافته باشد؛ و همچنین یک نفر از بحث کنندگان در مسأله تحریف از مخالفین و مؤالفین، یکی از این امور را احتمال نداده است.

آری تنها چیزی که برخی از کسانی که قائل بدان شده‌اند از مخالف یا مؤالف، احتمال داده‌اند زیاد شدن چیز کمی است مثل جمله و یا آیه^۱، یا نقص یا تغییر در جمله و یا آیه‌ای، در کلمات آن و یا اعراب آن. و أمّا جُلّ کتاب الهی به همان کیفیت است که در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است که ضایع نشده و مفقود نگردیده است.

استدلال به تحدی قرآن، بر عدم تحریف قرآن

^۱ مانند قول بعضی از کسانی که مسلمان نیستند که گویند: قوله تعالى: إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ را ابوبکر وضع کرد در وقتی که شنید عمر شمشیرش را از غلاف بیرون کشیده و می‌گوید: هر کس بگوید: محمد مرده است من او را می‌کشم. ابو بکر این جمله را برای عمر خواند و او را منصرف نمود. [تعلیقه]

از این گذشته ما می‌بینیم قرآن را که تحدّی و مغالبه دارد با اوصافی که راجع به جمیع آیات آن است، و در عین حال می‌بینیم این قرآنی که در دست ماست یعنی ما بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ واجد آن صفتی است از اوصافی که بدانها تحدّی و مغالبه کرده است بدون آنکه در چیزی از آن صفات تغییری به عمل آمده باشد و یا از بین رفته و مفقود گردیده باشد.

بناءً علی هذا می‌یابیم قرآن را که تحدّی و مغالبه به بلاغت و فصاحت می‌نماید، در عین حال می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست مشتمل است بر همان نظم عجیب بدیعی که معادل و مشابه آن هیچ سخنی از کلام بلغا و فصحا نمی‌باشد. آن کلامی که از ایشان محفوظ مانده و روایت شده است از نثر، و نظم، و شعر، و خطبه، و رساله، و محاوره، یا غیر از آنها. و این نظم مشاهد در جمیع آیات یکسان است کتاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِي تَقْشَعْرُ مِنْهُ الْجُلُودُ وَ الْقُلُوبُ.^۱ «کتابی است که آیاتش

^۱ اقتباس است از آیه ۲۳ از سوره ۳۹: زمر و آن آیه این است: اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِي تَقْشَعْرُ مِنْهُ الْجُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ

شبيه به هم است، و آیاتش نظر به آیات دگرش دارد به طوری که پوستهای بدن و دها از شنیدن و خواندن و إدراك کردنش به لرزه در می آید و جمع می شود.»

و همچنین می یابیم قرآن را که تحدی و مبارات می کند بقوله تعالی: **أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا** (نساء، آیه ۸۲) «آیا این مردم تدبّر در قرآن نمی کنند؛ و اگر از نزد غیر خدا بود هر آینه در آن اختلاف بسیاری را می یافتند» به عدم وجود اختلاف در آن؛ و در عین حال می یابیم قرآنی را که در دست ماست به بهترین وفائی و عالی ترین و پر بهره ترین ثمره ای بدین امر ایفا نموده است، چرا که ما خلل یا ابهامی را که به نظرمان در یک آیه می آید، آیه دیگر آن را بر می دارد و از بین می برد. و اگر در مقداری از آن مناقضه و یا خلافی در بدو نظر

جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضَلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ.

توهم گردد، جای دگر آن را دفع می کند و تفسیر می نماید.

و می یابیم به غیر از این موارد آنچه را که اختصاصش به اهل لغتِ عربی نیست و فهمش همگانی است، همچنین قرآن در مقام مغالبه و تحدی برآمده است: مثل قوله تعالی:

قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً. (سوره اُسرَى، آیه ۸۸)

«بگو: اگر انس و جن با هم مجتمع گردند تا مانند چنین قرآنی بیاورند نخواهند توانست اگرچه بعضی کمک بعض دیگر در این امر شده باشند.»

و قوله تعالی: إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ. (سوره طارق، آیه ۱۳ و ۱۴)

«این قرآن تحقیقاً گفتاری است جدا کننده میان حق و باطل، و نیست از روی مزاح و شوخی.»
و در عین حال می یابیم قرآنی را که در دست ماست در بیان صریح حقی که در آن شک و تردید راه ندارد، استیفاء مطلب را نموده است؛ و به آخر و نهایت آنچه عقل ما را بدان هدایت می کند از اصول

معارف حقیقیّه و کلیّات شرایع فطریّه و تفصیل فضائل خُلُقِیّه رهبری می‌نماید، بدون آنکه برخورد کنیم در آنها به نقصان و کم بودی و خلل و خرابی، و یا امری را که در آن شائبه تناقض و اشتباه باشد بیابیم بلکه جمیع معارف را با وجود وسعتش و کثرتش می‌یابیم که همه زنده هستند به حیات واحده که از تدبیر روح واحدی که مبدأ جمیع معارف قرآنیّه می‌باشد، اِشْراب و تربیت شده‌اند، و از یگانه اصلی که همه معارف بدان بازگشت می‌کنند و آن اصل توحید است تغذیه می‌کنند و رشد و نموّ می‌نمایند. مرجع جمیع معارف قرآنیّه، توحید است که جمیع معارف در وقت تحلیل بدان منتهی می‌گردد؛ و آن توحید در وقت ترکیب به یکایک از آنها بازگشت می‌کند.

و می‌یابیم قرآن را که در اخبار گذشتگان از انبیاء و مرسلین و امّت‌هایشان غوص می‌کند و فرو می‌رود، و در عین حال می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست داستانها

و قصص آنها را بیان می‌نماید، و گفتار درباره
شان را طوری شرح و تفصیل می‌دهد که به طهارت
دین سزاوار است و مناسب با نزاهت و پاکی ساحت
نبوت و خلوص آن در مقام طاعت و عبودیت
می‌باشد، در حالی که هر چه از قصص قرآنیّه را با
مماثل آن که در عهدین (عهد عتیق و عهد جدید در
تورات و انجیل) وارد شده است تطبیق نمائیم، این
پاکی و طهارت بیان قرآن برای ما به بهترین وجهی
منکشف و منجلی خواهد شد.

و می‌یابیم قرآن را که آیاتی را در ملاحم و
اخبار از غیب و اموری که هنوز واقع نشده است
آورده و حوادث آتیه را در آیات بسیاری تصریحاً و
یا تلویحاً بازگو کرده است؛ و در عین حال می‌یابیم:
قرآنی که در دست ماست بر همان شریطه و منهاج،
صادق و مُصدّق است.

و می‌یابیم قرآن را که خودش را به اوصافی
پاک و جمیل و نیکو وصف می‌کند، همچنان که خود
را وصف می‌کند به آنکه نور است، و هادی است به
سوی صراط مستقیم، و به سوی ملت و آئینی که از

همه آئین‌ها استوارتر است؛ و در عین حال می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست که فاقد چیزی از این آثار نیست و از امر هدایت و دلالت گرچه امر بسیار کوچکی را فروگذار نیست.

و از جامع‌ترین اوصافی که قرآن برای خودش ذکر می‌کند آن است که: ذِکْرُ خِداست. قرآن از جهت آنکه آیه و نشانه‌ای است زنده و جاویدان که دلالت بر خدا می‌کند، و از جهت آنکه خداوند را به اَسْمَاءِ حُسْنٰی خود و صفات عُلّیای خود وصف می‌نماید، و سُنَّت و طَرِیْقَةُ او را در صنع و ایجاد وصف می‌کند، و مَلَائِکَه و کُتُب او و رِسَل او را وصف می‌نماید، و شَرایِع و أَحْکامش را وصف می‌کند، و آنچه امر عالم خلقت بدان منتهی می‌شود که همان معاد و رجوع همه به سوی اوست را، با تفصیل آنچه امر مردم بدان منتهی می‌گردد از سعادت و شقاوت و بهشت و دوزخ، وصف می‌کند، در تمام این جهات و مسائل ذکر خداست و نشان دهنده و یادآورنده خدا. و این است آنچه قرآن از اِطْلَاقِ ذِکْرِ به آن منظور و مقصودش می‌باشد؛ و در عین حال

می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست فاقد هیچ گونه از این معانی ذکر نیست.

و از آنجا که ذکر از جامع‌ترین صفات است برای دلالت بر شئون قرآن، در آیاتی که خبر داده است در آنها از اینکه او قرآن را از بطلان و تغیر و تحریف حفظ می‌کند از آن تعبیر به لفظ ذِکْر نموده است همچون کلام او تعالی و تقدس **إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.**

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ، وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (فصلت، آیه ۴۰ تا ۴۲)

«حقاً کسانی که در آیات ما إلحاد می‌ورزند بر ما پنهان نیستند. آیا آن کسی که در آتش دوزخ افکنده می‌شود بهتر است یا آن کسی که با ایمنی و مصونیت در روز قیامت می‌آید؟! بجای بیاورید هر عملی را که دلتان می‌خواهد، زیرا که وی به آنچه شما انجام می‌دهید آگاه است!

حقاً کسانی که به ذکر کفر ورزیدند پس از

آنکه به سویشان آمد (در خسران و خطری عظیم می‌باشند)؛ و حَقّاً این قرآن کتاب عزیز و غیر قابل انفعال و محکم و استواری است که باطل نه از رو بروی او، و نه از پشت سر او بدان روی نمی‌آورد. این قرآن از سوی خداوند حکیم و حمید به تدریج فرود آمده است.»

در اینجا خدای تعالی بیان فرموده است که: قرآن از جهت آنکه ذکر است باطل بر او غلبه نمی‌کند و در او داخل نمی‌گردد، نه در زمان حال و نه در زمان استقبال، نه به اِبْطال و نه به نَسْخ، و نه به تغییر و یا تحریفی که موجب زوال و صف ذِکْرِیَّت از آن شود.

و همچون کلام او تعالی و تقدّس:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ. (سوره

الحجر، آیه ۹)

«ما تحقیقاً ذکر را نازل نمودیم، و ما تحقیقاً

حافظان و پاسداران آن می‌باشیم.»

در اینجا أيضاً ملاحظه می‌شود که: خداوند به

قرآن لفظ ذِکْر را اِطْلَاق نموده است و لفظ حفظ را

برای آن به کار برده است، بنابراین قرآن محفوظ

خداوندی و مصون است به صیانت الهی از هر گونه زیاده و نقیصه و تغییری در لفظ یا در ترتیبی که آن را از ذکریتش ازاله کند، و در اینکه آن ذاکر و یادآورنده خداست خَلَّی وارد سازد و آن را ابطال نماید بوجه من الوجوه.

و از گفتار سخیفانه آن است که: ضمیر در «لَهُ» به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ارجاع داده شود (و گفته شود: مراد آن است که ما حافظ پیامبریم)، چرا که این ارجاع را سیاق آیه دفع می کند، زیرا مشرکین پیغمبر را از جهت قرآنی که مدعی بود بر وی نازل شده است استهزاء می کردند، همچنان که به این مطلب اشاره دارد این کلام خدای تعالی که تفسیر آن گذشت: **وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ^۱**.

«و گفتند: ای کسی که بر تو این ذکر نازل شده است حَقًّا تو دیوانه می باشی!»

از آنچه تا به حال ذکر کردیم روشن و مبین شد که: قرآنی را که خداوند بر پیامبرش صلی الله علیه و آله

^۱ آیه ۶، از سوره ۱۵: الحجر.

و سلّم فرود آورده است و آن را به صفت ذکر و صف
فرموده است بر همان گونه‌ای که فرود آمده است
محفوظ است به حفظ الهی و مصون است به صیانت
خداوندی از زیاده و نقیصه و تغییر همان طوری که
خداوند پیامبرش را در قرآن وعده داده است.

و خلاصه دلیل آنکه: قرآن را خداوند بر
پیغمبرش نازل فرموده است و در آیات کثیری آن را
به اوصاف مخصوصی وصف نموده است که اگر در
یکی از این اوصاف تغییری حاصل شده بود به
زیادتی، و یا به نقصان، و یا به تغییر در لفظ و یا در
ترتیب مؤثر، در این صورت آثار آن صفت قطعاً از
میان برداشته می‌شد؛ اما ما قرآنی که فعلاً در دست
داریم، آن را چنان می‌یابیم که واجد آثار آن صفات
شمرده شده به تمام‌ترین و بهترین طرز ممکن
می‌باشد. بنابراین در آن تحریفی که آن صفات را از
آن بزداید واقع نشده است. بناءً علی هذا این قرآنی
که در دست ماست بعینه همان قرآنی است که بر
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم نازل گردیده

۱ یکی از مفاخر عصر ما آیه الله حاج میرزا أبو الحسن شعرانی تغمده الله فی رضوانه، عالم محقق بصیر و فیلسوف الهی، مرد ناشناخته و غائبی بود که حاوی علم و عمل بود. چون از جهت ثبوت بسیار بسیار مقدم بر جهت اثبات بود لهذا در زمان حیاتش که هم عصر با حقیر فقیر بود کسی او را شناخت. حقیر گرچه محضرش را با آنکه ساکن طهران بود إدراک ننمودم - چرا که دوران تحصیلات حقیر در حوزه علمیّه قم و نجف بوده است و برای تحصیل در طهران درنگ نداشته‌ام - اما از نوشتجات و کتب مصنفه و مؤلفه و مصححه به دست او استفاده شایانی برده‌ام و پیوسته بر روح او سلام و درود می‌فرستم و أحبه و أعزه از طلب را به مطالعه کتب مستقله و تعلیقات او توصیه نموده‌ام.

وی در کتاب «دمع السّجوم» که ترجمه «نفس المهموم» مرحوم محدث قمی می‌باشد در تعلیقه ص ۱۵۹ و ۱۶۰ چند جهت مختصر و روشن را بر عدم تحریف کتاب الله استدلال نموده است که ما در اینجا نقل می‌نمائیم:

«در این حدیث نبوی که سوره یس را نام می‌برد و همچنین احادیث متواتره بسیار که نام سوره‌ها در آن برده شده دلیل قطعی است که این سور در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مرتب شده و آیات در جای خود قرار گرفته بود و مردم آنها را می‌شناختند و در حافظه یا مکتوب داشتند که تا پیغمبر میفرمود سوره بقره یا احزاب یا یس، مردم ملتفت می‌شدند کدام سوره را میفرماید. و از اینکه سوره براءت بسم الله ندارد بخوبی معلوم می‌شود که در ترتیب آیات و ترکیب سور، ذوق و سلیقه مردم بکار نرفته و محض متابعت نصّ رسول صلی الله علیه و آله و سلّم کرده‌اند. و اخبار آحادی که مخالف این أدله قطعیّه است قابل اعتماد نیست.

و نیز در خود قرآن کریم است که "فَاتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ"، و نیز "فَاتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَاتٍ؛" از آنها معلوم می‌شود این سوره‌ها و این که کدام آیه در کدام سوره باشد در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و بدستور او بود.

و هم می‌بینیم در اول سوره‌ای الّ مَ ر است، و در سوره دگر الّ ر است، و در چند سوره حمّ است، در یک سوره ح م ع س ق، در سوره‌ای طس، در سوره‌ای طس م، و به همین ترتیب با عنایت خاصّ به حروف، این سوره‌ها را تنظیم کردند در عهد خود پیغمبر، و سلیقه بکار نبردند.

و نیز معلوم است که وقتی سوره‌ای وحی می‌شد، نویسندگان وحی می‌نوشتند و از روی آن نسخه‌های بسیار برداشته می‌شد و هزاران مردم از حفظ می‌کردند و در تمام عربستان منتشر می‌شد و هر سوره را هزاران نفر

پس اگر فرض شود که چیزی از آن کاسته

شده باشد، و یا تغییر و تبدیلی در

از بر داشتند و نوشته بودند و لو اینکه یک نفر همه سوره‌ها را یکجا از بر نداشت یا ننوشته بود. نمی‌دانیم چرا بعضی مردم به راویان حدیث نسبت سهو نمی‌دهند که غالباً یک نفرند و به راویان قرآن که هزاران نفر بودند نسبت سهو و غلط می‌دهند! و شیخ صدوق در اعتقادات خود گوید- [در اینجا پس از آنکه مفصلاً کلام صدوق و طبرسی را در «مجمع البیان» نقل کرده است فرموده است:] و بالاتر از همه علامه حلی (ره) در «تذکره» گوید که این قرآن امروزی ما همان مصحفی است که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام داشت و همانست که همه صحابه پیغمبر قبول کردند. و عثمان قرآن‌های دیگر را سوزانید.

و نیز گوئیم که: اختلاف در قرائت از زمان پیغمبر تا کنون بود و پیغمبر خود نوع این اختلاف را جائز دانسته بود و عثمان خطا کرد که خواست اختلاف در قرائت را براندازد، چنانکه سید مرتضی در «شافی» فرموده است، و اگر عثمان آنها را نسوزانیده بود مردم می‌دیدند که اختلاف قرائت در آن مصاحف مهم نیست.

و نیز گوئیم: سوره فاتحه را چند میلیون مسلمان روزی ده مرتبه به همین طور می‌خواندند و اگر کسی گوید: آن یک نفر سهو نکرد که سوره حمد را طور دیگر نقل کرد همه سهو کردند، سخت بی‌خرد و بسیار سفیه است، و باید گفت این یک نفر سهو کرد نه میلیونها نفوس.

إعراب یا حروف و یا ترتیب آن به وقوع پیوسته باشد، حتماً باید در بعضی از اموری رخ داده باشد که در چیزی از آن اوصاف مثل إعجاز، و ارتفاع اختلاف، و هدایت، و نوریت و ذکریت و هیمنه و سیطره‌اش بر سائر کتب سماویّه و غیر ذلک تأثیری نداشته باشد و این مثلاً مثل آیه مکرّره‌ای که ساقط شده و یا اختلاف در نقطه یا إعراب و همانند اینها می‌باشد.

استدلال به امثال حدیث ثقلین بر عدم تحریف

قرآن

فصل ۲

و نیز دلالت بر عدم وقوع تحریف در قرآن می‌نماید اخبار بسیاری که از طرق فریقین از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که: در وقت وقوع فتنه‌ها و در حلّ عقده‌های مشکلات به قرآن رجوع کنید.

و أيضاً حدیث ثقلین که از طرق فریقین به طور تواتر رسیده است: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا**

«حقاً و تحقیقاً من باقی گذارنده هستم در میان شما دو متاع نفیس و ارزشمند را: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من می باشند! مادامی که شما به آن دو چیز نفیس و ارزشمند تمسک جوئید هیچگاه گمراه نخواهید شد» - تا آخر حدیث، معنی ندارد که امر کند پیامبر به تمسک به کتاب مُحرَف، و نفی ضلال و گمراهی ابدی کند از متمسکین به آن. و همچنین اخبار بسیاری که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و از ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد است که امر می کند: باید اخبار و روایات را عرضه بر کتاب بدارید. و آنچه بعضی ذکر کرده اند که: «این مسأله عرضه اخبار بر قرآن در اخبار فقهیه است، و جائز است که ما ملتزم شویم به عدم وقوع تحریف در آیات احکام، و اما در سائر آیات ثمری ندارد»؛ این کلام مدفوع است به اینکه: روایات عرضه به کتاب الله إطلاق دارد، و تخصیص آنها به احکام فقهیه تخصیص بدون مُخصَّص است.

از این گذشته، لسان اخبار عرضه به کتاب الله

صریح یا همچون صریح است در

آنکه امر به عرض به کتاب فقط برای تمیز
صدق از کذب، و حقّ از باطل است. و معلوم است
که وضع و جعل و دسّ منحصر در اخبار فقهیّه
نیست بلکه دواعی بر دسّ و وضع و جعل در معارف
اعتقادیّه و قصص انبیاء و اُمّت‌های پیشین و اوصاف
مبدأ و معاد بیشتر و فراوانتر است. و مؤید گفتار ما
اسرائیلیّاتی است از روایات که در دست ماست، و
آنچه که مشابه آنهاست از آنچه که امر جعل و وضع
در آنها روشن تر و واضح تر می باشد.

و همچنین اخباری که متضمّن آن است که: ائمه
أهل البیت علیهم السلام به آیات مختلفی از قرآن کریم
در هر بابی از ابواب طبق قرآن موجود در دست ما
تمسک نموده اند حتی در مواردی که آحادی از روایات
تحریف در آنجا آمده است. و این بهترین شاهد است بر
آنکه مراد در کثیری از روایات تحریف که ایشان علیهم
السلام فرموده اند: کَذَا نَزَلَ «این طور نازل شده است»
تفسیر است بر حسب تنزیل آن، در مقابل باطن قرآن و
تأویل آن.

و همچنین روایاتی که از امیر المؤمنین و ائمه

عليهم السلام وارد است که: آنچه در دست مردم است همان قرآن نازل از نزد خداوند است، گرچه غیر آن است که علی علیه السلام به عنوان مصحف خود تألیف نموده است، و وی را در تألیف در زمان أبو بکر، و در تألیف زمان عثمان شریک در کار خود نمودند.

و از همین قبیل است گفتارشان عليهم السلام به شیعیان خود: **إِقْرُوا كَمَا قَرَأَ النَّاسُ**. «قرآن را قرائت کنید به همان طریقی که مردم قرائت می کنند.»

و مقتضای مفاد و مُحَصَّل این روایات آن است که: قرآنی که در میان مردم متداول و دائر است اگر با قرآن علی علیه السلام مخالف باشد در چیزی، حتماً باید مخالف آن باشد فقط در ترتیب سوره‌ها، یا ترتیب بعضی از آیاتی که اختلال ترتیب مؤثر در اختلال مدلول آن به هیچ وجه نباشد؛ و أيضاً در اوصافی که خداوند قرآن نازل از نزد خودش را بدانها توصیف نموده است تغییری که موجب اختلال آن آثار و اوصاف باشد به وجود نیورد.

لهذا مجموع این روایات با اختلاف اصنافشان
دلالت قطعیه دارند بر آنکه: قرآنی که در دست
ماست همان قرآنی است که بر پیغمبر صلی الله علیه
و آله نازل شده است بدون آنکه چیزی از اوصاف
کریمه و آثار و برکاتش را فاقد گردیده باشد.

أدلة حشویة و محدثین شیعه و عامه در تحریف

قرآن

فصل ۳

جماعتی از محدثین شیعه و حشویه و
جماعتی از محدثین اهل سنت قائل به وقوع تحریف
به معنی نقص و تغییر در لفظ و یا در ترتیب قرآن
شده‌اند بدون آنکه قائل به زیادی شده باشند، زیرا
همان طور که گفته شده است: احدی از مسلمین
قائل به تحریف از جهت زیادتی نشده است.

برای نفی زیادتی به دلیل إجماع متمسک
گردیده‌اند، و برای وقوع نقص و تغییر به وجوه
بسیار.

وجه اوّل: أخبار کثیره مرویه از طریق شیعه و
اهل سنت که دلالت دارد بر سقوط بعضی از سوره و

آیات و همچنین جملات و أجزاء جملات و کلمات و حروف در جمع نخستین که در زمان ابوبکر صورت گرفت و در آن هنگام تألیف شد، و أيضاً در جمع دومین که در زمان عثمان به وقوع پیوست، و أيضاً تغییراتی که در این زمینه حاصل شد.

اینها روایات بسیاری است که آنها را شیعه در جوامع معتبره‌اش و غیر آن جوامع آورده است. و بعضی ادعا کرده‌اند که: به دو هزار حدیث بالغ می‌گردد. و اهل سنت أيضاً آنها را در کتب صحاحشان همچون «صحیح» بخاری و مُسَلَّم و «سُنَن» ابوداود و نسائی و أحمد و سایر جوامع و کتب تفاسیر و غیرها روایت نموده‌اند، و آلوسی در تفسیرش گفته است که: این اخبار از حدِّ إحصاء و شمارش بیرون است.

و البته این اختلاف غیر از آن اختلافی است که مُصَحَّف عبد الله بن مسعود با مصحف مشهور دارد که خود آن متجاوز از شصت موضع است؛ و غیر از اختلافی است که مُصَحَّف أُبَيِّ بن كَعْب با مصحف عثمانی دارد و آن سی و اندی موضع است؛ و غیر

از اختلافی است که مصاحف عثمانیه‌ای که دستور داد نوشتند و به آفاق فرستادند و آنها پنج و یا هفت عدد بود که به مکه، و شام، و بصره، و کوفه، و یمن، و بحرین فرستاد و یکی را در مدینه نگه داشت، با هم دارند؛ و اختلافی که در میان آن مصاحف است به تنهایی بالغ بر چهل و پنج حرف می‌شود و گفته شده است: پنجاه و اندی حرف.^۱

و غیر از اختلاف در ترتیب است که میان مصاحف عثمانیه و میان جمع اول در زمان ابوبکر می‌باشد، به علت آنکه در تألیف اول سوره انفال در مثنی، و سوره براءت در مئین قرار گرفت و هر دوی آنها در جمع دوم همان طور که بیان آن خواهد آمد در طوال قرار گرفتند.

و غیر از اختلاف در ترتیب سور موجود میان مصحف عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب است با مصاحف عثمانیه بنابر روایتی که در اینجا آمده است. و غیر از اختلاف قرائات شاذه است که از صحابه و تابعین روایت شده است. چرا که اگر تمام

^۱ ابن طاووس در کتاب «سعد السعود» آورده است. [تعلیق]

این مواقع اختلاف را گرد آوریم چه بسا مجموعشان به هزار عدد یا بیشتر بالغ شود.

وجه دوم: آنکه: عقل حکم می کند به اینکه

اگر قرآن متفرّق و متشتّت و منتشر در بین مردم بوده باشد و متصدّی جمع آن غیر معصوم باشد بر حسب عادت ممتنع است که جمع آن مطابق واقع درآید.

وجه سوم: عامّه و خاصّه روایت نموده اند که:

علی علیه السّلام بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مردم کناره گرفت و ردا بر دوش نیفکند مگر برای نماز تا زمانی که قرآن را جمع کرد؛ و سپس آن را حمل نموده به سوی مردم آورد و به ایشان اعلام نمود که این همان قرآنی است که خداوند بر پیغمبرش فرو فرستاده است و او آن را جمع نموده است. ایشان او را ردّ کردند و گفتند: با وجود آنکه زید بن ثابت برای ما قرآن

را گرد آورده است ما بدین قرآن احتیاج نداریم.

و اگر در آنچه او گرد آورده بود مخالفتی با

مُصْحَفِ زَيْدِ نَبُودَ وَجْهِي لِأَجْلِ حَمَلِ الْقُرْآنِ بِهِ سَوِي

أَنَانٍ وَ إِعْلَامِشَانِ وَ دَعْوَتِشَانِ بِهِ سَوِي أَنِ نَبُودَ. وَ

می دانیم که: عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْلَمَ مَرْدَمَ بَعْدَ إِذِ انْجَمَ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِكِتَابِ اللَّهِ بُوْدَ؛ وَ بِمَبْرَمِ مَرْدَمَ رَا

دَرِ حَدِيثِ ثَقَلَيْنِ مُتَوَاتِرٍ بِهِ وَى اِرْجَاعِ دَادَه بُوْدَ؛ وَ دَرِ

حَدِيثِ مُتَّفَقٍ عَلَيْهِ مِیَانِ خَاصَّةٍ وَ عَامَّةٍ فَرَمُودَ: عَلِيٌّ مَعَ

الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ. «عَلِيٌّ بِحَقِّكَ اسْتِ، وَ حَقُّكَ بِعَلِيٍّ

اسْتِ».

وجه چهارم: روایاتی است که مفادش آن است

که: آنچه در میان بنی اسرائیل واقع شده است در میان

این اُمَّتِ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ^۱ «مانند

شبهت يك لنگه كفش با لنگه ديگر، و مانند تساوی

^۱ الْقُدَّةُ: ريش السَّهْمِ. تیری را که سابقاً در چلّه کمان می گذاردند و به هدف

پرتاب می نمودند عبارت بود از یک چوبه یا نی که بر سرش نیش و پیکان

می نهادند و برای اینکه مستقیم حرکت کند در آخرش دو عدد پَر به اندازه

مساوی در طرفین چوبه یا نی می نهادند. و برای اینکه تیر کاملاً مستقیم

حرکت کند می باید به اندازه هم سر و ته آن دو پَر را برید و در طرفین نصب

نمود. و لهذا این دو پَر که از هر جهت یک جفت مشابه به حساب می آیند

مانند دو عدد نعل و کفش برای تشبیه مماثلت در تنظیر به کار آمده است.

در درازا و تراشیدن دو عدد پر برای تیری که در چله کمان می گذاردند (کنایه از کمال مشابَهت) واقع خواهد شد.

و طبق آیه قرآن کریم و روایات مأثوره، بنی اسرائیل کتاب پیامبرشان را تحریف کردند. بنابراین به ناچار باید نظیر آن در این اُمّت واقع گردد، و باید ایشان کتاب پروردگارشان را که قرآن کریم است تحریف نمایند.

در «صحیح» بخاری از ابو سعید خدری وارد است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَتَّبِعَنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شِبْرًا بِشِيرٍ وَ ذِرَاعًا بِذِرَاعٍ؛ حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَتَبِعْتُمُوهُ! قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! بِأَبَائِنَا وَ أُمَّهَاتِنَا، الْيَهُودُ وَ النَّصَارَىٰ؟! قَالَ: فَمَنْ؟!!

«تحقیقاً و بدون شک و تردید شما از سنت‌های اقوامی که قبل از شما بوده‌اند، و جب به و جب و ذراع به ذراع^۱ پیروی و متابعت می‌نمائید تا

^۱ ذراع از انسان عبارت است از: آرنج تا کنار نهائی انگشت وسطی. و مقدار ذراع طولی است که به درازای این مقدار باشد.

به حدی که اگر ایشان

داخل سوراخ سوسماری شده‌اند شما نیز به

دنبالشان می‌روید!

گفتیم: فدایت شوند پدرانمان و مادرانمان!

آیا مقصود شما از آن قوم پیشین، یهودیان و مسیحیان

می‌باشند؟! گفت: آری! اگر ایشان نباشند پس چه

کسانی می‌باشند؟!»

این حدیث از روایات مستفیضه‌ای است که

در جوامع حدیث از عده‌ای از صحابه همچون أبو

سَعِيد خُدْرِي - همان طور که گذشت - و أَبُو هُرَيْرَةَ،

و عبد الله بن عُمَرَ، و ابن عَبَّاسٍ، و حُذَيْفَةَ، و عبد الله

بن مَسْعُودٍ، و سَهْلِ بن سَعْدٍ، و عمر بن عَوْفٍ، و

عَمْرُو بن عَاصٍ، و شَدَّادِ بن أَوْسٍ، و مَسْتَوْرِدِ بن

شَدَّادٍ در عبارات متقاربه‌ای روایت شده است.

و از طریق شیعه به طور مستفیض از عده‌ای از

أُمَّةِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از پیغمبر اکرم صلی الله

علیه و آله و سلم روایت شده است؛ همان طوری که در

«تفسیر قمی» از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

آمده است که: لَتَرْكَبَنَّ سَبِيلَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذْوِ النَّعْلِ

بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ؛ لَا تُخْطِئُونَ طَرِيقَهُمْ وَلَا تُخْطَأُ؛
شِبْرٌ بِشِيرٍ، وَذِرَاعٌ بِذِرَاعٍ، وَبَاعٌ بِبَاعٍ؛ حَتَّىٰ أَنْ لَوْ كَانَ مَنْ
قَبْلَكُمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ.

قَالُوا: الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ تَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!

قَالَ: فَمَنْ أَعْنِي؟! لَتَنْقُضَنَّ عُرَى الْإِسْلَامِ عُرْوَةَ

عُرْوَةَ! فَيَكُونُ أَوَّلُ مَا تُنْقِضُونَ مِنْ دِينِكُمُ الْأَمَانَةَ، وَ

آخِرُهُ الصَّلَاةَ!

«شما همان راهی را که مردمان پیش از شما

پیمودند بدون اندک تفاوت همچون تشابه لنگهٔ نعل

پا با نعل دیگر، و تشابه پر تیر تراشیده شده برای چلهٔ

کمان با پر تیر دیگر، خواهید پیمود! شما از طریقه و

منهاجشان تجاوز و تخطی نمی‌نمائید و آن طریق و

منهاج برای شما تغییر و تبدیل نمی‌یابد، وَجَبَ بِهِ

وَجَبَ، وَ ذِرَاعٌ بِهِ ذِرَاعٌ، وَ

باع به باع^۱ همانند و مشابه آنان خواهید بود، به طوری که فرضاً اگر افرادی که قبل از شما بوده‌اند داخل سوراخ سوسماری می‌شده‌اند، شما هم داخل آن سوراخ خواهید شد!

گفتند: آیا شما از ایشان یهودیان و مسیحیان را قصد نموده اید؟!

فرمود: پس که را غیر از ایشان قصد می‌نمایم؟! شما تمام بندها و گره‌های اسلام را بند به بند، و گره به گره می‌شکنید و پاره می‌کنید! پس اولین چیزی را که از دینتان می‌شکنید و از بین می‌برید امانت است و آخر آن نماز».

استدلال به اجماع بر عدم تحریف مستلزم دور است

اما جواب از استدلالشان به اجماع اُمّت بر نفی تحریف به زیادتى در قرآن آنست که: این استدلال معیوب است؛ چرا که مستلزم دور است.

بیان این مطلب به آن است که بگوئیم: اجماع

^۱ باع به قدر درازای دو دست انسان است در صورتی که از طرفین کشیده و باز باشد.

در ذات خودش یک حجت عقلیه یقینیه نیست، بلکه در نزد قائلان به معتبر بودن آن، یک حجت شرعیّه می باشد که اگر اعتقادی را إفاده کند، فقط إفاده ظنّ می کند، خواه إجماع محصلّ باشد و خواه إجماع منقول، به رغم گفتار بسیاری که پنداشته اند: إجماع محصلّ إفاده قطع و یقین می نماید.

و آن بدین سبب است که آن مقداری که إجماع برای انسان اعتقاد می آورد زیادتر از مجموع اعتقاداتی که آحاد اقوال می آورند نخواهند بود. و قول واحد از أقوال متوافقه دخیل در حصول إجماع نمی تواند إفاده کند مگر حصول ظنّ را به إصابه واقع؛ و انضمام قول دوم که موافق قول اول است، فقط إفاده قوت ظنّ را میکند نه قطع و یقین را؛ چون قطع و یقین، اعتقاد خاصی است بسیط و مغایر با ظنّ، و مرکّب از ظنون عدیده نمی باشد. و به همین منوال هر چه از أقوال اضافه گردد و قولی به قول دگر منضمّ گردد و أقوال متوافقه متراکم شوند، قوت ظنّ نخستین زیادتر می گردد، و ظنون غیر مفیده للقطع متراکم می شوند، و نزدیک به مرحله قطع و یقین

بدون آنکه به یقین همان طور که گفتیم انقلاب حاصل نماید.

این است کیفیت در اجماع محصل؛ و آن اجماعی است که خود ما در اثر تتبع اقوال به دست آورده‌ایم و خودمان بر یکایک از اقوال رسیده‌ایم. اما در اجماع منقول که آن را یکی دو نفر از اهل علم نقل نموده‌اند، امر آن اوضح است، زیرا که آن مانند آحاد روایات است که اگر إفاده چیزی از اعتقاد کند، فقط إفاده ظن است.

لهذا اجماع حجّت ظنیّه شرعیّه می‌باشد؛ و دلیل اعتبارش در نزد اهل سنت، کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌باشد که گفت: لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى خَطَاٍ أَوْ ضَلَالٍ. «أُمَّتٌ مِنْ بَرِّ اشْتِبَاهٍ وَ يَأْتِي بِرِ كَمْرَاهِي، مَجْتَمِعٌ نَمِي گَرْدَنَد.»

و در نزد شیعه، دخول قول معصوم است در میان اقوال اجماع کنندگان، یا کشف اقوال ایشان به وجهی از وجوه از قول معصوم.

بناءً علی هذا حجّیت اجماع، إجمالاً متوقف است بر صحّت نبوت، و این واضح است. و صحّت

نبوّت امروزه متوقّف است بر سلامت قرآن از تحریفی که مستوجب زوال صفات قرآن کریم از آن گردد، مانند هدایت، و قول فاضل، و بالأخصّ إعجاز. زیرا دلیل زنده جاویدانی که بر خصوص نبوّت پیغمبر صلی الله علیه و آله دلالت نماید غیر از قرآن کریم به اینکه آیت و نشانه معجزه است نداریم؛ و با طرییان احتمال تحریف به زیادتی و یا نقصان و یا هر گونه تغییر دگر، هیچگونه وثوقی به آیات و محتویاتش باقی نمی ماند که آن کلام الله محض است. و بدین سبب از حجیت ساقط می شود، و آیه بودن آن فاسد می گردد. و با سقوط کتاب الله از حجیت، نبوّت ساقط می شود و با سقوط آن إجماع از حجیت می افتد.

و آنچه سابقاً در این مقام گفتیم که: وجود قرآنی که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد در این قرآنی که در دست ماست إجمالاً از ضروریات تاریخ است؛ دفع اشکال را نمی کند، زیرا مجرد اشمال قرآنی که در دست ماست بر قرآن واقعی، احتمال تحریف به زیادی یا به نقصان و یا به هر تغییر دیگر از هر آیه و یا جمله ای که تمسک به

آن برای اثبات مطلوب بشود را از میان نمی برد.

استدلال به أخبار تحریف و پاسخ آن

و اما جواب از وجه اولی که برای اثبات تحریف و وقوع تغیر و نقصان است و آن عبارت از تمسک به أخبار وارده در این باب بود، به آن است که:

أولاً: تمسک به أخبار از جهت آنکه حجّت شرعیّه هستند مشتمل بر دور است به همان کیفیت از حصول دوری که تمسک به اجماع با نظیر بیانی که اینک گذشت، مشتمل آن بود. بنابراین در دست استدلال کننده به آن چیزی باقی نمی ماند مگر تمسک بدانها از جهت آنکه اسناد و مصادر تاریخیّه می باشند؛ حال آنکه در میان آنها حدیث متواتر و یا حدیث محفوف به قرائن قطعیه که عقل را مجبور به قبولش بنماید وجود ندارد، بلکه آنها اخباری می باشند آحاد متفرقه متشتتّه مختلفه؛ بعضی از آنها صحاح، و برخی از آنها ضعاف، و بعضی از آنها در دلالتشان قاصر، و چقدر در میان تمام این اخبار خبری که در سندش صحیح و در دلالتش تامّ باشد به ندرت و شُذوذ یافت می شود.

تازه این نوع از خبر با وجود ندرت و

شدودش، غیر مأمون از وَّضَع و جَعَلَ و دَسَّ نخواهد بود. چون راه یافتن اسرائیلیات و ما یلحق بها از موضوعات و مدسوسات، در میان روایات ما به قدری است که جای انکارش نیست. و معلوم است که خبری که مأمون از دَسَّ و وضع نباشد حجّیت ندارد.

و از همهٔ اینها گذشته، این اخبار، نام از آیات و سوری می‌برد که ابدأً با نظم قرآنی به هیچ وجه مشابهت ندارند، و از این هم که بگذریم، این اخبار چون مخالف کتاب الله است مردود است.

و اما اینکه گفتیم: اکثر این اخبار ضعیف الإسناد می‌باشند مدّعی است که باید دلیل آن را در رجوع به اسانیدش به دست آورد. آنها یا احادیث مرسله هستند، و یا مقطوعة السنَد، و یا ضعیفة الإسناد.

و از میان آنها اگر بخواهیم خبر سالمی را بیابیم که مُبرّی از این عیوب باشد به اقلّ قلیلی برخوردار می‌کنیم.

و اما اینکه گفتیم: برخی از این اخبار در

دلالت قصور دارند به جهت آن است

که: در بسیاری از آنها که آیاتی از قرآن حکایت شده است، آنها از قبیل تفسیر و ذکر معنی آیات می‌باشند، نه حکایت متن آیه تحریف شده. همچنان که در «روضه کافی» از حضرت امام ابوالحسن الأوّل علیه السّلام در قول خداست:

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ فَقَدْ سَبَقَتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ الشَّقَاءِ وَ سَبَقَ لَهُمُ الْعَذَابُ وَ قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا.

«آنها می‌باشند آنان که خداوند خبر دارد آنچه را که در دلهایشان می‌باشد؛ پس از ایشان روی گردان؛ چرا که کلمه شقاوت و بدبختی بر ایشان سبقت گرفته است و عذاب بر ایشان سبقت دارد؛ و بگو برای ایشان در جانهایشان گفتار رساننده و بلیغی را.»

و آنچه در «کافی» از حضرت صادق علیه السّلام در قول خدای تعالی آمده است:

وَ إِنْ تَلُّوْا أَوْ تُعْرِضُوا قَالَ: إِنْ تَلُّوْا الْأَمْرَ وَ تُعْرِضُوا عَمَّا أَمَرْتُمْ بِهِ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا.

«و اگر روی بگردانید یا اعراض کنید، فرمود:

اگر از امر روی بگردانید و از آنچه که به شما امر شده است إعراض کنید، البتّه خداوند از آنچه شما بجای می آورید با خبر است!»

و غیر اینها از روایات تفسیری که از اخبار تحریف به شمار آمده است.

و به این باب إلیحاق می شود روایات غیر قابل شمارشی که اشاره به سبب نزول دارد، ولی آنها را از جمله روایات تحریف به شمار آورده اند. مثل روایتی که این آیه را این طور ذکر نموده است:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ.

«ای رسول ما! إبلاغ کن آنچه را که به سوی تو راجع به علی فرود آمده است!»

این آیه در حقّ آن حضرت علیه السّلام نازل شده است.

و مثل روایتی که می گوید: وافدین از بنی تمیم چون بر رسول الله صلی الله علیه و آله وارد می شدند، در حِجره آن حضرت می ایستادند و ندا می کردند: «ای محمّد! خارج شو

به سوی ما!»

آنگاه آیه را این طور ذکر کرده‌اند:

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ بَنُو تَمِيمٍ

أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ.

«حقاً کسانی که تو را از پشت حجره‌ها ندا

می‌دهند، بنو تمیم هستند که اکثرشان نمی‌فهمند.»

بنابراین چنین گمان برده‌اند که در آیه، سِقْطی

وارد شده است.

و أيضاً به این باب ملحق می‌شود اخبار کثیره ما

لا یحیی در جَرِيِ قرآن و انطباق آن همچنان که در کلام

خدا این طور وارد است: **و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ**

مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ.

«و البته در آتیه خواهند دانست کسانی که

درباره آل محمد ظلم کرده، حق آنها را ربوده‌اند.»

و آنچه در کلام خدا این طور وارد است:

و مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِي وَلايَةِ عَلِيٍّ وَ الْأَئِمَّةِ

مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً.

«و کسی که در ولایت علی بن ابی طالب و

ائمه پس از وی خدا و رسولش را اطاعت نماید، پس

تحقیقاً به ظفر و پیروزی عظیمی رسیده است.» و نظیر این گونه اخبار بسیار است.

و أيضاً به این باب ملحق می‌شود آنچه که در پی قرائت قرآن، ذکری و یا دعائی آمده است و سپس توهم شده است آن از قرآن بوده و ساقط گردیده است. همچنان که در «کافی» از عبد‌العزیز بن مهتدی روایت است که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام راجع به توحید سؤال نمودم.

فرمود: هر کس قُلُّ هُوَ اللهُ أَحَدٌ را بخواند و بدان ایمان آورد حقاً توحید را شناخته است.

گفت: (گفتم ظ) چگونه ما آن را بخوانیم؟! فرمود: همان طور که مردم می‌خوانند، و زیاد کرد در آن لفظ كَذَلِكَ اللهُ رَبِّي،

كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّيَّ. «این طور است خداوند: پروردگار

من! این طور است خداوند: پروردگار من!»

و از قبیل قصور دلالت است اختلاف روایات

در لفظ آیه‌ای که ما در کثیری از آیات معدوده از

جمله محرفات می‌یابیم مثل آنچه وارد است در قول

خدای تعالی:

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ «و حَقًّا خدایا

شما را در سرزمین بدر در حالی که ذلیلان بودید یاری

کرد.» که در بعضی آیه این طور وارد است: وَ لَقَدْ

نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ ضِعْفَاءُ. «و حَقًّا خدایا شما را در

سرزمین بدر یاری کرد در حالی که ضعیفان بودید!» و

در بعضی از آنها این طور وارد است: وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ

بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ قَلِيلٌ «و حَقًّا خدایا شما را در سرزمین بدر

یاری کرد در حالی که افراد شما کم بود!»

و این گونه اختلاف چه بسا قرینه است برای

آنکه مراد از آن تفسیر به معنی است همچنان که در

همین آیه مذکوره مشاهده شد.

و مؤید این گفتار آن است که: در بعضی از آنها

وارد است که امام علیه السّلام فرمود: لَا يَجُوزُ وَصْفُهُمْ
بِأَنَّهُمْ أَذَلَّةٌ وَفِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. «جایز
نیست توصیف مؤمنین به آنکه ایشان ذلیلانند، در حالی
که در میان آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده
است.»

و چه بسا اختلاف جهتی ندارد مگر تعارض
و تنافی بین روایات که همین تنافی موجب سقوط
آن روایات می گردد، مثل آیه رَجْمَ هَمَانِ طُورٍ که در
روایات خاصّه و عامّه وارد است. و در بعضی بدین
عبارت است:

إِذَا زَنِى الشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ فَارْجُمُوهُمَا أَلْبَتَّةَ فَإِنَّهُمَا
قَضِيَا الشَّهْوَةَ!

«زمانی که پیرمرد و پیرزن زنا کنند، البتّه
واجب است آنها را رجم (سنگسار) کنید، زیرا که
ایشان دوران شهوت را پشت سر گذارده اند.»

و در بعضی بدین عبارت است: بِمَا قَضَى مِنْ
اللَّذَّةِ. «زیرا که آنها دوران لذّت را سپری نموده اند.»

و در آخر بعضی از آنهاست که: نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَ
اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. «این پاداش و انتقامی است از جانب

خدا؛ و خداوند علیم و حکیم است.»

و در آخر بعضی: نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ. «این جزا و پاداشی است از ناحیه خدا؛ و

خداوند عزیز و حکیم است.»

و مثل آیه الْكُرْسِيِّ بنابر تنزیل آن که در بعضی از

روایات این طور وارد است: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ

الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي

الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ

فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ - إِلَى

قوله وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

«اللَّهُ معبودی جز او نیست که زنده است و

قیوم است؛ وی را نه چرت و پینگی و نه خواب فرا

نمی‌گیرد؛ از برای اوست آنچه در آسمانها و آنچه در

زمین و آنچه میان آسمانها و زمین و آنچه در زیر

خاک است. اوست دانای پنهان و آشکارا، بر غیب

خود کسی را مطلع نمی‌گرداند؛ چه کسی است که

در نزد او به شفاعت برخیزد - تا این کلام - و اوست

بلند مرتبه و عظیم المنزله؛ و تمام مراتب حمد و

سپاس اختصاص به پروردگار عالمیان دارد.»

و در برخی تا کلام خدا - هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ است.

و در برخی این گونه است: لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ
مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى عَالِمُ الْغَيْبِ وَ
الشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ تا آخر.

و در برخی این طور است: عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ
الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَ
الْإِكْرَامِ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

و در برخی این قسم است: عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

و آنچه بعضی از محدثین ذکر نموده‌اند که:
«اختلاف این روایات در آیات منقوله، ضرری به
اصل تحریف نمی‌زند، زیرا همگی در اصل تحریف
مشترکند؛» مردود است به آنکه اختلاف نه ضعف
دلالتشان را بر تحریف اصلاح می‌نماید و نه مدافعه
و مطاردهٔ بعضی با بعض دیگر را بر طرف می‌سازد.

اخبار تحریف مدسوس است

و اما آنچه ما ذکر کردیم از شیوع دَسِّ و وَضْع
در روایات، مطالبی است که برای کسی که مراجعه
به روایات منقوله در صُنْع و اِجَاد، و قِصَصِ أَنْبِيَاءِ و

واردۀ در تفسیر آیات و حوادث واقعه در صدر اسلام بنماید، قابل شکّ و تردید نیست.

مهم‌ترین چیزی که برای دشمنان دین حائز اهمیت بود به طوری که از هر گونه مساعی در اطفاء نور آن، و خاموش نمودن آتش آن، و محو و نابود ساختن اثر آن دریغ نمی‌نمودند، و با تمام تجهیزات بدین مهمّ قیام نموده بودند قرآن کریم بود. قرآن کریم عبارت بود از کَهْف مَنِیع و رُكُن شدیدی که جمیع معارف دینیّه به سوی آن پناه می‌برد و آن را حِصْن حَصلین و ملجأ و پناه برای خود می‌گزید. اوست سند زنده جاودان برای منشور نبوّت و موادّ دعوت دین در همهّ مراحل. زیرا دشمنان به خوبی می‌دانستند که اگر قرآن از حجّیت سقوط کند، امر نبوّت فاسد می‌شود و نظام دین مختل می‌گردد، و در بنای عظیم و بنیۀ دینی دیگر سنگی بر روی سنگی برقرار نخواهد ماند.

و عجب است از این افرادی که احتجاج می‌نمایند به روایات منسوبه به صحابه و یا به امامان اهل البیت علیهم السلام بر تحریف کتاب الله سبحانه

و ابطال حجّیت آن؛ با وجود آنکه با بطلان حجّیت
قرآن، نبوّت بیهوده و بی فائده می‌گردد، و معارف
دینیّه لغو و بدون اثر می‌ماند!

و این گفتار ما چه ارزشی دارد که بگوئیم:
مردی در فلان تاریخ ادّعی نبوّت نمود و قرآن را
سند معجزه خود آورد، و لیکن خودش مرد، و
قرآنش تحریف شد، و در دست ما چیزی باقی نماند
که به واسطه آن امر دین تأیید گردد مگر آنکه مؤمنین
به آن پیغمبر، اجماع بر صدق وی در دعوتش نمودند
و آن قرآنی را که او آورد معجزه‌ای بود که دلالت بر
نبوّتش می‌نمود؛ و اجماع حجّت است برای آنکه آن
پیغمبر مذکور حجّیت آن را اعتبار نمود و یا آنکه
کاشف است مثلاً از گفتار امامان اهل بیت او.

و بالجمله احتمال دسّ و وّضَع که جدّاً
احتمال قریبی است و مؤیّد به شواهد و قرائنی است،
حجّیت این روایات را دفع می‌کند و اعتبارشان را
خراب می‌نماید و با

احتمال دسّ و وضع، دیگر برای آنها نه حجّیت شرعیّه، و نه حجّیت عقلائیّه باقی نخواهد ماند حتی نسبت به روایاتی که صحیح السّند باشند. به علّت آنکه صحّت سند و عدالت رجال طریق، تعدّد کذب ایشان را از میان برمی دارد، نه دسّ و وضع غیر ایشان را در اصول و جوامعشان چیزهایی را که آنها روایت نموده‌اند.

و اما اینکه ذکر نمودیم که: روایات تحریف، آیات و سُوری را نشان می‌دهد که: نظمشان با نظم قرآنی به هیچ وجه مشابه نیست، این مطلب بر کسی که بدانها مراجعه داشته باشد، پوشیده نیست. زیرا که وی به مطالب بسیاری از این قبیل برخورد می‌کند مثل دو سوره خَلْع و حَفْد که از طریق اهل سنّت (نه شیعه) با طرق عدیده‌ای روایت شده‌اند.

سوره خَلْع این است:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . اللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَعِیْنُكَ وَ نَسْتَغْفِرُكَ، وَ نُشْنِیْ عَلَیْكَ وَ لَا نَكْفُرُكَ، وَ نَخْلَعُ وَ نَتْرُكُ مَنْ یَفْجُرُكَ .

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است. بار پروردگارا! ما از تو استعانت می‌جوئیم و از تو طلب غفران می‌نمائیم، و بر تو حمد و سپاس می‌گوئیم و کفران تو را نمی‌کنیم، و دست بر می‌داریم و ترک می‌نمائیم کسی را که با تو فجور و گناه کند.»

و سوره حَفْد این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اللَّهُمَّ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ لَكَ نُصَلِّي وَ نَسْجُدُ، وَ إِلَيْكَ نَسْعَى وَ نَحْفِدُ، نَرْجُو رَحْمَتَكَ، وَ نَخْشَى نِقْمَتَكَ، إِنَّ عَذَابَكَ بِالْكَافِرِينَ مُلْحَقٌ.

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است. بار پروردگارا! ما فقط تو را می‌پرستیم، و فقط برای تو نماز می‌گزاریم و سجده می‌کنیم، و به سوی تو می‌شتابیم و با سرعت در تکاپو می‌باشیم، امید رحمت تو را داریم، و از نِقْمَت تو ترسناکیم، حَقّاً عذاب تو به کافرین پیوسته است.»

و همچنین آنچه که در بعضی از روایات به نام

سوره وَ لَآئِيَةٍ و غیرها آمده است؛

اینها اَقاویلِ مختلفه‌ای است که واضعین آنها قصد داشته‌اند از نظم قرآنی تقلید کنند؛ بدین جهت کلام از اُسلوبِ عربی مألوف خارج شده و به نظم قرآنی معجز نرسیده است. و در این صورت نتیجه چنین از آب درآمد است که: طبع انسانی آن را مکروه و ناهنجار می‌یابد، و ذوق سلیم آن را انکار می‌کند. و برای شما اختیار است که بدان سوره رجوع کنید تا صدق گفتار و مدعایمان را از نزدیک مشاهده نمائید، و آنگاه حکم نمائید که: بسیاری از کسانی که بدین سُور و آیات مختلفه مجعوله اعتنا نموده‌اند، محرک و انگیزه شان بر این قبول، تعبد شدید به روایات و اِهمال در عرضه آنها بر کتاب اللّه بوده است. و اگر چنین نبود برای آنها کافی بود تا حکم کنند که آنها کلام الهی نیستند فقط یک نگاه و نظر بدانها بیفکنند.

اما اینکه گفتیم: روایات تحریف بر تقدیر صحت اسنادشان به جهت مخالفت با کتاب، مردود می‌باشند، مرادمان مجرد مخالفت با ظاهر قول خدا: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** «حقاً ما قرآن را نازل نمودیم

و حقاً ما پاسدار و حافظ آن می‌باشیم» و قول خدا: وَ
 إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ
 خَلْفِهِ «و حقاً آن قرآن کتاب عزیزی است که باطل، نه
 از رو برو، و نه از پشت سرش بدان راه نمی‌یابد»
 نیست، تا اینکه مخالفت مضمونشان با کتاب الله
 مخالفت ظنیّه باشد براساس آنکه ظهور ألفاظ از باب
 أدلّه ظنیّه می‌باشند. بلکه مرادمان مخالفت با کتاب الله
 است با دلالت قطعیه از مجموع قرآنی که در دست
 ماست بر حسب آنچه که در حجّت اول که برای نفی
 تحریف اقامه نمودیم، تقریر کرده‌ایم.

چگونه این طور نباشد؟ در حالی که قرآنی که
 در دست ماست و متشابه الأجزاء است در نظم بدیع
 معجزه انگیزش، کافی است در رفع اختلافاتی که در
 میان آیاتش و أبعاضش به چشم می‌خورد؛ نه ناقص
 است، و نه قاصر در إعطاء معارف حقیقیّه‌اش، و
 علوم إلهیه کلّیه و جزئیّه‌اش که بعضی با بعضی
 مرتبط و فروعش بر أصولش مترتب، و اطرافش بر
 اجزاء و درونش منعطف و ناظر، إلی غیر ذلک از
 خواصّ نظم قرآنی که خداوند برای ما توصیف

نموده است.

و جواب از وجه دوم آن است که: دعوی امتناع عادی جزاف گوئی روشن است. آری عقل تجویز می کند عدم موافقت تألیف قرآن را فی نفسه با واقع مگر آنکه قرائنی دلالت بر این معنی نماید؛ و آن قرائن، موجود و قائمند بر إفاده این مرام همچنان که ذکر نمودیم. و اما اینکه عقل حکم کند به وجوب مخالفت تألیف با واقع امر، همان طور که مقتضای امتناع عادی است؛ پس چنین حکمی را ندارد.

و جواب از وجه سوم آن است که: جمع نمودن أميرالمؤمنين عليه السلام قرآن را و حمل نمودن آن را به سوی ایشان، و عرضه داشتش بر آنان، دلالت بر مخالفت آنچه که آن حضرت جمع فرموده بود با آنچه که آنها جمع نموده بودند در حقیقتی از حقائق دینیّه اصلیّه و یا فرعیّه ندارد، مگر آنکه آن خلاف در چیزی أمثال ترتیب سُور یا آیات از سوره‌هائی باشد که به تدریج نازل شده است، به طوری که این خلاف به مخالفت در بعضی از حقائق دینیّه بازگشت نکند.

و اگر اینچنین می بود، أميرالمؤمنين عليه السلام در صدد معارضه بر می خاست و احتجاج

می‌کرد و درباره آن قرآن دفاع می‌نمود، و به مجرد
إعراضشان از مجموعه گرد آورده‌اش و استغنائشان
از او قناعت نمی‌ورزید، همچنان که از او روایت شده
است که: در موارد بسیاری قیام کرده و به معارضه
برخاسته است.

و از آن حضرت در هیچ یک از احتجاجاتش
روایتی وارد نشده است که: در امر ولایت خود و نه
غیر آن، آیه‌ای و یا سوره‌ای را که دلالت بر آن نماید
قرائت کرده باشد، و آنها را مُجاب کند به آنکه آن آیه
و یا سوره اسقاط و یا تحریف شده است.^۱

و اگر سکوتش از این معارضه به جهت حفظ
وحدت مسلمین و تحرّز از شَقِّ عَصای آنان بود، این
منظور متصوّر است پس از استقرار امر و اجتماع
مردم بر آنچه

^۱ قرائتی که امروز برای ما متواتر است منحصر است در مصحف زید بن
ثابت؛ و علامه حلی قدس سرّه در «تذکره» در باب قرائت فرموده است: این
قرائت از مصحف امیر المؤمنین علیه السلام است که عثمان آن را نگه داشت
و بقیّه را هر چه بود سوزانید. و این گفتار منافات ندارد با آنکه زید بن ثابت
مأمور جمع آن شده باشد. چون آنچه را که زید نوشت طبق مصحف آن
حضرت بود.

که برای آنان جمع شده است، نه در حین جمع قرآن و قبل از آنکه در دستها بیاید و در شهرها وارد شود و بگردد.

و ای کاش می دانستم: با چه ظرفیتی و با چه سعه و کیفیت می توانیم ادعا نمائیم که: آن دسته کثیره از روایاتی که سقوطش را پنداشته اند، و چه بسا مدعی هستند که به هزاران عدد بالغ می شود، همه آنها راجع به ولایت است؟ و یا آنکه از عامه مسلمین پنهان بوده است و جز افراد معدودی کسی از آن خبر نداشته است؟ با وجود توفّر دواعی آنها و کثرت رغباتشان بر أخذ قرآن هر وقت که نازل می شد و فراگیری آن را، و آن درجه سعی و کوشش پیامبر صلی الله علیه و آله در تبلیغش و ارسال قرآن به سوی آفاق و تعلیم آن و بیانش؟!!

و این حقیقت در خود قرآن منصوص است فی قوله تعالی: **وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ**. (سوره جمعه، آیه ۲)

«و پیغمبر مردم را تعلیم کتاب و حکمت می نماید.»

و فی قوله تعالی: **لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ**.

«برای آنکه بیان و روشن کنی برای مردم آنچه

را به سویشان تدریجاً فرود آمده است.»

پس چگونه آن دسته و گروه از آیات ضایع

شدند؟ و کجا رفتند؟ و چه شد آنچه که برخی از

روایات مرسله اشاره بدان دارند که: در اول سوره

نساء میان آیه: **وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَاتُقْسَطُوا فِي الْيَتَامَىٰ** و

قوله: **فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ** «و اگر

می ترسید از آنکه در میان یتیمان به عدالت رفتار

نکنید» و گفتار خدا: «پس به نکاح خود در آورید آن

زنانی را که برای شما طیب و گوارا و دلپسند باشند»

بیشتر از ثلث قرآن ساقط شده است؟ یعنی بیشتر از

دو هزار آیه؛ و آنچه که از طریق اهل سنت روایت

است که سوره براءت دارای بسم الله الرحمن الرحيم

بوده است و به قدر سوره بقره بوده است؟ و سوره

احزاب از سوره بقره بزرگتر بوده است و از آن

دویست آیه ساقط شده است؟ **إلی غیر ذلک.**

یا اینکه این آیات - در حالی که این روایات
کثرتشان را بدین پایه و حدّ می‌رساند - منسوخ
التّلاوة باشند کما اینکه این احتمال را جمعی از
مفسّرین اهل سنّت داده‌اند به جهت حفظ بعضی از
روایاتی که از طریق خودشان وارد است که: **إِنَّ مِنْ
الْقُرْآنِ مَا أَنْسَاهُ اللَّهُ وَ نَسَخَ تِلَاوَتَهُ.** «بعضی از مقدار
قرآن است که خداوند آن را به فراموشی مردم
انداخته است و تلاوتش را نسخ نموده است.»

ما نتوانستیم بفهمیم: معنی **إنساء الآية** و نسخ
تلاوت و اینکه خدا آیه‌ای را از نظر مردم به فراموشی
می‌اندازد و تلاوتش را نسخ می‌نماید چیست؟!

آیا **مُفَاد** و معنایش آنست که: عمل به آنها
نسخ شده است؟ پس این آیات منسوخه واقعه در
قرآن مثل آیه **صَدَقَهُ**، و آیه **نِكَاحِ زَانِيَةٍ** و آیه
عَدَّه و غیرها چیست؟! در حالی که ایشان مع ذلك
آیات منسوخ التّلاوة را به دو دسته منسوخ التّلاوة و
العمل، و خصوص منسوخ التّلاوة بدون نسخ عمل
مثل آیه **رَجْمٍ** تقسیم می‌کنند؟

یا آنکه **مُفَاد**ش آن است که: چون آنها واجد
بعضی از صفات کلام الله نمی‌باشند خداوند با محو

کردن ذکرشان، و از بین بردن اثرشان آنها را ابطال نموده است. بنابراین آنها از کتاب الهی عزیزی که لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ نیستند. و منزّه از اختلاف نمی‌باشند؛ و دیگر قَوْلِ فَصْلٍ، و هادی به سوی حقّ و اِلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ نیستند، و معجزه‌ای که بدانها تحدّی و مغالبه شود نمی‌باشند، و نه و نه. و در این صورت معنای آیات کثیره‌ای که قرآن را توصیف می‌کند که در لوح محفوظ است، و آن کتاب عزیزی است که باطل نه از جهت مقابل، و نه از جهت پشت به وی راه ندارد، و قرآن قَوْلِ فَصْلٍ است، و قرآن هدایت است، و نور است، و فرقان میان حقّ و باطل است، و آیه معجزه و فلان و فلان است، چه می‌شود؟!!

بنابر آنچه گفته شد، آیا در وسع و گنجایش ما هست که بگوئیم: این آیات با کثرتشان و اِباء سیاقشان از تقیید، مُقَيَّد است به بعضی از قرآن غیر بعض دگر، و فقط بعضی از کتاب الله که نسیان نشده و منسوخ التلاوة نگشته است لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ است، و قَوْلِ فَصْلٍ است، و هدایت و نور و فرقان و معجزه

خالده است!؟

و آیا برای قرار دادن کلام منسوخ التلاوة و به کلی فراموش شده و از نظر افتاده، معنایی غیر از ابطالش و میراندنش متصور است؟ و آیا قرار دادن قول نافع را به حیثیتی که ابداً نفعی ندهد و صلاحیت اصلاح مفسد امور را نداشته باشد، غیر از الغائش و طرحش و اِهمالش معنی دیگری تصور می‌گردد؟! و این امور چگونه با بودن قرآن در عنوان ذِکر جمع می‌شود؟!!

پس بر این اساس مذکور، روایات تحریف وارده و مرویّه از طرق فریقین و همچنین روایات مرویّه در نسخ تلاوت برخی از آیات قرآنیّه، با مخالفت قطعیه، مخالف با کتاب الله خواهد بود.

و جواب از وجه چهارم آن است که: در اصل اخباری که حکم می‌نمایند به مماثلت حوادث واقعه در این اُمَّت با آنچه که در بنی اسرائیل واقع شده است، جای شکّ و شبهه نیست آنها اخباری متظافر بلکه متواتر می‌باشند، و لیکن این روایات دلالت ندارند بر مماثلت از جمیع جهات؛ و این گفتاری است معلوم و ظاهر؛ بلکه ضرورت، ادّعای مماثلت

من جميع الجهات را از بین می‌برد.

بنابراین مراد از مماثلت، مماثلت است إجمالاً از جهت نتایج و آثار. در این صورت جائز است که مماثلت این اُمَّت با بنی اسرائیل در مسأله تحریف کتاب الله فقط در حدوث اختلاف و تفرّق میان اُمَّت به انشعاب ایشان به مذاهب متشکّله‌ای باشد که بعضی بعض دیگر را تکفیر کنند و به هفتاد و سه فرقه منقسم گردند همان طوری که نصاری به هفتاد و دو فرقه، و یهود به هفتاد و یک فرقه منقسم شدند؛ و این حقیقت در کثیری از این روایات وارد است حتی اینکه بعضی از ایشان ادّعی تواترشان را نموده‌اند.

و معلوم است که تمام این فرقه‌ها در آنچه که اختیار کرده‌اند به کتاب الله استناد نموده‌اند؛ و این معنی وجهی ندارد مگر از جهت تَحْرِيفُ الْكَلِمِ عَنْ مَوَاضِعِهِ؛ و از جهت تفسیر قرآن کریم با رأی، و دیگر اعتماد بر اخبار وارده در تفسیر آیات بدون عرض به کتاب الله و تمییز صحیحشان از سقیمشان.

و بالجمله اصل روایات دالّه بر مماثلت میان دو اُمّت، دلالت بر تحریفی که ایشان ادّعا می‌نمایند به هیچ وجه من الوجوه ندارد. آری در بعضی از آنها ذکر تحریف از جهت تغییر و إسقاط آمده است، و این طائفه از روایات علاوه بر آنکه در دلالت و سندشان سقیم می‌باشند، همان طور که گذشت مخالفت با کتاب الله دارد.

سخن علامه طباطبائی (ره) در جمع آوری قرآن

در اینجا حضرت استاد علامه پس از آنکه فصل (۴) را درباره جمع آوری قرآن در عصر ابو بکر و پس از جنگ یمامه بیان فرموده‌اند؛ و در فصل (۵) جمع قرآن را ثانیاً در عهد عثمان به جهت اختلاف مصاحف و کثرت قراءات تحریر فرموده‌اند؛ مطلب را گسترش داده تا می‌رسند به اینجا که می‌فرمایند:

و فيه (یعنی: و در ایتقان سیوطی) ابن ابی داود با سند صحیح از سُوید بن غَفَلَة روایت کرده است که:

قَالَ عَلِيٌّ: لَا تَقُولُوا فِي عُمَانَ إِلَّا خَيْرًا، فَوَاللَّهِ مَا فَعَلَ
الَّذِي فَعَلَ فِي الْمَصَاحِفِ إِلَّا عَن مَّلَأٍ مِنَّا!

قَالَ: مَا تَقُولُونَ فِي هَذِهِ الْقُرْآنِ؟! فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ

بَعْضُهُمْ يَقُولُ: إِنَّ قِرَاءَتِي خَيْرٌ مِنْ قِرَاءَتِكَ! وَ هَذَا يَكَادُ
يَكُونُ كُفْرًا.

قُلْنَا: فَمَا تَرَى؟! [قَالَ: أَرَى ظ] أَنْ يُجْمَعَ النَّاسُ
عَلَى مُصْحَفٍ وَاحِدٍ فَلَا يَكُونُ فُرْقَةً وَ لَا اخْتِلَافًا. قُلْنَا:
فَنِعْمَ مَا رَأَيْتَ!

«علی علیه السلام فرمود: درباره عثمان
مگوئید مگر خیر را! پس سوگند به خدا که آنچه را
که وی درباره مصاحف انجام داد نبود مگر در میان
جمعیت ما و در مرأی و منظر ما.

عثمان گفت: درباره این قراء، رأی شما
چیست؟! زیرا که به من رسیده است که: بعضی از
آنها می گوید: قرائت من بهتر از قرائت توست! و این
کلام نزدیک است که معنی کفر دهد.

ما به او گفتیم: نظر تو چیست؟! [گفت: نظر
من این است ظ] که تمام مردم را بر مصحف واحدی
گرد آوریم که در آن صورت نه تفرّق و نه اختلاف،
نخواهد بود. ما به او گفتیم: خوب نظریّه‌ای داری!»

و در تفسیر «الدُّرُّ الْمَنْثُورُ» وارد است که: ابن

ضریس از علباء بن أحمَر تخریج نموده است که: عثمان بن عفان چون اراده کرد تا مصاحف را بنویسد،

خواستند تا حرف واوی را که در سوره بَرَاءت است: وَ

الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ «و آن کسانی که طلا و

نقره را اندوخته می‌نمایند» بیندازند، قَالَ أَبِي: لَتَلْحَقَنَّهَا

أَوْ لَأَضَعَنَّ سَيْفِي عَلَى عَاتِقِي؛ فَأَلْحُقُوهَا. «أبي بن كعب

گفت: حتماً باید آن واو را بجایش بگذارید، و گرنه من

شمشیرم را بر شانهام می‌نهم. و روی این گفتار ابي واو

را بجایش گذاردند.»

و در «إِثْقَان» از أحمد، و أبو داود، و ترمذی،

و نسائی، و ابن حبان، و حاکم از ابن عباس روایت

است که گفت: من به عثمان گفتم: چه موجب شد

تا شما سوره انفال را که از مثنی است و سوره براءت

را که از مئین است پهلوی هم قرار دادید؟ و میان آن

دو بسم الله الرحمن الرحيم را نوشتید؟ و آن دو

سوره را در زمرة سُورِ سَبْعِ طَوَالٍ قرار دادید؟!^۱

^۱ در لغت آمده است که: الطُّوَالُ به معنی طویل است. و أطول اسم تفضیل

عثمان گفت: عادت رسول الله صلی الله علیه

و آله این بود که: سوره‌ای که دارای تعداد معینی

است و جمع آن أطاول، و مؤنث آن طُولی، و جمع آن طُول آید. و السَّبْع الطُّوَل: سبع سور من القرآن الکریم. بنابراین سَبْع طُول عبارتند از هفت سوره بزرگ در اوّل قرآن پس از سوره فاتحة الكتاب بنابر آنکه انفال و توبه را سوره واحده بگیریم (به علّت آنکه هر دو در غزوات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شده است و به همین سبب آن دو را قَرِیْتَيْنِ گویند و میان آن دو بسمله نیست) و یا آنکه سوره هفتم را سوره یونس بگیریم. و مثنی هفت سوره بعد از این هفت سوره است و آنها را مثنی گویند چون مَثْنی و مَثَانی مانند مَعْنی و مَعَانی به معنی دنبال و پشت سر درآمدن است. و گاهی مثنی بر جمیع سوره‌های قرآن چه طَوَال و چه قِصَار آن اطلاق می‌شود. و سوره‌های مِئین از سوره بنی اسرائیل است تا هفت سوره؛ و آنها را مِئین نامند به جهت آنکه آیات هر یک از آنها در حدود یکصد آیه می‌باشد. و مِئین جمع مِأَة به معنی صد است. و مَفْصَلَات شصت و هشت سوره است پس از مِئین طبق روایت وارده از سعد إسکاف از رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا به نقل شیخ محمد حسن در کتاب صلوة «جواهر» از کلینی (ره) و مشهور است که قرآن را بر سه قسمت تقسیم می‌کنند: سُور طُول، سور مِئین، سور مَفْصَلَات؛ غایة الامر از سوره نبأ (عمّ یتسائلون) را تا آخر قرآن سُور قِصَار نامند.

از آیات بود بر وی نازل می‌شد. پس اگر چیز دیگری بر او نازل می‌شد بعضی از کُتَّابِ وَحَى را می‌طلبید و به او می‌گفت: این آیات را در فلان سوره‌ای که کذا و کذا در آن ذکر شده است قرار دهید! سورهٔ انفال از أوائلِ سُورِی بود که در مدینه بر او نازل شد، و سورهٔ براءت از اواخر سوری بود که نازل شد؛ و داستان و قصهٔ این دو سوره شبیه به هم بودند. من گمان کردم که براءت از تتمهٔ انفال است، و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سلم از دنیا رحلت نمود و برای ما بیان نکرد که براءت از انفال است، و بدین جهت است که میان آن دو سوره را مقارن نمودم، و بسم الله الرحمن الرحيم در وسطشان نوشتم و آن دو را در میان سُورِ سَبْعِ طَوَالَ قرار دادم.

أَقُولُ: سَبْعِ طَوَالَ بنا بر آنچه که از این روایت ظاهر می‌شود و همچنین از ابن جبیر روایت شده است عبارت است از بَقْرَه، و آلِ عِمْران، و نِساء، و مَائِدَه، و أَنْعَام، و أَعْرَاف و يُونس. و در جمعِ أوَّلِ بر این گونه ترتیب قرار داده شد؛ سپس عثمان این

ترتیب را تغییر داد و اَنْفَال را که از مَثَانی است، و بَرَاءت را که از مَثِن است قبل از سُورِ مَثَانی قرار داد. بنابراین آن دو سوره را میان اَعْرَاف و یونس گذارد به طوری که اَنْفَال مقدّم بر سوره بَرَاءت بود.

فصل ۶

روایاتی که در دو فصل سابق ذکر شد مشهورترین روایات در جمع و تألیف قرآن بود چه صحیحش و چه سقیمش، و دلالت داشت بر آنکه: جمع اوّل جمعی بود برای گرد آوردن سوره‌های متفرّقه که در روی عُسْب، لِحَاف و اُکْتاف و جُلُود و رِقَاع^۱

(ساقه‌های بدون برگ درخت خرما، و سنگهای سپید نازک، و کتفهای شتر و گاو، و پوستهای چرمین، و اوراق کاغذ) نوشته شده بود؛ و برای ملحق کردن آیات نازلۀ متفرّقه در سوره‌هایی که

^۱ عُسْب جمع عسیب است به معنی جریده و شاخۀ درخت خرما چون برگهایش را بزدایند. و لِحَاف عبارت است از سنگ سفید نازک، و واحد آن لِحْفَة آید. اُکْتاف جمع کِتْف است یعنی استخوان پهنی که بر شانه است. و جُلُود جمع جلد است یعنی پوست حیوان (که پس از دباغی شدن و به صورت چرم در آمدن بر روی آن می‌نوشتند). و رِقَاع با کسرۀ راء جمع رُقْعَه است و آن عبارت است از پوست یا ورقی که بر روی آن می‌نویسند.

با آنها مناسبت داشتند.

و جمع دوم که به جمع عثمانی مشهور است، عبارت بود از: ردّ مصاحف منتشره از جمع أوّل پس از عروض تعارض نُسخ و اختلاف قِراءات بر آن نُسخ، به مصحف واحدی که مجمعٌ علیه باشد، سوای کلام زید بن ثابت که گفت: من آیه: **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ** - الآية «در میان مؤمنین بعضی از مردان می باشند که به آنچه با خداوند عهد بستند به صدق و راستی عمل نمودند» را در مصحف در سوره احزاب قرار دادم؛ چونکه پانزده سال مصاحف منتشره قرائت می شد و در آنها این آیه نبود.

بُخاری روایت کرده است از ابن زبیر که گفت: من به عثمان گفتم: **وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذُرُونَ أَزْوَاجًا** «و آن مردانی که از شما می میرند و زنهایی از خود بجای می گذارند» را آیه دیگر نسخ کرده است، پس چرا آن را می نویسی یا وا می گذاری؟! گفت: ای برادرزاده ام! من چیزی را از مکان خودش تغییر نمی دهم.

و آنچه را که نظر حُرّ آزاد و صائب در امر این روایات و دلالتشان به دست می‌دهد - و این روایات عمده دلیل ما در این باب می‌باشند - آنست که: آنها روایاتی آحاد و غیر متواتر هستند و لیکن محفوف به قرائن قطعیه می‌باشند. به علت آنکه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله آنچه را که از پروردگارش به وی نازل شد، بدون آنکه کمترین چیزی را از آن کتمان نماید، برای مردم تبلیغ کرد، و دأب و دَیْدَنَش آن بود که به مردم تعلیم کند و روشن و مبین سازد برای ایشان آنچه را که از پروردگارشان برای آنها فرود آمده است طبق نصّی که در این باره از قرآن کریم وارد است؛ و پیوسته و به طور مستمرّ جماعتی از مسلمین قرآن را یاد می‌داده‌اند، و ایضاً آن را یاد می‌گرفته‌اند یاد گرفتن تلاوت و بیان. و ایشان عبارت بودند از قُرّاء که در غزوه یمامه جماعت کثیری از آنان کشته شدند.

و مردم هم دارای رغبت شدیدی در أخذ قرآن و فراگیری و تعلیم آن داشتند؛ و این امر حتی در یک روز ترک نشد، و قرآن از میانشان برای روزی یا نصف روزی رخت بر نبست تا اینکه قرآن در مصحف واحدی گرد آمد؛ و پس از آن بر قرائت آن اتفاق و إجماع شد؛ فعلى هذا قرآن مبتلا نشد به آنچه که تورات و إنجیل و کتب سائر أنبیاء بدان مبتلا گشتند.

علاوه بر این، روایاتی غیر قابل احصاء از طرق شیعه و أهل سنت وارد است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بسیاری از سُورَ قرآنیّه را در فرائض یومیّه خود و غیرها در مَسْمَع و مَلَأ مردم می خوانده اند، و در این روایات مجموعه کثیری از سُورَ قرآنیّه چه مکی و چه مدنی نام برده شده است.

علاوه بر این، در روایت عثمان بن أبی العاص

گذشت که در تفسیر قوله تعالى: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ**

الْإِحْسَانِ - تا آخر آیه (سوره نحل آیه ۹۰) وارد است

که: آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: **إِنَّ جَبْرِيلَ**

أَتَانِي بِهَذِهِ الْآيَةِ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَضَعَهَا فِي مَوْضِعِهَا مِنْ

السُّورَةِ. «جبرائیل برای من این آیه را آورد و مرا امر کرد تا آن را در موضعش در آن سوره قرار دهم.»
و نظیر این روایت در دلالت، روایاتی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعضی از سوره‌ها را که به تدریج نازل می‌شده است، مثل سوره آل عمران، و نساء و غیرهما را می‌خوانده‌اند. و این دلالت دارد بر آنکه آن حضرت به کُتَّابِ وَحْیِ امر می‌نمودند تا بعضی از این آیات نازل را در موضع خودش قرار دهند.

و عظیمترین گواه قاطع بر گفتار ما، همان گفتاری است که در اوّل این ابّحاث ذکر شد و آن اینست که: قرآن موجود در دست ما واجد جمیع اوصاف کریمه‌ای است که خداوند تعالی آن را بدانها توصیف نموده است.

و بالجمله آنچه را که این روایات دلالت بر آن دارند چند چیز است:

اوّلًا: آنچه اینک در دست ماست بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ از قرآن، کلام الله تعالی است، در آن چیزی زیاد نشده است و چیزی از آن تغییر نکرده است. أمّا نقیصه پس این

روایات برای إفاده نفي قطعی آن وافی نمی باشد؟
همچنان که از طرق عدیده‌ای روایت است که: عمر
بسیاری از اوقات آیه رَجْم را می خواند، ولی چنین
آیه‌ای از وی نوشته نشد.

و اما اهل سنّت این روایت و سایر آنچه را که
درباره تحریف آمده است - و آلوسی در تفسیرش
ذکر کرده است که آنها ما فوق حدّ إحصاء هستند -
بر منسوخ التلاوة حمل کرده‌اند، پس دانستی که: این
کلام، فاسد است، و پی بردی به آنکه: إثبات منسوخ
التلاوة شنیع‌تر از إثبات أصل تحریف است.

از همه این مطالب گذشته، کسانی که
خودشان دارای مصحفی مستقلّ بوده‌اند غیر از آنچه
که زید در جمع اوّل به امر ابوبکر و در جمع دوّم به
امر عثمان جمع کرده بود، مانند علیّ علیه السّلام، و
أبی بن کعب، و عبد الله بن مسعود إنکار نکردند
چیزی را از آنچه مصحف دائر در دست ما محتوی
آن است، غیر از آنکه از ابن مسعود نقل شده است
که وی در مصحفش مَعَوَّذَتَيْن را نوشت و قائل بود
به آنکه: إِنَّهُمَا عَوَّذَتَانِ نَزَلَ بِهِمَا جَبْرِيْلُ عَلَي رَسُوْلِ
اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِيُعَوِّذَ بِهِمَا الْحَسَنَيْنِ

عليهما السلام «آنها دو عدد دعائی بود که بر بدن می بستند، آنها را جبرائیل فرود آورد برای رسول خدا صلی الله علیه و آله تا اینکه امام حسن و امام حسین علیهما سلام را به آن تعویذ کند.» (یعنی برای رفع ضررهای انسی و جنی آن دو را همراهشان کند.)
و سایر صحابه در این مُدَّعا، ابن مسعود را ردّ کردند و نصوص متواتره از ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد است که: آن دو تا دو سوره از قرآن می باشند.

و مجمل و محصل بحث آنکه: روایات سابقه - همان طور که می بینی - روایات آحاد محفوفه به قرائن قطعیّه و نافیّه تحریف از ناحیه زیادتى و تغییر است به طور قطع و یقین. و اما از ناحیه نقصان نفی قطعی ندارند بلکه نفی ظنی می نمایند، و بعضی که مدعی شده اند: روایات در این مورد از جهات ثلاث تواتر دارند، گفتاری است بدون مستند.

و یگانه تکیه گاه بر این مطلب بنابر آنچه سابقاً گفتیم در حجّت اول از این ابّحاث

آن است که: قرآنی که در دست ماست واجد صفات کریمه‌ای است که خداوند - سبحانه و تعالی قرآن را بدان توصیف می‌کند همان قرآن واقعی که خداوند بر رسولش صلی الله علیه و آله نازل فرمود؛ مِثْلِ بُوْدِنِ اَنْ قَوْلِ فَصْلِ (کلام جدا کننده میان حق و باطل) و رافع اختلاف، و ذِکْر، و هادی، و نور و مُبَيِّن معارف حقیقیه و شرایع فطریه و آیه و نشانه معجزه و غیر اینها از صفات کریمه‌اش.

و بسیار بجا و به موقع است که ما فقط بر این وجه اعتماد نمائیم، چرا که حجّت قرآن بر بودنش کلام الله مُنْزَل بر رسولش صلی الله علیه و آله، خود قرآن است که متّصف به آن صفات کریمه است بدون آنکه در این حقیقت متوقّف بر امر دیگری غیر از خودش باشد هر چه خواهد بوده باشد. پس حجّت قرآن با قرآن است هر کجا متحقّق گردد، و در دست هر انسان بوده باشد، و از هر طریق واصل شود.

و بعبارة أُخْرَى: قرآن نازل از نزد خداوند بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله در بودنش متّصف به صفات کریمه، متوقّف بر ثبوت استنادش به آن حضرت به نقل متواتر یا متظافر نمی‌باشد - و اگرچه

واجد این خصوصیات هست - بلکه امر به عکس است، و اُتّصاف او به صفات کریمه‌اش حجّت است در استناد. بنابراین قرآن نظیر کتب و رسائل منسوبه به مُصنّفانش و کُتّابش و مشابه اُقاویل مأثوره از علماء و أصحاب انظاری که صحّت استنادشان بر نقل قطعی و استفاضه و یا تواتر بایستی بالغ شود، نمی‌باشد، بلکه خودش معرفّ خود است و ذاتش حجّت بر ثبوتش می‌باشد.

و ثانیاً ترتیب سوره‌های قرآن، طبق رأی صحابه است در جمع اوّل و ثانی. و دلیل گفتار ما روایاتی است که گذشت و دلالت داشت بر آنکه: عثمان سوره أنفال و براءت را در میان سوره اعراف و یونس قرار داد، در حالی که در جمع اوّل این دو سوره از آنها متأخر بوده‌اند.

و از جمله أدله بر کلام ما ایضاً آن است که: ترتیبی که در ترتیب مصاحف سایر صحابه به ما رسیده است، با هر دو جمع اوّل و دوّم مغایرت دارد؛ همان طور که روایت شده است که مصحف علی علیه السّلام بر کیفیت نزول سوره ترتیب داده شده

در ابتدای آن سوره اَقْرَأَ، و پس از آن سوره الْمُدَّثِّرُ
و سپس سوره النُّونُ، و پس از آن سوره الْمُزَّمِّلُ، و
سپس تَبَّتْ، و پس از آن سوره تَكْوِيْرُ بود و هكذا إلى
آخر سوره‌های مَكِّيّه و سپس مدنيّه. این گونه ترتیب
را سیوطی در «إِتْقَان» از ابن فارس نقل نموده است.
و در «تاریخ یعقوبی» ترتیب دیگری برای
مصحف علی علیه السّلام ذکر نموده است.

و (در «إِتْقَان») از ابن اشته در «المصاحف» با
إِسْنَادش به أبوجعفر کوفی ترتیب مصحف أُبَيِّ را
نقل کرده است که با مصحف دائر مغایرت شدید
دارد. و أيضاً از ابن اشته در کتاب «مصحف» با
إِسْنَادش از جریر بن عبد الحمید نقل کرده است
ترتیب مصحف عبد الله بن مسعود را که از سور
طِوَال شروع کرده سپس مِئِين، و پس از آن مَثَانِي، و
سپس مَفْصَل را آورده است و آن أيضاً با مصحف
دائر مغایرت دارد.

و عدّه زیادی از ایشان چنین قائل شده‌اند که:

ترتیب سوره‌های قرآن توقیفی است و پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلّم با اشاره جبرئیل به امر خدای

سبحانه بدین ترتیبِ سورِ مصحفِ دائرِ امرِ فرموده است تا به جائی که بعضی از آنانِ افراطِ نموده و ثبوتِ آن را به تواترِ مدعی شده‌اند. ای کاش می‌دانستم: این تواترِ کجاست؟ چونکه عمده روایاتِ وارده در این بابِ گذشت و در آنها اثری از این معنی نبود.

و خواهد آمد که بعضی بر این معنی استدلال نموده‌اند به آنچه روایت شده است که: قرآن از لوح محفوظ به آسمان دنیا یکباره نازل شد، سپس بر رسول مکرّم صلی الله علیه و آله و سلّم تدریجاً فرود آمد.

و ثالثاً: وقوع بعضی از آیات قرآنیّه‌ای که متفرّقاً نازل شد، در مواضعی که فعلاً قرار دارد، از مداخله اجتهاد بعضی از صحابه خالی نیست، همان طور که ظاهر روایات جمع اوّل بر آن دلالت دارد.

و أمّا روایت عثمان بن ابی العاص از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم که جبرائیل آمد و مرا امر کرد تا این آیه: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ**

– تا آخر آیه را در این موضع از سوره بگذارم، این دلالتی بر بیشتر از این ندارد که فعل آن حضرت در

بوده است فی الجمله لا بالجمله.

حضرت استاد علامه قدس الله روحه الزکیة

مطلب را ادامه می دهند تا اینکه می فرمایند:

أقول: و قریب به این در بسیاری از روایات دیگر

روایت شده است؛ و از طریق شیعه از حضرت باقر

العلوم علیه السلام وارد است. و روایات - همان طور

که می بینی - صریحند در دلالتشان بر آنکه: آیات در نزد

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر حسب ترتیب نزول

مرتب بوده اند، سوره های مکیه در مکّیات و سوره های

مدنیّه در مدنیّات گرد آمده بود، مگر آنکه از سوره های

مقداری از آن در مکه، و مقداری از آن در مدینه نازل

شده باشد؛ و این فرض فقط در يك سوره تحقق یافته

است.

و لازمه این معنی آن است که: این اختلافی

که در مواضع آیات مشاهده می کنیم مستند به اجتهاد

صحابه باشد.

توضیح این امر به آن است که: ما روایات بسیار

غیر قابل شمارشی داریم در اسباب نزول که دلالت

دارند بر آنکه: آیات کثیره ای در سُور مدنیّه در مکه نازل

شده‌اند، و بالعکس. و نیز روایاتی داریم که دلالت دارند بر آنکه: آیاتی از قرآن در اواخر زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده‌اند و آنها واقعند در سوره‌هایی که در اوائل هجرت نازل شده‌اند، و میان این دو وقت، سُور کثیرهٔ دیگری نازل شده است؛ مانند سورهٔ بقره که در سنهٔ اوّل از هجرت واقع شد؛ و در این سوره، آیاتِ ربا وارد است و روایات وارد است بر آنکه این آیات، از آخرین آیاتی است که بر پیغمبر نازل شده است؛ حتی از عمر روایت است که گفت: مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ وَ لَمْ يُبَيِّنْ لَنَا آيَاتِ الرَّبَا. «پیامبر رحلت نمود و برای ما آیات ربا را روشن بیان نفرمود.»

و در این سوره است قوله تعالی: **وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ** - تا آخر آیه (آیهٔ ۲۸۱)، «بپرهیزید از روزی که در آن روز به سوی خدا رجعت داده می‌شوید!» و در روایت وارد است که: این آیه، آخرین آیه‌ای است که بر رسول الله نازل گشت.

بناءً علی هذا این آیات که در نزولشان متفرّق

بوده‌اند و در سوره‌هایی قرار گرفته‌اند

که در مکی و مدنی بودن مجانست با آنها ندارند، در غیر مواضع خود بر حسب ترتیب نزول نهاده شده‌اند، و این دارای علتی نیست مگر اجتهاد بعضی از صحابه.

و مؤید این سخن روایتی است که در «إِتْقَان» از

ابن حَجْر نقل می‌کند که: قَدْ وَرَدَ عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ

عَلَى تَرْتِيبِ النُّزُولِ عَقِبَ مَوْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و

ءآلِهِ] وَ سَلَّمَ. «از علی بن ابی طالب وارد شده است که:

او پس از ارتحال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

قرآن را طبق ترتیب نزول آن جمع کرد.»

این روایت را ابن ابی داود تخریج نموده و از

مسلمات مدالیل روایات شیعه است.

این آن چیزی است که ظاهر روایات سابقه بر

آن دلالت دارد؛ و لیکن جمهور از عامه و اهل سنت

اصرار دارند بر آنکه: ترتیب آیات توقیفی است، و

بنابراین، آیات مصحف دائر امروز که همان مصحف

عثمانی است مرتب است بر همان ترتیبی که پیغمبر

خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اشاره جبرئیل

ترتیب داده است. و ظاهر روایات وارده در این باب

را تأویل می کنند به اینکه جمع صحابه جمع همراه با ترتیب نبوده است بلکه جمعی بوده است از سوره‌ها و آیات مرتب شده آنها، که ایشان آنها را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می دانستند و حفظ داشتند، در بین الدفتین و در جای واحد.

و تو اهل خبره و اطلاع هستی که: کیفیت جمع اول که روایات بر آن دلالت داشت، این ادعا را صریحاً دفع می کند.^۱

باری اینها مطالبی بود از حضرت استاد قدس سره که در اینجا به مناسبت بحث از عدم تحریف قرآن نزد شیعه آوردیم و چون اینک راجع به عقیده اساطین و علمای اعلام بزرگ شیعه درباره اعتقاد به عدم تحریف قرآن بحث می شود، مطالب نفیس و ارزشمند ایشان ضروری می نمود.

^۱ «المیزان فی تفسیر القرآن» لآیه الله العلامة الطباطبائی قدس سره، ج ۱۲، ص ۱۰۶ تا ص ۱۳۳، ضمن بحث از تفسیر آیه: إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له لحافظون.

امّا راجع به سائر أبحاث قرآنی در کتاب
«مهرتابان»^۱ و مجلّد دوازدهم از همین دوره
«امام‌شناسی»^۲ و در «نور ملکوت قرآن» مجلّد چهارم^۳
بحث نموده‌ایم؛ ولی چون از عقیده به عدم تحریف
قرآن بخصوصه بحثی به میان نیامده بود، در اینجا که
به عنوان خصوص عقائد شیعه بحث می‌شود، ذکر
آن لازم بود.

* ***

کلام طبرسی و سید مرتضی در عدم تحریف قرآن

از جمله قائلین به عدم تحریف قرآن حتی
نسبت به نقیصه آن که به عنوان عقیده رسمی شیعه
از آن بازگو می‌نماید، شیخ أقدم أبو علیّ الفضل بن
الحسن الطبرسی از اکابر علمای امامیه در قرن ششم
هجری می‌باشد.

^۱ «مهرتابان»، طبع اول، ص ۸۹ تا ص ۹۶ (صفحات ۹ تا ۱۶ از بخش دوّم: مصاحبات تلمیذ و علامه)، و طبع دوّم، ص ۱۵۱ تا ص ۱۶۱.

^۲ «امام‌شناسی» ج ۱۲، ص ۲۲۹ تا ص ۲۴۰ ضمن درس ۱۷۴ تا ۱۷۶.

^۳ «نور ملکوت قرآن» (از سلسله انوار الملکوت)، ج ۴، بحث دوازدهم، ص ۳۷۹ تا ص ۴۷۸.

وی در مقدمه تفسیرش می‌فرماید: از جمله
مباحثی که محلّ آن در مواضع مختصّه و کتب مؤلّفه
آن می‌باشد بحث از زیادتی و نقصان در قرآن است
که محلّ مناسب آن در علم تفسیر نیست.

اما زیادتی در قرآن، إجماع و اتفاق است بر
بطلانش. و اما نقصان از آن، جماعتی از اصحاب ما
و قومی از حشویّه عامّه روایت کرده‌اند که: در قرآن
تغییر یا نقصانی وجود دارد. و گفتار صحیح از
مذهب اصحاب ما خلاف آن است. و این همان
مهمّی است که سیّد مرتضی قدّس اللّهُ روحه از آن
پشتیبانی نموده و در پاسخ از «مسائل طرابلسیات»
حقّ کلام را آن طور که باید و شاید استیفا فرموده
است.

سیّد مرتضی در مواضع مختلفی ذکر کرده
است که: علم به صحّت نقل قرآن، مانند علم به
شهرها و علم به حوادث بزرگ و وقایع عظیمه و
کتب مشهوره و اشعار مسطوره عرب می‌باشد؛ به
علّت آنکه شدّت عنایت، و کثرت دواعی، و وفور
میل و

اشتیاق مردم بر نقل و حراست از قرآن به حدّی رسید که در میان تمام اموری که ذکر کردیم هیچ امری از آنها بدین پایه نرسیده است، چون قرآن معجزه نبوت و مأخذ علوم شرعیّه و احکام دینیّه می باشد و علماء مسلمین در حفظ و حراست و نگهداری و حمایت از آن، سعی و کوشش خود را به غایت رسانیده اند تا به جائی که شناختند و دانستند تمام چیزهائی را که در آن اختلاف است از اعراب، و قرائت، و حروف، و آیات آن را، و در این صورت با این عنایت صادق و ضبط شدید چگونه تصوّر می شود که تغییر کرده باشد و یا چیزی از آن نقصان پذیرفته باشد؟

و همچنین سید مرتضی قدس الله روحه فرموده است: علم به تفسیر قرآن و به أبعاض آن در صحّت نقل مانند علم به جملگی آن است، و در این امر کاملاً جاری مجرای کتب مصنّفه ای است که نسبت آنها به مؤلّفانش ضروری است مانند کتاب سیبویه و مژنی. أهل عنایت در این شأن و کسانی که در این علم أهل خبره و اطّلاعند از شرح و تفصیل

این دو کتاب همان را می‌دانند که از جملگی آن می‌دانند؛ تا به جایی که مثلاً اگر شخصی در کتاب سیبویه بابی در نحو را داخل نماید که از آن کتاب نیست، فوراً دانسته می‌شود و تمیز داده می‌گردد و فهمیده می‌شود که إلحاقی است و از اصل کتاب نمی‌باشد. و همچنین است قضیه در کتاب مُزنی. و معلوم است که: عنایت به نقل قرآن و ضبط آن، اصدق و اتقن و اقوی است از عنایت به ضبط کتاب سیبویه و دواوین شعراء.

و همچنین سید مرتضی قدس سره أيضاً فرموده است: قرآن در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مجموعه‌ای بود تألیف شده به همان گونه‌ای که امروز است. و دلیل این مطلب آن است که: قرآن در زمان رسول الله درس گرفته می‌شد، و خوانده می‌شد، و جمیع آن حفظ می‌شد حتی آنکه رسول اکرم جماعتی از اصحاب را برای حفظ آن گماشتند، و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشته می‌شد و بر آن حضرت تلاوت و قرائت می‌شد، و جمعی از صحابه همچون عبد الله بن مسعود، و اَبی بن کعب و غیر این دو چندین بار قرآن

را در خدمت و محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ختم نمودند.

و با کوتاه‌ترین تأمل، تمام این مطالب دلالت دارند بر آنکه: قرآن در زمان رسول الله مجموعه‌ای بود مرتب شده نه پراکنده و متفرق، و نه ناقص و چیزی از آن کم گذاشته شده.

آنگاه سید فرموده است: آنان که با این کلام مخالفت دارند از امامیه و از حشویه به مخالفت آنها اعتنائی نمی‌شود چون خلاف در این مسأله به گروهی از اصحاب حدیث نسبت داده می‌شود که اخبار ضعیفه‌ای را نقل نموده و صحت آنها را گمان داشته‌اند که ابداً به مثل چنین اخباری از آنچه که قطع به صحت آن داریم، رجوع نمی‌گردد.^۱

^۱ «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» طبع صیدا، سنه ۱۳۳۳، ج ۱، ص ۱۵. و شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب «مع الشیعة الامامیه رأی صریح فی حقیقة التشیع و أصوله الّتی ترتکز علیها المذاهب الاسلامیه» که در ضمن مجموعه‌ای به اسم: «الشیعة فی المیزان» طبع شده است در ص ۳۱۴ گوید: لا تحریف فی القرآن، و محال است دست تحریف بدان راه یابد، خواه به زیادتى و خواه به نقصان به واسطه آیه ۹ از سوره حجر ... و آیه ۴۲ از سوره فصلت ... و به امامیه از روی افتراء و تنکیل نسبت نقصان آیاتی از قرآن داده شده است با آنکه علماء متقدمین و متأخرین ایشان که عمده و حجّت‌اند میان شیعه تصریح کرده‌اند که: قرآن همان است که در دست مردم است نه غیر آن. از متقدمین ایشان شیخ صدوق در کتاب «اعتقاد الشیعة الامامیه» و سید مرتضی در کتاب «مسائل طرابلسیات» و شیخ طوسی در کتاب «تبیان» و از متأخرین شیخ جعفر نجفی در کتاب «کشف الغطاء» و سید محسن بغدادی در «شرح وافیه» و شیخ علی کرکی که در نفی زیادتى رساله مستقله‌ای تألیف نموده است، و سید محسن امین در جزء اول از «اعیان الشیعة» و شیخ جواد بلاغی در جزء اول از «آلاء الرحمن». و سید امین و

گفتار آیه الله میرزا حسن آشتیانی در عدم

تحریف قرآن

شیخ فقیه و اصولی و حکیم در عصر اخیر: آیه

الله حاج میرزا محمد حسن آشتیانی قدس سره در شرح

نفیس و علمی خود بر «رسائل» استادش: شیخ مرتضی

أنصاری قدس سره در شرح قول او: «الثَّالِثُ إِنَّ وُقُوعَ

التَّحْرِيفِ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ - الخ» می گوید: سزاوار است

أَوَّلًا در اصل وقوع تحریف و تغییر و نقیصه و زیاده در

قرآن قدری بحث

بلاغی در این دو کتاب نقل کرده اند که: قائلین به نقصان از شدّاذ شیعه و از حشوئیّه سنّت هستند که به قولشان اعتباری نیست. بنابراین نسبت تحریف به شیعه مثل نسبت تحریف به سنّت است و هیچ کدام براساس صحیح استوار نمی باشد.

کنیم سپس به دنبال آن از ضرر زدن وقوع تغییر
بالمعنی الأعمّ در حجّیت ظواهر آیات احکام و ضرر
زدن آن گفتگو نمائیم.

پس می‌گوئیم: در میان علماء شیعه اختلافی
نیست در آنکه: برای امیر المؤمنین - که بر او و بر
برادرش پیامبر امین و بر اولاد آن دو که همه منتخب و
منتجبند هزار سلام و صلوات و تحیّت باد - قرآن
مخصوصی بود که آن را پس از رحلت رسول الله صلی
الله علیه و آله جمع نمود و بر مردم و منحرفین عرضه
داشت. ایشان از آن إعراض کردند و گفتند: لَا حَاجَةَ
لَنَا فِيهِ «برای ما نیازی در آن نیست». و او قرآن را از آنان
مختفی داشت و نزد پسرانش علیهم السلام امانت نهاد
تا هر امامی پس از امام دگر به عنوان میراث ببرند مانند
سائر خصائص امامت و رسالت. و الآن آن قرآن نزد
حضرت حجّت و إمام عصر - عجل الله تعالی فرجه -
می‌باشد که آن را پس از ظهورش برای مردم ظاهر
می‌کند و آنها را امر به قرائت آن می‌نماید. و اخبار
مستفیضه بلکه اخبار متواتره معنوی بدین حقیقت

گویاست.

همچنان که اختلافی نیست میان شیعیان در آنکه آن قرآن با قرآنی که اینک در دست مردم می‌باشد فی‌الجمله و لو از جهت تألیف و ترتیب سُور و آیات بلکه کلمات فرق دارد؛ و گرنه معنی و مفهومی برای آنکه آن قرآن از خصائص وی باشد، وجود نداشت.

علاوه بر وضوح این معنی، دلالت بر آن می‌کند آنچه شیخ مفید قدس سره بنا بر نقلی که از «ارشاد» او شده است از جابر از حضرت أبو جعفر علیه السلام روایت نموده است که فرمود:

إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ضَرَبَ فَسَاطِيطَ لِمَنْ يُعَلِّمُ النَّاسَ الْقُرْآنَ عَلَى مَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى. فَأَصْعَبُ مَا يَكُونُ عَلَى مَنْ حَفِظَهُ الْيَوْمَ، لِأَنَّهُ يُخَالِفُ فِيهِ التَّأْلِيفَ - الخبر.

«وقتی که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، چادرهایی را بر می‌افرازد برای کسانی که به مردم قرآن را طبق آنچه خداوند نازل نموده است تعلیم کند. بنابراین مشکل‌ترین کاری است حفظ آن

قرآن برای کسانی که قرآن را امروز حفظ دارند، چرا
که آن قرآن خلاف آن چیزی است که در این تألیف
به عمل آمده است.» و غیر این خبر.

همچنان که شیعیان منکر آن نیستند که: آن قرآن با قرآنی که اینک در دست مردم می‌باشد از جهت اشتمالش بر وجوه تأویل و تنزیل و تفسیر و احادیث قدسیه فرق دارد، همان طور که صدوق و مفید از بعض اهل امامت، و سید کاظمی: شارح «وافیه» و غیرهم قدس سرهم بدان تصریح نموده‌اند.

آیه الله آشتیانی مطلب را شرح می‌دهد تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید:

نظر شیخ صدوق و شیخ مفید در عدم عدم تحریف قرآن

شیخ صدوق قدس سره گوید اعْتِقَادُنَا أَنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هُوَ مَا بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ لَيْسَ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ؛ وَ مَنْ نَسَبَ إِلَيْنَا بِالْقَوْلِ بِأَنَّهُ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ فَهُوَ كَاذِبٌ. انتهى كلامه رفع مقامه.

«اعتقاد ما جماعت شیعه بر آن است که:

قرآنی که خداوند تعالی بر پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله نازل نموده است همین قرآنی است که اینک در میان دو صفحه جلد می‌باشد و بیشتر از این

مقدار نیست، و اگر کسی به ما نسبت دهد که قرآن زیادتر از این مقدار بوده است او دروغگوست.» تمام شد کلام صدوق؛ عالی باد مقام او.

و اما شیخ مفید اگرچه از نقلی که از وی اوّلًا در «مسائل سرّویّه» شده است چه بسا استظهار می‌شود که او قائل به تغییر در آن چیزی بوده است که خداوند به جهت إعجاز فرو فرستاده است، الّا اینکه گفتار اخیرش صریح است در حمل آنچه که در این باب گفته شده است بر تغییر از جهت تأویل، و تنزیل، و تفسیر. و این مطلب را نسبت به جماعتی از اهل امامت داده است.

از مفید حکایت نموده‌اند که گفته است: جماعتی از اهل امامت گفته‌اند: از قرآن کلمه‌ای ناقص نگردیده است، و نه آیه‌ای، و نه سوره‌ای. و لیکن از آن حذف شده است آنچه که در مُصْحَفِ امیر المؤمنین علیه السّلام ثابت بوده است از تأویل آن، و تفسیر معانی آن براساس حقیقت تنزیل آن. و آنها مطالبی بود ثابت و نازل شده و اگرچه از جمله کلام الله تعالی که قرآن معجزه باشد نبوده است. و گاهی اوقات تأویل قرآن را نیز قرآن نامند، خداوند

تعالی می فرماید: وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ

يُقْضَىٰ إِلَيْكَ

وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا^۱ «و شتاب مکن به

خواندن قرآن پیش از آنکه وحیش به سوی تو آید،
و بگو: پروردگار من! علم مرا زیاد کن.» در اینجا
تأویل قرآن، قرآن نامیده شده است. و در این
حقیقت میان اهل تفسیر اختلافی نمی‌باشد - انتهی
کلامه رفع مقامه.

محقق آشتیانی مطلب را گسترش می‌دهد تا
می‌رسد به اینجا که می‌گوید:

مخالفت داشتن قرآنی که در نزد امام علیه
السّلام بوده است با آنچه در دست مردم است إجمالاً
از حقایقی است که احدی انکار آن را ننموده است.
کلام در مخالفت این قرآن ما بین الدّفتین است با
آنچه که به عنوان معجزه نازل شده است از جهت
تحریف و زیادتی و نقصان اجمالاً.

بنابراین ما در این بحث می‌گوئیم: از جمهور
أخباریین و جمعی از محدّثین مانند شیخ جلیل علیّ
بن ابراهیم قمی و شاگردش: ثقة الإسلام کلینی و
غیرهما قدس سرّهم به واسطه آنکه اخبار وارده در

^۱ آیه ۱۱۴، از سوره ۲۰: طه.

وقوع تحریف را بدون قدح در آنها نقل کرده‌اند، بخصوص به ملاحظهٔ عنوانشان در مسأله، وقوع تغییر را مطلقاً می‌توان استنتاج نمود. و از بعضی از آنان وقوع تغییر و نقیصه را بدون زیادتی. چرا که در عدم زیادتی ادّعی اجماع نموده‌اند؛ و از بعضی از ایشان نقل شده است که: نزاع در زیادتی غیر سوره، بلکه غیر آیه است، زیرا که زیادتی آن دو منافات با اعجاز قرآن فعلی در دست ما دارد به طور حتم و یقین؛ علاوه بر منافاتی که با صریح قرآن دارد.

و مشهور میان مجتهدین و اصولیین، بلکه اکثر محدثین، عدم وقوع تغییر است مطلقاً؛ بلکه جماعت بسیاری بر این مرام ادّعی اجماع نموده‌اند، بالاخص دربارهٔ عدم زیادتی؛ و از مولی الفرید آقا محمد باقر بهبهانی و جماعتی از متأخرین نفی زیادتی نقل شده است.

تا اینکه می‌فرماید: و از کسانی که تصریح به

اجماع بر عدم تغییر نموده‌اند عَلَمٌ

الْهُدَى قَدْس سرّه می باشد.

در اینجا مرحوم آشتیانی عین عبارات سیّد مرتضی را به همان گونه که ما در اینجا از شیخ طَبْرَسِی نقل کردیم، حکایت می کند و سپس می فرماید:

گفتار شیخ طوسی (ره) در عدم تحریف قرآن

و شیخ طوسی: شیخ الطائفة قدّس سرّه بنا بر آنچه که از تفسیر «تبیان» او حکایت شده است، می گوید: اما گفتار در زیادتی و نقصان قرآن از سخنانی است که در خور شأن قرآن نیست؛

برای آنکه إجماع قائم است بر بطلان زیادتی در قرآن. و اما نقصان پس ظاهراً ایضاً از مذهب مسلمین خلاف قول بدان مشهود است؛ و این گفتار به سخن صحیح از مذهب ما: تشیع اَلِیق است؛ همچنان که سیّد مرتضی قدّس سرّه این مرام را نصرت و تأیید نموده است، و آن است ظاهر روایات،^۱ اِلّا اینکه روایات کثیره‌ای از جهت

^۱ آیه الله سیّد عبد الحسین شرف الدین در کتاب «الفصول المهمة» طبع پنجم از ص ۱۶۲ تا ص ۱۶۹ که فصل یازدهم است مطالبی را در ردّ بعضی از نویسندگان سنّی مذهب که به شیعه افتراء می بندند و به دنبال تأیید حزب

سخن امام هندی در تبرئه شیعه از قول به

تحریف (ت)

۱...

اموی در سوریا شیعه را مورد هجوم عنیف قرار می دهند میفرماید: ما چنین می پنداشتیم که عصبیت کور و ایّام وحشیت آن به پایان رسیده است و مسلمین در امروز احساس کرده اند که چگونه ستیزه جوئی ها و فتنه انگیزی هایشان، آنان را طعمه وحوش و حشرات کرده است؛ ولی مع ذلک می بینیم حثاله و پس مانده امویین که دأبشان غیر از فجور و خمر چیزی نیست به شیعه هزار تهمت ناروا می بندند. میمون یزید در خط مشی خود و در مجله امویین آنان را تأیید نموده و کلمات دردآور و گزنده ای نگاشته است. نشاشیبی، و نصولی، و کیالی چه ناسزاها گفته اند و چه اتهامها بر قلم نازیبایشان جاری نموده اند؛ و «منار» خوارج با إرجاف و إجحاف و بغی و طغیان، به شیعه بهتان عظیمی نسبت داده است و در جزء ششم و ما بعد آن از مجلد ۲۹ چه تهاجم خانمان براندازی نموده است. و در اینجا بعضی از افاضل آنها امثال رافعی دیده می شوند که سوء ظنشان را به شیعه باید حمل بر تقلید از آباء و محیطشان نمود. وی در ص ۱۶۱ از کتابش «تحت رایة القرآن» می گوید:

«رافضیان در نصّ قرآن شک دارند و می گویند: در قرآن نقص و زیاده و تغییر و تبدیلی واقع شده است - اه.» و در این صورت باکی بر ما نمی باشد اگر از او پرسیم و بگوئیم: مراد و منظور شما از روافض چه کسانی هستند؟ آیا مقصود شما امامیه می باشند یا غیر ایشان؟ اگر مراد امامیه هستند در این صورت دروغ گفته است کسی که تو را بر این نسبت درباره آنان اغراء نموده است، [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] چرا که در این نسبت به امامیه افترا بسته است و ستم نموده است، به علت آنکه قداست قرآن حکیم از ضروریات دین اسلامی امامیه و مذهب امامی آنهاست، و به اجماع امامیه کسی که از مسلمین در این قضیه شک کند مرتد است. و چون این شک از وی به ثبوت رسد او را می کشند و بدون غسل و کفن و دفن و نماز یله می گذارند و در مقابر مسلمین به خاک نمی سپارند. و از بلیغ ترین حجج الهیه و قوی ترین ادله اهل حق به حکم بداهت اولیه بر مذهب امامیه از نصوص صریحه قرآن که بگذریم ظواهر آیات قرآن می باشد و به همین جهت است که ایشان را

می‌بینی که ظواهر احادیث مخالف قرآن را به دیوار می‌زنند و بدان ابدأً اعتنائی نمی‌کنند گرچه آن احادیث و روایات صحیحه باشد. و شاهد ما بر گفتار ما کتابهای امامیه می‌باشد که در حدیث و فقه و اصول بدان تصریح دارد. قرآن حکیمی که باطل بدان راه ندارد نه از مقابل و نه از پشت همین قرآن است که ما بین الدفّین می‌باشد و همین قرآن است که در دست مردم است نه یک حرف زیاد و نه یک حرف کم، و در آن تبدیل کلمه‌ای به کلمه‌ای و نه حرفی به حرفی رخ نداده است، و تمام حروف آن در تمام دورانها و اجیال تا عهد نبوت و زمان وحی رسالت با تواتر قطعی ثابت می‌باشد. و در همان زمان اقدس و عهد مقدّس به طوری که الآن موجود است مؤلف و ترتیب داده شده بود، و جبرائیل علیه السّلام قرآن را به پیامبر صلی الله علیه و آله در هر سال یک بار عرضه می‌داشت و در سال وفات آن حضرت دو بار عرضه داشت و روش و منهاج صحابه این طور بود که قرآن را به پیغمبر عرضه می‌کردند و تلاوت می‌نمودند تا به جائی که بارهای عدیده بر او قرآن را ختم نمودند. و این حقایق همگی از امور ضروریّه و مسلّمه در نزد محققین از علمای امامیه است و به گفتار حشویّه اعتباری نیست چرا که ایشان نمی‌فهمند.

و اهل بحث و درایت از اهل سنت می‌دانند که: شأن و منزلت قرآن نزد امامیه همین است که ما ذکر کردیم و منصفین از ایشان بدین مطلب تصریح دارند. امام همام مرد بحّاث و متتبّع شیخ رحمت الله هندی رضی الله عنه در ص ۸۹ از نیمه دوّم کتاب نفیس خود: «اظهار الحق» عین این عبارات را ذکر کرده است: قرآن کریم نزد جمهور علمای شیعه امامیه اثنا عشریه از هر تغییر و تبدیلی مصون مانده است. و افرادی از آنان چنانچه قائل به وقوع نقصان در آن باشند، کلامشان نزد آنان مقبول نیست. شیخ صدوق أبو جعفر محمّد بن علی بن بابویه که از اعظام علمای امامیه اثنا عشریه است در رساله اعتقادیه گوید: «اعتقادنا فی القرآن: انّ القرآن الّذی أنزل الله علی نبیه هو ما بین الدفّین و هو ما فی أیدی الناس لیس بأکثر من ذلک. و مبلغ سوره عند الناس مائة و أربع عشرة سورة. و عندنا و الضّحی و ألم نشرح سورة واحدة، و لإیلاف و ألم تر سورة واحدة. و من نسب الینا أنّا نقول أنّه أكثر من ذلک فهو کاذب.» انتهای.

امام هندی می‌گوید: «و در تفسیر «مجمع البیان» که تفسیر معتبری است نزد شیعه ذکر شده [ادامه در صفحه بعد]

^۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] است که سیّد ذو المجد علم الهدی چنین راجع به قرآن آورده است. (در اینجا سیّد شرف الدین کلام سیّد مرتضی را که ما

آن را ذکر نمودیم از زبان امام رحمت الله هندی ذکر کرده است و آنگاه گوید: امام رحمت الله هندی می گوید: قاضی نور الله شوشتری که از علماء مشهور امامیه است در کتابش به نام «مصائب النواصب» می گوید: آنچه به امامیه نسبت داده شده است از وقوع تغییر در قرآن از آن چیزهایی نیست که جمهور امامیه بدان قائل باشند بلکه قائلین بدان مردم کم مقدار و بی اعتباری هستند که در میان امامیه بدانها اعتنائی نیست.» انتهی.

و أيضاً امام هندی گفته است: «ملاً صالح در شرح کلینی گفته است: «قرآن با همین ترتیب در وقت ظهور امام دوازدهم ظاهر می شود و معروف می گردد.» انتهی.

و همچنین امام هندی گفته است: «محمد بن حسن حرّ عاملی که از بزرگان محدثین در فرقه امامیه است در رساله‌ای که در ردّ بعض معاصرین خود نوشته است این عبارت را (به فارسی) آورده است: «هر کسی که تتبع اخبار و تفحص تواریخ و آثار نموده به علم یقینی می داند که قرآن در غایت و اعلی درجه تواتر بوده و آلف صحابه حفظ و نقل می کردند آن را و در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مجموع و مؤلف بود.» انتهی.

امام هندی می گوید: «بنا بر آنچه گفته شد معلوم شد که قول محقق و ثابت در نزد علماء امامیه اثنا عشریه آن است که: قرآنی را که خدا بر پیغمبرش نازل کرده است همین قرآن بین الدفّین است و همان است که اینک در دست مردم می باشد و زیاده بر آن نیست، و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد آورده شده و تألیف گردیده بوده است، و آن را هزاران نفر از صحابه می خواندند و حفظ می کردند و نقل می نمودند و جماعتی از اصحاب همچون عبد الله بن مسعود، و اُبی بن کعب و غیرهما مرآت عدیده‌ای قرآن را نزد پیامبر ختم کرده‌اند. و با همین ترتیب وقت ظهور امام دوازدهم رضی الله عنه مشهور می گردد. و افراد نادر و غیر قابل اعتباری که قائل به وقوع تغییر در آن گشته‌اند گفتارشان در نزد امامیه مردود است و در میان امامیه بدیشان اعتنائی نمی باشد، و بعضی از اخبار ضعیفه‌ای که در مذهب آنها روایت شده است بدان اعتنائی نیست و به واسطه آنها از امر معلوم که قطع بر صحّت آن به وقوع پیوسته است نمی توان رفع ید کرد. و این گفتاری است حقّ چرا که خبر واحدی که اقتضای علمی را بنماید و در ادله قاطعه دلیلی طبق آن یافت نشود باید آن را ردّ نمود بنابر آنچه که ابن مطهر حلّی در کتاب خود مسمّی به «مبادئ الوصول إلى علم الاصول» بدان تصریح نموده است در حالی که مسلماً خدای تعالی فرموده است: "إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ". و در تفسیر این آیه در کتاب تفسیر «الصراط المستقیم» که تفسیر معتبری در نزد علماء شیعه می باشد وارد است که: «ای انا لحافظون له من التحریف و التبديل و الزيادة و النقصان.»

تمام شد کلام امام هندی و ما عین عبارات او را در اینجا نقل نمودیم. و ما به عوض ذکر کلام اعلام شیعه امامیه که در کتب معتبرشان آمده است به کلام امام هندی اکتفا کردیم به جهت آنکه استقصاء این مطلب ما را از قرار دادی که بر عهده خود نهادیم که اجتناب از تطویل ملال آور باشد، خارج می کرد. و کسی که می خواهد عقیده‌ای را از طوائف و اُمتهائی نقل کند باید در استنادش به کتب معتبره در نزد آن طائفه و اُمّت، از این مرد عالم صحیح پیروی کند، و نباید به دنبال هرزه‌گویان و اهل ارجاف از دشمنان سرسخت و اعدای آنها برود. و من حقاً کتاب جلیل «تحت رایة القرآن» را بزرگ می دانم و منزلت و شأن مؤلف آن: مصطفی صادق را تقدیر می کنم و می دانم که وی مردی است دوراندیش و فهیم، و من او و کتاب نفیس او را که برای عموم مسلمین تألیف شده است از مجروح ساختن عواطف شیعه مبرّی دانسته و تنزیه می نمودم. در حالی که بر همه مسلم است که شیعه رکن دین، و یک جزء مهمّ از مسلمین می باشند و در میانشان پادشاهان و امیران و عالمان و ادیبان و

عامّه و خاصّه دلالت دارند بر نقصان مقدار
کثیری از آیات قرآن، و نقل بعضی از آن از موضعی

نویسندگان و شاعران و سیاستمداران فکور و مفکر
و اندیشمندان و زیرکان مدبر و اهل غیرت و حمیت
اسلامی و نفوس عبقری، و صاحبان اخلاق عظیم و
کرم و صاحب همّتان و ارادت پیشگان وجود دارد و
ایشان در تمام جوانب و نواحی کره زمین مانند
ستارگان در آسمان انتشار دارند، و با وجود آنکه آنان
اهل حول و قووت و غناء و ثروت و اموال مبدوله در
راه دین و سبیل اسلام و نفوس آرزومند در راه فدای
مسلمین می باشند، از حکمت و درایت و از عقل و
تدبیر دور است که آنان را سبک بشمار آورد، و از
ثبّت و تحقیق به دور است که در مقام نقل از آنها و
از رویه و منهاج و عقائدشان به ارجاف مرجفین و
اجحاف مجحفین اعتماد نمود و به هرزه گوئی
یا وهسرایان و تعدی متجاوزان و متعدیان اکتفا کرد:
یا ایّها الذین آمنوا إنّ جاءکم فاسقٌ بنیاً فتبینوا أنّ
تصیبوا قوماً بجهالةٍ فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین.

به موضع دیگر؛ لیکن طریق آن روایات، آحاد است که ایجاب علم نمی‌کند. پس اَوْلَىٰ إِعْرَاضٍ از آنها و ترک تشاغل به آنهاست؛ به عِلَّتِ آنکه تأویلشان ممکن است.

و بر فرض صحّتشان ایجاب طَعْنٍ و اشکال در قرآن موجود بین الدَّفْتَيْنِ نمی‌کنند، زیرا که صحّت آن معلوم است و اُحْدَى از افراد اُمَّتٍ بر آن اعتراض ننموده و آن را دفع نکرده است. و روایات ماهگی هماهنگ می‌باشند در بحث از قرائت آن و تمسّک به آنچه در آن وارد است، و ردّ اخباری که در فروع اختلاف

دارند به آن، و عَرَضُ أخبار بر آن. پس هر چه موافق کتاب الله باشد عمل می‌شود، و هر چه مخالف آن باشد اجتناب می‌شود و بدان التفاتی نمی‌گردد.

و تحقیقاً روایتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شده است که اُحَدِی را قدرت ردّ آن نمی‌باشد. او فرمود: **إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ إِنْ تَمَسَّكْتُم بِهِنَّ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.**

«من به عنوان خلیفه و جانشین در میان شما قرار می‌دهم دو چیز گرانقدر و ارزشمند را! اگر شما به آن دو چیز تمسک کنید هیچگاه گمراه نمی‌شوید: کتاب الله، و عترت من که اهل بیت من می‌باشند، و آن دو هیچگاه از هم جدا نمی‌گردند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.»

این حدیث دلالت دارد بر آنکه در هر عصری کتاب الله موجود است به سبب آنکه جایز نیست رسول اکرم امت خود را امر کند به تمسک به چیزی که تمسک بدان از تحت قدرت خارج باشد همان

طور که اهل البیت و کسی که قولش واجب الاتّباع باشد در هر وقتی حاصل است.

و چون این قرآن موجود میان ما، إجماع بر صحّتش داریم سزاوار است به تفسیر آن و بیان معانی آن و ترک ما سوای آن مبادرت نمائیم.

نقل سوره‌ای تحریف شده از «دبستان المذاهب»

محقق فقیه آشتیانی مطلب را ادامه می‌دهد تا آنکه می‌گوید:

در اینجا کلام را در این مسأله با ذکر سوره‌ای که صاحب کتاب «دبستان المذاهب» پس از ذکر مقداری از عقاید شیعه از بعضی از علماء شیعه در حین ذکر مطاعن خلیفه ثالث که مصاحف را سوزانید و سوره‌هایی را که در فضل أمير المؤمنين و اولاد طاهرین او عليهم السلام بود تلف نمود ذکر نموده، خاتمه می‌دهیم؛ چرا که آنچه از کلمات ساقطه و مُحَرَّفَه ذکر کرده‌اند بسیار است و در کتب علماء شیعه مذکور است، و آن سوره این است: بسم الله الرحمن الرحيم.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمَنُوا بالنورين أنزلناهما يتلوان عليكم

آياتى و يحذرانكم عذاب يوم أليم.

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورید به دو نوری که ما آنها را نازل کردیم که بر شما آیات مرا تلاوت می‌کنند و شما را از عذاب روز دردناک بر حذر می‌دارند.»

در اینجا يك جملات و عباراتی را به همین منهای قریب دو صفحه از این قطعه‌های وزیری ذکر می‌کند، که آخرش این است: وَ عَلَى الَّذِينَ سَلَكُوا مَسَلَكَهُمْ مِنِّي رَحْمَةً وَ هُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. «و بر کسانی که پیمودند راه ایشان را از طرف من رحمت است و آنان در غرفه‌های بهشتی به امن و امان زیست می‌کنند؛ و حمد و سپاس اختصاص به خدا دارد پروردگار عالمیان.»

این سوره را اگرچه من در غیر آن کتاب نیافته‌ام ولی ظاهرش آن است که او از کتب شیعه أخذ کرده است. آری از شیخ محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی معروف حکایت است که در کتاب «مثالب» گفته است: ایشان اسقاط کرده‌اند از قرآن تمام سوره ولایت را و بعید نیست مراد او همین

سوره باشد.

و لیکن بر تو پوشیده نیست که این سوره از جنس قرآن نازل شده برای إعجاز قطعاً نمی‌باشد؛ چرا که هر آدم مطلع بر لغت عرب می‌تواند مانند آن را بیاورد، با وجود آنکه خداوند سبحانه می‌فرماید:

لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ - الْآیة ۱.

«بگو ای پیغمبر اگر تحقیقاً انس و جن با هم مجتمع گردند و بخواهند مثل این قرآن را بیاورند نخواهند توانست اگرچه بعضی در این کار پشتیبان و کمک کار بعضی دگر باشند.»

شیخ محقق موسی بن جعفر بن أحمد تبریزی در کتاب «أَوْثُقُ الْوَسَائِلِ فِي شَرْحِ الرَّسَائِلِ» در شرح آن فقره از عبارت شیخ أنصاری: **ثُمَّ إِنَّ وَقُوعَ التَّحْرِيفِ فِي الْقُرْآنِ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ - الخ، تقریباً عین تحقیق و تفصیل محقق آشتیانی را می‌نماید؛ و مختار**

^۱ «بحر الفوائد فی شرح الفرائد» مبحث حجیت ظن، حجیت ظواهر ألفاظ، حجیت کتاب الله، طبع سنگی ص ۹۸ تا ص ۱۰۱.

او أيضاً عدم تحریف است زیادهً أو نقیصهً أو
تغییراً.^۱

و أمّا کتاب «دبستان مذاهب» که در شرح
رسائل از آن نام برده شد که سوره‌ای اسقاط شده در
کتاب الله را در آن آورده است، نه کتابی است معلوم
الهُویّه و نه مؤلّفش معلوم است و نه در میان علماء
نامی از وی برده شده است.

سخن صاحب الذّریعه درباره کتاب «دبستان المذاهب»

ما برای روشن شدن هویت این کتاب مجهول
الهُویّه و بی اعتباری مستنداتش از جمله نقل سوره
ساقطه ناچاریم اولاً شرح حال و ترجمه او را از عالم
بزرگ شیخ آقا بزرگ طهرانی قدّس سرّه ذکر نمائیم
سپس مطالبی را که شاهد گفتار ماست از خود کتابش
در اینجا بیاوریم:

مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ قدس سرّه
میفرماید: «دبستان مذاهب» یا «دبستان» در ملل و

^۱ حاشیه «أوثق» بحث حجّیت ظنّ. کتاب طبع سنگی است و صفحه شمار
ندارد.

نحل است. فارسی، طبع بمبئی در سنه ۱۲۶۲، و مرتب است بر دوازده تعلیم. تا آنکه میگوید:

به علت آنکه مؤلف نامش را در آن نبرده است

لهذا در مؤلفش اختلاف است چنانکه سید محمد علی داعی الإسلام در اوّل «فرهنگ نظام» ذکر نموده است.

او از سِرْجان ملکم در «تاریخ ایران» نام مؤلف آن را

محسن کشمیری که در شعرش تخلص به فانی دارد

حکایت نموده است، و از مؤلف کتاب «مآثر الأمراء»

حکایت کرده است که نامش ذو الفقار علی است، و از

هامش نسخه‌ای که کتابتش در سنه ۱۲۶۰ می‌باشد

نامش را میر ذو الفقار علی حسینی متخلص به هوشیار

حکایت کرده است.

داعی الإسلام خودش چنین اختیار کرده است

که: این کتاب از بعضی سیّاحان در اواسط قرن

یازدهم است که بسیاری از دراویش را در هند ادراک

نموده است و از آنها هر مطلب درست و نادرستی را

گرفته و در این کتابش جمع نموده است.

آنگاه مرحوم علامه طهرانی قدس سرّه

میفرماید: أقول: از بعضی مستشرقین نقل شده است
که: نسخه «دبستان المذاهب» تألیف محمد فانی در
کتابخانه بروکسل موجود است.

و در آن مؤلفش ذکر کرده است که: در سنه

۱۰۵۶ وارد خراسان شد، و در آنجا

محمد قلی خان را که معتقد به نبوت مسیلمه
کذاب بود، دید.

مصنف کتاب «دبستان مذاهب» همان طور که
نامش را در کتاب پنهان داشته است همچنین در
إخفاء مذهبش تعمّد داشته است؛ برای آنکه کلامش
را در این کتاب که برای شناختن عقائد مذاهب و ملل
و نحل است بر تعصّب حمل نمایند.

او در آخر کتاب می گوید: بعضی از اعزّه
دوستان به من گفتند: سید مرتضی رازی کتاب
«تبصرة العوام» را در بیان عقائد و مذاهب تألیف نمود
و لیکن از نوشته او چنین بر می آید که: جانبی را
گرفته و آن را تأیید کرده است، و بدین جهت گوینده
متّهم می شود و حقایق مختلفی می گردد؛ و علاوه بر
این برخی از عقائد پس از سید مرتضی پدید آمده
است که در زمان او نبوده است و ناچار باید بیان
شود.

روی این گفتارِ بعضی از اعزّه، من پاسخ وی
را با این تألیف اجابت نمودم و در آن ذکر نکردم
چیزی را مگر آنچه اهل فرقه های مختلف خودشان

در کتبشان ضبط نموده‌اند، یا آنکه با اقوال خودشان برای من شفاهاً بیان نموده‌اند؛ با مراعات عین تعبیراتی که از هر یک از اشخاص خودشان، در عباراتشان بیان نموده‌اند، و عین آنچه خودشان در کتابهایشان بدان تعبیر ذکر نموده‌اند؛ برای آنکه حقایق پنهان نشود و گفتار من بر تعصب و جانبداری از یک طرف حمل نگردد.

مرحوم علامه طهرانی قدس سره می‌فرماید:
و لیکن از گوشه و کنار کلماتش و ترتیب مطالب و بیان أدله اقایلش به دست می‌آید که: حق نزد او مذهب امامیه بوده است.

وی در اوّل تعلیم ششم که متعلق به ملل اسلامیّه است گوید: در اینجا از دو نظر بحث داریم؛ چون اهل اسلام بر دو قسم منقسم می‌شوند: سنی و شیعی. و پس از آن شروع می‌کند به ذکر فرقه‌های اهل سنت تا آخرشان؛ و سپس شروع می‌نماید در نظر دوّم که درباره شیعه می‌باشد و ابتدا می‌کند به ذکر اثنا عشریّه و ذکر عقائدشان.

می‌گوید: شنیدم از علمای شیعه گفتارشان را و إدراک کردم از ایشان در لاهور در سنه ۱۰۵۳ مولی

محمد معصوم، و مولی محمد مؤمن، و مولی ابراهیم
را که در تشیع متعصب بود. و در وجه تعصب او ذکر
نموده است که: وی أئمة علیهم السلام را در

خواب دیده است! و ایشان او را به اعتناق اسلام و اتباع ائمه اثنا عشر از اهل البيت عليهم السلام امر کرده‌اند.

و ذکر کرده است که مروّج شيعه اخباریه در عصر او مولی محمد أمين استرآبادی بوده است. و مقداری از مطالب او را از کتاب «الفوائد المدنیّة» و «دانشنامه شاهی» و غیرهما نقل میکند.

در اینجا مرحوم صاحب «الذريعة» پس از بیان مطالبی از وی در ذکر مذهب إسمعیلیّه و طائفة صوفیّه میگوید:

و بالجمله بدون شك مؤلف این کتاب از شعراء اواسط قرن یازدهم می باشد که غالب آنها را نصرآبادی در تذکره اش ذکر کرده است؛ و در آنجا کسی که بر وی منطبق باشد یکی از اسامی محتمله‌ای که اولاً ذکر نمودیم نمی باشد مگر فانی کشمیری که از او شعرش را در ص ۴۴۷ نقل کرده است.

بنابراین شاید این فانی همان مؤلف باشد و اسمش همان طور که سرجان ملکم ذکر کرده است محسن بوده، و در نسخه بروکسل به محمد تصحیف شده

باشد و یا بالعکس. و اما ذو الفقار متخلص به مؤبد یا هوشیار را من نشانی برای او ندیدم.

و اوّل کتاب «دبستان مذاهب» با این بیت آغاز میگردد:

و اما آنچه در «ذیل کشف الظنون» ص ۴۴۲ ذکر نموده است که: این کتاب تألیف مؤبد شاه مهدی است که برای اکبر شاه متوفی در سنه ۱۰۱۴ تصنیف کرده است، درست نیست؛ به سبب آنکه در کتاب «دبستان» قصص و حکایاتی را از سنوات ۱۰۴۴ تا ۱۰۶۳ ذکر می کند، از جمله آنکه می گوید: دیدم در سنه ۱۰۵۳ مرتاضی را که ایران را مدح می کرد؛ ولی پادشاهش شاه عباس بن خدا بنده را سب و شتم می نمود و می گفت: وی هر پسر یا دختر زیبایی را از روی غصب و تعدی اخذ می نماید.^۱

این راجع به هویت کتاب «دبستان مذاهب» و

^۱ «الذریعة إلى تصانیف الشیعة» ج ۸، ص ۴۸ و ص ۴۹، در باب الدالّ، د ب س.

اختلاف و جهالت در شخص

مؤلف آن بود. و اما درباره خود کتاب، ما اینک برخی از مطالبی را که در باب تشیع آورده است برای ایفاء منظور خودمان که معرفی مطالب این باب از جهت مشرب و مذهب و طریقه باشد، از این کتاب انتخاب نموده و در اینجا می آوریم:

متن کتاب «دبستان مذاهب» درباره عقائد شیعه

در ذکر مذهب اثنا عشریه: از ملا محمد معصوم، و محمد مؤمن تونی، و ملا ابراهیم که در هزار و پنجاه و سه در لاهور بوده اند، و از جمعی دیگر آنچه نامه نگار شنیده می آورد - تا آنکه گوید:

و بعضی از ایشان گویند که: عثمان مصاحف را سوخته، بعضی از سوره ها که در شأن علی و فضل آتش بود برانداخت و یکی از آن سوره ها این است (در اینجا عین همان سوره ای را که محقق آشتیانی قدس سره در «بحر الفوائد» از این کتاب حکایت نموده بود، با همان الفاظ ذکر کرده است، و پس از آن گوید:)

طریق اخباریین: این طریق را مروج در این هنگام ملا محمد امین استرآبادی شد؛ و گویند: بعد

از تحصیل علوم عقلی و نقلی به مکه معظمه گرائید
و بعد از مقابله حدیث بدین معنی پی برد و کتاب
«فوائد مدنی» تصنیف کرد. او در «دانشنامه قطب
شاهی» که برای دارای اسکندر دستگاه محمد قلی
قطب شاه نوشته، آورده: بدانکه مطلب اعلیٰ و مقصد
اقصیٰ معرفت خصوصیات مبدأ و معاد است تا اینکه
میگوید:

«أفاضل در تحصیل این مقام چند فرقه شده‌اند:

یک فرقه تحصیل این مقام به فکر و نظر کرده‌اند. پس
طائفه‌ای از این فرقه التزام این کردند که مخالف
أصحاب وحی نگویند؛ و ایشان را متکلمین میگویند،
از این جهت که فنّ کلام را تصنیف کرده‌اند از روی
أفکار عقلیه، و در فنّ کلام در مسأله کلام ربّ العزّه
تطویل کلام کرده‌اند. و طایفه دیگر التزام نکرده‌اند؛
و ایشان را حکماء مشائین میگویند، از این جهت که
أوائل ایشان در رکاب ارسطو می‌رفتند و وقتی که
ارسطو وزیر اسکندر شده بود و تردّد به دولتخانه
اسکندر میکرد، در این اثنا أخذ علوم از ارسطو
میکردند.

و يك فرقۀ ديگر تحصيل اين مقام به رياضات

كرده‌اند. پس طائفه‌اي از اين فرق التزام كرده‌اند كه:

مخالف اصحاب وحى نگويند؛ و ايشان را صوفيه

مشرّعين

میگویند. و طائفة دیگر التزام این نکرده‌اند، و ایشان را حکماء إشراقیین میگویند. و أفلاطون که استاد أرسطو است، تعلّم و تعلیم به طریق ریاضات کرده است.

و فرقه دیگر تحصیل این مقام از روی کلام أصحاب عصمت کرده‌اند و التزام این کرده‌اند که در هر مسأله‌ای که ممکن باشد عادةً که عقل در آن غلط کند متمسک به أحادیث أصحاب عصمت شوند و ایشان را أخباریین میگویند.

و أصحاب أئمة طاهره علیهم الصلوة و السلام همگی این طریق داشتند؛ و أئمة علیهم السلام ایشان را نهی کرده بودند از فنّ کلام و از فنّ اصول فقه که از روی أنظار عقلیه تدوین شده؛ و همچنین از فنّ فقه که از روی استنباطات ظنیّه تدوین شده؛ از این جهت که عاصم از خطا منحصر است در تمسک به کلام أهل عصمت.

و لهذا در فنون ثلاثه اختلافات و تناقضات بسیار واقع شد. چنانکه مُشاهد و معلوم است که: نقیضین حقّ نیستند؛ البتّه یکی از ایشان باطل است.

و أئمة تعليم فنّ كلام، و فنّ اصول فقه، و فنّ فقه به
أصحاب خود کرده‌اند؛ و آن سه فنّ در کثیری از
مسائل مخالفت دارد با فنونی که عامّه تدوین آن
کرده‌اند. و أهل البيت عليهم السلام فرموده‌اند که: در
فنون ثلاثة عامّه آنچه حقّ است از ما به ایشان رسیده،
و آنچه باطل است از اذهان ایشان صادر شده.

و طریق أخباریین در آخر زمان غیبت صغری
که به بعضی از روایات هفتاد و سه و بعضی از
روایات هفتاد و چهار است شایع بود و أصحاب أئمة
عليهم السلام بعد از آنکه أخذ فنون ثلاثة از أهل
البيت عليهم السلام کرده‌اند تدوین آن در کتب
نموده‌اند به امر ایشان تا در زمان غیبت کبری شیعه
أهل بیت در عقائد و أعمال به آن رجوع کنند و آن
کتب به طریق تواتر منتهی به متأخرین شده.

و کتاب «کافی» که ثقة الإسلام محمد بن
يعقوب الكليني قدس سره تألیف آن کرده‌اند مشتمل
بر فنون ثلاثة است.

پس چون محمد بن أحمد الجُنید العامل بالقیاس،
و حسن بن حسین بن علی بن أبی عقیل المعالی المتکلم

به ظهور رسیدند و فقیه شدید بودند، در زمان ایشان در

مدارس و مساجد مدار بر تعلیم و تعلّم طریقه عامّه بود. مطالعه کتب کلام و کتب اصول عامّه کردند، چون مهارت تمام در فنّ اصول فقه و فنّ کلام که از ائمّه منقول است نداشتند و در بعضی از مباحث فنّ کلام، و فنّ اصول فقه، موافقت با عامّه کردند و اختیار طریقه مرکّب از طریقه اخباریین و طریقه عامّه کردند و بنای اجتهادات برین نهادند.

و بعد از ایشان شیخ مفید رحمة الله علیه یعنی شیخ أبو جعفر از روی غفلت و حسن ظنّ به این دو فاضل موافقت ایشان کرد و در کلام و اصول فقه سلوک طریقه مرکّبه از طریقه عامّه و اخباریین و اصولیین کرد. و از این جهت علمای امامیه منقسم شدند به اخباریین و اصولیین چنانچه علامه حلی یعنی شیخ جمال الدین مُطَهَّر در بحث خبر واحد از «نهایه» ذکر کرده است؛ و در آخر «شرح مواقف» و اوایل کتاب «ملل و نحل» نیز تصریح به آن شده است.

چون شیخ مفید استاد علم الهدی یعنی سید مرتضی و استاد رئیس الطائفه بود آن طریقه در میان

أفاضل إماميه شايع شد تا نوبت علامة المشارق و
المغرب علامة حلّي شد. و چون تبخر علامة حلّي
در علوم از ابن جنيد و ابن أبي عقيل و شيخ مفيد
بيشتر بود، ايشان طريقه مرگبه را در كتب كلاميه و
اصوليه بسط و رواج بيشرت دادند و در اجتهادات
فقيهيه، بنا بر آن طريقه مرگبه نهادند. چون احاديث
عامه از باب خبر واحد خالي از قرائن نبود ايشان
تقسيم احاديث كتب خود به اقسام اربعة مشهور
كرده بودند؛ و علامة حلّي رحمه الله از روي غفلت
احاديث كتب خود و كتب طائفة محقه را به اقسام
اربعه تقسيم كرد با آنكه علم الهدى و رئيس الطائفة
و ثقة الإسلام و شيخنا الصدوق يعنى محمد بن بابويه
القُمي و غيرهم تصريح كرده اند به اينكه اجماع طائفة
محقه بر صحت آن شده.

و بعد از علامة حلّي شيخ شهيد أول يعنى شيخ
محمد مكّي رعايت طريقه او كرده و بناى تصانيف
خود بر آن نهاده، و بعد از ايشان سلطان المدققين
شيخ على رحمه الله عليه موافقت ايشان كرد. و
العالم الربّاني شهيد الثانى يعنى شيخ زين الدين

جبل العاملی رَحِمَهُ اللهُ تعالی نیز رعایت آن
طریقه کرد.

تا آنکه نوبت به أعلم علماء المتأخرین فی علم
الحديث و علم الرجال و أروعهم استاد الكل فی الكل
میرزا محمد استرآبادی - نور الله مرقدہ الشریف - رسید.
پس ایشان بعد از آنکه جمیع فنون احادیث را به فقیر
تعلیم کردند و به فقیر اشاره فرمودند که: إحيای طریقه
اخباریین بکن، و شبهاتی که معارضت به آن طریقت
دارد دفع آن شبهات بکن، و من را این معنی در خاطر
می گذشت لیکن ربّ العزّه تقدیر کرده بود که این معنی
بر قلم تو جاری شود.

پس فقیر بعد از آنکه جمیع علوم متعارفه را
از أعظم علماء فنون اخذ کرده بودم چندین سال در
مدینه منوره سر به گریبان فکر فرو می بردم و تضرّع
به درگاه ربّ العزّه میکردم و توسّل به ارواح مقدّس
أصحاب عصمت می جستم و مجدّداً رجوع به
احادیث و کتب عامّه یعنی مخالفان امامیه و در کتب
خاصّه یعنی امامیه میکردم از روی کمال تعمّق و
تأمّل، تا آنکه به توفیق ربّ العزّه و برکات سیّد

المرسلین و أئمة طاهرين - صلوات الله و سلامه
عليه و عليهم أجمعين - به اشارت لازم الإطاعة امثال
نمودم و به تألیف «فوائد مدنیّه» موفق شدم و به
مطالعه شریف ایشان مشرف شد. پس تحسین آن
تألیف کردند و ثنای مؤلفش گفتند رَحْمَةُ اللهِ.

صاحب «دبستان مذاهب» در اینجا مقداری از
شرح نواب اربعه و وظائف شیعیان را در زمان غیبت
بیان میکند و سپس میگوید: «باید دانست که: حدیث
نزد شیعه إمامیه اصولیه منقسم به چهار قسم می شود:
صَحیح و حَسَن و موثَّق و ضعیف.

(تا اینکه میگوید:) در طریق اخباریین نامه
نگار آنچه از امینان این راه که یکی از آنان محمد
رضای قزوینی است شنیده می نویسد. ایشان را
اخباریین بدان نامند که مدار بر خبر نهند و اجتهاد
نکنند. مُلّا محمد امین بعد از تحصیل علوم عقلی و
نقلی و شرعی به مکه معظمه رفت و آشکارا کرد که:
اجتهاد طریقه قدمای شیعه نیست. و آنچه از عارفان
و امینان اسرار او، نامه نگار شنیده می نگارد، و آن که
طالب زیادتی است به فوائد المدنی که گردآورده او
است بگراید.

نقل سخن محمد امین استرآبادی در طریقه

أخباریه

در اینجا مطالبی را از ایشان نقل کرده تا می‌رساند به اینجا که می‌گویند: پس طریق سالم آن است که حضرات داشتند؛ و آن طریق اخباریین است؛ و ایشان را اخباریین از آن گویند که مدار این طائفه بر خبر است و عمل به حدیث کنند و اجتهاد نکنند.

ملاً محمد امین خطاب به گروه مجتهدین اجتهاد پیشه متأخرین میکند که: شما خود قائلید و مقرر که آئین سلف و طریق قدما اجتهاد نبوده و راه سلف و طریق قدیم که در هنگام محمد و ائمه علیهم السلام بوده راه اخباریین است، پس ما را همین دلیل بسند است که راه ما طریق مستمر است؛ اما شما دلیل بر جواز اجتهاد بهم رسانید و به ما نمائید که: به فرموده کدام یکی از أصحاب عصمت این طریق پیش گرفته اید؟! چه بعد از محمد علیه السلام پیغمبری نیاید، و دینی نیارد؛ همچنین در کتاب پیغمبر و احادیث نبوی و ائمه وارد نشده که: تا فلان هنگام عمل به اخبار کنند و بعد از غیبت امام، اجتهاد

پیشه سازند.

پس به یقین معلوم شد که: شما اصول خود را با اصول اهل سنت و جماعت آمیخته‌اید و مذهب شما حکم سنگین گرفته که نه شهد است و نه سرکه؛ و شما نه از سنّیانید و نه شیعه! و وجه اجتهاد پیشه کردن متأخرین آن است که: چون هنگام تقیّه شدید شد رفتند و از کتب مخالفین تحصیل علوم کردند و آن مطالب در قلوب شما جا گرفت، پس آنچه رسوا بود، از کتب خود افکندند و بعضی از آن به آئین خود آمیختند.

در اینجا نیز ملّا محمد امین مطلب را تفصیل میدهد تا آنکه میگوید:

و باید دانست که: مجتهد باید به ظنّ خود عمل کند، و ظنّ شبهه است؛ و شبهه را شبهه از آن گویند که باطل است شبیه به حقّ. و طریق اخباریین آن است که: **بِي لِمٍ و لَا نُسَلِّمِ اَبْلَهَانَه** هر چه از امام شنوند دلیل قطعی دانند. پس عمل به راه اخباریین طریق قطعی است و قطعی را به ظنّی چه نسبت؟ و متأخرین شیعه گفتند: مجتهد را رسد که به ظنّ خود عمل کند، و دیگران را

إطاعت گمان او کردن؛ و این طریق قدما

نبوده پس عمل به اجتهاد سهو و خطا باشد.^۱

باری به طوری که مرحوم صاحب «الذريعة»

از او حکایت کرده است او مدعی است که چون

کتاب او در عقائد و ملل و نحل است، لهذا از طریقه

سید مرتضی رازی صاحب کتاب «تبصرة العوام» -

که تأیید مذهبی و جانبداری از آن کرده است و این

امر غلط است - عدول نموده و این کتاب را تصنیف

نموده است تا از تأیید و جانبداری گروهی و آئینی

دور باشد و به حق متحقق باشد و از روی تعصب که

حق را پنهان می کند نبوده باشد.

لیکن همان طور که گذشت مرحوم علامه

طهرانی رَحْمَةُ اللهِ متذکر شده اند که از گوشه و کنار

مطالب مندرجه در این کتاب - به طوری که ما اینک

بعضی از عبارات و مطالب او را نقل کردیم می توان

استنباط تشیع وی را نمود.

باید گفت: به هر حال، او خود، چه شیعه

باشد و چه نباشد، و هر مذهب و آئینی که داشته

^۱ کتاب «دبستان مذاهب» تعلیم ششم، نظر دوم، و از چاپ بندر معموره بمبئی در سنه ۱۲۶۲: از ص ۲۲۶ تا ص ۲۳۵.

باشد، از آنجا که آشنائی او با مذهب شیعه اثنا عشریه، همان طور که خود نیز ذکر کرده است، به توسط بعضی از اخباریین بوده است، مطالبی را که در معرفی شیعه و بیان عقائد و نظریات شیعیان نقل نموده است و من جمله سوره مجعوله‌ای که به عنوان سوره ساقطه آورده است، بر طبق مشرب اخباریون و در جانب‌داری از مذهب آنان می‌باشد.

از جمله آنکه در ذکر مذهب اثنا عشریه، عمدتاً و به تفصیل به معرفی طریق اخباریین و بیان نظرات آنها پرداخته و مروج این طریقه در عصر خود: ملا محمد امین استرآبادی را نام برده و مفصلاً مطالبی را از او در نقد و طعن اصولیین نقل می‌نماید؛ ولی در معرفی طریقه اصولیون و بیان جوابهای آنها از إشکالات اخباریون هیچ نیاورده و نامی از مروج مذهب آنها در آن عصر نبرده است.

از اساطین شیعه اصولیین در آن عصر همچون میرداماد و شیخ بهائی و مجلسی اول و محقق کرکی: علی بن حسین بن عبد العالی صاحب کتاب «جامع المقاصد» و أمثال این

اعلام و أساطین نام نبرده است. آیا نصرت و

جانبداری از این بیشتر متصور است؟!!

نقدی بر مکتب اخباری

تمام إشکالاتی که در این سطور مذکوره از

قول اخباریون به اصولیون حکایت نموده است آنها

جواب متین و رشیق داده‌اند و إثبات صحّت و

درستی مذهب خودشان را نموده‌اند که مذهب اهل

البیت همان مذهب اصولیون می‌باشد که عقل را

دارای ارزش و قیمت میدانند؛ أمّا اخباریون عقل را

اسقاط می‌کنند، و به تعبّد به خبری بدون ملاحظه

سند و صحّت آن دل میدهند. این در حقیقت غیر از

نَعَم و نَسَلَمِ اَبْلَهَانَه چیزی می‌تواند بوده باشد؟!!

اخباریون نظر به متن خبر نمی‌کنند؛ با علم

متناقض باشد، با واقع متضادّ باشد، با حکم عقلی

تباین داشته باشد؛ ابدأً به این جهات نظر نمی‌افکنند،

فقط نظر به سند حدیث را آنهم اگر فقط در اصول

اربعه باشد کافی میدانند. و این طریق را اصولیون

باطل کرده‌اند و پنبه آن را زده‌اند و جسدش را

سوخته، خاکسترش را به باد داده‌اند.

آنها می‌گویند: بسیاری از اوقات، ما صحّت
سند را از صحّت متن می‌شناسیم. دین اسلام و قرآن
که براساس علم و حقّ و أصالت است حکم به باطل
و لو تعبّداً نمی‌کند، و رسول أوّل أوّل عقل عالم بود،
و أئمّه و پیشوایان تشیّع أوّلین و عالی‌ترین عقلای
عالم بودند. در این صورت تعبّد کورکورانه و علی
العمیاء در شریعت نیست؛ آنچه هست نور است، و
حقّ و اصالت و واقع. ما به اخباری که متواتر یا
مستفیض یا محفوف به قرائن قطعیه باشد عمل
می‌کنیم. اخبار آحادی که حجّیت آنها بالقطع و
الیقین ثابت باشد عمل می‌نمائیم، نه به هر خبری که
مقطوع و یا مرسل در فلان کتاب ثبت شده باشد، با
وجود کثرت اخبار مجعوله موضوعه مدسوسه که در
همین کتب توزیع شده است.

مجتهد به ظنّ عمل نمی‌کند مگر آنکه در راه
وصول به حقّ به یقین منتهی شود. ظنّیه الطّریق لا یُنافی
قَطْعِیَّةَ الحُکْمِ راجع به این مهمّ است.

بالآخره ما اینک در صدد آن نیستیم که در
اینجا یکایک از خطاهای اخباریون را بشماریم. آقا
محمد باقر بهبهانی، و جمله تلامذهاش، و تلامذه

أفضل المحققين شيخ مرتضى أنصاری در کتاب «رسائل» خود در یکایک از مسائل مختلف فیها میان اصولیون و اخباریون وارد شده و بحث عمیق فرموده‌اند؛ و بحمد الله و المنّة بازار اخباریگری امروز رونقی ندارد.

اگر این اعلام نبودند اخباریون با همین عبارات دلفریب و عوامگیر: «متابعت از عقل موافقت عامّه است. موافقت أهل البيت تسلیم شدن بدون چون و چرا در برابر اوامر آنهاست. آیا به عقل رجوع کردن طریقه عامّه نمی باشد؟ کُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ» و أمثال اینها چنان پیشرفت کرده بودند که عالم اسلام را به جهل و کوری و نابینائی کشانده بودند، و با مخالفت با حکمت و عرفان و به طور کلی جمیع علوم عقلیه شبحی تاریک و مبهم برای آینده ترسیم نموده بودند.

از زمان همین آقا ملا محمد امین استرآبادی گسترش این رویه شد تا اینکه آثار او را در شیخ أحمد أحسائی و تابعینش دیدیم و علوم و معارف آنها را که در حقیقت باید سدّ علوم و معارف نام نهاد مشاهده نمودیم؛ تا شیخ مجدّد و محیی مذهب،

وحید بهبهانی: آقا محمد باقر قیام فرمود و با مکتب متقن و اصولی و راستین خود اساسشان را بر انداخت و بنیادشان را منهدم نمود، و معلوم شد که: شیخ مفید و شیخ طوسی و علم الهدی سید مرتضی و علامه حلّی‌ها از روی غفلت به اصول نگرویده‌اند، بلکه با دیده بصیرت و کنجکاوانه بدان نگریسته‌اند.

باری منظور ما از این گفتار آن بود که بدانیم:

مؤلف کتاب «دبستان مذاهب» با آنکه مجهول الهویّه است و هنوز یقیناً نمی‌توان حکم به شخص معینی نمود، مع‌ذلک کلام او در ذکر مذهب اثنا عشریّه، کلام یک اخباری مذهب صرف است و سوره مجعوله و موضوعه «ولایت» را که به عنوان سوره ساقطه از قرآن به عنوان معرفی شیعه در کتابش آورده است، هر کس به آن نظر کند، با اندک تأملی می‌فهمد که مجعول و دروغ است. قرآن حکیم و عزیز و فرقان مجید معجز کجا و این سوره مبتذل که به گفتار آشتیانی: هر کس به لغت عرب آشنا باشد می‌تواند مثل این سوره را بسازد، کجا؟!!

به طور قطع و یقین این سوره ساخته و پرداخته برخی از همین اخباریین است که کاسه از آش داغ‌تر شده و برای حمایت مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام و بیان مثالب خصمانش دلسوزی نموده و این را ساخته و بافته و به کلامِ الهی - عیاذاً بالله - نسبت داده‌اند.

و لهذا در کلام آشتیانی دیدیم که در غیر کتاب «دبستان مذاهب» یافت نشده است و ابن شهر آشوب اشاره‌ای به سوره‌ای ساقطه به نام ولایت فرموده است.

نقدی بر کتاب فصل الخطاب در تحریف قرآن

و نظیر آراء کتاب «دبستان مذاهب» آراء کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الأرباب» است.

محدث نوری صاحب کتاب «مستدرک الوسائل» که از جمله کتب نافع می‌باشد بالأخص در خاتمه آن که حقاً مباحث بکر و تازه‌ای ارائه داده است - گرچه در بسیاری از موارد آن جای اشکال باقی است - کتابی در تحریف کتاب الهی نگاشته، و تحریف آن را نه از جهت تغییر و زیاده بلکه فقط از

جهت نقیصه خواسته است به اثبات برساند.

حقیر اوقات اقامت و تحصیل در نجف

أشرف این کتاب را از حضرت استادمان در بحث

حدیث و رجال و درایه: علامه حاج شیخ آقا بزرگ

طهرانی قدس سره به عنوان امانت گرفتم و از ابتدا تا

انتهاش را مطالعه نمودم به ضمیمه جزوه إلحاقی

ایشان با خط شریف خود در ابتدایش که به نام «ردّ

کشف الارتیاب» مرحوم نوری قدس سره نوشته بود،

و مرحوم علامه طهرانی فرمودند: استاد ما حاجی

نوری قدس سره فرموده است: من راضی نیستم

کسی «فصل الخطاب» مرا بدون این نوشته مطالعه

کند.

و علی کل تقدیر مرحوم محدث نوری در این

کتاب با شش دلیل می خواهد اثبات خصوص نقیصه

را در کتاب الله المنزل بنماید؛ به خلاف زیادتی و

تغییر را که ولو در کلمه واحده باشد از آن دفع

می کند. کتاب قطوری است از مجموعه روایات عامه

و خاصه در این مقام.

در این کتاب آنچه توانسته است از

جمع‌آوری روایات دریغ ننموده است. و

حقیر در وقت مراجعت از نجف اشرف چون شرح
خصوصیات کتاب و مطالعه‌ام را برای حضرت استاد
آیه الله علامه طباطبائی قدس سره شرح دادم و از
کثرت روایات وارده در آن سخن به میان آمد،
فرمودند: کُلَّمَا كَثُرَتْ فِيهِ الرَّوَايَاتُ اَزْدَادَ بُعْدًا عَنِ
الْوَاقِعِ. این روایات کثیره را باید تأویل نمود؛ و اگر
قابل تأویل نباشد همگی مردودند، بدون هیچ تأمل. در
آن وقت فقط جلد اول تا سوم تفسیر «المیزان» طبع
شده بود، و وعده فرمودند: در محل مناسب در آینده از
بحث عدم تحریف قرآن گرچه نقیصه باشد بحث واف
فرمایند. و اخیراً در همین اوراق ملاحظه شد که با چه
منطق قوی أدلّه قائلین به آن را رد کرده‌اند و اثبات
نموده‌اند که: این قرآن در دست ما همان کتاب الله
المنزل من السماء می باشد بدون اندک تغییری.

نظیر این مطلب را روزی به محضر اقدسشان
عرض کردم: محدث شوشتری شیخ محمد تقی
صاحب دوره کتاب «قاموس الرجال» کتابی نوشته‌اند
در اثبات سهو و خطا از امامان علیهم السلام.

بدون درنگ فرمودند: این نوع کتب ارزش علمی ندارند، امام خطا نمی‌کند.

عرض کردم: در این کتاب اخباری را جمع کرده است که بعضی از آنها دارای سند صحیح می‌باشند.

فرمودند: هر چه می‌خواهد باشد، مردود است. امام خطا نمی‌کند.

نقدی بر محدّث نوری (ره) در تألیف کتاب «فصل الخطاب»

مرحوم نوری همچون مؤلّف کتاب «الانخبار الدّخيلة» مذاق اخباری مذهب داشته و از عبارات و مطالبشان در ردّ کلام معقول و حکمت و عرفان بآیّ وجه کان دریغ نمی‌نمایند، و در همان چاهی سقوط می‌کنند که صاحب کتاب «دبستان مذاهب» سقوط نمود، و وارد می‌شوند در بحث و تنقیح و جرح و تعدیل اموری که شأن علمی آنها نیست. فلهذا ملاحظه می‌شود که این گونه افراد اخباری مسلک که بنای اجتهاد و تحقیقاتشان و آرائشان بر تعبّد به ظواهر اخبار است بدون تعمّق در معنی، برای اسلام و مطالعه کننده آثار آنها، چقدر زیانباراند. مرحوم

نوری در کتاب خود که در أحوالات سلمان فارسی

نوشته است، إثبات أفضلیت وی را بر

حضرت أبا الفضل العباس عليه السلام نموده است.

ما اینک در صدد بیان این مسائل نیستیم، و وقت و مجال نیز اجازه نمی‌دهد در تنقید آراء بعضی پردازیم؛ ولی همین قدر می‌خواهم عرض کنم: صاحب «فصل الخطاب» کتاب مضرّ و بدون ارزش علمی و مخالف با آراء اساطین مذهب مثل شیخ صدوق و سیّد مرتضی و شیخ الطائفة الحقّة المحقّّة و أمثالهم، صاحب همان کتاب احوال سلمان فارسی است که در آنجا به اثبات افضلیّتش بر قمر بنی هاشم قلمفرسائی نموده است.

آخر کسی نبود که بدین مردمان بدون تعمّق بگوید: چه کسی شما را در موقف إخلاص و خلوص و ولایت و شرف و امامت، و جرح و تعدیل، و بهشت و جهنّم نشانده است تا وظیفه خود بدانید که مقام قمر بنی هاشم را که هزاران نفر مثل سلمان باید کفشداری و خاک‌روبی صحن و درگاه او را بنمایند، از مقام سلمان پائین‌تر بدانید؟! «فصل الخطاب» کتابی است از نقطه نظر علمای شیعه بدون اعتبار؛ و نظریّات شخص منحرف از طریق است که

پس از وی چه اعتراضاتی از دنیای اسلام و تشیع به او شد و او در جواب فرومانده بود.

روزی که حقیر این کتاب را در نجف اشرف مطالعه می‌کردم، یکی از محققین از علما و آیات^۱ آن زمان که به دیدن من در منزل آمد گفت: این چه کتابی است که مطالعه می‌کنی؟!

عرض کردم: «فصل الخطاب» مرحوم محدث نوری.

گفت: این را کنار بگذارید؛ وقت خود را به این مطالب تلف نکنید! چون مرحوم نوری این کتاب را نوشت شیخ الإسلام مصر برای مرحوم مجدد آیه الله بزرگ شیرازی قدس سره نوشت: دست این مرد را ببرید، انگشتهای وی را قطع کنید!

^۱ مرحوم عماد المحققین العظام آیه الله آقا میرزا حسن بجنوردی قدس سره صاحب کتاب مفید و ممتع دوره «القواعد الفقهية» که در هفت مجلد به طبع رسیده است.

عرض کردم: بالأخره علم و اطلاع بر مضامین این کتب برای شخص محصل که در صدد اجتهاد می‌باشد لازم است و امروز پنجشنبه است و روز تعطیل است؛ و من ابداً اوقات تحصیلی خود را همان طور که خود می‌دانید صرف غیر علوم متعارفه در حوزه نمی‌کنم.

گفت: آری! در این صورت عیب ندارد.

گفتار صاحب الذریعه درباره فصل الخطاب

حضرت استاد آقا شیخ آقا بزرگ قدس سره مردی عظیم التقوی، أخلاقی، مَهْدَب و دارای حسن خلق و بشاشت وجه، و کریم النفس بود، و ابداً راضی نبود به مقام استادشان مرحوم محدث حاجی میرزا حسین نوری فرزند مرحوم آقا شیخ محمد تقی نوری صاحب «فصل الخطاب» جسارتی شود، و با کمال تواضع و اخلاق از او این طور دفاع می‌نمودند که: حملاتی که بر او می‌شود راجع به همه گونه تحریف است، ولی ساحت او از این تهمت بری است؛ چرا که فقط در «فصل الخطاب» از نقیصه آن سخن به میان آورده است و از تحریفات دگر همچون تغیر و تبدیل و زیادتی، جداً دفاع نموده

است و قرآن را إجماعاً منزّه از این گونه تغییرات می‌داند.

ایشان دربارهٔ این کتاب در «الذريعة» خود فرموده‌اند:

الفصل الخطاب في تحريف الكتاب لشيخنا

الحاجّ ميرزا حسين النوري الطبرستاني ابن المولى محمد تقى بن الميرزا على محمد النورى كه در يالو از قرای نور طبرستان در سنه ۱۲۵۴ متولد شدند، و در سنه ۱۳۲۰ شب چهارشنبه ۲۷ ماه جمادى الأخرى فوت می‌کنند، و همان روز در ایوان سوم از طرف راست کسی که از باب قبله داخل صحن مرتضوی می‌شود، دفن می‌گردند.

در این کتاب، إثبات عدم تحريف را به زیادتی و تغییر و تبدیل و غیرها از آنچه تحقق پیدا نموده و واقع شده است در غیر قرآن، گرچه به کلمه واحدهای بوده باشد که ما جایش را ندانیم نموده است.

و در خصوص غیر آیات أحكام اختیار کرده است که: از جمع کنندگان قرآن، تنقیص حاصل شده

است به طوری که ما عین آن را نمی‌دانیم؛ امّا نزد

أهلش

مشخص و موجود می‌باشد. بلکه از اخباری که آنها را در کتاب مفصلاً ذکر کرده است علم اجمالی به ثبوت نقص فقط، حاصل است.

شیخ محمود طهرانی مشهور به مُعَرَّب ردّی بر وی نگاشت و نامش را «کشف الارتیاب عن تحریف الکتاب» نهاد. چون این مطلب به شیخ نوری رسید، رساله‌ای فارسی جداگانه در جواب از شبّهات «کشف الارتیاب» همان طور که در ج ۱۰، ص ۲۲۰ گذشت نوشت. و این بعد از طبع «فصل الخطاب» و نشر آن بود.

و شیخنا عادتش این بود که می‌گفت: راضی نیستم از کسی که «فصل الخطاب» را مطالعه کند و نظر در این رساله را واگذارد.

شیخنا در اوّل رساله جوابیه گفته است: اعتراض براساس مغالطه در لفظ تحریف است؛ چرا که مراد من از تحریف، تغییر و تبدیل نیست، بلکه خصوص إسقاط بعض از آن چیزی است که نازل شده است و نزد أهلش محفوظ می‌باشد.

و علاوه مراد من هم از کتاب، قرآن موجود

میان دَفْتین نیست؛ به علّت آنکه آن قرآن بر آن حالتی که بین الدَفْتین در عصر عثمان بود، اینک هنوز باقی است؛ نه زیادی بر آن عارض شده است نه نقصان. بلکه مراد من کتابِ الهی نازل شده است.

و من خودم از او شفاهاً شنیدم که می گفت: من در این کتاب ثابت نموده‌ام که: آنچه فعلاً در میان دَفْتین موجود است، دست نخورده همان است که در عصر عثمان بوده است؛ اَبداً تغییری و تبدیلی همان طور که در سایر کتب سماویّه حاصل شده است در آن رخ نداده است. بنابراین سزاوار است به آنکه نامیده شود: «فصل الخطاب فی عدم تحریف الکتاب». و علی هذا نامیدن آن به این نامی که مردم آن را بر خلاف منظور و مراد من حمل می کنند، اشتباهی است در نامگذاری. و لیکن من در این کتاب نیاورده‌ام آنچه را که آن را بر او حمل می نمایند. بلکه مراد من، إسقاط بعض وحی مُنزل الهی است؛ و اگر می خواهی تو نام آن را بگذار: «الْقَوْلُ الْفَاصِلُ فِي إِسْقَاطِ بَعْضِ الْوَحْيِ النَّازِلِ» ...

و رسالهٔ جوابیه آن در حرف راء به عنوان «الرَّدُّ

علی کشف الارتیاب» گذشت.

و حاج مولی باقر واعظ کجوری طهرانی با کتابش به عنوان «هدایة المرتاب فی تحریف الکتاب» آن را تأیید نموده است. و کتاب «کشف الحجاب و النقاب عن وجه تحریف الکتاب» تألیف شیخ محمد بن سلیمان بن زویر سلیمانی خطّی بحرانی شاگرد مولی ابی الحسن الشریف العاملی خواهد آمد.

و شیخ هادی طهرانی محصل آنچه را که در «فصل الخطاب» آمده است در کتاب خود به نام «مَحَجَّة العلماء» مطبوع در سنه ۱۳۱۸ آورده است؛ و اگرچه اخیراً به جهت دفع آنچه که ظواهر کلمات و عنوانات موهم آن است، از آن برگشته است.^۱

و درباره هویت کتاب ردّ بر «فصل الخطاب» گوید:

«كشْفُ الارتياب في عدم تحريف الكتاب» تألیف فقیه شیخ محمود بن ابی القاسم شهیر به معرّب طهرانی متوفی در اوائل عشر دوّم بعد از سنه ۱۳۰۰ این کتاب را بر ردّ «فصل الخطاب» شیخنا النوری نوشته است. و چون به دست شیخ نوری

^۱ «الذريعة الى تصانيف الشيعة» ج ۱۶، ص ۲۳۱ و ص ۲۳۲.

رسید رساله‌ای علی‌حده در جواب شبهات او نوشت
و پیوسته توصیه می‌نمود که: هر کس نسخه‌ای از
«فصل الخطاب» نزد اوست باید این رساله را بدان
ضمیمه نماید به جهت آنکه این رساله به منزله
متمّمات آن است ...

این کتاب را بر مقدمه و سه مقاله و خاتمه‌ای
ترتیب داده است. و اوّل اشکال او این است که:
چون ثابت بشود تحریف قرآن، یهود می‌گویند: فرق
میان کتاب ما و کتاب شما در عدم اعتبار نیست. او
در رساله جوابیه جواب می‌دهد که: این مغالطه لفظیه
می‌باشد؛ چون مراد از تحریف واقع در کتاب غیر از
آن چیزی است که لفظ بر آن حمل می‌شود از تغییر
و تنقیص و تبدیلی که جمیع آنها در کتب یهود و
غیرهم تحقق یافته است؛ بلکه مراد از تحریف کتاب
خصوص تنقیص است فقط، و در غیر احکام فقط.
و اما زیادی در آن، اجماع مَحْصَلّ از جمیع فرق
مسلمین و اتفاق عام کلمه ایشان بر آن واقع است که:
در قرآن گرچه به مقدار کوتاه‌ترین آیه‌ای، و یا کلمه

واحد‌های در جمیع قرآن که ما محلّ آن را ندانیم
بوده باشد زیاد نگردیده است.^۱

و دربارهٔ هویت رسالهٔ ردّ بر کشف الارتیاب
گوید: آن را شیخنا النوری تألیف کرد و آن رساله
فارسی است که طبع نشده است ...

در اینجا مفصلاً جواب نوری را از اینکه ایراد
مغالطهٔ لفظیه است به عین آنچه ما از وی در معرفّی
«فصل الخطاب» و در معرفّی «کشف الارتیاب» ذکر
نمودیم آورده است، و در پایان آن گوید: لآنّ یتثبت
فیه من أوّله إلى آخره عدم وقوع التّحریف بهذا
المعنی فیه أبداً.^۲ (یعنی زیادتی و تغییر و تبدیل.)

و دربارهٔ هویت کتاب «مَحَجَّةُ الْعُلَمَاء» که
أخبار «فصل الخطاب» را در آن آورده است، و سپس
از آنها برگشته است گوید: در اصول فقه است در دو
مجلد ... تألیف شیخ هادی بن مولی محمد أمين
طهرانی نجفی متوفی در ۱۰ شوال سنه ۱۳۲۱ ... و
آن کتاب در طهران در سنه ۱۳۱۸ طبع سنگی شده

^۱ «الذریعة» ج ۱۸، ص ۹ و ص ۱۰.

^۲ «الذریعة» ج ۱۰، ص ۲۲۰ و ص ۲۲۱.

معلوم است که: جواب مرحوم محدث نوری

از اینکه: اشکال مبتنی بر مغالطه لفظیه است، تمام

نیست. زیرا گرچه از ناحیه تغییر و تبدیل و زیادتی

بحث از تحریف، نفی آن را إفاده داده است؛ اما از

ناحیه نقیصه این کتاب متحمل آن است، و آن مستلزم

اشکال می باشد.

و اما اینکه إفاده نموده اند که: مراد از تحریف

کتاب ربّ الأرباب همان کتابی است که جبرائیل بر

پیغمبر نازل کرده است نه این قرآن فعلی معمولی که

در دست ماست و یقیناً این همان کتاب جمع شده به

دست عثمان است؛ ایضاً گفتاری است بدون فایده.

کسی اشکال در این قرآن فعلی و تحریف آن از زمان

عثمان تا به حال نکرده است. اشکال در تحریف

قرآن مُنَزَل از آسمان به پیامبر است که آیا همان آیات

و سور بدون کم و زیاد و تغییر و تبدیلی گرد آمده

است و به صورت قرآن فعلی

^۱ «الذريعة» ج ۲۰، ص ۱۴۶ و ص ۱۴۷.

در آمده است؟ یا در زمان خلفای پیشین و در
عصر عثمان در جمع‌آوری در حین جمع اول در
زمان ابوبکر، و در حین جمع دوم در زمان عثمان
نقیصه و یا زیادتی در آن پدید آمده است؟!!

گفتار شیعه آن است که: آن قرآن مُنَزَّل من السَّمَاء
بدون کم و زیاد به صورت همین قرآن است. و ما در
این کتاب که در صدد بیان عقاید شیعه می‌باشیم به
عنوان عدم تحریف زیاده یا نقیصه و یا تغییراً و تبدیلاً
عقیده آنان را طبق همین بحثی که ملاحظه نمودید بیان
و اثبات می‌کنیم و الحمد لله وَحْدَهُ.^۱

^۱ فقیه و مدافع أهل البيت: مرحوم سیّد محسن امین حسینی عاملی در کتاب
«أعیان الشیعة» طبع دوم ج ۱، ص ۱۲۱ تا ص ۱۲۳ در پاسخ ابن حزم که
نسبت تغییر در قرآن را به امامیه داده است می‌فرماید:
او می‌گوید: از عقائد امامیه همگی ایشان از زمان قدیم و جدید، آن است
که: قرآن تبدیل یافته است: مواردی که از آن نیست در آن اضافه شده و
موارد بسیاری از آن کاسته شده و موارد بسیاری تبدیل پیدا نموده است؛ غیر
از علی بن الحسین بن موسی بن محمد بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن
محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب که از امامیه بود و تظاهر به
اعتزال می‌نمود. زیرا که وی این رأی را انکار می‌کرد و کسی را که بدان قائل
باشد تکفیر می‌نمود. و همچنین دو مصاحب او: ابو یعلی میلاد طوسی و
ابو القاسم رازی.

و ما می‌گوئیم: یک نفر از امامیه از قدیم و جدید قائل نشده است که در قرآن
زیادتی می‌باشد نه اندک و نه بسیار تا چه رسد به تمامی امامیه. بلکه جملگی
ایشان اتفاق دارند بر عدم زیادتی. و آنهایی که روی گفتارشان حساب
می‌شود و اعتنا می‌شود از محققین آنها اتفاق دارند بر آنکه: از قرآن چیزی
کاسته نگردیده است. و تفصیل این مطلب هنگام ذکر کلام رافعی خواهد

گفتار آیه الله أمين جبل عاملی در عدم تحریف

قرآن (ت)

آمد. و کسی که خلاف این را بدانها نسبت دهد، کاذب و افترازننده و جرأت کننده بر خدا و رسول او می باشد. و کسانی که ابن حزم آنان را استثناء نموده (علی بن الحسین و مصاحبانش) و گفته است: ایشان زیادی و نقیصه را در قرآن انکار دارند و قائلین به آن را تکفیر می نمایند، آنها أجله علماء امامیه هستند؛ اگرچه او در ادعای تکفیر دروغ می گوید، آن تکفیری که آن را در کتابش با پیمانه سرشار پیوسته برای مردم توزین می نماید و قلم و زبانش بر آن عادت کرده است. آن علی ابن الحسین که در کلام وی آمده است شریف مرتضی علم الهدی ذو المجدین از أجله علماء امامیه و پیشوایان آنها و مشاهیرشان می باشد و از اجداد او موسی را میان محمد و ابراهیم ساقط کرده است. و گفتار او که: وی امامی بود و لیکن به اعتزال تظاهر می کرد، جداً گفتار طریقی [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] می‌باشد. امامی چگونه می‌شود معتزلی باشد؟ کتاب «شافی» مرتضی ردّ کتاب «معنی» قاضی عبد الجبار است که وی از مشهورترین مشایخ علماء معتزله است. و لیکن گروهی عادت کرده‌اند به اینکه جماعتی از محققین علماء امامیه را نسبت به اعتزال دهند به سبب موافقتشان با معتزله در بعضی از مسائل مانند مسأله رؤیت و حُسن و قُبْح و أمثالهما. و این خطا می‌باشد و گوینده‌اش به غلط رفته است. چرا که معتزله به آنان که اهل سنت نامیده می‌شوند نزدیک‌ترند تا به شیعه؛ چون با آنها در امر خلافت و در اخذ فروع دین از ائمهٔ اربعهٔ عامه موافقت دارند.

و اما ابو یعلیٰ میلاد طوسی نامی است محرّف، و صحیح آن: ابو یعلیٰ سلّار است و لیکن وصفش به طوسی خطا می‌باشد؛ بلکه او سلّار دیلمی است. و سید مرتضی شاگرد دگری دارد به نام شریف ابو یعلیٰ محمد بن الحسن الجعفری؛ و از تلامذهٔ سید مرتضی شیخ ابو جعفر محمد ابن حسن طوسی می‌باشد؛ اما ابن حزم به جهت شدت تفحص و تحقیقش (!) هم اسم و هم صفت را تحریف نموده است. اما ابو القاسم رازی ظاهراً آن نیز نامی محرّف باشد؛ چون ما در أصحاب سید مرتضی احدی را بدین اسم نمی‌شناسیم. و ما در بحث هشتم ذکر نمودیم که: صدوق از اعتقاد امامیه، عدم نقص و عدم زیاده را در قرآن به شمار آورده است. و از اینجا دانسته می‌گردد که: گفتار ابن حزم افترائی محض می‌باشد. علاوه بر اینها اختلاف در برخی آیات قرآن در عصر صحابه موجود بوده است: ابن مسعود این طور قرائت کرده است: *فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى*. این را طبری در تفسیرش حکایت نموده است. و در آتیه هنگام ذکر کلام ابن حزم خواهد آمد گفتار بعضی از آنان که اهل سنت نامیده می‌شوند به وقوع نقیصه در قرآن. و مسلمانان در بسم الله الرحمن الرحيم اختلاف نموده‌اند که آیا آن جزئی از سوره‌ها می‌باشد یا نه؟ ابوحنیفه آن را جزء نمی‌داند و شافعی آن را جزء میدانند و ائمهٔ اهل بیت آن را جزء میدانند. و علمای علم اصول گفته‌اند: آنچه با خبر واحد نقل شود از قرآن نمی‌باشد. و این اعترافی است از ایشان به وقوع خلاف. اما جمیع این سخنان گفتاری است شاذّ و مسبوق و ملحوق به إجماعی که بر عدم زیاده و نقیصه قائم می‌باشد.

آیه الله امین عاملی در همین کتاب در ص ۱۴۱ تا ص ۱۴۵ می‌فرماید: رافعی در کتاب «اعجاز القرآن» ص ۱۸۵ گوید: اما رافضیان - أخزاهم الله - این طور بودند که می‌پنداشتند قرآن تبدیل یافته است و در آن کمی و زیادی روی داده و از مواضع خود تحریف یافته است؛ و اُمّت این عمل را با سنت نیز به جای آوردند. و تمام این کارها و دستبردها از پندارهای شیخشان و عالیشان هشام بن حکم بوده است برای اسباب و أغراضی که اینجا محلّ

شرح آن نمی‌باشد؛ و رافضیان از روی جهالت و حماقت از کلام او پیروی کردند- انتهى.

و ما می‌گوئیم: اَمَا شَتَاب او در سَبِّ و شتم به واسطهٔ آن است که: «هر کوزه از آن همان برون [ادامه در صفحه بعد]

^۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] تراود که در اوست.» و از قدیم الاِیام مردم کافر کیش ربّ العزّة و انبیاء و مرسلین را سبّ می‌نموده‌اند. و نیاکان رافعی: بنی امیه، که وی به إعلاء کلمه و تعظیم و تکریم نامشان و ذکرشان می‌پردازد، نیاکان شیعه و امامشان امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب برادر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و صینو و همپایه و هم شاخهٔ او را سبّ می‌کرده‌اند. اَمَا در اثر این سبّ نمودن اُبداً ضرری بدیشان واصل نگشت.

و اَمَا اینکه می‌گوید: رافضه می‌پندارند که قرآن تحریف شده است، این سخنی است افتراء و دروغ که از ابن حزم در گفتارش که در این مبحث گذشت پیروی نموده است. بزرگان علماء شیعه و محدثین آنها بر خلاف آن تصریح دارند. و ما در آنجا مبین ساختیم که جمیع شیعیان عموماً بر عدم زیادتی، و محققین و افرادی از ایشان که به کلامشان اعتنا می‌گردد بر عدم نقیصه در قرآن اتّفاق نموده‌اند. و در آنجا اشاره نمودیم که: قول به نقص در قرآن از اقوال شاذّه‌ای است که در اهل سنّت و شیعه پیدا شده بود، و اختصاص به شیعه ندارد، و از دو فرقه شیعه و سنی مسبوق و ملحق می‌باشد به إجماع بر عدم نقصان. بنابراین بدان اعتنائی نمی‌گردد. پس موضع عیب و محلّ نقد و ایراد بر ما کجاست ای انصاف دهندگان؟! و در اینجا ما برای روشن شدن بیشتر کلاممان گفتارهایی را از اَجَلَاء علماء شیعه که نصّ است در آنچه که گفته‌ایم ذکر می‌کنیم.

در اینجا مرحوم سیّد محسن امین کلام صدوق را در «اعتقادات» و کلام شیخ طَبْرِسی را در «مجمع البیان» و به نقل از او کلام علم الهدی سیّد مرتضی را در مسائل «طرابلسیات»، و کلام شیخ طوسی را در اوّل کتاب «تبیان» ذکر کرده است؛ تا میرسد به اینجا که می‌گوید: و شیخ جعفر نجفی فقیه عصرش در کتاب «کشف الغطاء» می‌گوید: لا ریب أنّ القرآن محفوظ من النّقصان بحفظ الملک الدّیّان کما دلّ علیه صریح القرآن و إجماع العلماء فی کلّ زمان، و لا عبرة بالنّادر- انتهى. و شیخ بهائی می‌گوید: و صحیح آن است که قرآن عظیم محفوظ می‌باشد از دستبرد به آن، خواه به زیاده و خواه نقیصه، و بر این امر دلالت دارد قوله تعالی: و إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ. و از سیّد محسن بغدادی در «شرح وافیه» نقل است إجماع بر عدم زیاده، و اینکه آنچه معروف است میان اصحاب ما حتّی حکایت اجماع بر آن شده است ایضاً عدم نقیصه

می‌باشد - انتهى . و شیخ علی بن عبد العال کرکی رساله‌ای در نفی نقیصه تدوین نموده است . و فاضل معاصر شیخ جواد بلاغی نجفی صاحب کتاب «الهُدَى إِلَى دین المصطفی» در مقدمه کتاب خود: «آلاء الرَّحْمَنِ فِي تفسیر القرآن» می‌گوید: پیوسته قرآن کریم بر حسب حکمت تشریح و حوادث و مقتضیات تازه پدید آنا فأنّا، در نزولش متدرّجاً و قسمت به قسمت نازل می‌گردیده است . و هر زمان که چیزی از آن نازل می‌گشت دل‌های مسلمین به سوی آن می‌شتافت و برای أخذ و فهم آن، سینه‌هایشان منشرح می‌گردید و با نیکوترین رغبت و اشتیاق، و کامل‌ترین اقبال برای حفظ کردن آن سرعت می‌نمودند و حافظه قوی آنها، که عرب در آن امتیاز دارند و بدان معروف و شناخته شده‌اند، آن را به خود می‌گرفت و جذب می‌کرد، و آن را در دل‌هایشان مانند نقش بر روی سنگ ثابت و برقرار می‌ساختند، و شعار اسلام و علامت شخص مسلمان در آن زمان، آراستگی و پیراستگی به حفظ آیاتی بود که از قرآن نازل گردیده است برای آنکه با حجّت‌های آشکار آن، و شرایع و اخلاق فاضله، و تاریخ مجید، و حکمت باهره، و ادبیت عربی فائق و معجز آن، قوت بصیرت گیرد . و این نهج و منهج استمرار یافت تا آنکه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تعداد هزاران و دهها هزار مسلمان بودند که همگی آنها از حاملین و حفظه قرآن به شمار می‌آمدند، و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود و دیگر انتظاری برای نزول تتمه‌ای برای قرآن نبود، در آن هنگام مسلمین بر آن شدند که قرآن را در مصحف جامعی تسجیل کنند . لهذا ماده قرآن را با اشراف هزاران مرد مسلمان از حافظین آن جمع کردند، و قرآن بر این احتفال عظیم و اجتماع کبیر مسلمین نسلاً بعد نسل به طور مستمر باقی ماند به طوری که برای هیچ امر تاریخی تواتر و بداهت بقائی که برای قرآن اتفاق افتاده است پیش نیامده است همان طور که خداوند - جَلَّتْ آلاؤُهُ بقوله تعالی: "إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ" و بقوله تعالی: "إِن عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ" وعده حفظ آن را داده است . و علی هذا اگر در روایات شاذه چیزی درباره ضیاع و از میان رفتن برخی از آن شنیدی، برای آن وزنی را اقامه مکن و تا جایی که علم اجازه میدهد درباره اضطراب و وهن آن روایات و ضعف راویانش و مخالفتش با مسلمانان و آنچه به کرامت قرآن چسبانده است از آن چیزهائی که از جهت دنائت و پستی شباهتی به قرآن ندارد، سخن بگو! - انتهى .

سپس مرحوم بلاغی مقداری از آن روایات را بیان نموده است، و در حاشیه ذکر کرده است روایاتی را که دلالت دارند بر آنکه قرآن را در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع نموده است: معاذ بن جبل، و عبادة بن صامت، و ابي بن کعب، و أبو أيوب أنصاری، و أبو درداء، و زید بن ثابت، و سعد بن عبید، و أبو زید؛ و اینکه از جمله کسانی که قرآن را در زمان حیات

گفتار سیّد محمّد تیجانی در تبرئه شیعه از قول

به تحریف

در اینجا که می‌خواهد سخن ما در این موضوع خاتمه یابد، سزاوار دیدیم مطالبی را از صدیق ارجمند و شاب برومند، المهتدی بنور الولاية، الرافض مراتب البدع و الانحراف دکتر سیّد محمّد تیجانی از کتاب ارزشمندشان «لأكون مع الصادقين» در اینجا بیاوریم شُكراً لمساعیه الجمیلة و بیاناً لمظلومیة الشیعة در این

پیغمبر ختم کرده بودند عثمان و علی بن ابی طالب و عبد الله بن مسعود بوده‌اند؛ و کلام زید بن ثابت را که: کنا عند رسول الله (أو حول رسول الله) صلی الله علیه و آله و سلم نوّلف القرآن من الرقاع انتهى. و بواسطه آنچه ذکر شد میدانی که أراجیفی را که این گروه بر شیعه می‌بندند چقدر سست و بی اعتبار می‌باشد! و آن روایات شاذّه‌ای که بدان اعتنائی نمی‌گردد را عدّه شاذّی از فریقین روایت کرده‌اند و اختصاص به شیعه ندارد.

مقام و سایر مقامات که بعضی از نویسندگان
مغرض سنّی مذهب که پیوسته می‌خواهند آتش فتنه
و فساد را دامن زنند و از صلح و آشتی و بیان حقایق
گریزانند، آنان شیعه را متّهم می‌نمایند که: ایشان قائل
به تحریف کتاب الله می‌باشند؛ با آنکه دیدیم و
می‌دانیم که ساحت ایشان از این تهمت مُبرّی است.
ایشان در این کتاب بحثی مفید و جالب نموده‌اند و
روشن ساخته‌اند که اُبدأً این مسأله مربوط به شیعه
نیست. و از جهت روایات و غیرها، عامّه و خاصّه،
سنّی و شیعه در این امر یکسان می‌باشند. و ما در
اینجا عین ترجمه گفتارشان را ذکر می‌کنیم:

گفتار راجع به تحریف قرآن

این گفتاری است فی حدّ ذاته شنیع و ناپسند.
مسلمانی که ایمان به رسالت محمد صلی الله علیه و
آله آورده است خواه شیعی باشد خواه سنّی نمی‌تواند
آن را تحمّل نماید، به علّت آنکه خود حضرت ربّ
العزّة و الجلاله متکفّل حفظ و حراست آن شده است
و فرموده است:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.^۱

«تحقیقاً ما ذکر را فرو فرستادیم، و تحقیقاً ما

هر آینه پاسداران و نگهبانان آن می باشیم.»

بنابراین هیچ کس را توان آن نمی باشد که از

قرآن چیزی را کم کند و یا بیفزاید گرچه حرف واحدی

بوده باشد، و آن است معجزه جاودانی پیغمبر ما که: لا

يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ

حَكِيمٍ حَمِيدٍ.^۲

«بطلان بر آن وارد نمی گردد، نه از جهت

مقابل، و نه از جهت پشت؛ فرستاده ای است تدریجاً

از جانب خداوند حکیم حمید.»

^۱ آیه ۹، از سوره ۱۵: حجر.

^۲ آیه ۴۲، از سوره ۴۱: حم السجدة.

و عمل خارجی و فعل معمولی مسلمین نیز تحریف قرآن را ردّ می‌نماید؛ به سبب آنکه بسیاری از صحابه عادتشان این بود که قرآن را از برّ می‌کردند، و مسلمین در حفظ آن و تحفیظ و یاد دادن آن به فرزندان‌شان در طول روزگار دراز تا امروز حاضرِ ما از یکدیگر سبقت می‌گرفته‌اند. بنابراین برای هیچ انسانی، و نه جماعتی، و نه دولتی، امکان نداشته و ندارد که آن را تحریف نمایند یا تبدیل کنند.

ما اگر جمیع شهرهای مسلمین را شرقاً و غرباً، شمالاً و جنوباً، و در هر مکانی از دنیا بپیمائیم، همین قرآن را بدون زیاده و بدون نقصان می‌یابیم، گرچه مسلمین دارای مذاهب و فرق مختلفی باشند، و به ملل و نحلی منقسم باشند.

بنا بر آنچه گفته شد: قرآن یگانه محرّک و مشوّق و حیدی است که آنان را جمع می‌کند و در آن دو نفر از میان اُمّت اختلاف ندارند مگر از ناحیه تفسیر یا تأویل، ف **كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ**.

و اینکه گفتار به تحریف آن به شیعه نسبت

داده شده است، مجرد تشنیع و تهویل است و به هیچ وجه من الوجوه از معتقدات شیعه نیست. و ما چون اعتقاد شیعه را درباره قرآن کریم می خوانیم، سریعاً می یابیم که: اجماع و اتفاقشان بر تنزیه کتاب الله از هر گونه تحریف می باشد.

صاحب کتاب «عقائد الإمامیة»^۱ شیخ مظفر

می گوید: ما عقیده داریم که قرآن همان وحی الهی مُنزلٌ مِنَ اللَّهِ تعالی بر لسان پیغمبر اکرم اوست، که تبیان هر چیزی در آن است، و معجزه خالده اوست که بشر از نزدیکی بدان عاجز گردیده است در بلاغت و فصاحت و در آنچه قرآن در بردارد از حقائق و معارف عالیه؛ و قرآن دستخوش تبدیل و تغییر و تحریف نمی گردد. و همین کتابی که در دست ماست و آن را تلاوت می نمائیم، همان قرآن نازل شده بر پیغمبر است. و هر کس غیر

از این را ادعا کند یا دشمنی است خرق کننده حقایق، یا مغالطی است در هم بافنده، و یا مشتبهی

^۱ «عقائد الإمامیة» شیخ محمد رضا مظفر، منشورات مكتبة الأمين در نجف سنه ۱۳۸۸، ص ۵۹ و ص ۶۰، تحت شماره ۲۱- عقیدتنا فی القرآن الکریم.

است در خطا فرو رفته. و تمام این گروه‌ها بر راه غیر هدایت می‌روند، چرا که آن کلام الله است که **لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ** - انتهی کلامه.

از این گذشته تمام بلاد شیعیان، معروف و احکامشان در فقه نزد جمیع معلوم است. اگر آنان قرآنی غیر قرآنی که نزد ماست داشتند همه مردم می‌دانستند. و من به خاطر دارم وقتی که برای وهله اول وارد بلاد شیعه شدم در ذهنم بعضی از این اشاعات بود. فلذا کار من آن بود که چون یک مجلد کتاب قطوری را می‌دیدم، دستم به سوی آن می‌رفت به امید آنکه من بر آن قرآن پنداری دست یافته‌ام؛ ولیکن با سرعت این گمان نقش بر آب می‌گشت و سپس فهمیدم: آن یکی از تشنیعاتی دروغین است برای آنکه عامه مردم را از شیعه برانند و متنفر سازند.^۱

^۱ شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب «مع الشيعة الإمامية» که به عنوان «الشيعة في الميزان» با دو کتاب دیگر در یک مجموعه طبع شده است در ص ۲۹۹ از استاد خالد محمد خالد در کتاب «الديمقراطية» ص ۱۴۸ نقل کرده است که او گفته است: «شیعه معترف به کتابی غیر از قرآن نیستند بلکه بعضی از طوائف آنها قرآنی غیر از قرآن ما دارند و شیعیان، سنت و احادیثی که از رسول الله بیان شده و امامان اهل سنت آنها را نقل کرده‌اند قبول ندارند.» شیخ در جواب می‌گوید: من نمی‌دانم احدی از شیعه را که بشناسد طائفه‌ای

و لیکن دائماً در آنجا کسی بود که بر علیه شیعه با کتابی به اسم «فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب ربّ الأرباب» احتجاج و تشنیع می نمود که مؤلفش محمد تقی نوری^۱ طبرسی متوفی در سنه ۱۳۲۰ هجری می باشد. وی شیعه است. و این جماعت ایراد کننده می خواهند مسئولیت این کتاب را بر شیعه بنهند. و این از انصاف به دور است. پس چه بسیار از کتابهایی است که نوشته می شود، و در حقیقت در آنها تعبیری نیست مگر از رأی خصوص کاتبان و مؤلفانش، و در آنها درست و نادرست، غث و سمین، و حق و باطل وجود دارد، و

را که قرآنی غیر از قرآن ما داشته باشند. أمّا من از آن طائفه هیچ چیزی نشناخته‌ام و از قبل هم نشنیده‌ام؛ و اگر وجودی داشته باشد من نمی خواهم بدانم و بشناسم، زیرا که من معتقدم و هر شیعی که با من است معتقد است که: هر کس بدین قرآنی که در دست ماست اگر ایمان نداشته باشد او کافر است و أبداً نصیبی از اسلام ندارد؛ او نه مسلمانی است سنّی و نه مسلمانی است شیعی؛ همچنان که من سراغ ندارم احدی از شیعه را که به قرآن معترف باشد و به سنّت و احادیث رسول معترف نباشد. شیعه معتقد است که قرآن و سنّت از جهت پیروی و وجوب عمل چیز واحدی می باشند، و کسی که سنّت رسول را منکر شود خود قرآن را منکر شده است چرا که خداوند تعالی می گوید: مَا آتَاكُم الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُم عَنْهُ فَانْتَهُوا. و این است کتابهای ایشان در فقه و اصول و حدیث و رجال که به صدها عدد به شمارش می آید و همگی با صراحت اعلام دارند که: ادلّه شریعت اسلام و مصادر احکام آن چهار چیز است: کتاب، سنّت، إجماع، عقل.

^۱ نام مؤلف آن حاج میرزا حسین، و نام پدرشان محمد تقی است.

در طی آن کتاب، خطا و صواب درج می‌گردد؛ و ما نظیر آن را در میان همهٔ فرقه‌های اسلامی می‌یابیم و انحصار به شیعه و غیر شیعه ندارد. و در حقیقت آن کتاب «فصل الخطاب» به اهل سنت و جماعت، نزدیکتر و چسبنده‌تر است تا به جماعت شیعه.^۱

آیا جایز است برای ما آنکه مسئولیت کتابی را که وزیر فرهنگ مصر و رئیس ادب عربی: دکتور ظله حسین دربارهٔ «قرآن و شعر جاهلی» نوشت بر اهل سنت و جماعت تحمیل نمائیم؟! آیا آنچه را که بخاری که کتابی است صحیح نزد عامه دربارهٔ نقص و زیادت در قرآن آورده است و همچنین صحیح مسلم و غیره؟!!

و لیکن ما باید از این تحمیلها إغماض کنیم و سیئه را با حسنه پاداش دهیم؛ و چقدر عالی و زیبا در این موضوع استاد محمد مدنی رئیس دانشکدهٔ شریعت در دانشگاه الأزهر گفته است آنجا که در نوشتجاتش می‌گوید:

^۱ به علت آنکه کتاب «فصل الخطاب» چیز مهمی نزد شیعیان به حساب در نمی‌آید، در حالی که روایات نقیصه و زیادتی در قرآن را صحاح اهل سنت و جماعت امثال بخاری و مسلم و «مسند» امام احمد تخریج نموده‌اند.

مَعَاذَ اللَّهِ از آنکه اِمامیه، قائل به نقص در قرآن
باشند، چرا که فقط روایاتی است که در کتبشان
روایت شده است همان طور که مثل آن در کتب ما
روایت شده است. و

أهل تحقیق از دو فریق، آنها را تضعیف و تزییف

نموده‌اند و بطلانشان را روشن و مبرهن نموده‌اند.^۱

۱ نظیر بحث سید محمد تیجانی در عدم فرق نسبت تحریف و عدم تحریف قرآن به شیعه و سنی بحثی است که شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب «الشیعة و التشیع» ص ۵۹ تا ص ۶۱ درباره عدم تحریف قرآن و عدم تفاوت این مرام میان شیعه و سنی نموده است. او می‌گوید: نسبت به امامیه داده شده است قول به آنکه در نزد فاطمه بنت الرسول مصحفی بوده است که در آن زیادتیهای از این قرآن کریم وجود داشته است. و ما پیش از آنکه حقیقت این نسبت را روشن سازیم اشاره‌ای به عقیده مسلمین در صیانت کتاب الله عزیز می‌نمائیم: جمیع مسلمانان با کلمه واحده اتفاق بر آن نموده‌اند که: در قرآن زیادتی وجود ندارد غیر از گروه کوچکی دور افتاده و غیر قابل اعتنا از فرقه‌های خوارج. ایشان انکار کرده‌اند که سوره یوسف از قرآن باشد چون آن سوره عبارت است از داستان غرام و عشق‌بازی که از أمثال آن کلام خداوند سبحانه منزّه می‌باشد. و به بعضی از معتزله نسبت داده شده است انکار سوره ابی‌لهب را به جهت آنکه در آن سب و طعن است که با منطق حکمت و تسامح سازش ندارد. و ما توقّف و درنگ نداریم در اینکه کسی که یک کلمه واحده را از قرآن انکار کند کافر است، و در اینکه انکار بعضی از قرآن عیناً مانند انکار تمام قرآن است به سبب آنکه طعن صریح است در آن چیزی که از رسول اکرم به اتفاق مسلمین و به ضرورت دین به ثبوت رسیده است. و اما راجع به نقیصه در قرآن به معنی اینکه قرآن مشتمل بر جمیع آیات نازل بر محمد نیست، افرادی از شیعه و سنت در اعصار گذشته و بسیار دور بدان قائل شده‌اند و در همان اعصار محققین و شیوخ اسلام از فریقین آن را انکار کرده‌اند، و با کلمه قاطعه همگی جازم شده‌اند که آنچه اینک در میان دفتین است همان قرآن فرود آمده از نزد خداوند است بدون زیادتی یا کمی به جهت آیه ۹ از سوره حجر: اَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ، و آیه ۴۲ از سوره فصلت: لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلًا مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.

و امروزه این قول ضرورتی است از ضروریات دین و عقیده‌ای برای جمیع مسلمین، چرا که قائل به نقیصه نداریم نه از شیعه و نه از سنی. فعلی هذا بحث از این موضوع و تعرض به آن در این عصر لغو است و بیهوده، یا آنکه دس و طعن است بر اسلام و مسلمین. و اگر ما عذر محبّ الدین خطیب و حفاوی و جبهان و همقطاران آنها را از اجیران و مزدوران بپذیریم ما ابداً عذر شیخ ابوزهره را نخواهیم پذیرفت چرا که او از جهت علم و اخلاق از هزار و یک خطیب از امثال محبّ الدین برتر و راقی‌تر است، و همین نکته

در میان اهل سنّت هم قائل به تحریف وجود

دارد (ت)

است که ما را متحیر نموده و بر سؤال برانگیخته است که منظور و مقصود حضرت او از اشاعه و اثاره این موضوع در کتاب «الامام الصادق» چه بوده است، با علم او و یقین او بر آنکه این بحث مانند خبر کان گذشت و امروز قائلی نه از شیعه و [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] نه از سنت بدان موجود نیست؟ منظور و مراد شیخ ابو زهره از جمله فراگیر او بر شیخ کلینی صاحب «کافی» که از وفاتش بیش از یکهزار سال می‌گذرد چیست؟ آیا شیخ می‌خواهد ما را در جدلی عقیم وارد سازد در حالی که ما با او و با غیر او طالب وفاق و هم عقیدتی هستیم؟ و من هر چه فکر خود را در میدان این موضوع و علت این جمله کوبنده جولان دادم نتوانستم جهتی را بیابم غیر از تأثر او از اثر محیط خود و اثر وراثت که در او باقی مانده است. و آیا بر این گفتار ما شاهدی روشن‌تر از کلام وی در ص ۳۶ وجود دارد که می‌گوید: «ما نمی‌توانیم روایات کلینی را قبول کنیم زیرا وی مدعی است که امام جعفر صادق گفته است که: در قرآن نقیصه و زیادتی است؛ در حالی که در این کلام علمای بزرگ اثنا عشریه مثل مرتضی و طوسی و غیرهما او را تکذیب نموده‌اند و از ابو عبد الله صادق نقیض آنچه را که کلینی آورده است روایت نموده‌اند.»

شیخ ابو زهره این عبارت و مانند آن را در صفحات متعددی از کتاب بارها و بارها تکرار نموده است و تصویری از کلینی ارائه می‌دهد که گویا او در این قول متفرد است و کسی دیگر به این سخن تفوه نموده است. و این گونه ارائه تصویر به تضلیل و گمراه نمودن اشبه است همچنان که اینک از گفتار ما روشن می‌گردد. و من نتوانسته‌ام بفهمم چگونه او وجه شباهت را در آنچه که کلینی در «کافی» نقل کرده است با آنچه که هر یک از بخاری و مسلم در «صحیح» خود نقل کرده‌اند به بوتۀ نسیان سپرده و دستخوش فراموشی قرار داده است؟ بخاری در ج ۸، ص ۲۰۹ طبع سنه ۱۳۷۷ ه می‌گوید: «عمر بر روی منبر نشست و چون مؤذن از اذان ساکت شد برخاست و ثنای خدای را آن طور که می‌سزد بجا آورد و سپس گفت: أمّا بعد؛ من برای شما مطلبی را می‌گویم که چنین تقدیر شده است برای من که آن را بگویم؛ چرا که من نمی‌دانم و شاید اینک من در برابر أجل و مرگم بوده باشم. پس هر کس آن را خوب بفهمد و ادراک کند و حفظ نماید باید آن را به مردم قبیله و دیار خود که با راحله‌اش بدانجا می‌رود بیان کند. و کسی که می‌ترسد آن را خوب نفهمد و ادراک ننماید من جایز نمی‌دانم برای احدی از مردم که بر من دروغ ببندد. خداوند محمد را به حق برانگیخت و کتاب را بر وی نازل کرد و از جمله چیزهایی که نازل نمود آیه رجم بود. ما آن آیه را خواندیم و فهمیدیم و حفظ کردیم، و رسول خدا رجم کرد و ما هم پس از او رجم کردیم، و من نگرانم از آنکه اگر مدّت زمانی سپری شود گوینده‌ای بگوید: قسم به خدا ما آیه رجم را در کتاب الله نیافتیم و بدین سبب با ترک فریضه‌ای که خدا نازل نموده است گمراه شوند. و رجم در کتاب خدا ثابت و حق است بر مردان محصن و زنان محصنه‌ای که زنا

کرده‌اند اگر بی‌بینه‌ای قائم گردد، یا زن آبستن شود، و یا اقرار و اعتراف متحقق شود. از این گذشته ما این طور بودیم که از جمله آنچه در کتاب خدا می‌خواندیم این آیه بود: «أَنْ لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ فَإِنَّهُ كَفْرٌ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ». این است آنچه بر زبان خلیفه ثانی در «صحیح» بخاری وارد است و این حدیث را مسلم نیز در صحیحش ص ۱۰۷ در قسم اول از جزء دوم طبع سنه ۱۳۴۸ هـ ذکر نموده است و عبارت آن لا ترغبوا عن آبائکم را تا آخر نیاورده است؛ با آنکه ما یقیناً می‌دانیم: در قرآن آیه‌ای که مشعر به وجوب رجم باشد و آیه‌ی إعراض از پدران وارد نشده است.

سیوطی در «إتقان» (ج ۱، ص ۶۰، مطبوعه حجازی، قاهره) گفته است: «اولین کس که قرآن را جمع کرد ابو بکر بود و آن را زید نوشت و مردم به نزد زید بن ثابت می‌آمدند و زید آیه‌ای را نمی‌نوشت مگر با گواهی دو نفر شاهد عادل. و آخرین آیه از سوره براءت یافت نشد مگر نزد ابوخزیمه بن ثابت و ابو بکر گفت: آن را بنویسید، زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شهادت او را به منزله شهادت دو نفر مرد عادل قرار داده است. بنابراین زید این آیه را نوشت. و اما چون عمر آیه رجم را آورد آن را نوشت چون عمر یک شاهد بود.»

و در این صورت که ابو زهره احادیث کلینی را قبول نمی‌کند چون همان طور که او گفته است وی حدیث تحریف را روایت کرده است، بر عهده و ذمه اوست که احادیث بخاری را به طور جمله و دسته جمعی قبول نکند به جهت این حدیث صریح و واضحی که از عمر بن خطاب و شهادت وی بر تحریف آورده است. کلام کلینی در نتیجه با آنچه بخاری و مسلم در این باب ذکر نموده‌اند اختلاف ندارد. و بناءً علی هذا چرا شیخ ابو زهره بر کلینی تاخته و ستم روا داشته است و از بخاری و مسلم سکوت نموده است؟ جواب این نزد خواننده است.

و أيضاً بخاری در جزء چهارم در باب «طَفَّةُ ابْلِيسَ و جنوده» از عایشه روایت نموده است که گفت: «پیامبر را سحر کردند تا به جایی که در پندار او چنین بود که کاری را که نکرده بود کرده می‌پنداشت.» و جصاص که یکی از پیشوایان حنفیه است این کلام را تکذیب کرده است و عین گفتار جصاص این است: «و ایشان از این مطلب، مطلب فظیح‌تر و ناهنجارتری را بر پیامبر جائز شمردند و آن بدین قرار است که گمان کردند که پیغمبر سحر شده است و سحر در آن حضرت عمل کرده است تا به جایی که آن حضرت گفته است: برای من چنین تخیل می‌شود که مطلبی را گفته‌ام در حالتی که نگفته‌ام و مطلبی را انجام داده‌ام در حالتی که انجام نداده‌ام» - تا اینکه جصاص می‌گوید: «و أمثال این اخبار از موضوعات ملحدین است.» (جزء اول از «احکام القرآن» جصاص ص ۵۵ طبع سنه ۱۳۴۷ هـ)

و کسی که در شیعهٔ امامیه و یا شیعهٔ زیدیه معتقد بدان باشد یافت نمی‌شود همان طور که در میان اهل سنت کسی که معتقد بدان باشد یافت نمی‌شود.

و کسی که می‌خواهد از امثال این روایات که ما از ذکر آنها إعراض نمودیم، اطلاع پیدا کند می‌تواند به کتاب «إِتْقَانُ» سیوطی مراجعه نماید.

در سنهٔ ۱۴۹۸ میلادی یک نفر از مصریین کتابی نوشت و نامش را «فُرْقَانُ» نهاد؛

و آن را با بسیاری از امثال این روایات سقیمه، مدخوله موضوعه مرفوضه مشحون ساخت؛ و همگی آنها را از مصادر اهل سنت نقل کرده بود. جامعه اُزهر از حکومت خواست تا آن کتاب را مصادره کنند پس از آنکه با دلیل و بحث علمی وجوه بطلان و فسادش را مبین ساخت.

حکومت به این درخواست پاسخ مثبت داد، و کتاب را مصادره کرد. مؤلف کتاب ادعایانه بر تضرر خود ایقانه نمود و عوض آن را از حکومت مطالبه کرد. حکم قضاء اداری در مجلس دولت، ادعایانه را رَفْض کرد و به وی اَبداً عوضی از خساراتش پرداخت نمودند.

با این فرض آیا صحیح است گفته شود: اهل سنت قداست قرآن را منکرند؟! و یا به جهت آنکه فلان، روایتی را نقل کرده است یا کتابی را تألیف نموده است، اعتقاد به نقص قرآن دارند؟!!

همچنانند شیعه امامیه. فقط روایاتی در بعضی از کتب آنها وارد است همان طور که در بعضی از کتب ما وارد است. و در این باره امام علامه

سَعِيدُ أَبُو الْفَضْلِ بْنِ الْحَسَنِ الطَّبْرِسِيُّ^١ از بزرگان
علماءِ امامیه در قرن ششم هجری در کتاب «مَجْمَعُ
الْبَيَانِ لِعُلُومِ الْقُرْآنِ» می‌گوید:

فَأَمَّا الزِّيَادَةُ فِيهِ فَمُجْمَعٌ عَلَى بُطْلَانِهَا، وَ أَمَّا
النُّقْصَانُ مِنْهُ فَقَدْ رَوَى جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا وَ قَوْمٌ مِنْ
حَشَوِيَّةِ أَهْلِ السُّنَّةِ أَنَّ فِي الْقُرْآنِ تَغْيِيرًا وَ نُقْصَانًا.

وَ الصَّحِيحُ مِنْ مَذْهَبِ أَصْحَابِنَا خِلَافُهُ؛ وَ هُوَ
الَّذِي نَصَرَهُ الْمُرْتَضَى قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ وَ اسْتَوْفَى الْكَلَامَ
فِيهِ غَايَةَ الْاِسْتِيْفَاءِ فِي جَوَابِ «مَسَائِلِ الطَّرَابُلُسِيَّاتِ» وَ
ذَكَرَ فِي مَوَاضِعَ: أَنَّ الْعِلْمَ بِصِحَّةِ نَقْلِ الْقُرْآنِ كَالْعِلْمِ
بِالْبُلْدَانِ وَ الْحَوَادِثِ الْكِبَارِ وَ الْوَقَائِعِ الْعِظَامِ وَ الْكُتُبِ
الْمَشْهُورَةِ وَ أَشْعَارِ الْعَرَبِ.

فَإِنَّ الْعِنَايَةَ اشْتَدَّتْ وَ الدَّوَاعِي تَوَفَّرَتْ عَلَى نَقْلِهِ
وَ حِرَاسَتِهِ، وَ بَلَغَتْ إِلَى حَدٍّ لَمْ تَبْلُغْهُ فِيمَا ذَكَرْنَا؛ لِأَنَّ
الْقُرْآنَ مُعْجِزَةَ النُّبُوَّةِ وَ مَا خُذَ الْعُلُومِ الشَّرْعِيَّةِ وَ الْأَحْكَامِ
الدِّينِيَّةِ.

^١ أبو عليّ الفضل بن الحسن - صح

عُلَمَاءُ الْمُسْلِمِينَ قَدْ بَلَّغُوا فِي حِفْظِهِ وَحِمَايَتِهِ الْغَايَةَ

حَتَّى عَرَفُوا كُلَّ شَيْءٍ اخْتَلَفَ فِيهِ مِنْ إِعْرَابِهِ وَ قِرَاءَاتِهِ، وَ حُرُوفِهِ، وَ آيَاتِهِ. فَكَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مُغَيَّرًا أَوْ مَنْقُوصًا

مَعَ الْعِنَايَةِ الصَّادِقَةِ وَ الضَّبْطِ الشَّدِيدِ؟^{۱، ۲}

و تا اینکه برای تو ای خواننده کتاب ما روشن

شود که: این تهمت (یعنی نقص قرآن و زیادتی در

آن) به اهل سنت آنسب و أقرب است تا به شیعه، و

برای اینکه بدانی: اهل سنت رمی می کنند غیرشان را

به آنچه که در خودشان است - و این قضیه از جمله

دوای من شد تا آنکه به جمیع معتقدات خودم

مراجعه نمایم؛ زیرا که هرگاه در صدد برآمدم تا از

شیعه در چیزی انتقاد نمایم و بر امری استنکار کنم،

آنها اثبات نمودند که از آن بری می باشند، و آن عیب

به من چسبیده است؛ و دانستم به مرور ایام که ایشان

گفتارشان صدق می باشد و در خلال بحثهایی که به

^۱ گفتار استاد محمد مدنی رئیس دانشکده شریعت در الجامع الأزهر، مجله «رسالة الإسلام» شماره ۴، سال یازدهم، ص ۳۸۲ و ص ۳۸۳. [تعلیقه]

^۲ ما چون ترجمه این عبارات را از تفسیر «مجمع البیان» طبرسی در ص ۱۲۳ تا ص ۱۲۵ از همین مجموعه ذکر نمودیم لهذا از ترجمه مجدد آن صرف نظر شد و به عبارات عربی خود مؤلف اکتفا گردید.

میان آمد قانع گشتم، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ؛ و امید می رود که تو هم اشتیاق پیدا کرده باشی برای آنکه دلیل را از کتب اهل سنت بدانی، آن دلیلی که تو را قانع کند به آنکه ایشانند که قائلند به تحریف قرآن، و آنکه در قرآن، هم نقیصه و هم زیادتی وجود دارد - ، اینک من برای تو این مطالب آینده را تقدیم میدارم:

طَبْرَانِي وَ بِيَهَقِي تَخْرِيجُ كَرْدِه‌اند که: از قرآن

می باشد دو سوره: یکی از آنها این است:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، اِنَّا نَسْتَعِیْنُكَ وَ

نَسْتَغْفِرُكَ، وَ نُشْنِي عَلَیْكَ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَ لَا نَكْفُرُكَ، وَ نَخْلَعُ

وَ نَتْرُكُ مَنْ يَفْجُرُكَ.

و سوره دوم این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اللَّهُمَّ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ لَكَ
نُصَلِّي وَ نَسْجُدُ، وَ إِلَيْكَ نَسْعَى وَ نَحْفِدُ، نَرْجُو رَحْمَتَكَ وَ
نَخْشَى عَذَابَكَ الْجَدِّ، إِنَّ عَذَابَكَ بِالْكَافِرِينَ مُلْحَقٌ.^۱

و این دو سوره را راغب در «محاضرات» دو
سوره قنوت اسم نهاده است؛ و آن دو سوره از آن
چیزهائی می باشند که سیدنا عمر بن الخطاب بدانها
قنوت می گرفت. و بنا بر تخریج جلال الدین سیوطی
در کتاب «إتقان» و أيضاً در تفسیر «الدُّرُّ الْمُنْتَوْر» در
مصحف ابن عباس و مصحف زید بن ثابت موجود
است.

ای خواننده عاقل و متفکر! می بینی تو: این
دو سوره که در کتاب «إتقان» و «الدُّرُّ الْمُنْتَوْر»
سیوطی است، و این دو تا همانها هستند که طبرانی
و بیهقی تخریج کرده اند، و همان دو تائی می باشند
که به سوره قنوت نامیده شده اند، اصلاً در کتاب الله
تعالی وجود خارجی ندارند.

و این دلالت دارد بر آنکه: در قرآنی که دست

^۱ چون این دو سوره را از تفسیر «المیزان» در همین مجموعه ص ۱۰۷ ذکر
نمودیم و در آنجا ترجمه اش آمد از ترجمه مجدد آنها صرف نظر شد.

ماست این دو سوره ناقصند نسبت به مصحف ابن عباس و مصحف زید بن ثابت، همچنان که دلالت دارد بر آنکه: در آنجا مصاحف دیگری غیر از آنچه نزد ماست، وجود داشته است. و این مرا به یاد تشنّعی آورد که سُنّیها بر شیعه می‌کنند که فاطمه مُصْحَف داشته است. فافهم، و دَقّت کن (که چقدر تهمت بیجاست، زیرا که مصحف فاطمه - همان طور که ائمّه علیهم السلام و علمای شیعه تصریح کرده‌اند - مصحف به معنی خاصّ آن که مراد کتاب الله تعالی باشد نبوده، بلکه کتابی مستقلّ بوده است).^۱

و اهل سنّت و جماعت در هر صبحگاهی این دو سوره را در دعای قنوت خود می‌خوانند و من شخصاً آن دو را حفظ داشتم و در قنوت فجر می‌خواندم.^۲

^۱ تفصیل این کلام در ص ۳۰۴ تا ص ۳۱۶ از همین مجلّد «امام‌شناسی» خواهد آمد.

^۲ شیخ محمود أبوریّه در کتاب «أضواء علی السنّة المحمّدیة» طبع سوّم، ص ۲۵۴ در ضمن بیان سه مشکل گوید: «و شبیه آنچه از ابن مسعود در حذف معوذتین از مصحفش نقل شده است، مطلبی است که از اُبی بن کعب روایت است که وی در مصحفش دو سوره خلع و حقد را نوشته بود و با آنها قنوت می‌کرد. (أبوریّه پس از نقل این دو سوره می‌گوید: قاضی در «انتصار» متعرّض ذکر این دو سوره شده است و گفته است: کلام قنوتی که مروی است اُبی بن کعب آن را در مصحفش ضبط نموده است دلیل و برهانی قائم

امام أحمد بن حنبل در مسندش از اَبی بن کعب تخریج نموده است که گفت: شما سوره احزاب را چقدر می خوانید؟! گفت: هفتاد و اندی آیه! گفت: من آن را با رسول الله صلی الله علیه و آله می خواندم به قدر بقره بود یا بیش از آن، و در آن آیه رجم بود.^۱

و این دلالت دارد بر آنکه: سوره احزاب سه ربعش ناقص شده است، چون سوره بقره ۲۸۶ آیه است در حالی که سوره احزاب از ۷۳ آیه تجاوز نمی کند. و اگر قرآن را با حزب بشماریم سوره بقره بیشتر از پنج حزب است در حالی که سوره احزاب بیشتر از یک حزب نمی باشد.

و گفتار اَبی بن کعب: کُنْتُ أَقْرَأُهَا مَعَ رَسُولِ

نشده است که آنها قرآن منزل می باشند بلکه قسمی از نوع دعا هستند به سبب آنکه اگر قرآن بود مانند نقل قرآنی نقل می شد و علم به صحتش پیدا می شد. و ممکن است کلامی کلام قرآنی منزل باشد سپس نسخ شده باشد و قرائتش به عنوان دعا مباح بوده باشد و به کلامی که قرآن نیست مخلوط گردیده باشد- و این گفتار از او به صحّت پیوسته است- و آنچه از او روایت شده است این است که وی آن را در مصحفش ثبت نموده است و تحقیقاً او در مصحفش ثبت کرده است دعاء و تأویلی را که از قرآن نمی باشند.» اقول: در بحث نفیس حضرت استاد علامه قدس سره قریباً گذشت که: احتمال نسخ تلاوت قرآن و باقی بودن اصل آن غیر معقول است.

^۱ «مسند» امام أحمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۳۲. [تعلیقه]

اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] و سلمٍ مِثْلَ الْبَقْرَةِ أَوْ أَكْثَرَ
در حالی که او از مشهورترین قراء است که قرآن را
در عهد رسول اکرم صلی الله علیه و آله حفظ
می‌کردند، و همان کسی است که عُمَرُ او را برای
صلوة تراویح مقرر داشت تا با مردم نماز گزارد،^۱
بنابراین گفتارش شکّ و حیرت انگیز است کما لا
یخفی.

و إمام أحمد بن حنبل در مسندش از ابي بن
كعب أيضاً تخریج کرده است که گفت: رسول اکرم
صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی
به من امر نموده است تا بر تو

^۱ «صحيح» بخاری، ج ۲، ص ۲۵۲. [تعلیقه]

قرآن را بخوانم پس خواند: **لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا**

مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و در آن خواند:

وَلَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ سَأَلَ وَادِيًا مِنْ مَالٍ فَأَعْطِيهِ
لَسَأَلَ ثَانِيًا، فَلَوْ سَأَلَ ثَانِيًا فَأَعْطِيهِ لَسَأَلَ ثَالِثًا، وَلَا يَمْلَأُ
جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ،
وَإِنَّ ذَلِكَ الدِّينَ الْقَيِّمَ عِنْدَ اللَّهِ الْحَنِيفِيَّةَ غَيْرَ الْمُشْرِكَةِ
وَلَا الْيَهُودِيَّةَ وَلَا النَّصْرَانِيَّةَ، وَمَنْ يَفْعَلْ خَيْرًا فَلَنْ
يُكْفِرَهُ.^۱

«نبوده‌اند آن کسانی که کافر شده‌اند از اهل

کتاب ... و در این سوره پیغمبر خواند: و اگر پسر
آدم یک وادی و بیابان از مال بخواهد و من آن را به
او بدهم تحقیقاً برای بار دوم سؤال می‌کند و
می‌خواهد. پس اگر بار دوم بخواهد و من به او بدهم
تحقیقاً برای بار سوم سؤال می‌کند و می‌خواهد. و
شکم پسر آدم را پر نمی‌کند مگر خاک؛ و خداوند
رجوع و توبه کسی را که به وی رجوع و توبه کند
قبول می‌نماید، و تحقیقاً آن دین قیم و استوار نزد

^۱ «مسند» امام أحمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۳۱، و در آن: «الحَنِيفِيَّةَ» آمده و همین صحیح است.

خداوند دین حَنَفِيَّه (حنیفیه - ص) است، نه مشرک،
و نه یهودیّه و نه نصرانیّه؛ و کسی که کار خیری انجام
دهد دربارهٔ عملش ناسپاسی نمی‌شود (جزایش را
می‌گیرد).»

و حافظ ابن عَسَاكِر در ترجمهٔ اَبِيّ بَنِ كَعْب
تخریج نموده است که: اَبودرداء با چندین نفر از اهل
دمشق به مدینه رهسپار شد و در مدینه بر عمر بن
خطّاب این آیه را قرائت نمود:

إِنَّ (إِذْ - ص) **جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ
الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ** وَ لَوْ حَمِيْتُمْ كَمَا حَمُوا لَفَسَدَ
الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ.^۱

«بدرستی که [آنگاه که] قرار دادند آن کسانی
که کافر شده‌اند در دلهایشان تعصّب را تعصّب
جاهلیّت را؛ و اگر شما تعصّب به خرج میدادید همان
طور که ایشان تعصّب

^۱ آیه ۲۶، از سورهٔ ۴۸: فتح با این عبارت می‌باشد: إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ - الآية.

نمودند، تحقیقاً مسجد الحرام فاسد می شد.»

عمر بن خطاب گفت: کدام کس به شما این

طور قرائت داده است؟!

گفتند: اَبی بن کَعْب. عمر او را فراخواند؛ آنگاه

به اَبو درداء و همراهان گفت: بخوانید! ایشان خواندند:

وَلَوْ حَمَيْتُمْ كَمَا حَمُوا لَفَسَدَ الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ.

اَبی بن کعب به عمر بن خطاب گفت: آری؛

من ایشان را بدین گونه قرائت داده‌ام.

عمر به زید بن ثابت گفت: قرائت کن ای

زید! زید مانند قرائت عامّه خواند.

در این حال عمر گفت: اللَّهُمَّ لَا أَعْرِفُ إِلَّا هَذَا.

«بار خداوندا تو می‌دانی که من غیر از این را

نمی‌شناسم.»

اَبی بن کَعْب گفت: وَاللَّهِ يَا عُمَرُ! إِنَّكَ لَتَعْلَمُ

أَنِّي كُنْتُ أَحْضَرُهُ وَيَغِيبُونَ، وَأَذُنُو وَيُحْجَبُونَ، وَاللَّهِ

لَئِنْ أَحْبَبْتَ لِلْأَزْمَنِ بَيْتِي فَلَا أُحَدِّثُ أَحَدًا وَلَا أُقْرِئُ

أَحَدًا حَتَّى أَمُوتَ. فَقَالَ عُمَرُ: اللَّهُمَّ غَفِرًا! إِنَّكَ لَتَعْلَمُ

أَنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ عِنْدَكَ عِلْمًا، فَعَلَّمَ النَّاسَ مَا عَلِمْتَ!

«سوگند به خدا! تو می‌دانی که من در حضور

پیغمبر بودم و ایشان غائب، و من نزدیک بودم و ایشان محجوب! و سوگند به خدا اگر دوست داری من در خانه خود خانه نشین باشم و با احدی حدیث و گفتگو نداشته باشم و احدی را تعلیم قرآن نکنم تا بمیرم، همان گونه خواهم بود. عمر گفت: بار خداوندا از تو غفران می طلبم! ای اَبیّ تو حَقّاً می دانی که خداوند در نزد تو علمی را قرار داده است؛ آنچه را که خودت می دانی به مردم تعلیم کن!»

ابن عساکر گوید: و عمر عبور کرد بر جوانی

نورس که از مصحف میخواند:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ

أُمَّهَاتُهُمْ وَ هُوَ أَبٌ لَهُمْ.^۱

«پیغمبر نسبت به مؤمنین ولایتش بیشتر از

آنهاست از ولایت خودشان به

^۱ آیه ۶ از سوره ۳۳: احزاب می باشد که در آن لفظ وَ هُوَ أَبٌ لَهُمْ نمی باشد.

خودشان، و زنان پیغمبر مادران آنها هستند، و خود او پدر می‌باشد برای آنان.»

عمر گفت: ای جوان! این جمله را پاك كن!

جوان گفت: این مُصَحَّفُ أَبِي بِنِ كَعْبٍ است. عمر به

نزد او رفت و از وی پرسید. اَبِي كَعْبٍ گفت: إِنَّهُ كَانَ يُلْهِينِي

الْقُرْآنُ، وَيُلْهِيكَ الصَّفْقُ بِالْأَسْوَاقِ.^۱

«تحقیقاً من سرگرم فرا گرفتن قرآن بودم و تو

سرگرم معاملات در بازارها!»

و مثل این روایت را ابن اثیر در «جامع

الأصول» و أبو داود در «سُنَنِ» خود، و حاکم در

«مستدرک» خود آورده‌اند. و ای برادر من! در این

بار تو را به حال خود وا می‌گذارم تا امثال این

روایاتی را که کتب اهل سنت و جماعت را پر کرده

است بر خود بگیری و رها نکنی، آنهایی که آنها از

آن غافل هستند آنگاه ایشان تشیع بر شیعه می‌کنند

در حالی که یکدهم این مقدار در روایات آنان

نمی‌باشد.

^۱ «تاریخ دمشق»، حافظ ابن عساکر، ج ۲، ص ۲۲۸. [تعلیقه]

و لیکن شاید بعضی معاندین از اهل سنت و جماعت از این گونه روایات تنفر دارند و آنها را طبق عادت خود رَفُضْ می نمایند، و بر امام أحمد که مثل این خرافات را تخریج نموده است انکار دارند و روی همین اساس هم آسانید آنها را تضعیف می کنند؛ و در اعتبارشان آن است که «مسند» امام أحمد و «سنن» أبو داؤد در نزد اهل سنت از کتب صحاح نیستند.

چونکه من آنها را خوب می شناسم؛ آنها هر وقت حدیثی از این کتب که در آن حجّت کوبنده‌ای برای شیعه باشد آورده می شود، می بینی ایشان را که از آن فرار می نمایند و طعن می زنند در کتبی که خود، صحاح سته نامیده بودند، و آن: بخاری، مسلم، ابی داود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه می باشد و بعضی از ایشان «سنن» دارمی و «موطأ» مالک و «مسند» امام أحمد را هم به این شش کتاب می افزایند.

و برای خصوص این معاندین اینک امثال این روایات را از «صحیح» بخاری و

«صحيح» مسلم بخصوصهما تقديم می دارم برای

آنکه تا آخرین مرحله همگام با آنها بوده باشم، و تا
منتهای شوط ایشان را همراهی نمایم؛ امید است
هدایت یابند و حقیقت را بدون پیرایه بپذیرند:

إمام بخاری در صحيحش در باب مناقب

عمّار و حذیفه^۱ رضی الله عنهما از علقمه آورده است

که گفت: من وارد شهر شام شدم، و دو رکعت نماز

بجای آوردم، و پس از نماز دعا نمودم که: بار

پروردگارا! برای من همنشین صالحی را میسر

گردان! آنگاه نزد جماعتی آمدم و پهلویشان نشستم.

در این هنگام پیرمردی آمد و در کنار من نشست.

گفتم: این کیست؟! گفتند: أبو درداء.

به وی گفتم: من از خدا طلبیدم تا جلیس

صالحی را برای من میسر کند، و تو را برای من میسر

گردانید. او به من گفت: از کجا می باشی؟! گفتم: از

أهل کوفه. گفت: آیا در نزد شما نیست ابن أمّ عبد

صاحب نعلین و وسّاد و مطهرة (کفش راحتی و متکا

و آفتابه وضو)؟ و در میان شماست آن که خداوند او

^۱ «صحيح» بخاری، ج ۴، ص ۲۱۵. [تعلیقه]

را بر زبان پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم از شیطان در حفظ خود پناه داده است. و آیا در میان شما نیست صاحب سِرِّ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن سرّی که احدی غیر از او آن را نمیداند. و پس از آن گفت: عبد الله ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ را چگونه قرائت می نماید؟ پس من خواندم:

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى، وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى، وَالذَّكْرِ وَالْأُنْثَى﴾.

«سوگند به شب زمانی که سیاهیش فضا را فرا

می گیرد، و سوگند به روز زمانی که خود را نشان می دهد، و سوگند به نر و ماده.»

گفت: سوگند به خدا که پیامبر صلی الله علیه

و آله و سلم مرا به خواندن این آیه خوانا کرد در حالی که دهانش به طرف دهان من بود.

و در روایت دیگر پس از این گفت: پیوسته

این جماعت با من طوری برخورد نمودند که نزدیک

بود مرا از آنچه خودم از رسول الله صلی الله علیه و

آله و سلم شنیده بودم تنازل

و در روایتی است که پس از خواندن آیه، أبو درداء گفت: دهان رسول الله به دهان من این طور خواند، أمّا این جماعت پیوسته طوری با من برخورد کردند که نزدیک بود مرا از آن قرائت برگردانند.^۲

و این روایات همگی دلالت دارند بر آنکه قرآنی که در دست ماست در آن کلمه «وَمَا خَلَقَ» زیاد شده است.

و بخاری در «صحیح» خود با سندش از ابن عباس تخریج کرده است که: عمر بن خطاب گفت: خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق برانگیخت، و بر او کتاب را نازل نمود؛ و از جمله آنچه نازل شده بود آیه رَجُم بود. ما آن آیه را خواندیم و فهمیدیم و حفظ نمودیم، فلذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رَجُم کرد و ما هم بعد از او رَجُم کردیم. بنابراین من نگرانم از اینکه اگر زمانی بگذرد،

^۱ «صحیح» بخاری، ج ۴، ص ۲۱۶. [تعلیقه]

^۲ «صحیح» بخاری، ج ۴، ص ۲۱۸، (باب مناقب عبد الله بن مسعود).

[تعلیقه]

گوینده‌ای بگوید: وَ اللّٰهِ مَا آيَةُ رَجْمٍ رَا فِي كِتَابِ اللّٰهِ
نیافتیم؛ پس گمراه شوند به تَرْكِ فَرِيضَةِ اَنْزَلَهَا اللّٰهُ. و
رجم در کتاب خدا حق است بر کسی که زناى مُحْصَنَه
کند خواه مرد باشد و خواه زن در صورتی که بینه قائم
شود، و یا آبستنی و [یا] اعتراف وجود داشته باشد.

از این گذشته ما در زمان رسول خدا این طور
بود که در کتاب خدا می خواندیم:

أَنْ لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ فَإِنَّهُ كُفْرٌ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا
عَنْ آبَائِكُمْ - أَوْ - إِنْ كُفِرَ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ.^۱

«نباید از پدرانتان إِعْرَاض کنید چرا که تحقیقاً
کفر است برای شما إِعْرَاض کردن از پدرانتان - یا -
حقیقه کفر است برای شما اینکه از پدرانتان إِعْرَاض
کنید.»

و مسلم در صحیحش در باب لَوْ أَنْ لَابْنِ آدَمَ
وَادِيَيْنِ لَأَبْتَغَى ثَالِثاً^۲ تخریج کرده

است که: أبو موسی اشعری به دنبال قراء اهل
بصره فرستاد و آنها را طلب کرد و سیصد تن مرد که

^۱ «صحیح» بخاری، ج ۸، ص ۲۶ (رجم الحبلی من الزنا إذا أخصنت).
[تعلیقه]

^۲ «صحیح» مسلم، ج ۳، ص ۱۰۰.

قاری قرآن بودند بر او وارد شدند و گفت: شما برگزیدگان و بهترینان بصره و قاریان آنان می‌باشید، پس قرآن را تلاوت نمائید، و زمانی طولانی بر شما نخواهد گذشت که دلهایتان را قساوت فرا می‌گیرد همان طور که دل‌های کسانی را که پیش از شما بودند قساوت فرا گرفت. و ما چنین بودیم که قرائت می‌نمودیم سوره‌ای را که در درازا و شدت آن را به سورهٔ براءت تشبیه می‌کردیم. من آن را فراموش کرده‌ام مگر آنکه به همین مقدار از آن را حفظ دارم:

لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ لَابْتَغَى وَادِيَا
ثَالِثًا، وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ.

«اگر برای پسر آدم دو وادی از مال می‌بود هر آینه او سوم را جستجو می‌نمود؛ و شکم پسر آدم را چیزی پر نمی‌کند جز خاک.»

و ما در آن زمان این طور بودیم که سوره‌ای را قرائت می‌نمودیم که آن را به یکی از مُسَبِّحات^۱ تشبیه

^۱ مُسَبِّحات عبارتند از پنج سورهٔ قرآن که ابتدائشان با تسبیح شروع می‌شود: حدید، حشر، جمعه، صف، تغابن.

می‌کردیم و من آن را فراموش کرده‌ام الا اینکه فقط
از آن این فقره را حفظ دارم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ
فَتُكْتَبُ شَهَادَةٌ فِي أَعْنَاقِكُمْ فَتَسْأَلُونَ عَنْهَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ!

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا می‌گوئید

چیزی را که به جای نمی‌آورید. به علت آنکه گواهی

بر آن بر گردنهایتان نوشته و ضبط می‌شود، و در روز

^۱ شیخ محمود ابوریّه در کتاب «أضواء على السنّة المحمّدية» طبع سوّم، ص ۲۵۶ و ص ۲۵۷ در ضمن بحث از مفتریات در روایت، بعد از شرح مفصّلی گوید: بلائی که روایات بر سر ما آورده است به اینجا توقّف نمی‌یابد بلکه پیوسته تمادی پیدا نموده است در جاهائی که خطیرتر از اینها می‌باشد تا اینکه گمان کرده است که در قرآن نقصی و لحنی موجود است و غیر اینها از آنچه که در کتب سنّت وارد شده است. و ما اگر بخواهیم جمیع آنها را ذکر کنیم گفتار به درازا انجامد، و لیکن ما به دو مثال از آنچه که در نقص قرآن آورده‌اند اکتفا می‌نمائیم، و آنها را از کتب معمولی و عادی اهل سنّت نمی‌آوریم بلکه از آنجائی که صحیحین آنها را ثبت و ضبط نموده و شیخین بخاری و مسلم آنها را روایت کرده‌اند ذکر می‌کنیم: بخاری و غیره از عمر بن خطّاب روایت کرده‌اند که بر فراز منبر گفت: انّ الله بعث محمّداً (در اینجا ابوریّه تمام آن روایت را بیان می‌کند و پس از آن می‌گوید:) مسلم از ابو الاسود از پدرش تخریج کرده است که: أبو موسی اشعری به سوی قرّاء بصره فرستاد (در اینجا ابوریّه تمام روایت مسلم را تا آخر ذکر می‌نماید و سپس می‌گوید:) ما تا همین مقدار از روایاتی که بیان کرده‌ایم بدان اکتفا می‌کنیم و آن مقدار کفایت می‌کند که بدانیم: روایات چه بلائی حتی به کتاب اوّل مسلمین که قرآن کریم است آورده است. و نمی‌دانیم: چگونه این روایاتی که پرده بر می‌دارد از آنکه در قرآن نقیصه می‌باشد، و مثل این مطاعن را متحمّل می‌شود با گفتار خداوند سبحانه إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ، سازگار است؟! اللهمّ إنّ هذا أمرٌ عجیبٌ يجب أن يتدبّره أولوا الالباب «بار پروردگار من! حقیقه این امر شگفت‌انگیزی است که واجب است دانشمندان خردمند در آن تدبّر کنند.»

قیامت از آن مورد سؤال و مؤاخذه قرار می‌گیرید؟!»
و این دو سوره پنداری که ابو موسی اشعری
آنها را فراموش کرده بود و یکی از آنها شبیه به سوره
برائت یعنی ۱۲۹ آیه، و دیگری شبیه به یکی از
مسبّحات یعنی بیست آیه است، وجود خارجی ندارد
مگر در خیال و خاطرۀ ابو موسی. پس بخوان و بشنو
و تعجّب نما و بخند یا گریه کن، چرا که اختیار این
امور را به تو واگذار می‌کنم ای مرد بحث‌کننده با
انصاف!

پس جائی که می‌بینیم: کتب اهل سنت و
جماعت و مسانیدشان و صحاحشان مشحون است
از أمثال این روایات و اخباری که گاه مدعی هستند
قرآن ناقص است، و گاه مدعی هستند که در آن
زیادتی است؛ پس به چه علّت این تشنّیع را بر شیعه
قرار دهیم، آنان که همگی بر بطلان این ادّعاء اجماع
و اتّفاق دارند؟!!

و جائی که شیعی صاحب کتاب «فصل
الخطاب فی اثبات تحریف کتاب ربّ الارباب» - که
وفات او در سنه ۱۳۲۰ هجری است - کتابش را

تقریباً یکصد سال قبل از این بنویسد، تحقیقاً آن سنّی
در مصر صاحب کتاب «فرقان» نزدیک چهار قرن
زودتر از او - همچنان که شیخ محمد مدنی، رئیس
دانشکده شریعت در الازهر، بدان

اشاره کرده است - کتابش را نوشته است.^۱

و شاید شیعی کتاب سنی را که در آن جمع کرده بود هر آنچه را که در صحاح اهل سنت و جماعت است آن کتابی را که نامش را «فرقان» نهاده است قرائت کرده باشد؛ آن کتابی که طبق تقاضای جامع ازهر همان طور که گذشت حکومت مصر آن را مصادره نموده است - و با وجودی که ما می دانیم که: هر چیز ممنوعی مورد رغبت واقع می گردد؛ پس چون کتاب در مصر ممنوع بود و لیکن در غیر مصر ممنوع نبود از میان بلاد اسلامیة - بنابر این احتمال می رود: کتاب «فصل الخطاب» شیعی فرزند زائیده شده کتاب «فرقان» سنی باشد که چهار قرن از آن متأخر بوده است.

و امر مهم و نتیجه محصله از تمام این ابیات این است که: علماء سنت و علماء شیعه از محققین آنها أمثال این روایات را ابطال نموده اند و آنها را روایات شاذه شمرده اند و با أدله قانع کننده اثبات نموده اند به اینکه: قرآنی که در دست ماست بعینه

^۱ «رسالة الاسلام» شماره ۴، از سال یازدهم، ص ۳۸۲ و ص ۳۸۳. [تعلیقه]

همان قرآنی است که بر پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است؛ و در آن نه زیادتی است، و نه نقصان، و نه تبدیل و نه تغییر.

پس چگونه اهل سنت و جماعت بر شیعه تشنیع می‌کند از جهت روایات ساقطه نزد شیعه، و خود را تبرئه می‌نمایند، در حالی که صحاحشان صحّت آن روایات را اثبات می‌کند؟!!

ای مسلمانان! این نه انصاف است و نه عدالت، و سید ما عیسی علیه السلام درست و راست فرمود؛
إِنَّهُمْ يَرُونَ تَبْنَةً فِي أَعْيُنِ الشُّيْعَةِ وَ لَكِنَّهُمْ لَا يَرُونَ خَشَبَةً فِي أَعْيُنِهِمْ.

«ایشان یک پر کاه را در چشم شیعه می‌بینند، و لیکن یک تکه چوب را در چشم خودشان نمی‌نگرند.»

و من چون این روایات را با تلخی جانکاه و تأسّف عمیق متذکّر می‌شوم، خود را

بی نیاز نمی‌بینم از سکوت از آنها و رها نمودنشان در سبد کاغذهای باطله؛ اگر نبود حمله فراگیر و همه‌جانبه برخی از نویسندگان و مؤلفان، از آنان که ادعای تمسک به سنت نبویّه را دارند، و پشت سرشان ادارات معروف و دوائر مشهوری است که آنان را تغذیه مالی می‌کنند و به اقدام بر طعن و تکفیر شیعه خصوصاً پس از پیروزی انقلاب و ثوره اسلامیّه در ایران تشویق نموده و وا می‌دارند.

بنابراین من به این کسان می‌گویم: اتَّقُوا اللَّهَ فِي

إِخْوَانِكُمْ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ
اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ
قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً.^۱

«در عصمت و حراست خدائی در آئید درباره

برادرانتان، و همگی به ریسمان خدا متمسک گردید،

و جدا جدا نشوید، و به یاد آورید نعمت خدا را که

بر شما ارزانی داشت در زمانی که شما دشمنان هم

بودید، پس خداوند در میان دل‌های شما الفت افکند

^۱ «الأكون مع الصادقين» تألیف دکتر سید محمد تیجانی سماوی، ص ۱۶۸ تا ص ۱۷۶؛ و این جمله اخیر از وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً- تا آخر، جزئی از آیه ۱۰۳، از سوره ۳: آل عمران می‌باشد.

و شما در سایه نعمت خداوندی برادران هم شدید».

بحث مفصل و عالمانه علامه بلاغی در عدم

تحریف قرآن

فقیه علیم و عالم عیلم علّام در عصر اخیر ما، افتخار شیعه و جامعه انسانیّت، آیه الله معظم شیخ جواد بلاغی نجفی، بحثی بسیار نفیس و جامع و گسترده در اطراف و جوانب تحریف قرآن فرموده است و چون فعلاً بحث ما پیرامون این موضوع می باشد، دریغ است که صفحات این نوشته را به تحریر و ایراد آن مطالب زرافشان که پس از سالها هنوز چون أشعّة خورشید تابان بر صفحات افق و آسمان نیلگون علم و معرفت می تابد، آراسته ننمائیم، و از باب وَ خِتَامُهُ مِسْكٌ به مشام جان از رائحه طیبّه این شراب بهشتی با این طعم خاص و ذوق مخصوص چیزی واصل و عائد نگردد. او در مقدمه تفسیر ارزشمند و گرانمایه خود به نام «آلاء الرّحمن فی تفسیر القرآن» در فصل دوّم، پس از بیان امر اوّل تحت عنوان اضطراب روایات در جمع قرآن،

تحت عنوان «بعضی از چیزهایی که به کرامت و
مجد و علو قرآن کریم چسبیده شده است» گوید:

دوم: در جزء پنجم از «مسند» احمد از ابی بن

کعب روایت است که او گفت: رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم فرمود: **إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ**

الْقُرْآنَ!

قَالَ: فَقَرَأَ: ﴿لَمْ يَكُنِ الدِّينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ

الْكِتَابِ﴾ فَقَرَأَ فِيهَا «لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ سَأَلَ وَادِيًا مِنْ مَالٍ

فَأَعْطِيهِ لَسَأَلَ ثَانِيًا، فَلَوْ سَأَلَ ثَانِيًا فَأَعْطِيهِ لَسَأَلَ ثَالِثًا، وَ

لَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ

تَابَ، وَ إِنَّ ذَلِكَ الدِّينَ الْقِيَمَ عِنْدَ اللَّهِ الْحَنِيفَةَ غَيْرَ

الْمُشْرِكَةِ وَ لَا الْيَهُودِيَّةَ وَ لَا النَّصْرَانِيَّةَ، وَ مَنْ يَعْمَلْ خَيْرًا

فَلَنْ يُكْفَرَهُ.»

و در روایت حاکم در «مستدرک» و روایت غیر

حاکم أيضا آمده است: «**إِنَّ ذَاتَ الدِّينِ عِنْدَ اللَّهِ الْحَنِيفَةَ**

لَا الْمُشْرِكَةَ.» و در روایتی است: «**غَيْرَ الْمُشْرِكَةِ**» تا آخر

آن.

و از «جامع الأصول» ابن اثیر جزری روایت

است که: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْخَنِيفَةُ الْمُسْلِمَةُ لَا
الْيَهُودِيَّةُ وَلَا النَّصْرَانِيَّةُ وَلَا الْمَجُوسِيَّةُ».

و در «مسند» همچنین ذکر کرده است پس از
این روایت از اَبی که گفت: رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم به من گفت: **إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ
عَلَيْكَ؛ فَقَرَأْتُ عَلَى: ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ
الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ * رَسُولَ
مِّنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً * فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ * وَمَا
تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ
الْبَيِّنَةُ﴾،** **إن الدين عند الله الحنيفية لا المشركة و لا
اليهودية و لا النصرانية، و من يفعل خيرا فلن يكفره.**»

شعبه می گوید: پس از این، آیات بعد را قرائت
نمود و سپس قرائت کرد: «لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَيْنِ مِنْ
مَالٍ لَسَأَلَ وَادِيًا ثَالِثًا، وَ لَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا
الْتُّرَابُ.» سپس آن رای به آنچه که از آن باقی مانده بود
ختم کرد - انتهى.

و این روایات را أبو داود طیالسی و سعید بن
منصور در سننش، و حاکم در مستدرکش به طوری
که در «کنز العمال» نقل شده است، نیز روایت نموده
اند.

و در «مسند» نیز از ابو واقد لیثی روایت کرده است که گفت: عادت ما این طور بود که هنگامی که بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرآن نازل میگردید ما به حضورش می آمدیم و برای ما بیان می نمود. و روزی به ما فرمود: خداوند عزوجل گفته است:

إِنَّا أَنْزَلْنَا الْحَمْلَ لِإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَ لَوْ
 كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادٍ لِأَحَبِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ ثَانٍ، وَ لَوْ كَانَ لَهُ
 وَادِيَانِ لِأَحَبِّ أَنْ يَكُونَ لَهُمَا ثَالِثًا (ثالث - ص)، وَ لَا يَمْلَأُ
 جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ، ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ -
 انتهى.

فرض کن معرفت و راستی و درستی، از محدثین (و نمی گوئیم قصه پردازان) مطالبه ای نمی کنند و از ایشان نمی پرسند از این اضطراب فاحش در آنچه که گمان دارند از قرآن می باشد، و ایضا از آنها نمی پرسند از تمیز میان بلاغت قرآن و علو شأن آن در بلاغت و میان انحطاط این فقرات؛ اما آیا برای معرفت این حق نیست که از ایشان پرسد از غلطی که واقع گردیده است در گفتارشان «لَا الْمُشْرِكَةُ»: آیا ممکن است

وصف دین را به مُشرکه آورد؟! و در گفتارشان
«الْحَنِيفِيَّةُ الْمُسْلِمَةَ»: آیا می شود و صف دین و یا
حنیفیت را به مُسَلِمَة آورد؟! و در گفتارشان: «إِنَّ ذَاتَ
الدِّينِ»؟! و در گفتارشان: «إِنَّا أَنْزَلْنَا الْمَالَ لِإِقَامِ
الصَّلَاةِ»: معنی انزال مال چیست؟! و معنی بودن آن
برای إقامة صلوة کدام است؟!!

این را داشته باش و گوش فرادار به آنچه در
جزء ششم از «مُسْنَد» أحمد مُسْنَداً از مسروق روایت
کرده است که گفت: من به عائشه گفتم: آیا رسول
خدا و قتی که داخل اطاق می شد چیزی می گفت؟
عائشه گفت: چون رسول خدا داخل اطاق می
شد مثل می جست: لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وادیانِ مِنْ مَالٍ
لَا بَتَغَى وادياً ثالثاً، و لَا يَمْلَأُ فَمَهُ إِلَّا التُّرَابُ، و مَا جَعَلْنَا
الْمَالَ إِلَّا لِإِقَامِ الصَّلَاةِ و إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ، و يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى
مَنْ تَابَ.

و در جزء ششم در اسنادش از جابر آورده است
که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت:
لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ وادياً مِنْ مَالٍ لَتَمَنَّى واديينِ، و لَوْ أَنَّ لَهُ

وَادِيَيْنِ لَتَمَنَّيَ ثَالِثًا، وَ لَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ.

و با اسناد خود نیز آورده است که: از جابر سؤال شد: هَلْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وادٍ مِنْ نَخْلٍ تَمَنَّى مِثْلَهُ حَتَّى يَتَمَنَّى أَوْدِيَةَ، وَلَا يَمَلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ؟ انتهى.

آیا تو چنین در می یابی که غریب و بعید، یا عادةً ممتنع به نظر می رسد که برای ابن آدم یک وادی از مال و یا یک وادی از نخل بوده باشد؟! آیا در بنی آدم افرادی در هر زمان یافت نمی شوند که مالک یک وادی یا چند وادی از آن گردند؟!

بنابراین چگونه در گفتار راست و مستقیم صحیح است که گفته شود: لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ. لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ؟ آیا کلمه لَوْ برای إفادۀ امتناع نمی باشد؟! ای شگفتا از راویان این روایات! گویا اصلاً عرب نبوده اند، و یا آنکه قدمی در لغت عربیّت ننهاده اند! آری این اعتراض برداشته می گردد به آنچه از ابن عباس در «مسند» احمد روایت نموده است که: لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وادیانٍ مِنْ ذَهَبٍ و همچنین آنچه از روایت ترمذی از انس خواهد آمد.

و أيضا تمنای وادی و دو وادی و سه وادی

گناه نیست تا نیاز به توبه داشته باشد. در این صورت
وجه مناسبت تعقیب آن به جمله «و یتوبُ اللهُ عَلَی
مَنْ تَابَ» چه ممکن است بوده باشد؟!!

و اگر می‌خواهی آنچه رای که در این روایت از
تدافع و اضطراب موجود در متن آن وجود دارد بهتر
ادراک کنی، پس گوش فرادار به آنچه حاکم در
«مستدرک» روایت نموده است که: ابوموسی اشعری
گوید: كُنَّا نَقْرَأُ سُورَةَ نُشِبُّهَا بِالطُّوْلِ وَ الشُّدَّةِ بِرَاءَةٍ
فَأَنسَيْتُهَا غَيْرَ أَنِّي حَفِظْتُ مِنْهَا: لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ
مِنْ مَالٍ لَأَبْتَغَى ثَالِثًا، وَ لَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا
الْتُّرَابُ.

در تفسیر «الدر المنثور» ذکر کرده است که این
روایت رای جماعتی از ابوموسی تخریج نموده اند. و
بدین مطلب بیفزایم از جهت تدافع و تناقض مضمون،
آنچه رای که در «إتقان» از ابوموسی اسناد داده است
ایضا که گفت: نَزَلَتْ سُورَةٌ نَحْوَ بَرَاءَةٍ ثُمَّ رُفِعَتْ وَ حُفِظَ
مِنْهَا أَنَّ اللَّهَ سَيُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِأَقْوَامٍ لَا خَلَاقَ لَهُمْ، وَ لَوْ
أَنَّ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ لَتَمَنَّى - تا آخر.

و ترمذی مسندا روایت کرده است از انس بن مالک که قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادٍ مِنْ ذَهَبٍ لِأَحَبِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ ثَانٍ، وَ لَا يَمْلَأُ فَاهُ إِلَّا التُّرَابُ، وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ.

و متوجه باش که اینک می نگری روایات عائشة و جابر و انس □ ثیدحت سا هداد رارقه کی ار س اب عن با و ی دا و، ی و ل ثتم و لله لوسر لوقزایاری دا و ود و. همیرکن آرقزاه کدندکی می فذن ماشقایسابت ایآورن یا و لندشاب. لوسر راتفگه بانها آردیاری ملاکک لذعم و بل لالی صد لله آله علیه و آله و سلم داده است که بعضی از اعتراضات متقدمه بر آن وارد است از آن اعتراضاتی که واجب است کلام رسول نیز از آن منزه باشد. اینها با وجود صرف نظر از اضطراب در متن است که روایت رای به صورت عبارت رکیک شوخی آمیز و مسخره انگیز در آورده است.

أمر سوم: و از جمله آنچه به کرامت و مجد و عُلوّ شأن قرآن مجید چسبانیده اند گفتارشان در روایت از زید بن ثابت می باشد که: ما در زمان پیامبر

این طور بودیم که آیه رَجْم (سنگسار نمودن) را میخواندیم: الشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ إِذَا زَنِيَا فَارْجُمُوهُمَا الْبَتَّةَ؛ و در روایت از زرّ از اُبیّ، که سوره احزاب به قدر سوره بقره بوده است و یا از آن طویل تر، و در آن و یا در اواخر آن آیه رَجْم بوده است بدین عبارت: الشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ فَارْجُمُوهُمَا الْبَتَّةَ نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛

و در روایت سیّاری از شیعه از ابو عبد الله با زیادتی قوله: بِهَا قَضِيَا مِنَ الشَّهْوَةِ؛

و در روایت «مَوَطَّأً» و «مستدرک»، و مُسَدَّد، و ابن سعد، از عمر همچنان که می آید: الشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ فَارْجُمُوهُمَا الْبَتَّةَ؛

و در روایت ابو امامة بن سهل که خاله او گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیه رَجْم را این گونه به ما قرائت میداده است: الشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ فَارْجُمُوهُمَا الْبَتَّةَ بِهَا قَضِيَا مِنَ اللَّذَّةِ». و مثل آن، روایت سعد بن عبد الله و سلیمان بن خالد از شیعه از ابو عبد الله علیه السلام می باشد.

و يَا لِلْعَجَبِ چگونه این جماعت محدثین راضی

شدند تا مجّد و کرامت قرآن، این حکم شدید رای بر

پیرمرد و پیر زن بیفکند؟! بدون آنکه لا اقل سبب آن

رای که زنا

باشد ذکر نماید؛ تا چه رسد از شرط محصن بودن (همسر دار بودن) در زنا؟! چرا که قضاء شهوت اعم است از جماع؛ و جماع اعم است از زنا؛ و بسیاری از اقسام زنا مقرون می باشد با عدم إحصان. ما دست از این ایراد برداشتیم و به طور تسامح پنداشتیم که قضای شهوت کنایه می باشد از زنا، بلکه تو بر آن بودنش با إحصان را نیز افزوده کن؛ و لیکن می گوئیم: وجه دخول فاء در قوله: «فَارْجُوهُمَا» چیست؟! زیرا که در آنجا چیزی که مجوز دخول فاء باشد از شرط و مانند آن وجود ندارد، نه ظاهرا و نه بر وجهی که تقدیر آن صورت صحیحی داشته باشد.

و در قول خدای تعالی در سوره نور: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا﴾ که لفظ فاء بر خبر داخل شده است به علت آنست که کلمه اجلِدُوا به منزله جزاء برای صفت زنا در مبتدا می باشد، و زنا به منزله شرط است. اما رَجْم جزای شیخوخت نیست، و شیخوخت سبب آن نمی باشد. آری وجه دخول فاء، فقط دلالت بر کذب روایت است.

و شاید در روایت سلیمان بن خالد، افتادگی

و سِقْطی باشد به اینکه صورت سؤال وی این طور
باشد: هَلْ يَقُولُونَ فِي الْقُرْآنِ رَجْمٌ؟!!

و چگونه به مجد و علو و کرامت قرآن
پسندیده می آید که این حکم شدید را اختصاص به
پیرمرد و پیرزن دهد، با وجود اجماع اُمّت بر عموم
آن برای هر شخص زناکار مُحْصِنِ بالغ الرُّشْدِ مرد
باشد و یا زن؟! و اینکه حکم به رجم را به صورت
مطلق بیان کند با وجود اجماع اُمّت بر شرط إحصان
در آن؟! و از همه اینها بالاتر اینکه تأکید کند اطلاق
را و قرار دهد آن را مانند نصّ بر عموم، بواسطه
تعلیل به قضاء لذّت و شهوت که در آن، شخص
مُحْصِنِ و غیر مُحْصِنِ مشترک می باشند؟!!

فعلی هذا چشمت را باز کن به آنچه شنیدی از
تدافع و تهافت و خلل در روایت این داستان فکاهی!
و بدان اضافه کن آنچه را که در «مَوْطَأً» و «مستدرک»
و مسدّد و ابن سعد روایت نموده اند به اینکه عمر
پیش از مرگش به فاصله بیست روز در آنچه از آیه
رجم می پندارند گفت: لَوْ لَأَنْ يَقُولَ النَّاسُ زَادَ عُمَرُ
بْنُ الْخَطَّابِ فِي كِتَابِ اللَّهِ

لَكْتُبْتُهَا: «الشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ فَارْجُوهُمَا الْبَتَّةَ.»

و حاکم و ابن جریر تخریج نموده، و ابن جریر أيضاً صحیح شمرده است که عمر گفت: چون این آیه فرود آمد من به حضور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم و گفتم: اکتُبها! و در نسخه «کنز العمال» است: اُکْتُبِنِهَا! و گویا رسول خدا از آن کراهت داشت. و عمر گفت: آیا نمی بینی که پیر مرد اگر زنا کند و محصن نباشد تازیانه می خورد، و جوان اگر زنا کند و مُحْصِن باشد سنگسار میگردد؟! پس محدثین چنین روایت می کنند که: عمر می گوید: رسول خدا کراهت داشت که آیه نازل شده از آسمان نوشته گردد؛ و عُمَر و جوه خَلَل آن را می شمرد. ای شگفتا از این حدیث سازان!

و در «إتقان» است که: نسائی تخریج نموده است که: مروان به زید بن ثابت گفت: أَلَا تَكْتُبُهَا فِي الْمُصْحَفِ؟! «آیا این آیه را در مصحف نمی نویسی؟!»

قَالَ: أَلَا تَرَى أَنَّ الشَّابِّينَ الشَّبَّانَ يُرْجَمَانِ؟ وَ قَدْ ذَكَرْنَا ذَلِكَ لِعُمَرَ فَقَالَ: أَنَا أَكْفِيكُمْ! فَقَالَ: يَا رَسُولَ

اللَّهُ اَكْتُبْ لِي آيَةَ الرَّجْمِ! قَالَ: لَا تَسْتَطِيعُ! انتهى.

«گفت: مگر نمی‌بینی دو جوان غیر باکره را

که رجم می‌گردند؟ و ما این را به عمر تذکر دادیم.

گفت: من از عهده این مشکل برای شما بر می‌آیم!

پس گفت: ای رسول خدا! برای من آیه رجم را

بنویس! گفت: تو نمی‌توانی!»

بنابراین زید بن ثابت بر این آیه اعتراض دارد.

و چون محدثین مشاهده کردند: تدافع میان گفتار

عمر: اَكْتُبْهَا لِي! «تو آن را برای من بنویس!» و میان

گفتار پیغمبر: لَا تَسْتَطِيعُ: «تو نمی‌توانی!» را، گفتند:

مراد عمر از این گفتارش که گفت: اَكْتُبْ لِي این بوده

است که: اِئْذَنْ لِي بِكِتَابَتِهَا! «به من اجازه بده تا

بنویسم!»

گویا ایشان نمی‌دانند که عمر عرب بوده است

و از کلامش: «اجازه به من بده تا آن را بنویسم» به

لفظ «بنویس تو برای من» تعبیر نمی‌کند. و با وجود

این نتوانستند وجه معقول و مقبولی را برای کلام

رسول الله: لَا تَسْتَطِيعُ «تو نمی‌توانی» ذکر نمایند.

و در روایتی در «کنز العُمَال» از ابن ضریس از عمر وارد است که: من به رسول خدا گفتم: اکتُبْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا أُسْتَطِيعُ!

و ابن ضریس از زید بن أسلم تخریج نموده است که: عمر برای مردم خطبه خواند: فَقَالَ: لَا تَشْكُوا فِي الرَّجْمِ! فَإِنَّهُ حَقٌّ و لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَكْتُبَهُ فِي الْمُصْحَفِ، فَسَأَلْتُ أَبِي بِنِ كَعْبٍ، فَقَالَ: أَلَيْسَ أَتَيْتَنِي و أَنَا أُسْتَقْرِئُهَا رَسُولَ اللَّهِ، فَدَفَعْتَ فِي صَدْرِي و قُلْتَ: كَيْفَ تَسْتَقْرِئُهُ آيَةَ الرَّجْمِ و هُمْ يَتَسَاءَلُونَ تَسَاءُلاً الْحُمْرِ - انتهى.

«و گفت: در رَجْمِ شكّ مکنید! زیرا که آن حق می باشد، و هر آینه من تحقیقا قصد کردم که آن رای در مصحف بنویسم، چون از اَبی بن کَعْب پرسیدم در جواب گفتم: مگر تو نزد من نیامدی در حالی که من می خواستم اجازه قرائت آن را از رسول الله بگیرم و تو در سینه ام کوفتی و گفتی: چگونه اجازه قرائت و کتابت آیه رجم را از رسول الله می گیری در حالی که ایشان به مانند به روی هم جهیدن خرها به روی هم می جهند؟!»

این روایت می رساند که: عمر راضی به نازل

شدن چیزی دربارهٔ رَجْم نبود. و ای کاش محدثین
حاصل جواب اَبی را به عمر و حاصل منع عُمَر اَبی
را از استقراء و خواستن اجازهٔ کتابت و قرائت این آیه
تفسیر می نمودند!

و ترمذی از سعید بن مُسَیب از عمر تخریج
کرده است که او گفت: رَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ [وآله] و سَلَّمَ و رَجَمَ أَبُو بَكْرٍ و رَجَمْتُ، و لَوْلَا
أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَزِيدَ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَكَتَبْتُهُ فِي الْمُصْحَفِ!
«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رَجَم

کرد، و أبو بکر رَجَم کرد، و من رَجَم کردم؛ و اگر مرا
ناخوشایند نبود که در کتاب الله چیزی رای بیفزایم،
آن را در مصحف می نوشتم!»

بنابراین عمر می گوید: نوشتن رَجْم در
مصحف، زیادتى در کتاب خدا بوده است که وی آن
را ناپسند می دانسته است.

میان این چهار روایت یکی را با دیگری مقابله
بینداز تا بدانی دست مُحدثینی که وَّلَع و حرص در
کثرت روایت دارند چه جنایتی را مرتکب گردیده
است؟! و چون

نظرت را بر جزء سوّم از «کنز العمّال» صفحه ۹۰ و ۹۱ بیندازی بصیرت بیشتری در مشاهده اضطراب و خلل پیدا خواهی کرد!

این را بگیر و بدان: آنچه با مُفاد و مضمون این روایات تصادم و برخورد و درگیری شدید دارد آن است که: از علی علیه السلام روایت است که: چون شَرَا حَهُ هَمْدَانِيَّهَ را در روز پنجشنبه جَلْد کرد (تازیانه زد)، و در روز جمعه رَجْم (سنگسار) نمود گفت:

أَجْلِدُهَا بِكِتَابِ اللَّهِ وَ أَرْجُمُهَا بِسُنَّةِ رَسُولِهِ.

«من او را به کتاب الله تازیانه زدم، و به سنت رسولش سنگسار نمودم.»

و این روایت را أحمد، و بخاری، و نسائی، و عبد الرزّاق در «جامع»، و طحاوی، و حاکم در «مستدرک» و غیر آنها روایت نموده اند. و شیعه آن را از علی علیه السلام مرسلّاً روایت کرده است. بنابراین علی علیه السلام گواهی میدهد که: رجم از سنّت رسول الله می باشد نه از کتاب الله.

امر چهارم: از آنچه به کرامت و مجد و علوّ قرآن مجید چسبانیده اند، روایتی است که در «إتقان»

و «الدَّرَّ الْمَنْثُور» آمده است که: طَبْرَانِي وَ بَيْهَقِي وَ ابْنِ ضَرِيْسٍ تَخْرِيجَ نَمُودَه اَنْدَ كَه: از قرآن دو سوره می باشد که راغب در «مُحَاضِرَات» آن دو را دو سوره قنوت نامیده است؛ و آن دو را نسبت به تعلیم علی علیه السلام و قنوت عمر داده‌اند و گفته‌اند: در مُصْحَفِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ وَ دَرِ قِرَائَتِ أَبِي وَ أَبِي مُوسَى بُوْدَه اَسْت.

اولین از آن دو این است: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، اللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَعِیْنُكَ وَ نَسْتَغْفِرُكَ، وَ نُثْنِیْ عَلَیْكَ الْخَیْرَ وَ لَا نَكْفُرُكَ، وَ نَخْلَعُ وَ نَتْرُكُ مَنْ یَفْجُرُكَ - انتهى.

ما بدین راوی نمی گوئیم: این کلام، مشابهت با سیاق و با بلاغت قرآن ندارد، و با او در شناخت این امور مسامحه می نمائیم، و لیکن به وی می گوئیم: چگونه عبارت یَفْجُرُكَ صحیح است؟! و چگونه کلمه یَفْجُرُ متعدی گردیده است؟!!

همچنین خَلَع، مناسبت با اوثان و بُت‌ها دارد، در این صورت معنی چگونه می شود؟! و غلط با چه چیز مرتفع میگردد؟!!

و دومین از آن دو این است: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. اللّٰهُمَّ اِیَّاكَ نَعْبُدُ، وَ لَكَ

نُصَلِّي وَنَسْجُدُ، وَإِلَيْكَ نَسْعَى وَنَحْفِدُ، نَرْجُو
رَحْمَتَكَ وَنَخْشَى عَذَابَكَ الْجَدِّ، إِنَّ عَذَابَكَ بِالْكَافِرِينَ
مُلْحَقٌ - انتهى .

در این روایت نیز با راوی مسامحه می نهائیم در
آنچه با او در روایت اول مسامحه نمودیم؛ ولیکن معنی
جدّ در اینجا چیست؟! آیا به معنی عظمت و یا غنا و بی
نیازی (جدّ) است؟! یا ضِدّ هَزَل و شوخی (جدّ)
است؟! و یا نیاز به سَجْع و وزنِ کلام آن را آورده
است؟! آری در روایت عبید: نَخْشَى نِقْمَتَكَ، و در
روایت عبد الله: نَخْشَى عَذَابَكَ آمده است.

و دیگر آنکه نکته در تعبیر به قوله: مُلْحَقٌ کدام
است؟! و وجه مناسبت و صحّت تعلیل برای خوف
مؤمن از عذاب خدا به آنکه عذاب خدا به کافران
مُلْحَقٌ میگردد چه می باشد؟! بلکه این عبارت مناسب
با تعلیل برای آن می باشد که: مؤمن از عذاب خدا نمی
ترسد، چرا که عذاب خدا به کافران مُلْحَقٌ می شود.

امر پنجم: و از آنچه به کرامت و مجد و علوّ شأن
قرآن مجید چسبانیده اند، چیزی است که در «فصل

الخطاب» از کتاب «دبستان المذاهب» نقل نموده است که وی نسبت به شیعه داده است که ایشان میگویند: إحراق مصاحف سبب اتلاف سوره هائی از قرآن گردید که در فضل علی علیه السلام و أهل بیت او نازل شده بود.

از آنهاست این سوره و در اینجا کلامی را می آورد که در فواصل، مشابه بیست و پنج آیه می باشد که از فقراتی از قرآن کریم بر أسلوب آیات آن تلفیق شده است. اینک بشنو آنچه را که از غلط در آن آیات می باشد گذشته از رکیک بودن أسلوب تلفیقی آن!

از جمله اغلاط آن این است: «وَ اصْطَفَىٰ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ جَعَلَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَوْلِيَّكَ فِي خَلْقِهِ.» «و برگزید از فرشتگان، و قرار داد از مؤمنان، ایشان هستند در خلق او.» چه چیز را خداوند از فرشتگان برگزید؟! و چه چیز را از مؤمنان قرار داد؟! و معنی ایشانند در خلق او چه می باشد؟! «مَثَلُ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِكَ إِنِّي جَزَيْتُهُمْ جَنَاتِ النَّعِيمِ.» «مثل کسانی

که به عهد تو وفا می‌نمایند، حقاً من آنان را جنّات نعیم

(بهشتهای نعیم) پاداش میدهم.» ای کاش من

می فهمیدم مثل ایشان چیست؟!

و از جمله اغلاط آن این است: «و لَقَدْ أَرْسَلْنَا

مُوسَىٰ وَ هَارُونَ بِمَا اسْتُخْلِِفَ فَبَغَوْا هَارُونَ فَصَبْرٌ جَمِيلٌ».

«و هر آینه تحقیقا ما فرستادیم موسی و هارون

رای با آنچه خلیفه و جانشین گردیده بود؛ پس آنان

هارون را طلب کردند. پس صبر جمیل پسندیده می

باشد.» معنی این سخنان غضب آلوده چیست؟! و

معنی بِمَا اسْتُخْلِِفَ کدام است؟!^۱ و معنی فَبَغَوْا هَارُونَ

چه می باشد؟!^۲ و ضمیر در بَغَوْا به چه رجوع می کند؟!

و امر به صبر جمیل برای چه کسی می باشد؟!

^۱ حرف «باء» در بِمَا اسْتُخْلِِفَ در ترکیب موجود، ظهور در معنای مصاحبت دارد (مثل آیه ۳۳ از سوره ۹: توبه: ... أَرْسَلْ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ ... و آیه ۳۸ از سوره ۵۱: ذاریات: ... أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ ...) که در اینجا معنای مناسبی ندارد، و همچنین حذف ضمیر عائد مجرور از صله در این عبارت جائز نمی باشد و معنی را ناتمام نموده است. و اگر بجای آن گفته بود: لَمَّا اسْتُخْلِِفَ لَهُ (یا فیه) معنی اینچنین می شد: «برای آنچه بدان خلیفه و جانشین گردیده بود.» - (م)

^۲ بَغَىٰ در صورتی که بدون واسطه متعدی به مفعول شود به معنای طَلَبَ می باشد (مثل آیه ۱۶۴ از سوره ۶: أنعام: قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَعْبُدُوا رَبًّا ...) که در اینجا مناسبتی ندارد، و در صورتی بمعنای ظَلَمَ - که احتمالاً مورد نظر این تلفیق کننده بوده است - خواهد بود که با حرف جرّ عَلَى آورده شود (مثل آیه ۷۶ از سوره ۲۸: قصص: إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ ...)؛ فَبَغَوْا عَلَىٰ هَارُونَ یعنی «پس آنان بر هارون ستم روا داشتند.» - (م)

و از جمله اغلاط آن این است: و لَقَدْ آتَيْنَا بِكَ

الْحُكْمَ كَالَّذِي مِنْ قَبْلِكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ وَ جَعَلْنَا لَكَ مِنْهُمْ
وَصِيًّا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.»

«و هر آینه ما تحقیقاً به تو حکم را دادیم مانند

پیامبران مرسلی که پیش از تو بودند؛ و ما قرار دادیم

برای تو از ایشان وصیی را، به امید آنکه ایشان

بازگردند.»

معنی آتَيْنَا بِكَ الْحُكْمَ چیست؟! و ضمیر در کلمه

مِنْهُمْ و لَعَلَّهُمْ به چه رجوع

می‌کند؟! آیا مرجع ضمیر در قلب شاعر است؟! و

وجه مناسبت در لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ چیست؟! و

و از جمله اغلاط آن این است: وَ إِنَّ عَلِيًّا قَانِتٌ

فِي اللَّيْلِ سَاجِدٌ يُحْذِرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُو ثَوَابَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ

يَسْتَوِي الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ هُمْ بِعَذَابِي يَعْلَمُونَ.»

«و حَقّاً علی در شب، بر پا خیز برای دعا و

نماز و استکانت است، سجده‌آور است، از عاقبت و

^۱ فعل آتی بدون واسطه متعدی به دو مفعول می‌شود (مثل آیه ۸۷ از سوره
۱۵: حجر: ... آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي ...، و آیه ۱۲ از سوره ۱۹: مریم: ...
آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا) و آوردن باء بر سر مفعول آن صحیح نبوده و معنی ندارد.

آخرت حذر دارد و ثواب پروردگارش را امیدوار است. بگو: آیا یکسان می‌باشند کسانی که ستم می‌کنند در حالی که آنها به عذاب من علم دارند؟»

بگو: محلّ قوله: «آیا کسانی که ستم می‌کنند»

چیست؟! و مناسبت آن با قوله: «در حالی که آنها به عذاب من علم دارند» چه می‌باشد؟! و گویا این مرد تلیفیک کننده در ذهنش دو آیه یازدهم و دوازدهم^۱ از سوره زمر خَلجان نموده است که در پایان آن اینست:

﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾

«بگو: آیا یکسان می‌باشند کسانی که میدانند و کسانی که نمی‌دانند؟!» آنگاه این مرد تلیفیک‌گر با عدم معرفت خود خواسته است از آن دو تا، چیزی را به هم تلیفیک نماید؛ و در آخر تلیفیکش آورده است: آیا مساوی و یکسان هستند کسانی که ستم‌روا می‌دارند؟! و نفهمیده است که: در آن دو آیه استفهام انکاری آمده است چون در آن دو آیه دو کس ذکر شده‌اند: الَّذِي جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَاداً

^۱ دو آیه هشتم و نهم - صح.

لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ «آن کس که برای خداوند شرکاء و
اضدادی را قرار داده است تا از راه او گمراه کند.» و
الْقَانِتُ آتَاءَ اللَّيْلِ يَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ «آن کس که در لحظات
شب بر پا می‌خیزد و به دعا و تضرع به سر می‌آورد، و
امید رحمت پروردگارش را دارد.» بنابراین، این دو کس
با هم یکسان نمی‌باشند وَ لَا يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ
الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ.

این بود بعضی از سخنان پیرامون این داستان

مسخره‌آمیز و شوخی برانگیز!

و باید دانست که: صاحب «فصل الخطاب» از

مُحَدِّثِينَ زِيَادَ نَقْلِ كُنُودِهِ وَ مُجَدِّدِ

تتبع شواذ احادیث می باشد و مانند همچون سوره منقولی از کتاب «دبستان المذاهب» گمشده اوست که پیوسته به دنبالش میگردد؛ و با وجود این میگوید: من در کتب شیعه اثری از این منقول نیافته‌ام. ای شگفتا از صاحب «دبستان المذاهب» که از کجا نسبت این مدعا را به شیعه آورده است؟! و در کدام يك از کتابهایشان یافته است؟! آیا نقل در کتب، این گونه است؟! و لیکن عجیبی نیست، شِنْشِنَةٌ أَعْرِفُهَا مِنْ أَعْزَمٍ^۱ چه بسیار به مثابه و مانند این نقل کاذب و دروغین از شیعه نقل نموده‌اند همچنان که در کتاب «مِلَل» شهرستانی، و

^۱ در «مجمع الأمثال» میدانی طبع سنه ۱۳۷۴ هجریه قمریه، جزء اول، ص ۳۶۱، شماره ۱۹۳۳ گوید: ابن کلبی میگوید: این شعر از ابو آخزم طائی است و او جدّ ابو حاتم یا جدّ جدّ او می باشد. وی پسری داشت به نام آخزم و گفته شده است که عاقّ بوده است. وی مرد و پسرانی از خود باقی گذارد. یک روز پسران بر جدّشان ابو آخزم جهیدند و بدنش را خون آلود کردند. او گفت:

إِنَّ بَنِيَّ ضَرَجُونِي بِالِدِّمِ ***

شِنْشِنَةٌ أَعْرِفُهَا مِنْ أَعْزَمٍ

و در روایتی است: زَمَلُونِي. و آن در معنی مثل ضَرَجُونِي می باشد. یعنی لَطْخُونِي. یعنی: این نوادگان، با پدرشان در عقوق شباهت دارند. شِنْشِنَةٌ بمعنی عادت و طبیعت است. شمر گفته است: این مَثَل به مثابه کلامشان: أَلْعَصَا مِنَ الْعُصِيَّةِ می باشد.

«مقدمه» ابن خلدون و غیرهما از آنچه در این ساهای
آخره بعضی از مردم علیه شیعه نوشته‌اند موجود است،
وَ اللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ.

در اینجا آیه الله بلاغی مطلبی را تحت عنوان:

«قَوْلُ الْإِمَامِيَّةِ بَعْدَ النُّقْصَانِ فِي الْقُرْآنِ» آغاز می‌نماید، و

پس از آنکه از یکایک اعلام شیعه، همچون شیخ

صدوق در «اعتقادات» و شیخ مفید در «مقالات» و

سید مرتضی و شیخ طوسی، و شیخ طبرسی، و کاشف

الغطاء مطالبی ذکر میکند میفرماید: و از سید قاضی نور

الله در کتاب «مَصَائِبُ النَّوَاصِبِ» آمده است که: به

شیعه امامیه نسبت وقوع تغییر در قرآن را داده‌اند؛ این

از چیزهایی نیست که جمهور امامیه بدان قائل باشند،

بلکه قَالَ بِهِ شَرِذْمَةٌ قَلِيلَةٌ مِنْهُمْ لَا اِعْتِدَادَ بِهِمْ فِيهَا بَيْنَهُمْ

«گروهی اندک و جدای از صف که در میان شیعه به

گفتار آنها اعتنائی نمی‌شود بدان قائل شده‌اند».

و از شیخ بهائی نقل است که گفته است: و

أَيْضاً در زیاده و نقیصه قرآن اختلاف

نموده‌اند؛ و صحیح آن است که: قرآن عظیم از دستبرد محفوظ می‌باشد، زیاده باشد یا نقیصه. و بر آن دلالت دارد قوله تعالی: ﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾.

و آنچه در میان مردم شهرت دارد که اسم امیر المؤمنین علیه السلام را در بعضی مواضع إسقاط کرده‌اند، مانند کلام خدای تعالی: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ» «ای پیغمبر آنچه را که درباره علی به تو نازل شده است ابلاغ کن!» و غیر آن، نزد علماء اعتباری ندارد. و از مقدّس بغدادی در «شرح وافی» آمده است که: کلام، فقط در نقیصه می‌باشد؛ و معروف میان أصحاب ما - تا جائیکه حتی بر آن حکایت إجماع گردیده است - عدم نقیصه می‌باشد همچنین.

و أيضاً از وی نقل است که: شیخ علی بن عبد العالی رساله مستقله‌ای در نفی نقیصه تصنیف کرده، و کلام صدوق را که گذشت ذکر کرده است و سپس بواسطه احادیثی که دلالت بر نقیصه دارد، اعتراض نموده است و از آنها جواب داده است به آنکه اگر حدیثی بر خلاف دلیلی از کتاب و سنت متواتره یا

إجماع آمد، و تأویلش و حملش بر بعضی از وجوه، امکان نداشت طرح و رد آن واجب است.

بدانکه محدث معاصر در کتاب «فصل

الخطاب» کوشش نموده است در جمع آوری جمیع روایاتی که بدانها استدلال بر نقیصه نموده‌اند؛ و تعداد مسانیدشان را با اعدادی از مراسیل از ائمه علیهم السلام در کتب، مانند مراسیل عیاشی و فرات و غیرها تکثیر کرده است؛ با اینکه شخص متبّع محقق یقین جازم دارد بدانکه این مراسیل از همان مسانید گرفته شده‌اند.

و در مجموع روایاتی که ذکر نموده است،

روایاتی وجود دارد که احتمال صدق در آنها راه ندارد؛ و بعضی از آنها به نحوی اختلاف دارند که آنها را به تنافی و تعارض می‌کشاند. و این کتاب مختصر ما گنجایش بیان این دو نحوه از روایات را ندارد. با وجود این، قسمت مُعْظَمی از این روایات که سهم وافر در کثرت دارند سندهای آنها بازگشت میکند به چند نفری که علماء رجال در وصفشان هر یک را یا به اینکه ضعیف الحدیث فاسد المذهب مَجْفُورُ الرَّوَايَةِ می‌باشد، و یا به اینکه

مضطرب الحدیث و المذهب است، حدیثش شناخته شده و ردّ شده است، و از ضعیفان روایت میکند، و یا به اینکه کذاب و متّهم می باشد و من جائز نمیدانم از تفسیر وی یک حدیث روایت نمایم، و او معروف است به آنکه از واقفیه است و عداوتش با حضرت رضا علیه السّلام از همه مردم شدیدتر است، و یا به اینکه کذاب و أهل غلوّ است، و یا به اینکه ضعیف است و التفاتی و اعتمادی به وی نمی باشد و از کذابین است، و یا به اینکه فاسدالرّوایة و متّهم به غلوّ می باشد وصف نموده اند. و بسیار روشن است که کثرت روایت امثال اینها ابدأً فائدهای را در بر نخواهد داشت.

و اگر در روایاتشان در مثل این مقام گسترده و بزرگ تسامح نموده و آنها را معتبر بدانیم؛ هر آینه بواسطه دلالت روایات متعدّده واجب میگردد که آنها را بر این معنی حمل و تنزیل نمائیم که مضامینشان تفسیر آیات، یا تأویل یا بیانی است برای موردی که به علم قطعی شمول عمومات آیات نسبت به آن مورد دانسته شده است؛ چرا که آن مورد أظهر افراد و أحقّ افراد می باشد به حکم عام، و یا آنکه آن مورد

بخصوصه و به نصّ بر آن در وقت تنزیل در ضمن
عموم مراد بوده است، و یا آنکه آن همان مورد نزول
بوده است، و یا آنکه آن همان مراد از عبارت مُبْهَمَه
بوده است.

و بر یکی از وجوه ثلاثهٔ اخیره حمل می‌شود
آنچه در روایت آمده است که: آن تنزیل است و آن
را جبرئیل نازل کرده است؛ همچنان که خود جمع
میان این روایات شاهد بر آن می‌باشد؛ همان طوری
که تحریف در آنها باید حمل بر تحریف معنی گردد.

شاهد گفتار ما مکاتبهٔ حضرت ابو جعفر علیه
السّلام به سَعْدِ الْخَيْرِ است همان طور که در
«روضه کافی» آمده است. در این مکاتبه میفرماید: وَ
كَانَ مِنْ نَبْدِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَرَّفُوا
حُدُودَهُ.

«و از دور افکندنشان کتاب الله را این بود که:
ألفاظ و عبارات و حروفش را بر پا داشتند و حدود
و معانی آن را تحریف کردند.» همچنان که آنچه را
که در روایات وارد است که آن در مصحف امیر
المؤمنین علیه السّلام یا ابن مسعود بوده است باید

حمل و تنزیل نمود بر آنکه در آن مصحف به عنوان
تفسیر و تأویل بوده است.

و شاهد بر آن قول امیر المؤمنین علیه السّلام

است به زندیق کما فی «نهج البلاغه» و غیره: وَ لَقَدْ

جِئْتُهُمْ بِالْكِتَابِ كَمَلًا مُشْتَمِلًا عَلَى التَّنْزِيلِ وَ التَّأْوِيلِ^۱.

«و هر آینه من تحقیقاً برای آنها آوردم کتاب الله را به طور

کامل شده که مشتمل بود بر تنزیل و بر تأویل.»

و از جمله روایاتی که بدان اشاره کردیم آن است

که محدث معاصر در روایات سوره مَعَارِجِ چهار روایت

ذکر کرده است که کلمه «بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ» در مصحف

فاطمه مضبوط و ثبت شده بوده است، و آنها در

مصحف فاطمه علیها السّلام بدین گونه بوده است. و

مخفی نیست که مُصْحَفِ فاطمه علیها السّلام فقط کتابی

بوده است در بیان و حدیث اَسْرَارِ عِلْمِ، همچنان که از

بسیاری از روایاتی که در «اصول کافی» در باب صحیفه

و مصحف و جامعه وارد شده است معلوم میگردد؛ و

^۱ این عبارت در «نهج البلاغه» نمی باشد. و در «احتجاج» طبرسی، ص ۱۳۷

(و از طبع بیروت: ج ۱، ص ۲۵۷) و در «بحار الأنوار» ج ۱۹، جزء اول، ص

۱۲۶ از طبع کمپانی، و ج ۹۳، ص ۱۲۵ و ص ۱۲۶ از طبع حروفی اسلامیّه،

به نقل از «احتجاج» این طور آمده است: وَ لَقَدْ أَحْضَرُوا الْكِتَابَ كَمَلًا مُشْتَمِلًا

عَلَى التَّأْوِيلِ وَ التَّنْزِيلِ.

در این روایات قول حضرت صادق علیه السّلام می‌باشد - همان طور که در روایت صحیحه و روایت حسنه آمده است - که: «مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ» و «مَا أَرَعُمُ أَنْ فِيهِ قُرْآنًا»^۱.

و از جمله آن روایات، روایاتی است که در «کافی»

در باب اینکه ائمه علیهم السلام شهداء بر مردم می‌باشند در صحیحۀ بُرَید از حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السّلام، و روایت او از حضرت ابو عبدالله امام جعفر صادق علیه السّلام است که در کلامشان علیهما السلام فرموده‌اند که: در قوله تعالی:

﴿وَ [كَذَلِكَ] جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾^۲ و [اینچنین] ما شما

را اُمّتی میانه قرار دادیم. «نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى»^۲. «ما

هستیم که امت میانه می‌باشیم!» و در شرح آن («کافی»)

از أمير المؤمنين علیه السلام وارد است که: و نَحْنُ

الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ:

^۱ «کافی» کتاب الحجّة، باب ۴۰: بابٌ فِيهِ ذِكْرُ الصَّحِيفَةِ وَ الْجَفْرِ وَ الْجَامِعَةِ وَ مُصْحَفِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، حَدِيثِ اَوَّلِ وَ سَوِّمِ.

^۲ «کافی» کتاب الحجّة، باب ۹: فِي أَنْ الْأُمَّةَ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى خَلْقِهِ، حَدِيثِ دَوْمِ وَ چهارم.

«و[كَذَلِكَ] جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»^۱. «و ما ییم کسانى

که خداوند فرموده است: و [اینچنین] ما شما را اُمّتی
میانہ قرار دادیم.»

و بناءً على هذا آنچه را که مُرْسَلًا در دو تفسیر
نُعمان (نعمانى - صح) و سَعْدِ روایت شده است که:
آیه «أُمَّةً وَسَطًا» (امامانى میانہ) مى باشد ناچار باید
حمل بر معنای تفسیری نمود و گفت: تحریف فقط
در ناحیه معنی صورت یافته است.

و از جمله آن روایات، روایتی است که در «کافی»
در باب آنکه فقط اُمّہ علیہم السلام راهنمایان و
راهبران می باشند از فضیل روایت کرده است که
گفت: سؤال نمودم از حضرت ابا عبد الله امام صادق
علیه السلام از قول خدای تعالی: ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾

«و از برای هر قومی هدایت کننده ای می باشد» فرمود:

كُلُّ إِمَامٍ هُوَ هَادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِمْ.^۲ «هر امامی

هدایت کننده است برای مردم آن عصری که او در آن

^۱ «مرآة العقول» ج ۲، ص ۳۳۹.

^۲ کافی «کتاب الحجّة» باب ۱۰: بابُ أن الأئمّة: هُم الهداة، أحاديث ۱ تا ۴.

و روایت بُرید از حضرت إمام محمّد باقر علیه

السّلام در قول خدای تعالی: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ

قَوْمٍ هَادٍ﴾ «این است و جز این نیست که تو بیم دهنده

و ترساننده می باشی؛ و برای هر قومی هدایت کننده ای

و جود دارد!» حضرت فرمود: رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الْمُنذِرُ، وَ لِكُلِّ زَمَانٍ مِّنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا

جَاءَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. وَ الْهُدَاةُ مِنْ

بَعْدِهِ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ.^۱

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ترساننده و

هشدار دهنده می باشد؛ و برای هر زمانی از ما هدایت

کننده ای وجود دارد که امت را به سوی آنچه پیغمبر

صلی الله علیه و آله و سلم آورده است هدایت می کند.

و هدایت کنندگان پس از او علیّ علیه السّلام می باشد،

سپس اوصیای او یکی پس از دیگری.»

و نظیر آن، روایت أبو بصیر است از حضرت

صادق علیه السّلام و روایت عبد الرّحیم قصیر از

حضرت باقر علیه السلام که: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَأَلِهِ وَسَلَّمَ الْمُنْذِرُ وَعَلِيٌّ الْهَادِي.^۱ «رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم منذر است و علی است هدایت
کننده.»

و به مضمون آنها روایاتی از جمهور اهل
سنت آمده است با اسناد از طریق ابوهریره و ابی بَرَزَه
و ابن عَبَّاس، و از طریق امیر المؤمنین علیه السلام،
و حاکم در «مستدرک» خود آن را صحیح دانسته
است.

و هنگامی که إحاطه و خبرویت پیدا کردی به
این گفتار، پس آیا باز هم برای تو جالب به نظر می‌رسد
التجاء «فصل الخطاب» در تلیق و تکثیرش به نقل از
بعضی تفاسیر متأخره، و از داماد در حاشیه «قَبَسَات» از
گفتارش به اینکه: أَحَادِيثُ مِنْ طَرِقٍ مَا وَ مِنْ طَرِقٍ عَامَّةٍ
به طور تَضَافَرٍ رسیده است که در قرآن تنزیل: إِنَّهَا أَنْتَ
مُنْذِرٌ لِعِبَادٍ وَعَلِيٌّ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؟! بوده است - انتهى.

«تو (ای پیغمبر) فقط بیم دهنده بندگان

^۱ همان

هستی، و علی است که برای هر قومی هدایت کننده می‌باشد!»

این شعری است که مدّاحان آن را می‌سرایند، و امّا عارف به لغت عرب رضایت نمیدهد نظمش را به آن نسبت دهند. و من گمان ندارم تو را که بتوانی از طرق ما و طرق اهل سنت غیر از آنچه را که اوّلاً شنیدی پیدا کنی و آن غیر از آن چیزی است که او نقل نموده است.

فَاعْتَبِرْ!

و از جمله آن روایات، روایت «کافی» است از ابوحمزه از حضرت ابو جعفر علیه السّلام که در قول خدای عزّ و جلّ: «رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ.» «پروردگارا نبوده‌ایم ما از مشرکین!» فرمود: **يَعْنُونَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السّلام** «مرادشان از آن شرك به ولایت علی علیه السّلام بوده است». و این روایت صریح می‌باشد در آنکه تفسیر است. و بنابراین با این بیانش حاکم است بر دو روایت ضعیفۀ ابوبصیر در ظهورشان به اینکه لفظ «بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ» از آیه حذف گردیده است.

و این بیان از روایت ابوحمزه به امثال آن ساری و جاری میگردد (و به نحو حکومت مُبَيَّن و

مفسّر می‌شود).

و از جمله آن روایات، روایت عُمَر بن حَنْظَلَه

است از حضرت صادق علیه السّلام در قول خدای

تعالی در سوره بقره: ﴿مَتَاعاً إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ﴾

«مُخْرَجَاتٍ». «به آن

زنان تا یک سال نفقه بدهند بدون إخراج. آن
زنان از خانه بیرون شدگان نمی‌باشند.» و من درباره
تو هیچ گمانی ندارم مگر اینکه بگوئی: إلیحاق امام
علیه السّلام کلمه مُخْرَجَات را فقط برای تفسیر مراد
از کلمه إخراج بوده است، نه بیان نقیصه از قرآن
کریم؛ و امّا «فصل الخطاب» آن را به عنوان بیان
نقیصه ذکر کرده است. فاعتبر!

و از جمله آن روایات، صحیحه محمد بن
مسلم از حضرت صادق علیه السّلام می‌باشد همان
طور که در «کافی» در اوّل باب منع زکات وارد است،
و در آن است: پس از آن امام علیه السّلام فرمود: این
است قول خداوند عزّوجلّ: **سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ**
يَوْمَ الْقِيَامَةِ «آنچه که از دادن آن بخل ورزیدند در روز
قیامت همچون طوق بر گردن، بدان گرفتار و غلّ و
زنجیر میگردند.» **يَعْنِي مَا بَخِلُوا بِهِ مِنَ الزَّكَاةِ.** «یعنی
آنچه از مال زکات که به دادن آن بخل کرده‌اند.»

پس این روایت مانند روایت صریحه‌ای می‌باشد
بر آنکه لفظ «مِنَ الزَّكَاةِ» تفسیری است از امام، نه آنکه
از قرآن باشد. و لهذا این روایت با این بیانش حاکم

است بر مرسله ابن ابی عُمَیر، از کسی که او را ذکر کرده است، از حضرت صادق علیه السّلام در قول خدای عزّوجلّ: **سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ مِنَ الزَّكَاةِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ**؛ و صارف آن می باشد از آنکه بیان نقیصه بوده باشد.

و از جمله آن روایات، صحیحه ابوبصیر است از حضرت صادق علیه السّلام همچنان که در «کافی» وارد است در باب نصّ خدا و رسول او بر ائمّه یکی بعد از دیگری، و در آن است: من به او گفتم: مردم می گویند: چرا اسم علی علیه السّلام و اهل بیت او در کتاب الله نیامده است؟! حضرت فرمود: به ایشان بگوئید: بر رسول خدا نماز نازل شد و خداوند اسم آن را در قرآن نبرد که سه رکعت است و یا چهار رکعت، تا اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم خودش بود که آن را برای مردم تفسیر کرد.^۱ و همچنین حضرت

درباره زکات و حجّ به همین منوال فرمود. و

^۱ «کافی» کتاب الحجّة، باب ۶۴: باب ما نصّ الله عزّوجلّ و رسوله علی الأئمّة علیهم السّلام واحداً فواحداً، حدیث اوّل.

مقتضای این حدیث، تصدیق امام علیه السلام است
قول مردم را که: خداوند علی را در قرآن با اسم ذکر
نکرده است، و فقط تسمیه از تفسیر رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم در حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ وَ
حَدِيثِ ثَقَلَيْنِ بوده است.

و شاهد بر این مطلب روایتی است در «کافی»
ایضاً در این باب پس از آن روایت به فاصله کوتاهی
در صحیحۀ فضلاء از حضرت أبوجعفر الباقر علیه
السلام، و روایت أبی جارود از آن حضرت علیه السلام
ایضاً و روایت أبو دَیْلَم از حضرت أبو عبد الله الصادق
علیه السلام، که آن دو امام همام در مقام احتجاج و عدم
تقیه، قول خدای تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ را
خوانده‌اند و آن دو امام در تلاوت آیه، کلمه «فِي عَلِيٍّ» را
ذکر ننموده‌اند. و این دلیل است برای آنکه آنچه در
مورد ذکر اسم علیّ علیه السلام در این مقام و بلکه در
غیر آن، روایت شده است، فقط از باب تفسیر و بیان
مراد است در وحی قرآن، به آنکه تفسیر و بیان مراد را

جبرائیل از نزد خداوند به عنوان وحی مطلق - نه - قرآن آورده است، **وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.**

و از جمله آن روایات، روایت [محمد بن] فضیل است از حضرت أبو الحسن الماضي عليه السلام در باب «النُّكْتُ مِنَ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ» از «کافی»، میگوید: گفتم: **هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ؟!** فرمود: یعنی امیر المؤمنین عليه السلام. گفتم: تنزیل است؟! فرمود: آری!^۱ زیرا در اینجا آن حضرت، حضرت امیر المؤمنین عليه السلام را با کلامش: «یعنی»، به عنوان تفسیر و بیان مراد و مُشارٌ إلیه در قول خدای تعالی: «هَذَا» ذکر نموده است. بنابراین کلام امام در جواب که میفرماید: آری (از تنزیل می باشد)، دلیل است بر آنکه: آنچه را که عین و وجودش در وحی قرآنی مراد و منظور است ائمه علیهم السلام آن را تنزیل می نامند.

و علی هذا این روایات و أمثالها تشبّهات «فصل الخطاب» را به روایاتی که روی هم انباشته

^۱ «کافی» کتاب الحجّة، باب ۱۰۸: بابٌ فيه نُكْتُ و نُتْفٌ مِنَ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ، حدیث ۹۱. روایت مفصّل است و عبارت فوق آخرین فقره آن است.

است از روایاتی که حال آنها را إجمالاً دانستی،
می بُرد و قطع می کند.

و به آنچه ما در اینجا ذکر نمودیم و غیر آن،
إشاره دارد آنچه از کلمات علماءِ أعلام - قُدُسَتْ
أسرارهم - نقل نمودیم.

اگر بگوئی: این روایت ضعیف است، و
همچنین جمله‌ای از روایات متقدمه! می گوئیم: جُلُّ
روایاتی که «فصل الخطاب» انباشته است مثل این
روایت می باشند، بلکه دارای ضعف شدیدتری
می باشند همان طور که در وصف راویان آنها بدان
اشاره نمودیم. علاوه بر این در آن مقدار از روایات
صحیح‌های که ذکر کردیم، برای صاحبان خرد و أولو
الألباب کفایت است.^۱

این بود عین گفتار این عالم متبّع محقق
خبیر، پیرامون مسأله عدم تحریف قرآن کریم. و
ملاحظه شد که چقدر به طور جامع و کامل اطراف
مسأله را احاطه کرده و با فکری استوار شبهات را ردّ
نموده است. و علاوه نه تنها در پاسداری سنگر تشیع

^۱ «آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن» طبع مطبعة عرفان صیدا، سنة ۱۳۵۱ هجرية
قمرية، جزء اول، ص ۱۹ تا ص ۲۹.

به طور اتمّ و اکمل در عقیده صیانت کتابِ الهی، قدم
راستین برداشته است؛ بلکه با ذکر روایات وارده در
مصادر مهمّ اهل سنّت و عامّه به عنوان آنچه به
کرامت کلام الله مجید إلصاق کرده‌اند، ابتداءً حمله
را بر آن جماعت فرموده و آن احادیث را به طور
روشن ابطال نموده است. ای کاش جامعه شیعه در
هر عصری لا اقلّ یک نفر مانند این عالم مجتهد فقیه
بصیر و حمیم و دلسوز و از هوا برون شده را
می‌داشت، تا همه مشکلات به نیروی ایمان و علم و
درایت وی حلّ می‌شد.

درس دویست و یکم تا دویست و دهم:
کتبی که شیعه تألیف کرده است، و تقدّم
شیعه در جمیع علوم

درس ۲۰۱ تا ۲۱۰

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و به نستعین، و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیْدِنَا مُحَمَّدٍ و آلِهِ

الطَّاهِرِیْنَ،

و لعنة اللّٰه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام یوم

الدِّیْنِ،

و لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ

قال اللّٰهُ الْحَكِیْمُ فِی كِتَابِهِ الْكَرِیْمِ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نَ وَ الْقَلَمِ وَ مَا
یَسْطُرُوْنَ* مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ* وَ إِنَّ لَكَ
لَأَجْرًا غَیْرَ مَمْنُونٍ* وَ إِنَّكَ لَعَلٰی خُلِقَ عَظِیْمٌ^۱

«ن، و سو گند به قلم و آنچه به سبب قلم (و یا

با قلم) می نویسند، که تو (ای پیغمبر) به واسطه

نعمتی که خدا به تو داده است دیوانه نمی باشی؛ و

^۱ آیه اول تا چهارم از سوره القلم: شصت و هشتمین سوره از قرآن کریم.

حقاً و حقیقهً تو دارای پاداش و مزد پیوسته و غیر
منقطعی هستی؛ و حقاً و حقیقهً تو بر اخلاق عظیمی
استوار می باشی!»

تفسیر آیه: ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾

حضرت استاد مکرم آیه الله علامه طباطبائی
قدس سره - در تفسیر این آیه چنین آورده اند: معنی
قلم معروف است. و سَطْرُ با فتحه و پس از آن سکون
و چه بسا با دو فتحه استعمال می شود - همان طور
که در «مفردات» ذکر نموده است - عبارت است

از: يك صفّ و ردیفی از کتابت؛ و از درختان، صفّی است کاشته شده، و از مردمان، گروهی ایستاده.: وَ سَطَرَ فُلَانٌ كَذَا یعنی سَطْر به سَطْر نوشت. خداوند سوگند یاد کرد به قلم و به آنچه با قلم می‌نویسند. و ظاهر سیاق آیه مطلق قلم و مطلق نوشته‌ای است که با قلم می‌نویسند که عبارت از مکتوب باشد؛ به علّت آنکه هم خود قلم و هم کتابتی که به واسطهٔ قلم متحقّق می‌گردد از اعظم نعمتهای الهیّه‌ای است که انسان بدان راه یافته است. که در ضبط و ثبت حوادث غائب از انظار و معانی و أسرار پنهان و مُختفی در دلها، تالی تلو کلام است؛ و به واسطهٔ قلم است که انسان استحضار می‌یابد آنچه را که مرور زمان و یا بُعد مکان بر روی آن پرده کشیده است.

خداوند سبحانه بر انسان به وسیلهٔ هدایت او به سوی آن دو چیز، و تعلیم وی را بدان دو چیز، منت نهاد؛ و در گفتار خود فرمود: **خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ** (سورهٔ رحمن آیهٔ ۳ و ۴):

«خداوند انسان را خلق کرد و بدو بیان را

و دربارهٔ قلم فرمود: **عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ**

مَا لَمْ يَعْلَمْ (سورهٔ علق آیه ۴ و ۵):

«خداوندی که با قلم آموخت، به انسان تعلیم

کرد آنچه را که نمی‌دانست.»

بنابراین قسم خوردن خداوند به قلم و به

آنچه به وسیله قلم می‌نویسند، قسم خوردن اوست

به نعمت. و حقاً خداوند در کلام خود به بسیاری از

مخلوقات خود از جهت آنکه رحمت و نعمتند

سوگند یاد نموده است، مانند آسمان و زمین، و

خورشید و ماه، و شب و روز، الی غیر ذلک حتی به

انجیر و زیتون.

بعضی گفته‌اند: مراد از لفظ «ما» در گفتارش:

وَمَا يَسْطُرُونَ مصدریّه است و علی هذا مراد از آن

کتابت است.

و بعضی گفته‌اند: مراد از قلم، قلم اعلی است

که در حدیث وارد است که: آن اوّل مخلوقی است

که خداوند آفریده است. و مراد از **ما يَسْطُرُونَ** آن

نوشته‌ای است که فرشتگان حَفَظَه و کرام کاتبون

و أيضاً احتمال داده شده است که: صیغه جمع در **يَسْطُرُونَ** برای تعظیم باشد نه برای تکثیر و معنی زیادی. و این توهّم، توهّم سست و ضعیفی است. و أيضاً احتمال داده شده است که: مراد از آن چیزی که در آن می‌نویسند **لَوْحَ مَحْفُوظٍ** باشد. و أيضاً احتمال داده شده است که: مراد از قلم و از مسطورات با آن، اصحاب قلم و مسطوراتشان باشد. اینها همه احتمالات واهی و بی بنیادی است.

(این سوگندها را خدا یاد نموده است تا برساند

که: **مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ**. و این جمله معنائی

است که سوگند بر آن وارد گردیده است، و خطاب هم

به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد: و باء در لفظ

بنعمة یا سببیه است یا مصاحبه. یعنی تو به سبب نعمتی

- و یا با نعمتی - که خداوند پروردگارت بر تو ارزانی

داشته است، مجنون و دیوانه نیستی!

و سیاق آیه مؤید این معنی است که: مراد از

نعمت، نعمت نبوت است. چرا که دلیل نبوت از

پیغمبر خدا هر گونه اختلال عقلی را بر می‌دارد تا

آنکه هدایت الهیه‌ای که لازمه نظام حیات انسانیت

است، درست آید.

و علی هذا این آیه ردّ می‌نماید جنونی را که به پیغمبر نسبت دادند به طوری که در آخر سوره از ایشان حکایت شده است: **وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ**. «و مشرکین قریش می‌گویند: حَقّاً و واقعاً او دیوانه است.»

قوله تعالی: **وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ** «از برای

تو مزدی لا ینقطع می‌باشد»: کلمه **مَمْنُونٍ** از مَنْ است به معنی قطع؛ و از این قبیل است آنچه گفته‌اند: **مَنْهُ السَّيْرُ مَنْأ إِذَا قَطَعَهُ وَ أَضَعَفَهُ**. «سیر و حرکت او را ضعیف ساخت و از راه بازداشت.» نه از مَنَّتْ به معنی: در گفتار و کلام، نعمت را بزرگ شمردن و به حساب آوردن.

و مراد از **أَجْرٍ**، **أَجْرٍ** رسالت است عند الله سبحانه؛ و در این عبارت لطیفه‌ای است برای به دست آوردن دل پیغمبر و دلخوشی و شادی خاطر وی که در برابر تحمل رسالت خداوندی **أَجْرٍ** غیر مقطوع و مزد همیشگی که از بین نرود به او داده می‌شود.

و مراد از خُلُق در **وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**

همان ملکهٔ نفسانیّه‌ای است که از آن افعال به سهولت صادر می‌گردد و به دو قسمت: فضیلت که ممدوح است همچون عَفَّت و شجاعت، و رذیلت که مذموم است، همچون شَرَه و جُبْن منقسم می‌شود؛ و لیکن وقتی که آن را همین طور بدون قیدی اطلاق نمایند از آن حُسن خُلُق فهمیده می‌گردد ...

و در بحث روایی فرموده‌اند: در کتاب «معانی

الأخبار» با اسناد خود از سُفیان بن سعید ثوَری از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام در تفسیر حروف مقطّعهٔ قرآن آورده است که گفت:

و أمّا «ن» نه‌ری است در بهشت. خدا به او

گفت: منجمد شو! منجمد شد و به صورت مدادی درآمد (یعنی به صورت مرگب) و سپس به قلم گفت: بنویس! پس قلم در لوح محفوظ نوشت تمام حوادث گذشته و آینده را تا روز قیامت. و بنابراین، آن مداد و مرگب از نور است؛ و قلم نیز قلمی از نور است؛ و لَوْح نیز لوحی از نور است.

سُفیان گفت: من به حضرت عرض کردم: یا

بن رسول الله! برای من دربارهٔ امر لوح و امر قلم و

امر مداد بیان وافی و مشروحی را إفاده فرما! و از آنچه خدا به تو تعلیم نموده است مرا تعلیم کن!

حضرت فرمود: ای پسر سعید! اگر تو اهلیت جواب را نداشتی پاسخی به تو نمی‌گفتم! نون فرشته‌ای است که به سوی قلم ادا می‌کند و می‌رساند؛ و آن نیز فرشته‌ای است. و قلم به سوی لوح ادا می‌کند؛ و آن نیز فرشته‌ای است. و لَوْح به سوی اِسرافیل ادا می‌نماید، و اِسرافیل به سوی میکائیل، و میکائیل به سوی جبرائیل ادا می‌کند، و جبرائیل به سوی انبیاء و رُسُل الهی ادا می‌نماید.

راوی حدیث که سفیان است می‌گوید:

حضرت در این حال فرمود: برخیز ای سفیان و برو که من (از دستگاه حکومت جائره به واسطه نشستن در اینجا) بر تو

ایمن نمی باشم!

از گفتار حضرت استاد به دست آمد که: مراد از قلم همهٔ انواع قلم است؛ و مراد از مسطورات همه انواع آنهاست و اختصاصی به قلم خاصی و نوشتهٔ بخصوصی ندارد.

نعمت عظیمای قلم و کتابت

و چون می دانیم: اولاً قلم و نوشته، مورد قسم پروردگار قرار گرفته است، و ثانیاً مُقَسَّمٌ عَلَیْهِ و چیزی که قسم برای تحکیم و ایفاء استواری و ثبات آن می باشد، استقامت عقل و نعمت نبوت پیامبر اکرم، و پاداش لا یزالی و ابدی او، و خُلُقٌ عَظِیمٌ و اخلاق بزرگ و سترگ اوست، فلهدا مورد قسم که قلم و نوشته است هر گونه که باشد و به هر صورت و کیفیتی که تحقق پذیرد، دارای اهمیتی عظیم و قدر و قیمتی جلیل و خطیر می باشد. چرا که خداوند بدین دو امر مهمّ می خواهد اثبات مقامات و درجات و فیض ازلی و ابدی و سرمدی را به پیغمبرش بفرماید. و علی هذا قلم و نوشتار به طور اطلاق در

^۱ «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۲۰، ص ۲۵ تا ص ۳۵ تفسیر سوره ن و القلم.

این آیه مورد اهمیّت فراوان و اعتنای ذات اقدس حقّ متعال قرار گرفته است.

به واسطهٔ قلم و کتابت است که این همه علوم در دسترس ماست و اگر احیاناً قلمی نبود و نوشته‌ای در عالم وجود صورت تحقّق به خود نمی‌گرفت این عالم فعلی ما در پهنای ظلمت و جهل و کوری باطنی گرفتار، و در امواج دلهره‌آمیز لُجّه‌های غامره و گردابهای ژرف دریای تاریکی غوطه‌ور بود.

با دقّت تمام، علوم فعلی ما را که در ذخائر کتابهای جهان و کتابخانه‌های عالم با قلم نوشته شده است اگر حساب کنیم، و وجود و عدم هر يك را جدا جدا بسنجیم، این موهبت عظیم بر ما مشهود خواهد شد. و الْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ که چنین پروردگاری انسان را بیافرید، و وی را به نیروی علم به وسیلهٔ قلم و کتابت بیاراست، و علوم معنوی را با کتب آسمانی و قرآن مجید و نهج البلاغه و صحیفهٔ سجّادیّه و کتب فقهی

و تفسیری و حکمی و عرفانی و با علوم طبیعی
 که در راه و مقدمه کمال واقعد، و همه اینها به سبب
 قلم و کتابت صورت گرفته است، در راه مسیر کمال
 او قرار داد تا وی را از اسفل السافلین آورد و به مقام
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ^۱
 ارتقاء بخشید، فَشُكْرًا لَهُ ثُمَّ شُكْرًا.

مصحف علیّ علیه السلام

در بحث سابق دانستیم که: اولین کتابی که در
 اسلام نوشته شد، عبارت بود از مُصْحَفِ امیر
 المؤمنین علی بن ابی طالب علیه افضل صلوات الله
 و ملائکته المقرّبین و انبیائه المرسلین - . این
 مُصْحَفِ تامّ و تمامی بود که واجد جهات نزول، و
 شأن ورود آیات، و ترتیب سور و آیات طبق نزول،
 و بیان ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید، و بیان
 محکّمات و متشابهات، و تأویل و تفسیر و غیر ذلك
 از جهات عدیده بود. این مصحف همان قرآنی است

^۱ سوره تین که نود و پنجمین سوره از قرآن کریم است این سوره می باشد:
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . وَ التّٰیْنِ وَ الزّٰیْتُونِ . وَ طُورِ سِیْنِیْنِ . وَ هٰذَا الْبَلَدِ
 الْاَمِیْنِ . لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِیْ اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ . ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِیْنِ . اِلَّا
 الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ فَلَهُمْ اَجْرٌ غَیْرٌ مَّمْنُوْنٍ . فَمَا یُكٰذِبُكَ بَعْدُ
 بِالذِّیْنِ . اَلِیْسَ اللّٰهُ بِاَحْكَمِ الْحَاكِمِیْنَ .

که ابن سیرین درباره آن می‌گوید: اگر تو بدان دسترسی یابی در آن علمی را خواهی یافت! و نام آن در تواریخ و احادیث و تفاسیر عبارت است از: مُصْحَفَ عَلِي، صَحِيفَةُ عَلِي، الْجَامِعَةُ، كِتَابِ عَلِي، صَحِيفَةُ عَتِيْقَه.

فقيه اهل بيت آية الله حاج آقا حسين طباطبائي بروجردي رضي الله عنه در كتاب نفيس و ارزشمند «جامع احاديث الشيعة في احكام الشريعة» در مقدمه بديع و ذي قيمت آن كه به قلم مبارك خود إملاء فرموده‌اند، در ضمن بيان احاديثي در علوم اهل بيت و رواياتي در شأن ايشان، از جمله فرموده‌اند: از جمله ادلة آنكه ائمة طاهرين - عليهم الصلوة و السلام - عالم به احكام مي‌باشند، و از طرق خاصه و عامه بر اين مهم روايات و دلائلي است آن است كه: حديث آنان حديث رسول اكرم صلى الله عليه و آله است و در نزد آنهاست صحيفه جامعه كه به إملاء رسول خدا صلى الله عليه و آله و خط علي عليه السلام است.^۱

^۱ «جامع احاديث الشيعة» ط رحلي سنگي گراوري، ج ۱، ص ۴۷، سطر آخر

مرحوم مجلسی رضی الله عنه (جدّ اعلاّی امّی ما از طرف مادرِ پدر) در کتاب «بحار الانوار» به طور تفصیل روایات وارده در این باب را ذکر نموده است و احیاناً بعضی از مواضع را با بیان و شرح خود روشن و مبین فرموده است. وی چنانکه از مطاوی کلماتش ظاهر است در خانهٔ اهل بیت علاوه بر جامعه کتابهای دیگر به عنوان کتاب جَفْر و مُصْحَف فاطمه و کتاب مسائل دیات (که به ذؤابۀ شمشیر امیر المؤمنین علیه السّلام آویزان بود) و لوح فاطمه را ذکر نموده است. و ما در اینجا به حول و قوّه خداوند متعال به بیان و شرح هر یک از آنها می پردازیم:

۱ - جامعۀ

روایات در خصوصیت کتاب جامعۀ

دربارهٔ این کتاب و کیفیت نگارش آن و محتویات آن روایات کثیری وارد است. تنها در بیست و دو روایت که در «بحار» ذکر نموده است طول آن را به هفتاد ذراع^۱ معین نموده است؛ غیر از

و ما قبل آن.

^۱ ذراع عبارت است از فاصلهٔ نوک انگشت وُسطی تا مرفق دست.

آنهایی که در آنها خصوصیات جامعه مذکور شده است ولی عبارت هفتاد ذراع در آنها نیست. این روایات را از کتب معتبره‌ای همچون «اختصاص» و «ارشاد» و «احتجاج» و «أمالی» و بالآخر از کتاب «بصائر الدرّجات» نقل نموده است. از جمله می‌فرماید: در «ارشاد» مفید و «احتجاج» شیخ طبرسی وارد است که: بسیاری از اوقات حضرت صادق علیه السلام می‌فرمود:

عِلْمُنَا غَابِرٌ، وَ مَرْبُورٌ، وَ نَكْتٌ فِي الْقُلُوبِ، وَ نَقْرٌ فِي الْأَسْمَاعِ، وَ إِنَّ عِنْدَنَا الْجُفْرَ الْأَحْمَرَ وَ الْجُفْرَ الْأَبْيَضَ، وَ مُصْحَفَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَ عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ فِيهَا جَمِيعُ مَا تَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ.

«علم ما چند گونه است: علم به وقایع آتیه، و علم به وقایع گذشته، و إلهام بر دل‌هایمان، و به صدا در آمدن در گوش‌هایمان (پس سخن و گفتگویمان با ملائکه

طوری است که کلامشان را می شنویم و خودشان را نمی بینیم). و نزد ما جَفْرُ قرمز (که در آن أسلحه رسول خدا صلی الله علیه و آله است) و جَفْرُ سپید (که در آن تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کتابهای آسمانی است که خداوند قبل از اینها به پیامبران نازل نموده است) و مُصْحَفُ فاطمه علیها السَّلَام می باشد. و نزد ما جامعه است که در آن همه چیزهایی است که مردم بدان احتیاج دارند.»

و چون از آن حضرت از تفسیر این کلام سؤال شد، پاسخ وی به عین همین عباراتی بود که ما در ترجمه آوردیم. سپس فرمود: وَ أَمَّا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَفِيهِ مَا يَكُونُ مِنْ حَادِثٍ وَ أَسْمَاءُ مَنْ يَمْلِكُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.

وَ أَمَّا الْجَامِعَةُ فَهُوَ كِتَابٌ طَوَّلُهُ سَبْعُونَ ذِرَاعًا إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ فَلَقٍ فِيهِ وَ خَطُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ، فِيهِ وَ اللَّهُ جَمِيعُ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ حَتَّى أَنْ فِيهِ أَرْشُ الْخُدْشِ

«و أمّا مصحف فاطمه، در آن بیان حوادث و اسامی کسانی است که تا روز قیامت بر مردم سلطنت می‌نمایند. و أمّا جامعه: کتابی است که طول آن هفتاد ذراع است به إملاء و انشاء رسول الله که از لبهای مبارک دهانش صادر شده و به خطّ علیّ بن ابی طالب علیه السّلام می‌باشد. و در آن سوگند به خدا که جمیع احتیاجات مردم تا روز رستاخیز بیان شده است حتّی در آن دیه خراش وارد بر پوست بدن و دیه یک تازیانه زدن، و یا نصف تازیانه بیان شده است.»

و در «بصائر الدرّجات» از محمد بن عبد الحمید از یونس بن یعقوب از منصور بن حازم از ابی عبد الله علیه السّلام وارد است که او گفت: من به حضرت عرض کردم: مردم می‌گویند: در نزد شما صحیفه‌ای است که درازیش هفتاد ذراع است، و در آن جمیع آنچه

^۱ «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ۷، ص ۲۷۹، و از طبع حروفی مطبعة حیدری ج ۲۶، ص ۱۸ کتاب الإمامة، باب «جهات علومهم علیه السلام، و ما عندهم من الكتب، و أنّه ينقر فی آذانهم و ينکت فی قلوبهم» و «ارشاد» مفید، ص ۲۵۷، و در «احتجاج» طبرسی، ص ۲۰۳.

مردم بدان نیاز دارند موجود است، وَإِنَّ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ.

«وَحَقًّا وَحَقِيقَةً»

این است علم.»

حضرت فرمود: لَيْسَ هَذَا هُوَ الْعِلْمَ، إِنَّمَا هُوَ أَثَرُ

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي يَحْدُثُ
فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ.

«این علم نیست، این اثری است که از رسول

خدا صلی الله علیه و آله رسیده است. علم واقعی و

حقیقی آن علمی است که در هر روز و در هر شب

برای ما پیدا می شود.»

و أيضاً در «بصائر الدرجات» از ابراهیم بن

هاشم، از برقی، از ابن سنان یا غیر او، از بشر، از

حمران بن أعین روایت است که گفت: به حضرت

صادق علیه السلام گفتم: نزد شما تورات و انجیل و

زبور و آنچه در صحیفه های پیشین است:

صحیفه های ابراهیم و موسی، موجود است؟! گفت:

آری!

گفتم: إِنَّ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ الْأَكْبَرُ «تحقیقاً این علم،

علم اکبر است.»

حضرت فرمود: يَا حُمْرَانُ! لَوْ لَمْ يَكُنْ غَيْرُ مَا كَانَ،

^۱ «بحار الانوار» همین باب از طبع کمپانی ج ۷، ص ۲۷۹، و از طبع حیدری ج ۲۶، ص ۲۰ و «بصائر الدرجات» ص ۳۸.

وَلَكِنْ مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ عِلْمُهُ عِنْدَنَا أَعْظَمُ^۱.

«ای حمران! اگر ما علمی غیر از آن نداشتیم،

آن علم اکبر بود، و لیکن علم به آنچه که در شب و

روز حادث می‌گردد، برای ما اعظم است.»

تفسیر علامه مجلسی (ره) درباره علم اعظم

امامان

در اینجا مجلسی برای توضیح و تبیین این

روایت، و رفع اشکالی که أحياناً ممکن است وارد

شود بیانی دارد. او می‌گوید:

بَيَانٌ: معنی لَوْ لَمْ يَكُنْ این است: اگر نبود

برای ما غیر از آن علمی که برای سابقین از پیغمبران

بود، آن علم مذکور، علم اکبر بود، و لیکن آن علمی

که برای ما حادث می‌گردد آن علم اکبر است.

آنگاه می‌گوید: مَنْ مِی‌گویم که: در اینجا

اشکال قویّی موجود است و آن اینکه: از آنجائی که

روایات بسیاری دلالت دارند بر آنکه پیغمبر ما صلی

اللّه علیه و آله علم وقایع پیشین

^۱ همان

و علم وقایع پسین و علم جمیع شرایع إلهیه
و احکام را می دانست و تمام این علوم را به علی علیه
السّلام تعلیم فرمود، و علی آن علم را به حسن علیه
السّلام آموخت و همینطور؛ بنابراین کدام علمی برای
آنان بجای می ماند تا برای ایشان در شب و روز
پدیدار گردد؟!!

و ممکن است از این اشکال به وجوهی پاسخ

داد:

اوّل: آنچه گفته شده است که: علم با شنیدن
و قرائت کتّب و حفظ آنها پیدا نمی شود؛ زیرا که این
تقلید است، و حقیقت علم واقعی منحصر است در
آنچه از جانب خداوند سبحانه بر قلب مؤمن روز به
روز و ساعت به ساعت إفاضه می گردد، و با انکشاف
آن حقایق، نفس به مرحله اطمینان برسد و انشراح
صدر حاصل گردد، و قلب بدین وسیله نورانی شود.
و حاصل مطلب آنکه: این علم موجب تقریر

و تأکید و تثبیت معلومات سابقه می گردد، و موجب
مزید ایمان و یقین و کرامت و شرف، به إفاضه علم
بر آن ذوات مقدّسه بدون واسطه پیامبران مرسلین،

خواهد شد.

دوم: آنکه بر ایشان إفاضه می‌شود تفصیل

حقایقی که مجملات آنها نزد آنان وجود دارد و

اگرچه امکان داشته باشد که خود آنها آن تفصیل را

به واسطه آنچه از اصول و موادّ نزدشان موجود است

استخراج نمایند.

سوم: آنکه بر مسأله بدآ مبتنی باشد. چونکه

آنچه را سابقاً دانسته‌اند در آن احتمال بدآ و تغییر

است اما چون بدیشان الهام شود آن مواردی که در

آن تغییر داده می‌شود پس از آنکه بر انبیا و فرستادگان

از حجّتهای إلهیه که پیش از آنها بوده‌اند کلیّات و

اصول غیر منطبق بر بدآ افاضه گردیده بود، و یا آن

مواردی که تأکید در آن به عمل آورده شود که قابل

تغییر نمی‌باشد؛ در این صورت این‌گونه علوم،

قوی‌ترین و شریف‌ترین علوم آنان خواهد بود.

چهارم: که در نزد من از همه این وجوه

قوی‌تر می‌باشد آن است که بگوئیم: ذوات

معصومین علیهم السّلام در دو نشأه قبل از حیات

بدنی، و بعد از وفات دنیوی، به سوی

مقامات ربّانیّه در معارف إلهیّه غیر متناهیّه، طبق مدارج کمال عروج می‌نمایند؛ چرا که برای عرفان خدای متعال نهایی نیست، و در درجات قرب او انتهای تصوّر ندارد. و این معنی از روایاتی مشهود است.

و معلوم است که: ایشان در ابتدای امر امامتشان اگر علمی را فراگیرند، در آن درجه و مرتبه از عمل درنگ نمی‌نمایند؛ و به سبب ازدیاد مقام قرب و طاعات، زیادتی‌هایی از علم و حکم و ترقّیات در معرفت خدا برای ایشان حاصل می‌گردد. و چگونه ممکن است برای آنان ترقّی نباشد در حالی که این ترقّیات راجع به سایر مخلوقات با وجود نقص قابلیت و استعدادشان مشهود است؟ و آن ذوات مقدّسه سزاوارتر و مناسب‌تر می‌باشند که ترقّیات در آنها به وجود آید.

و شاید این وجه یکی از وجوه استغفار و توبهٔ آنان در هر روز هفتاد بار و بیشتر بوده باشد؛ زیرا در وقت عروجشان به هر درجهٔ رفیعه از درجات عرفان، می‌دیده‌اند که: ایشان در مرتبهٔ سابقه از آن در

نقصان بوده‌اند؛ بنابراین از آن نقص استغفار می‌نموده‌اند و به سوی خدای تعالی توبه می‌کردند.

این وجوه مجموع آن احتمالاتی بود که در حلّ این مشکل بر دل من وارد شد. و من از خداوند طلب غفران می‌کنم از آن گفتار و کردارم که موجب خشنودی و رضای او نیست.^۱

أقول: این وجه بسیار متین است، و لیکن مرحوم جدّ، حیات سابقه و لاحقۀ بر این عالم را سابق و لاحق زمانی پنداشته است؛ و أئمه علیهم السلام را طبق این اخبار در معنای ازل و ابدی که در دو سر طولی دنیا واقعند، دارای مقامات و درجات نامتناهی عرفان قرار داده است؛ با آنکه طبق حرکت جوهریّه النَّفْسِ جِسْمَانِيَّةِ الْخُدُوثِ رُوحَانِيَّةِ الْبَقَاءِ و آیات مبارکات **ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ** تمام آن درجات و مقامات در همین نشأۀ مادّه و عالم طبع حاصل است؛ و ابد و ازل دو سر این سلسله

^۱ همین مصدر.

در معارج و مدارج عرضی هستند نه طولی. و طی

این عروج در این نشأه منافاتی با جسمانیة الحدوث ندارد. فَشَكَرَ اللَّهُ سَعْيَهُ وَ أَجْزَلَ ثَوَابَهُ.

روایات «بصائر الدرّجات» در خصوصیت

جامعه

و نیز از «بصائر الدرّجات» از عبد الله بن جعفر از محمد بن عیسی از اسمعیل بن سهل از ابراهیم بن عبد الحمید از سلیمان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود:

إِنَّ فِي صَحِيفَةٍ مِنَ الْخُدُودِ ثُلُثَ جَلْدَةٍ؛ مَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ كَانَ عَلَيْهِ حَدٌّ جَلْدَةٍ^۱.

«در آن صحیفه و کتاب جامعه بعضی از مقادیر حدّ، یک سوّم تازیانه ثبت شده است؛ که اگر کسی از این مقدار تجاوز کند باید خودش یک تازیانه به عنوان پاداش بد خود بخورد.»

و نیز از «بصائر الدرّجات» از حسن بن علی بن نعمان از پدرش علی بن نعمان از بکر بن کرب

^۱ همین مصدر از طبع کمپانی: ص ۲۷۹ و ص ۲۸۰، و از طبع حیدری: ص ۱۹ تا ص ۲۲، و نیز در «بصائر الدرّجات» ص ۳۸ و ص ۳۹.

روایت است که گفت: ما در محضر حضرت صادق علیه السلام بودیم و شنیدیم که می گفت:

أَمَّا وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ إِلَى النَّاسِ، وَإِنَّ النَّاسَ لَيَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا. إِنَّ عِنْدَنَا الصَّحِيفَةَ سَبْعُونَ ذِرَاعاً بِخَطِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَعَلَى أَوْلَادِهِمَا -، فِيهَا مِنْ كُلِّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ. إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَنَا فَتَدْخُلُونَ عَلَيْنَا فَتَعْرِفُ خِيَارَكُمْ مِنْ شِرَارِكُمْ^۱.

«قسم به خدا که در نزد ما چیزی است که با وجود آن نیازی به مردم نداریم، و مردم نیاز به ما دارند. در نزد ما صحیفه‌ای است که هفتاد ذراع طول دارد، و به خطّ علی علیه السلام و املاء رسول خدا - صلی الله علیهما و علی اولادهما - است، در آن از هر حلالی و هر حرامی سخن به میان آمده است. شما به سوی ما می آئید و بر ما وارد می شوید و ما خوبانتان را از بدانتان (به واسطه همان صحیفه) می شناسیم!»

و در روایت «بصائر» أيضاً وارد است که آن

^۱ همان

صحيفه به عرض اديم مثل

فَخِذِ الْفَالِجِ است، و در آن تمام نیازمندیهای مردم

وجود دارد و هیچ قضیه‌ای نیست مگر آنکه حکمش

در آن بیان شده است حتی ارش خدش.

و مجلسی در بیان آن گفته است: مراد از ادیم

پوست حیوان است، یا خصوص رنگ قرمز از آن، و

یا خصوص دباغی شده از آن. و مراد از فالج شتر نر

قوی هیکل است که دارای دو کوهان است و از سینه

برای جفت گیری می‌آورند.^۱

و أيضاً از «بصائر الدرجات» از یعقوب بن یزید

^۱ همین مصدر از طبع کمپانی: ص ۲۸۰، و از طبع حیدری: ص ۲۲، و «بصائر الدرجات» ص ۳۹. آیه الله سیّد محسن امین عاملی در «أعیان الشیعة» طبع دوّم در جزء اوّل از جلد اوّل، ص ۳۳۲ گوید: ... عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه سئل عن الجامعة فقال: تلك صحيفة سبعون ذراعاً في عرض الاديم مثل فخذ الفالج، فيها كلّ ما يحتاج الناس اليه و ليس من قضیة الا و هي فيها حتی ارش الخدش. مؤلف گوید: ادیم به معنی پوست است و فالج شتر تنومند دو کوهان می‌باشد که از سینه برای جفت گیری می‌آورند. و معنی عرض ادیم آن است که: آنها پوستهایی بوده‌اند که دباغی شده و به اندازه وسعت آنها، آنها را باقی گذارده‌اند و بعضی را به بعض دیگر متصل نموده‌اند تا به حدی که اگر به روی هم پیچیده شوند به قدر ران شتر بزرگ دو کوهانه ضخیم می‌شوند و در آن می‌نویسند.

تا آنکه در ص ۳۳۸ می‌گوید: از ملاحظه مجموع این اخبار و ضمّ بعضی به بعضی استفاده می‌شود که: جامعه، و کتاب علی به طور اطلاق، و کتابی که طول آن هفتاد ذراع می‌باشد، و کتابی که مثل ران مرد، و مثل ران شتر دو کوهان است، و کتابی که به املاء رسول الله و خطّ علی علیهما الصلوة و السلام است، و صحیفه‌ای که درازایش هفتاد ذراع است، و پوستی که هفتاد ذراع است، و صحیفه عتیقه، همگی کتاب واحدی می‌باشند.

از ابن ابی عُمیر از ابراهیم بن عبد الحمید و ابی المغراء
از حمران بن أعین از حضرت باقر علیه السّلام روایت
می کند که أَشَارَ إِلَى بَيْتِ كَبِيرٍ وَقَالَ: يَا حُمْرَانُ! إِنَّ فِي هَذَا
الْبَيْتِ صَحِيفَةً طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا بِخَطِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ
السّلام وَ إِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. لَوْ وَلِينَا
النَّاسَ لَحَكَمْنَا بِهَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَمْ نَعُدْ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ^۱.

«حضرت اشاره به اطاق بزرگی کرد و گفت:

ای حمران! در این بیت صحیفه‌ای است که طولش
هفتاد ذراع است به خطّ علی علیه السّلام و املاء
رسول خدا صلی الله علیه و آله. اگر ما

^۱ همین مصدر از طبع کمپانی: ص ۲۸۰، و از طبع حیدری: ص ۲۳، و
«بصائر الدرّجات» ص ۳۹.

بر ولایت امر مردم قرار گیریم حتماً به آنچه خدا نازل نموده است حکم می‌نمائیم و از آنچه در این صحیفه می‌باشد تجاوز نمی‌کنیم!»

و همچنین از «بصائر الدرّجات» از احمد بن محمد، از اهوازی از فضاله از قاسم بن برید از محمد بن مسلم روایت نموده است که گفت: حضرت باقر علیه السّلام گفتند:

إِنَّ عِنْدَنَا صَحِيفَةً مِنْ كُتُبِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
طُورُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا. فَخُنُّ نَتَبَعُ مَا فِيهَا لَا نَعْدُوهَا.

وَ سَأَلْتُهُ عَنْ مِيرَاثِ الْعِلْمِ مَا بَلَغَ؟! أَجْوَامِعُ هُوَ
مِنَ الْعِلْمِ أَمْ فِيهِ تَفْسِيرُ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ الَّتِي
تَتَكَلَّمُ فِيهِ النَّاسُ مِثْلِ الطَّلَاقِ وَ الْفَرَائِضِ؟!

فَقَالَ: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَ الْعِلْمَ كُلَّهُ
الْقَضَاءَ وَ الْفَرَائِضَ. فَلَوْ ظَهَرَ أَمْرُنَا لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ إِلَّا فِيهِ
سُنَّةٌ نُمِضِيهَا.^۱

«نزد ما صحیفه‌ای است از کتابهای علی علیه السّلام که درازای آن هفتاد ذراع می‌باشد. ما از آنچه

^۱ همین مصدر از طبع کمپانی، ص ۲۸۰، و از طبع حیدری، ص ۲۳. و «بصائر الدرّجات» ص ۳۹.

در آن ثبت و ضبط است پیروی می‌نمائیم و از آن تجاوز نمی‌نمائیم.

و من از آن حضرت از میراث علوم پرسیدم که مقدارش به کجا منتهی است؟! آیا آن علوم به ارث رسیده جوامعی است که در آن علم وجود دارد، یا آنکه در آن تفسیر هر چیز از این اموری است که مردم در آن گفتگو دارند مانند طلاق و مقدار میراث؟

حضرت فرمود: علی علیه السّلام تمام اقسام

علم را نوشت؛ علم قضاء و علم میراث را، بنابراین اگر امر ولایت ما ظاهر شود در زمان ظهور چیزی نیست مگر آنکه در آن سُنَّتِی را به اجرا در می‌آوریم.»

و همچنین از «بصائر الدّرجات» از احمد بن

محمد از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه از ابی

بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام بدین

گونه روایت نموده

است که:

أَخْرَجَ إِلَىٰ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَحِيفَةً فِيهَا

الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ وَالْفَرَائِضُ. قُلْتُ: مَا هَذِهِ؟!

قَالَ: هَذِهِ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ،

وَخَطُّهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ. قَالَ: قُلْتُ: فَمَا تَبَلَىٰ؟! قَالَ:

فَمَا يُبَلِّغُهَا؟! قُلْتُ: وَمَا تَدْرُسُ؟! قَالَ: وَمَا يَدْرُسُهَا؟!

قَالَ: هِيَ الْجَامِعَةُ أَوْ مِنَ الْجَامِعَةِ!.

«حضرت امام محمد باقر علیه السلام

صحیفه‌ای را برای من بیرون آوردند که در آن علم

حلال و حرام و میراث بود. گفتم: این چیست؟!

فرمود: این است املاء رسول خدا صلی الله علیه و

آله و علی علیه السلام آن را با دست خود نوشته

است.

أبو بصیر گوید: من گفتم: آیا این کهنه

نمی‌شود؟! فرمود: چه چیز می‌تواند آن را کهنه

گرداند؟! گفتم: مندرس نمی‌شود و محو و نابود

نمی‌گردد؟! فرمود: چه چیز می‌تواند آن را از بین

^۱ همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۰ و از طبع حیدری ص ۲۳ و ص ۲۴ و «بصائر الدرّجات» ص ۳۹.

ببرد؟! حضرت فرمود: این است جامعه! یا این است
از جامعه!»

و مجلسی در شرح خود فرموده است: بیان:
گفتار آن حضرت: «چه چیز می‌تواند آن را کهنه
کند؟» یعنی با وجودی که خدا حافظ آن است چه
چیز می‌تواند آن را کهنه گرداند؟ و یا آنکه دستهای
بسیار بدان نمی‌رسد تا کهنه شود و مندرس گردد و
آثارش محو و نابود شود.

و نیز از «بصائر الدرّجات» است با روایت او از
محمد بن الحسین، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان،
از منخل بن جمیل، از جابر بن یزید، از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام که گفت: ابو جعفر علیه السلام
به من گفت: **إِنَّ عِنْدِي لَصَحِيفَةً فِيهَا تِسْعَةٌ عَشَرَ صَحِيفَةً**
قَدْ حَبَّأَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ^۱.

«در نزد من صحیفه‌ای است که در آن نوزده
صحیفه می‌باشد، و آن را رسول خدا صلی الله علیه

^۱ این تردید از راوی است.

^۲ همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۰ و از طبع حیدری ص ۲۳ و ص ۲۴.
و «بصائر الدرّجات» ص ۳۹.

و آله عطا نموده است.»

و نیز از «بصائر الدرّجات» از محمد بن عبد

الحمید، از یعقوب بن یونس، از مُعْتَبِ روایت است که

گفت: أَخْرَجَ إِلَيْنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَحِيفَةً

عَتِيقَةً مِنْ صُحُفِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا فِيهَا مَا نَقُولُ إِذَا

جَلَسْنَا لِتَشْهَدٍ.^۱

«حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

صحیفه عتیقه (قدیمی) ای را برای ما بیرون آوردند

از صحیفه‌های علی علیه السلام و در آن بود آنچه ما

در حال جلوس برای تشهد می‌گوئیم.»

و نیز از «بصائر الدرّجات» از محمد بن

عیسی، از فضاله، از ابان، از ابو شیبّه، از حضرت امام

جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

ضَلَّ عِلْمُ ابْنِ شُبْرُمَةَ عِنْدَ الْجَامِعَةِ، إِنَّ الْجَامِعَةَ لَا

تَدْعُ لِأَحَدٍ كَلَامًا. فِيهَا عِلْمُ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ. إِنَّ

أَصْحَابَ الْقِيَاسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْقِيَاسِ فَلَمْ يَزِدْهُمْ مِنْ

^۱ همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۰ و ص ۲۸۲ و از طبع حیدری ص ۲۴ و ص ۲۵ و ص ۳۳. و «بصائر الدرّجات» ص ۴۰.

الْحَقُّ إِلَّا بُعْدًا؛ وَإِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْقِيَاسِ.^۱

«در برابر کتاب جامعه، علم پسر شبرمه گم شده است. کتاب جامعه برای احدی جای سخن باقی نمی گذارد. در آن علم حلال و حرام می باشد. طرفداران عمل به قیاس، علم خود را از قیاس طلب می کنند، بنابراین جز دوری از واقع و فتوای صحیح چیزی دستگیرشان نمی شود. و حَقًّا و حَقِيقَةً دین خدا با قیاس به دست نمی آید.»

و نیز از «بصائر الدرّجات» از محمد از حسین بن سعید از محمد بن ابی عمیر از محمد بن حکیم از حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام روایت می کند که فرمود: **إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِالْقِيَاسِ، وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهٖ حَتَّى**

^۱ همان

أَكْمَلَ لَهُ جَمِيعَ دِينِهِ فِي حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ، فَجَاءَكُمْ
بِمَا تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ فِي حَيَاتِهِ، وَ تَسْتَغِيثُونَ بِهِ وَ بِأَهْلِ بَيْتِهِ بَعْدَ
مَوْتِهِ، وَ إِنَّهَا خُبْيَةٌ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِهِ حَتَّى أَنْ فِيهِ لِأَرْضِ
الْحَدِيثِ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ أَبَا حَنِيفَةَ مِمَّنْ يَقُولُ: قَالَ عَلِيٌّ وَ قُلْتُ

أَنَا.^۱

«تنها علت هلاک اقوامی که پیش از شما
بوده‌اند عمل به قیاس بوده است، و خداوند تبارک و
تعالی روح پیغمبرش را به سوی خود قبض نمود تا
آنکه تمام دینش را در حلالش و حرامش برای او
تکمیل نمود. بنابراین آنچه به آن نیازمند بودید وی
در زمان حیات خود برای شما آورد؛ و شما به او و
اهل بیت او بعد از مرگش روی می‌آورید! و
نوشته‌های آن آئین نزد اهل بیت او پنهان گردیده
است؛ حتی در آن نوشته و صحیفه مقدار دیه خراش
وارد بر پوست بدن مشخص گردیده است.

سپس فرمود: أبو حنیفه از کسانی است که

^۱ همین مصدر از طبع کمپانی: ص ۲۸۳ و از طبع حروفی: ص ۳۴. و «بصائر
الدرجات» ص ۴۰.

میگوید: علی چنان گفت، و من چنین میگویم.»

باری این روایات، نمونه‌ای از روایات
کثیره‌ای بود که در جوامع شیعه وارد شده است و
دلالت بر وجود جامعه در زمان امیر المؤمنین علیه
السّلام دارد. و به طور کلی در اصل تحقیق کتاب
جامعه و تدوین آن در زمان حیات رسول اکرم صلی
الله علیه و آله و سلّم به إملاء و انشاء آن حضرت و
به خطّ و کتابت مولی الموالی حضرت امیر المؤمنین
علیه السّلام نزد شیعه و أهل سنت جای تردید
نیست. و بدین جهت آن حضرت را می‌توان اولین
مدوّن در اسلام در عصر رسول الله و زیر نظر مقام
نبوّت به شمار آورد.^۱

^۱ سید محسن امین عاملی در «أعیان الشّیعة» جزء اوّل از جلد اوّل از طبع
دوم ص ۳۳۰ و ص ۳۳۱ گوید: از جمله مؤلّفات امیر المؤمنین علیه السّلام
جامعه می‌باشد و آن کتابی است که طولش هفتاد ذراع و با إملاء رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلّم و خطّ علی علیه السّلام و بر روی پوستی به نام
رقّ (پوست نازکی که بر روی آن می‌نوشتند) بوده است و أغلب نوشتجات
در آن عصر به واسطه کم بودن کاغذ بر روی پوست رقّ بوده است. این
پوستها را به هم متصل نمودند تا طول آن هفتاد ذراع شد به ذراع دست که
عبارت است از درازای آرنج تا سرانگشتان. و در بعضی اخبار وارد است که
آن مانند ران شتر بزرگ بوده است و در بعضی مانند ران مرد. و آن را از
مؤلّفات علی علیه السّلام به شمار آوردن به اعتبار آن بوده است که او آن را
نوشته و از کلام و املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم مرتّب
گردانیده است. و آن اولین کتابی است که در عصر رسول خدا صلی الله

گفتار آیه‌الله حسن صدر در تقدّم شیعه در

تدوین

محقق عظیم و فقیه خبیر عالم عصر اخیر سید

حسن صدر در کتاب «تأسیس الشیعة لعلوم الإسلام»

می‌فرماید: شیعه اولین گروهی بودند که به جمع آثار

و اخبار نبوی و سنت محمدی در عصر خلفاء نبیّ

مختار - علیه و علیهم الصلوة و السّلام پرداختند و در

این امر تقدّم داشتند.

ایشان در امر کتابت و تصنیف به امامشان

حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام اقتدا کردند چون

علیه و آله و سلم در آن علم گرد آمده است. ذکر این کتاب در اخبار ائمه
عموماً و اخبار مواریث خصوصاً مکرراً وارد شده است؛ و نزد حضرت امام
ابی جعفر محمد الباقر و فرزندش امام ابی عبد الله جعفر الصادق علیهما
السّلام بوده است؛ و ثقات از اصحاب آن دو بزرگوار آن را نزد ایشان
دیده‌اند؛ و ائمه هر یک پس از ایشان از هم به ارث برده‌اند؛ و در عبارت
حضرت امام رضا علیه السّلام در پشت عهدنامه‌ای که مأمون با آن حضرت
به ولایت عهدی مسلمین پیمان نهاد آمده است که: «و جامعه و جفر دلالت
بر ضدّ این امر می‌نمایند.» و ذکری از آن، وقت ذکر جفر خواهد آمد. و
ظاهراً آن همان کتابی است که در جمله‌ای از اخبار آتیه از آن به کتاب علی
و به کتابی که به املاء نبیّ صلی الله علیه و آله و سلم و خطّ علی علیه السّلام
است و به کتاب علی علیه السّلام که هفتاد ذراع است و به پوستی که هفتاد
ذراع است و به صحیفه‌ای که طول آن هفتاد ذراع است و به صحیفه‌ای که
جمیع ما یحتاج حتی ارش خدش در آن موجود است و به صحیفه عتیقه از
صحف علی علیه السّلام و شبه اینها تعبیر شده است. از کسانی که جامعه را
نزد امام باقر علیه السّلام دیده‌اند سُوید بن ایوب و ابو بصیر می‌باشند... و
از کسانی که آن را نزد امام صادق علیه السّلام دیده‌اند ابو بصیر است.

آن حضرت در عصر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
تصنيف نمود.

شيخ ابو العباس نجاشي در ترجمه محمد بن
عذافر مي گويد:^۱ به ما خبر داد محمد ابن جعفر و
گفت: به ما خبر داد احمد بن محمد بن سعيد، از
محمد بن احمد بن حسن، از عباد بن ثابت، از [ابو
مريم] عبد الغفار بن قاسم از عذافر صيرفي كه گفت:
من با حكم بن عيَّنه [عُتَيْبَه] نزد ابو جعفر
محمد بن عليّ الباقر عليهما سلام بوديم و او شروع
کرد از حضرت سؤال نمودن - و حضرت پيوسته از
او ناخوشايند بودند [و

^۱ اين روايت را در «رجال نجاشي» (طبع انتشارات جامعه مدرسين قم، ص
۳۶۰) تحت رقم ۹۶۶ آورده است، مگر آنكه در چند مورد با نسخه «تأسيس
الشيعة» اختلاف دارد كه در هر مورد داخل قلب تذكر داده مي شود. (م)

حضرت به او احترام می‌گذارند] - پس در
مسأله‌ای با همدگر اختلاف نمودند. در این حال
حضرت ابو جعفر گفتند: **يَا بُنَيَّ قُمْ فَأَخْرِجْ كِتَابَ عَلِيٍّ!**
«ای نور دیده، پسرم برخیز و کتاب علی را بیرون بیاور!»

**فَأَخْرَجَ كِتَابًا مُدْرَجًا [مَدْرُوجًا] عَظِيمًا فَفَتَحَهُ وَ
جَعَلَ يَنْظُرُ حَتَّى أَخْرَجَ الْمَسْأَلَةَ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: هَذَا
خَطُّ عَلِيٍّ [عَلَيْهِ السَّلَام] وَ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَ آلِهِ.**

«پسر حضرت باقر (ظاهراً حضرت صادق)
برخاست و کتاب پیچیده شده بزرگی را بیرون آورد.
و حضرت آن را گشودند و شروع کردند به نظر کردن
در آن تا آنکه آن مسأله را بیرون کشیدند. و سپس
حضرت امام باقر فرمودند: این است خطّ علی [علیه
السّلام] و املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله.»

**وَ أَقْبَلَ عَلَى الْحُكْمِ وَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! اذْهَبْ أَنْتَ
وَ سَلْمَةُ وَ الْمُقْدَادُ [أَبُو الْمُقْدَامِ] حَيْثُ شِئْتُمْ يَمِينًا وَ
شِمَالًا، فَوَاللَّهِ لَا تَجِدُونَ الْعِلْمَ أَوْثَقَ مِنْهُ عِنْدَ قَوْمٍ كَانَ**

يَنْزِلُ عَلَيْهِمْ جِبْرَائِيلُ [عليه السلام] - الحديث^۱.

«و سپس روی به حکم نمودند و گفتند: ای ابو محمد! تو با سلمه و با مقداد [أبو المقدام] هر کجا که می خواهید به راست و به چپ گردش کنید! سوگند به خدا که علم را موثّق تر و مطمئن تر از این که در خاندان قومی که جبرائیل بر آنها فرود می آمده است می باشد نخواهید یافت!»

و روایات از اهل بیت درباره این کتاب (جامعه) فوق حدّ إحصاء است، بسیاری از آنها را محمد بن حسن صفّار در کتاب «بصائر الدرّجات» تخریج نموده است.

کتاب «بصائر الدرّجات» از اصول قدیمه می باشد که در زمان بخاری صاحب کتاب «صحیح» موجود بوده است و در کشور ایران به طبع رسیده است.^۲

و همچنین در علّت تقدّم شیعه در کتابت

^۱ این حدیث را مستشار عبد الحلیم جندی در کتاب «امام جعفر صادق» ص ۲۰۱ ذکر نموده است.

^۲ «تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام» ص ۲۷۹، در فصل ۸: علم الحدیث، تقدّم الشیعة فی تأسیس علوم الحدیث.

حدیث، و تأخر اهل سنت ذکر می کند که: این فقط منوط به تأسی شیعه از امامشان امیر المؤمنین علیه السلام بود که از بدو اسلام نزد پیامبر دست به کتابت زد، و تأسی عامّه از امامشان عمر بن خطاب بود که امت را از تدوین سنت منع نمود. او مطلبی تحت عنوان «تنبيه» آورده است:

تنبيه: در کتاب خودم: «نهاية الدرّاية في علم دراية الحديث» وجه تأخر برادران اهل سنت را در تدوین و جمع حدیث ذکر نموده‌ام. و حاصلش همان است که ابن صلاح در مقدمه، و مسلم در اول صحیحش، و ابن حجر در مقدمه «فتح الباری» ذکر کرده‌اند؛ و آن بدین گونه است که:

پیشینیان و سلف در کتابت حدیث اختلاف کرده‌اند؛ جماعتی آن را روانداشتند؛ و از ایشان است عمر بن خطاب و عبد الله بن مسعود، و ابو سعید خدری با جمعی دیگر از صحابه و تابعین. و جماعتی دیگر مانند امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و فرزندش حسن و انس و عبد الله بن عمرو بن العاص مباح و جائز دانستند؛ و سپس اهل عصر دوم همگی اتفاق و اجماع بر جواز کتابت و تدوین سنت

نمودند - تا آخر کلامشان در این موضوع.

بنابراین گفتار، شیعه تقدّم دارند چون همان

طور که دانستی: امامشان آن را مباح می‌دانست، و

خود تدوین و جمع حدیث نمود. شیعه هم به پیروی

از وی جمع و تدوین حدیث کردند. و اهل سنت از

تدوین حدیث عقب افتادند چون عُمَر با جمعی

دیگر آن را حرام شمردند.

و علی هذا هر یک از تدوین کنندگان حدیث

و ترک کنندگان آن مصیبت به اندازه پیروی از

امامشان. و خداوند تقدّم شیعه را در این علم مقدر

کرد همچنان که تقدّمشان را در تدوین سایر علوم

اسلامیه مقدر فرمود. فَأَعْتَنِمُ^۱.

و عالم خیر و آگاه از برادران اهل سنت ما در

عصر اخیر: شیخ محمود أبوریّه

^۱ همان مصدر، ص ۲۱۸.

مصری در کتاب تحقیقی و مبتکرانه خود به نام
«شَيْخُ الْمَضِيرَةِ أَبُو هُرَيْرَةَ دَوْسِي» در تحت عنوان مَا رَوَاهُ
عَلِيٌّ چنین آورده است:

علی اولین کسی است که اسلام آورد و در
دامان پیغمبر پرورش یافت و قبل از بعثت در تحت
کنف او زندگی نمود، و بازوانش در دامن وی
استحکام یافت، و پیوسته با او بود در سفر و حضر،
و ابدأً از وی مفارقت ننمود تا پیامبر به رفیق اعلی
انتقال پیدا کرد.

و اوست پسر عموی او، و شوهر دختر او:
فاطمة الزهراء. در تمام غزوات و مشاهد حضور
داشت غیر از غزوه تبوک، چرا که رسول خدا او را
به جانشینی خود بر شهر مدینه و اهل مدینه نصب
فرمود؛

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَمْخَلَّفَنِي فِي النِّسَاءِ وَ
الصَّبِيَّانِ؟!

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ
هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.

«و علی به رسول الله گفت: ای رسول خدا!

آیا تو مرا در مدینه با زنان و بچگان باقی می‌گذاری؟!۱

رسول خدا فرمود: آیا راضی نیستی که منزله

تو نسبت به من مانند منزله هارون با موسی باشد، به

جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود؟!۱»

این روایت را شیخین و ابن سعْد^۱ تخریج

نموده‌اند.

و اگر علی رضی الله عنه که مردی با فهم و

باهوش و با درایت و با حافظه بود و ربیب و دست

پرورده پیغمبر بود، هر روز از آنحضرت فقط یک

حدیث می‌شنید - در حالی که می‌دانیم با پیامبر بیش

از ثُلثِ قرن با موفقیّت و رُشد گذرانید - ، تحقیقاً

مقدار روایاتی که باید روایت کند از دوازده هزار

حدیث بیشتر می‌شد.

این در صورتی است که هر روز فقط یک

روایت حدیث نماید، پس بر خاطر تو چه

^۱ «طبقات» ج ۲، ص ۱۵. [تعلیقه]

خواهد گذشت اگر وی تمام احادیثی را که از

پیامبر شنیده است روایت نموده باشد؟!!

و از برای علی حقّ در روایت کردن بود، و

احدی را توان آن نیست که در این موضوع مجادله

نماید؛ و البته نباید فراموش کنی که مع ذلک کله علی

اهل خواندن و نوشتن هم بود و قرآن را نیز حفظ

می نمود.

و این امامی که احدی از صحابه را در علم

یارای مشابَهت با او نبود (ببینید کار به کجا کشیده

است که) فقط ۵۸۹ حدیث به روایت سیوطی به او

اسناد داده‌اند. و ابن حزم می گوید: حدیث صحیح از

او روایت نشده است مگر پنجاه حدیث؛ و بخاری و

مسلم از او روایت نکرده‌اند مگر بیست حدیث.^۱

۲ - جَفَر

خصوصیات کتاب جفر

از جمله کتابهای مسلّمه که به خط مبارک

حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام و به املاء رسول

^۱ «شیخ المضیّرة» طبع دوم ص ۱۱۳. و در تعلیقه گوید: این است آنچه در بخاری و مسلم آمده است و اما مقدار احادیثی که شیعه از او روایت می کنند نمی دانیم «و لکلّ قوم سنّه و إمامها.»

اکرم صلی الله علیه و آله بوده است، صحیفه یا کتاب
جَفْر می باشد که از حوادث واقعه بعد از ارتحال
رسول الله سخن در آن به میان آمده است.

سَنَدُ الْمَحَدِّثِينَ فِي عَصْرِ آخِرِ مَرَحُومِ حَاجِ
شَيْخِ عَبَّاسِ قَمِّي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - فِي كِتَابِ أَرْزَشْمَنْدِ
خُودِ: «سَفِينَةُ الْبَحَارِ» أَوْرَدَهُ اسْتِ كِه: أَنْ صَحِيفَةَ
بُودَهُ اسْتِ بَه خَطِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمَلَاءِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كِه فِي أَنَّ بَيَانِ تَمَامِ
وَقَائِعِ بَسْ مِنْ رَحَلَتِ حَضْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَمَدَهُ اسْتِ، وَ أَيْنَكِه چَكُونَهُ حُسَيْنِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ كَشْتَه مِي گَرَدَد، وَ چَه كَسِي اَوْ رَا مِي كَشْد، وَ
چَه كَسِي اَوْ رَا نَصْرَتِ مِي كَنْد، وَ چَه كَسِي بَا اَوْ بَه
شَهَادَتِ مِي رَسَد، وَ چَكُونَهُ فَاطْمَه عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ
حُسْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَه شَهَادَتِ مِي رَسَنْد. وَ فِي أَنَّ،
مَقْتَلِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتِ وَ أَنْچَه بَرِ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَارِي مِي شُود، وَ وَقَائِعِ مَا كَانِ
وَ مَا يَكُونِ تَارُوزِ بَا زَبْسِينِ.

این صحیفه نزد امیر المؤمنین علیه السّلام بود، و ابن عبّاس آن را در ذی قار نزد وی دیده است و به آن حضرت گفتند: بخوان برای من این صحیفه را! پس امیر المؤمنین علیه السّلام آن را برای او قرائت نمود، و چون به داستان مقتل حسین علیه السّلام رسید و کسی که وی را به قتل می‌رساند، امیر المؤمنین علیه السّلام به شدّت گریست و سپس صحیفه را درهم پیچید. (این مطلب در مجلد هشتم از «بحار الانوار» کمپانی، ب ۲ ص ۱۶ وارد است.)

محدّث قمی می‌فرماید: أَقُولُ: ظاهراً اشاره به این صحیفه نموده است ابن عبّاس در هنگامی که به واسطه عدم یاری و نصرت امام حسین علیه السّلام مورد مؤاخذه واقع شد، آنجا که گفت: إِنَّ أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ لَمْ يَنْقُصُوا رَجُلًا وَ لَمْ يَزِيدُوا؛ نَعْرِفُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ قَبْلِ شُهُودِهِمْ!

«اصحاب امام حسین یک نفر در میانشان کم و زیاد نمی‌شود. ما آنها را به اسامی شان پیش از شهادتشان می‌شناسیم.»

و محمد بن حنفیه گفت: وَ إِنَّ أَسْمَاءَ أَصْحَابِهِ عِنْدَنَا

لَمْ كُتُبُونِ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ.

«أسامی اصحاب امام حسین علیه السلام نزد ما نوشته شده‌اند به اسمهای خودشان و اسمهای پدرانشان»

و ظاهراً این صحیفه همان دیوانی است که بار شتری بود که با امام حسن علیه السلام بود و هر جا می‌رفت با خود می‌برد و از آن جدا نمیشد. و بیان این صحیفه در مادهٔ حَذَفَ گذشت.^۱

مجلسی رضی الله عنه - در «بحار الانوار»
جمع احادیثی را که در باب علم جَفْر وارد شده است گرد آورده است. بعضی از آنها ظهور دارند در اینکه: مراد از این علم، علم به احکام و شرایع است؛ و آن را جَفْر گویند به سبب آنکه روی پوست گوسفند نوشته شده است. و بعضی از آنها ظهور دارند در اینکه: مراد از این علم اطلاع بر حوادث ایام و مَغیبات است که از روی حساب مشخص می‌گردد. و ما در اینجا به طور انتخاب شش روایت از دستهٔ اوّل، و شش روایت از دستهٔ دوّم را ذکر

^۱ «سفینه البحار» ج ۲، ص ۱۵ مادهٔ ص ح ف.

می‌نمائیم و پس از آن در محصل و مفاد آنها به بحث می‌پردازیم. اما دسته اول:

اول از «بصائر الدرّجات» از احمد بن محمد از علی بن حکم، از حسین بن ابی العلاء روایت می‌کند که گفت: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که می‌گفت:

إِنَّ عِنْدِي الْجُفْرَ الْأَبْيَضَ. قَالَ: قُلْنَا: وَ أَيْ شَيْءٍ

فِيهِ؟!

قَالَ: فَقَالَ لِي: زَبُورُ دَاوُدَ وَ تَوْرَاةُ مُوسَى وَ أَنْجِيلُ

عِيسَى وَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ وَ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ؛ وَ مُصْحَفُ

فَاطِمَةَ، مَا أَرَعُمُ أَنْ فِيهِ قُرْآنًا، وَ فِيهِ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْنَا

وَ لَا نَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ حَتَّى أَنْ فِيهِ الْجُلْدَةَ وَ نِصْفَ الْجُلْدَةِ

وَ ثُلُثَ الْجُلْدَةِ وَ رُبْعَ الْجُلْدَةِ وَ أَرْشَ الْخُدْشِ؛ وَ عِنْدِي

الْجُفْرُ الْأَحْمَرُ.

«در نزد من جفر ابيض (سپید) موجود است.

می‌گویند: گفتیم: در آن چه چیز است؟! راوی که ابن

ابی العلاست می‌گوید: سپس حضرت به من گفت:

زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف

ابراهیم و حلال و حرام؛ و مصحف فاطمه، و من

چنان نمی دانم که در مصحف فاطمه قرآنی باشد؛ و در آن است جمیع آنچه مردم به ما احتیاج دارند، و ما احتیاج به احدی نداریم، تا به جائی که در آن پاداش عمل زشتی که به قدر یک تازیانه است و نیم تازیانه و یک سوّم تازیانه و یک چهارم تازیانه، و غرامت خراش پوست بدن موجود است. و در نزد من جفر أحمر (سرخ) موجود است.»

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ أَيُّ شَيْءٍ فِي الْجُفْرِ

الْأَحْمَرِ؟!

قَالَ: السَّلَاحُ وَ ذَلِكَ إِنَّهَا يَفْتَحُ لِلدَّمِ، يَفْتَحُهُ

صَاحِبُ السَّيْفِ لِلْقَتْلِ.

فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ

فَيَعْرِفُ هَذَا بَنُو الْحَسَنِ؟!

روایات وارده درباره جفر

قَالَ: إِي وَ اللَّهُ كَمَا يَعْرِفُ اللَّيْلَ أَنَّهُ لَيْلٌ وَ النَّهَارَ

أَنَّهُ نَهَارٌ؛ وَ لَكِنْ يَحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ وَ طَلَبُ الدُّنْيَا؛ وَ لَوْ طَلَبُوا

الْحَقَّ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ.^۱

^۱ «بحار الانوار» کتاب الإمامة، أبواب علومهم عليهم السلام، باب جهات

«گفت: گفتم: فدایت شوم در جفر أحمر چه

چیز است!؟»

فرمود: سلاح، و آن برای خونریزی و جنگ

باز می‌شود، و صاحب شمشیر

علومهم: و ما عندهم من الكتب و أنه ينقر في آذانهم و ينكت في قلوبهم، از
طبع کمپانی: ج ۷، ص ۲۸۳، و از طبع حیدری: ج ۲۶، ص ۳۷، روایت ۶۸؛
و «بصائر الدرّجات» ص ۴۱.

(صاحب الامر) برای کشتن آن را می‌گشاید.

در این حال عبد الله بن ابي يعفور گفت: خدا

امور تو را به صلاح برساند، آیا این مطالب را بنی

حسن می‌دانند؟!

گفت: آری به خدا قسم می‌دانند همان طور

که می‌دانند: شب شب است و روز روز است، و

لیکن حسد و دنیاطلبی بر ایشان غالب شده است؛ و

اگر حق را می‌طلبیدند هر آینه برای آنان بهتر بود.»

دوم از «بصائر الدرّجات» از ابن یزید، و

محمد بن حسین، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از

علی بن سعید که گفت: من در نزد حضرت صادق

علیه السلام نشسته بودم، و جمعی دیگر از اصحاب

ما نزد او بودند که معلی بن خنیس گفت: فدایت

شوم! چقدر به تو از حسن بن حسن آزار رسیده

است!

و پس از آن طیار گفت: فدایت شوم وقتی که

من در میان کوچه‌ها راه می‌رفتم دیدم که: محمد بن

عبد الله بن حسن بر روی الاغی سوار است و

جماعتی از زیدیّه اطراف او هستند، در این حال به

من گفتم:

أَيُّهَا الرَّجُلُ إِلَىٰ إِلَيَّ! فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

و آله قَالَ: مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا وَ اسْتَقْبَلَ قِبَلَتَنَا وَ أَكَلَ

ذَبِيحَتَنَا فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَ ذِمَّةُ رَسُولِهِ. مَنْ

شَاءَ أَقَامَ، وَ مَنْ شَاءَ ظَعَنَ!

فَقُلْتُ لَهُ: اتَّقِ اللَّهَ، وَ لَا تَغُرَّنَّكَ هَوَالِئِ الَّذِينَ

حَوْلَكَ!

«ای مرد بیا به سوی من! بیا به سوی من! چرا

که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است: کسی

که نماز ما را بجا بیاورد، و به سوی قبله ما رو بنماید،

و ذبیحه ما را بخورد، او مسلمان است که برای

اوست ذمه خدا و ذمه رسول او. هر کس می خواهد

درنگ نماید، و هر کس می خواهد حرکت کند و

برود!

من به او گفتم: تقوای خدا را پیشه گیر، و این

کسانی که اطراف تو را گرفته اند تو را فریب ندهند!»

حضرت صادق علیه السلام به طیار گفتند: تو

به او چیز دیگری نگفتی؟! گفتم: نه!

قَالَ: فَهَلَّا قُلْتَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِه قَالِ ذٰلِكَ وَ الْمُسْلِمُونَ مُقِرُّونَ لَهُ بِالطَّاعَةِ، فَلَمَّا قُبِضَ

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَقَعَ الْاِخْتِلَافُ

انْقَطَعَ ذَلِكَ.

«حضرت گفتند: چرا به او نگفتی: این سخن

را رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفت در هنگامی

که مسلمانان همگی سر تسلیم در برابر اطاعت وی

فرود آورده بودند، اما چون آن حضرت وفات یافت

و در میان امت اختلاف پدیدار گشت آن پیمان و ذمه

و عهد بریده شد.»

در این حال محمد بن عبد الله بن علی^۱ گفت:

الْعَجَبُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ إِنَّهُ يَهْزَأُ وَيَقُولُ: هَذَا فِي

جَفْرِكُمْ الَّذِي تَدْعُونَ؟!!

«از عبد الله بن حسن شگفت است که

استهزاء می کند و می گوید: آیا این مطلب در جفر

شماست که مدعی هستید؟!!

فَغَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: الْعَجَبُ

لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ يَقُولُ: لَيْسَ فِيْنَا إِمَامٌ صِدْقٍ. مَا هُوَ

^۱ محمد بن عبد الله بن علی بن عبد الله بن عباس از بنی عباس و سر سلسله خلفای عباسیین می باشد؛ و این کلام را در وقتی گفت که هنوز ابو مسلم خراسانی با او به خلافت بیعت ننموده بود.

بِإِمَامٍ وَ لَا كَانَ أَبُوهُ إِمَامًا. يَزْعُمُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ

عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَكُنْ إِمَامًا؟ وَ يَرُدُّ ذَلِكَ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ فِي الْجُفْرِ فَإِنَّمَا هُوَ جِلْدُ ثَوْرٍ مَذْبُوحٍ

كَالْجِرَابِ، فِيهِ كُتِبَ وَ عِلْمٌ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ

الْقِيَمَةِ مِنْ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ، إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ خَطُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ. وَ فِيهِ مُصْحَفٌ

فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَا فِيهِ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ. وَ إِنَّ عِنْدِي

خَاتَمَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ دِرْعَهُ وَ سَيْفَهُ وَ

لِوَاءَهُ، وَ عِنْدِي الْجُفْرُ عَلَى رِغْمِ أَنْفِ مَنْ زَعَمَ^۱.

«در این حال حضرت صادق علیه السلام به

غضب درآمدند و گفتند: عجب است از عبد الله

حسن که می گوید: در میان ما امام صدق وجود

ندارد. نه او امام است و نه پدرش امام بود. آیا او

می پندارد که علی بن ابی طالب امام نبود؟ و این

مطلب را

^۱ همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۵ و از طبع حیدری ص ۴۲ حدیث ۷۴. و «بصائر الدرجات» ص ۴۲ و ص ۴۳.

تکرار می نماید؟

و اما گفتار وی درباره جَفْر، جَفْر پوست گاوی است ذبح شده مانند ظرف پوستی، که در آن کتابهایی است و علم ما یحتاج مردم تا روز قیامت از حلال و حرام که به املاء رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَطِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ می باشد. و در آن مُصْحَفِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ است که آیه ای از قرآن در آن نمی باشد. و نزد من انگشتی رسول الله و زره و شمشیر و لوای اوست. و در نزد من جَفْر است علی رغم کسی که می پندارد: ما امام صدق نیستیم.»

سوم از «بصائر الدرجات» از ابن هاشم، از یحیی

بن ابی عمران، از یونس، از مردی، از سلیمان بن خالد

روایت است که گفت: حضرت صادق علیه السلام

گفتند: إِنَّ فِي الْجَفْرِ الَّذِي يَذْكُرُونَهُ لَمَا يَسْوُونَهُمْ، لَا تَهْمُ لَا

يُقُولُونَ الْحَقَّ وَالْحَقُّ فِيهِ.

فَلْيُخْرِجُوا قَضَايَا عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَرَائِضَهُ إِنْ

كَانُوا صَادِقِينَ. وَ سَلُّوهُمْ عَنِ الْخَالَاتِ وَالْعَمَّاتِ وَ

لِيُخْرِجُوا مُصْحَفَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَإِنَّ فِيهِ وَصِيَّةَ

فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَوْ سِلَاحَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةَ

مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.^۱

«حقاً در جفری که نامش را می‌برند مطالبی

است که ایشان را ناراحت می‌کند و آزار می‌رساند،

زیرا که آنان حق را نمی‌گویند در حالی که حق در آن

است.

اگر آنها راست می‌گویند قضایا و مواریث

علی علیه السّلام را بیرون آورند. از ایشان راجع به

ارث خاله‌ها و عمه‌ها سؤال نمائید، ایشان مصحف

فاطمه علیها السّلام را بیرون آورند، چرا که در آن

وصیت فاطمه علیها السّلام موجود است، یا اسلحه

رسول خدا صلی الله علیه و آله.

خداوند می‌فرماید: شما برای اثبات مدّعی

خود یا کتابی قبل از این بیاورید و یا اثری از علم که

نشان دهنده و گواه شما باشد، اگر این طور هستید

که از راستگویان

^۱ همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۵ و از طبع حیدری ص ۴۳. و «بصائر الدرجات» ص ۴۳. و آیه اخیر آیه چهارم از سوره احقاف می‌باشد.

می باشید!»

چهارم از «بصائر الدرّجات» از محمد بن احمد، از

ابن معروف، از ابو القاسم کوفی، از بعض اصحابش

روایت است که گفت: ذَكَرَ وَوَلَدُ الْحَسَنِ الْجُفْرَ فَقَالُوا: مَا

هَذَا بِشَيْءٍ. فَذَكَرَ ذَلِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ:

نَعَمْ هُمَا إِهَابَانِ: إِهَابٌ مَاعِزٍ وَ إِهَابٌ ضَائِنٌ مَمْلُؤَانِ كُتُبًا،

فِيهِمَا كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى أَرِشُ الْخُدْشِ.^۱

«اولاد حسن از جفر سخن به میان آوردند و

گفتند: چیزی نیست و اصلی ندارد. چون این خبر را

به حضرت صادق علیه السلام گزارش دادند، فرمود:

دو تا پوست هستند: پوست بز و پوست میش که

سرشارند از نوشتجاتی که در آن دو همه چیز موجود

است حتی ارش خدش.»

پنجم: از «بصائر الدرّجات» از احمد بن

موسی، از علی بن اسمعیل، از صفوان، از ابن مغیره،

از عبد الله بن سنان، از حضرت صادق علیه السلام

روایت است که راوی گفت: شنیدم که می فرمود:

^۱ همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۶، و از طبع حیدری ص ۴۵ و ص ۴۶.
و «بصائر الدرّجات» ص ۴۲.

وَيَحْكُمُ أَ تَذْرُونَ مَا الْجُفْرُ؟! إِنَّمَا هُوَ جِلْدٌ شَاةٍ
لَيْسَتْ بِالصَّغِيرَةِ وَ لَا بِالكَبِيرَةِ، فِيهَا خَطٌّ عَلَيَّ عَلَيْهِ
السَّلَامُ وَ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ فَلَاقِ
فِيهِ. مَا مِنْ شَيْءٍ يُحْتَاجُ إِلَيْهِ إِلَّا وَ هُوَ فِيهِ حَتَّى أُرْسُ
الْحَدِيثِ^١.

«وای بر شما! آیا می دانید: جفر چیست؟!»

جفر پوست گوسپندی است نه کوچک و نه بزرگ
که در آن است خط علی علیه السلام و املاء رسول
اکرم صلی الله علیه و آله که از دو لب مبارکش
تراوش کرده است. هیچ چیزی نیست که مورد نیاز
باشد مگر آنکه در آن موجود است حتی ارش
خداش.»

ششم: از «بصائر الدرّجات» از محمد بن

عیسی، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از

علی بن سعید روایت است که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود:

أَمَّا قَوْلُهُ فِي الْجَفْرِ، إِنَّمَا هُوَ جِلْدُ ثَوْرٍ مَدْبُوعٍ
كَالْجِرَابِ، فِيهِ كُتِبَ وَ عِلْمٌ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَمَةِ مِنْ حَلَالٍ أَوْ حَرَامٍ، إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ خَطُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۱

«اما گفتار او درباره جفر، جفر پوست گاوی است دباغی شده مانند ظرف پوستی، که در آن کتابهایی نوشته شده است و علم آن چیزهایی است که مردم بدانها تا روز رستاخیز از حلال و حرام نیاز دارند. آن نوشته املاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام می باشد.»

و اما شش حدیث برگزیده که دلالت دارند بر آنکه علم جفر علمی است به حوادث و وقایع و امور مغیبه:

أوّل از «بصائر الدرّجات» از احمد بن محمد،
از حسین بن سعید، از احمد بن عُمَرَ، از ابو بصیر

^۱ همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۷، و از طبع حیدری ص ۴۹ حدیث ۹۳. و «بصائر الدرّجات» ص ۴۴.

روایت می‌کند که گفت: من بر حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام وارد شدم و گفتم: فدایت گرم من از مسأله‌ای سؤال می‌کنم که می‌خواهم کسی نباشد تا کلام مرا بشنود!

ابو بصیر گفت: حضرت پرده‌ای را که میان من و میان اطاق دیگری حائل بود کنار زدند و نظری بدان اطاق نمودند و پس از آن فرمودند: ای ابا محمد از هر چه می‌خواهی پرس!

گفتم: فدایت شوم! شیعیان با همدگر در مقام گفتگو می‌گویند: رسول خدا صلّی الله علیه و آله به علی علیه السّلام باب علمی را تعلیم فرموده که از آن هزار باب مفتوح می‌گردد.

حضرت فرمود: ای ابا محمد! قسم به خدا که رسول خدا صلّی الله علیه و آله هزار باب از علم را به علی تعلیم نموده که از هر باب آن هزار باب گشوده می‌گردد.

ابو بصیر می‌گوید: من گفتم: هَذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ.

«سوگند به خدا که فقط علم این

است.» حضرت ساعتی با انگشت خود بر روی زمین خطوطی در حال تأمل و تفکر کشیده و سپس گفتند: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَمَا هُوَ بِذَاكَ. «آن تحقیقاً علم است و لیکن آن علم واقعی و حقیقی نیست.»

و پس از آن فرمودند: ای ابا محمد! نزد ما جامعه است؛ و ایشان چه می‌دانند که جامعه چیست؟!

گفتم: فدایت شوم! جامعه کدام است؟! فرمود: صحیفه‌ای که طولش هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِأَمْلَاءِ أَوْ مِنْ لِبَانٍ مَبَارَكِش وَخَطَّ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامِ بِدَسْتِ رَاسْتِش مِی‌بَاشَد، وَ دَرِ آن هَر حَلَالِی وَ هَر حَرَامِی وَ تَمَامِ چِیزهائی که مردم بدان محتاجند حتی اَرشِ خَدَشِ وَجُودِ دَارِد.

در این حال با دست خود به من زدند و گفتند: ای ابا محمد آیا به من اجازه می‌دهی؟!

گفتم: فدایت شوم! وجود من برای شماست، هر کار می‌خواهید بکنید! حضرت با دست خود مرا فشار دادند و گفتند: حَتَّى دِیَه وَ غَرَامَتِ این فشار - گویی حضرت به حال خشم درآمده بودند.

گفتم: فدایت کردم! قسم به خدا که علم

حقیقی فقط این است!

فرمود: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ لَيْسَ بِذَاكَ. «این علم است

ولی آن علم حقیقی و اصلی نیست.»

سپس ساعتی ساکت شدند، و پس از آن

گفتند: إِنَّ عِنْدَنَا الْجُفْرَ، وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجُفْرُ؟! مَسْكَ

شَاةٍ أَوْ جِلْدُ بَعِيرٍ!؟

«حقاً در نزد ما علم جفر است، و آنان چه

می دانند که جفر کدام است؟! پوست گوسپندی

است یا پوست شتر؟!»

ابو بصیر می گوید: من گفتم: فدایت شوم

جفر چیست؟!؟

فرمود: وَعَاءٌ أَحْمَرٌ وَ أُدِيمٌ أَحْمَرٌ فِيهِ عِلْمُ النَّبِيِّنَ وَ

الْوَصِيِّنَ.

«ظرفی است سرخ رنگ و پوست دباغی

شده‌ای سرخ رنگ که در آن علم

پیغمبران و اوصیای پیغمبران است.»

گفتم: هَذَا وَاللَّهِ هُوَ الْعِلْمُ! «این است قسم به

خدا آن علم حقیقی.»

فرمود: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ مَا هُوَ بِذَاكَ. «آن علم است

و لیکن آن علم حقیقی و واقعی نیست.»

و پس از آن حضرت ساعتی سکوت نمود و

سپس فرمود: وَإِنَّ عِنْدَنَا لَمُصْحَفَ فَاطِمَةَ، وَ مَا يُدْرِيهِمْ

مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ؟ قَالَ: فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ

مَرَّاتٍ. وَ اللَّهُ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ. إِنَّمَا هُوَ

شَيْءٌ أَمَلَاهُ اللَّهُ عَلَيْهَا وَ أَوْحَى إِلَيْهَا.

«و حَقّاً در نزد ما مصحف فاطمه می باشد، و

چه می دانند: مصحف فاطمه چیست؟! حضرت

فرمود: در آن به قدر سه برابر بزرگی و مقدار قرآن

شما حجم و مطلب است، و قسم به خدا از این قرآن

حرف واحدی هم در آن نیست، بلکه آن چیزی است

که خداوند بر فاطمه إملاء نموده و الهام فرستاده

است.»

گفتم: هَذَا وَاللَّهِ هُوَ الْعِلْمُ! «قسم به خدا علم

این است.»

فرمود: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ لَيْسَ بِذَاكَ. «آن علم است و

لیکن آن علم حقیقی نیست.»

ابو بصیر می گوید: پس از این حضرت

ساعتی ساکت شد، و پس از آن فرمود: **إِنَّ عِنْدَنَا لَعِلْمَ**

مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.

«حقاً در نزد ما علم کائنات گذشته، و علم

کاینات حال و آینده تا روز قیام ساعت است.»

گفتم: فدایت گردم قسم به خدا علم این

است!

فرمود: **إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ مَا هُوَ بِذَاكَ.** «این علم است

ولی آن علم اصیل و حقیقی نیست.»

گفتم: فدایت شوم! پس آن علم حقیقی کدام

است!؟

قَالَ: **مَا يَخْدُتُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، الْأَمْرُ بَعْدَ الْأَمْرِ،**

وَ الشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ إِلَى يَوْمٍ

«فرمود: علم به آنچه در شب و روز حادث می‌شود، امری پس از امر دیگری، و چیزی پس از چیز دیگری تا روز قیامت.»

بیان علامه مجلسی (ره) درباره جفر

در اینجا مجلسی با بیان خود بدین گونه بعضی از مواضع مُبْهَم در این حدیث را مبین می‌دارد:

بیان: شاید بر کنار زدن پرده برای مصلحت بوده است، یا برای آنکه آن حالت از احوالی بوده است که در آن برای آنها علم به بعضی از اشیاء حاضر نبوده است.^۱ و نکت به معنی به زمین زدن چوبی است که در

^۱ همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۴، و از طبع حیدری ص ۸۳ و ص ۳۹، حدیث ۷۰؛ و «بصائر الدرجات» ص ۴۱ و ص ۴۲. و سیّد علیخان مدنی شیرازی در «ریاض السّالکین» از طبع سنگی رحلی سنه ۱۳۳۴ (که تاریخ کتابت آن سنه ۱۳۱۷ هجری قمری است) در ص ۱۴، و از طبع جامعه المدرّسین ج ۱، ص ۱۱۰ و ص ۱۱۱، پس از تحقیق جالبی درباره کیفیت تعلّم علوم ائمه علیهم السّلام که عبارت بوده است از متابعت دستورات رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در مجاهدات و ریاضات با وجود صفای باطن و غریزه طاهره آنها که در نتیجه مستقیماً از جانب خدا بدون مدخلیت رسول الله افاضه می‌گردد، این روایت مرویّه از ابو بصیر را که ما در اینجا مفصّلاً از «بحار الانوار» از «بصائر الدرجات» نقل کردیم او ایضاً از ثقة الإسلام کلینی (کافی، ج ۱ ص ۲۳۸، حدیث ۱) حکایت میکند در ذیل عنوان تنبیه که آن تحقیق ما درباره علوم لدنی اهل بیت منافات ندارد با آنچه

آن اثر کند. و کلام حضرت در استیدان از او دلالت دارد بر آنکه: **إِبْرَاءِ مَا لَمْ يَجِبْ فَايِدَهُ دَارِدُ. وَ كَأَنَّهُ مُغْضِبٌ** یعنی حضرت فشار شدیدی به وی دادند گویا فشار کسی که در حال غضب است. و چه می‌دانند جعفر چیست؟! یعنی نمی‌دانند: **جَفر كوچك** است به قدر پوست گوسپند یا بزرگ است بر خلاف عادت به قدر پوست شتر؟ و گویا اشاره باشد به آنکه بزرگ

می‌باشد. و گفتار ابوبصیر: **إِنَّ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ** یعنی علم کامل و تمام علم. و کلام حضرت که در مصحف فاطمه از قرآن شما حرف واحدی وجود ندارد، یعنی در مصحف فاطمه علم به وقایع گذشته و آینده است. و اگر تو ایراد نمائی که در قرآن نیز بعضی از اخبار موجود است جواب آن است که: شاید در مصحف فاطمه از آنچه در قرآن ذکر شده است موجود نبوده است.

از آنها علیهم‌السَّلام روایت شده است که: نزد آنان علم جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها‌السَّلام بوده است و در آنها علوم منطوی بوده است که غیر از ایشان کسی نمی‌دانسته است و در آنها علم جمیع ما یحتاج و علم ما کان و ما یکون موجود بوده است؛ زیرا که علومشان علیها‌السَّلام منحصر به آنها نبوده است، بلکه علومشان از لدنیّه و کشفیّه چیزهائی بوده است که غیر از محتویات علوم وارده در این کتب بوده است.

و اگر أيضاً ایراد کنی و بگوئی: از برخی از روایات ظاهر است که: مصحف فاطمه علیها السّلام نیز مشتمل بر احکام بوده است! پاسخ آن است که: شاید در آن احکامی غیر از قرآن بوده است.

و اگر همچنین ایراد نمائی و بگوئی: در بسیاری از روایات وارد است که: قرآن مشتمل است بر جمیع احکام و بر جمیع اخبار گذشته و آینده! پاسخ آن است که: شاید مراد حضرت چیزهایی باشد که ما از قرآن می‌فهمیم نه آنچه ایشان می‌فهمند. و لذا حضرت فرمود: **قُرْآنِكُمْ** یعنی قرآن شما! علاوه بر این محتمل است: مراد حضرت لفظ و عبارت قرآن بوده باشد.

از اینها گذشته ظاهر از اکثر روایات آن است که: مصحف فاطمه علیها السّلام فقط مشتمل بر اخبار بوده است. پس احتمال دارد که مراد حضرت عدم اشتمال آن بر احکام قرآن باشد.

و أيضاً کلام حضرت: علم گذشته و آینده؛ یعنی غیر از آن جهتی که در مصحف فاطمه علیها

السَّلام أيضاً موجود است.^۱

شاهد ما در این روایت آن است که: حضرت
جامعه را در مقابل جَفَر قرار داده‌اند؛ و جامعه را
مشمول بر هر حلال و حرامی تا روز بازپسین حتی
آرش خدش قرار داده‌اند؛ و جفر را در علم وصیّین
و نبیّین مشخص نموده‌اند؛ و علم آنها در برابر احکام
همان علوم غیبیه و الهامات قلبیه می‌باشد.

^۱ همین مصدر

روایات دیگر وارده درباره جعفر

دوم: از «بصائر الدرجات» از ابن یزید، از حسن

بن علی، از عبد الله بن سنان، از حضرت امام جعفر

صادق علیه السلام روایت نموده است که: ذُكِرَ لَهُ

وَقِيعَةٌ وُلِدَ الْحُسَيْنِ وَ ذَكَرْنَا الْجُفْرَ.

فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدَنَا لِجِلْدَيْ مَاعِزٍ وَ ضَائِنٍ: إِمْلَاءٌ

رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ خَطٌّ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

وَ إِنَّ عِنْدَنَا لِصَحِيفَةً طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً أَمْلَاهَا رَسُولُ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ خَطَّهَا عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ،

وَ إِنَّ فِيهَا لِجَمِيعِ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ حَتَّى أُرْشَ الْخُدْشِ.

«و چون به آن حضرت مذمت و غیبتی را که

پسران حسن از او کرده بودند، تذکر داده شد و ما از

جعفر یاد کردیم؛ فرمود: در نزد ما دو پوست بز و

میش است که املاء رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

وَ خَطٌّ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ می باشد. و در نزد ما

صحیفه‌ای است که در ازایش هفتاد ذراع است، آن

را رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نمود و علی

علیه السلام آن را با دست خود نوشت. و در آن

جمیع ما یحتاج مردم وجود دارد حتی ارش خدش.»

سپس مجلسی گفته است: بیان: وقیعه به معنی مذمت و غیبت کردن می‌باشد. یعنی اولاد حسن، ائمه علیهم السلام را مذمت می‌نموده‌اند در اینکه ایشان مدعی علم جفر هستند، و تکذیبشان می‌نمودند. و محتمل است مراد از وقیعه، صدمه در جنگ بوده باشد.^۱

سوم: از «بصائر الدرّجات» از سندی بن محمد، از ابان بن عثمان، از علی بن الحسین، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که راوی گفت:

إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحُسَيْنِ يَزْعَمُ أَنَّهُ لَيْسَ عِنْدَهُ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا مَا عِنْدَ النَّاسِ.

فَقَالَ: صَدَقَ وَاللَّهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ مَا عِنْدَهُ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا مَا عِنْدَ النَّاسِ؛ وَ لَكِنَّ عِنْدَنَا وَاللَّهِ الْجَامِعَةَ فِيهَا الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ. وَ عِنْدَنَا الْجُفْرُ؛ أَيَدْرِى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ مَا الْجُفْرُ؟ مَسْكَ بَعِيرٍ أَمْ مَسْكَ شَاةٍ؟

^۱ همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۶، و از طبع حیدری ص ۴۵، حدیث ۸۱. و «بصائر الدرّجات» ص ۴۲.

وَ عِنْدَنَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ، أَمَا وَ اللَّهُ مَا فِيهِ حَرْفٌ

مِنَ الْقُرْآنِ وَ لَكِنَّهُ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَطٌّ عَلَيَّ عَلَيْهَا

سَلام. كَيْفَ يَصْنَعُ عَبْدُ اللَّهِ إِذَا جَاءَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ أُفُقٍ

يَسْأَلُونَهُ؟^۱

«عبد الله بن حسن چنین می داند که: علمی

ندارد مگر همان علمی را که مردم دارند.

پس حضرت فرمود: عبد الله بن حسن

سوگند به خدا که راست می گوید، علمی را ندارد

مگر علمی را که مردم دارند. و لیکن در نزد ما -

سوگند به خدا که جامعه می باشد؛ در آن حلال و

حرام است. و در نزد ما جَفر است. آیا عبد الله بن

حسن می داند جفر چیست؟! پوست شتر است یا

پوست گوسفند؟!!

و در نزد ما مُصْحَفُ فَاطِمَةَ می باشد. آگاه

باشید! قسم به خدا در آن یک حرف از قرآن نیست،

و لیکن آن عبارت است از املاء رسول خدا و خطِّ

علی علیهما سلام. عبد الله بن حسن پاسخ مردم را

^۱ همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۶، و از طبع حیدری ص ۴۶ و ۴۷،
حدیث ۸۴ و ۸۸. و «بصائر الدرّجات» ص ۴۳.

چه می گوید وقتی مردم از هر ناحیه‌ای بیایند و از او دربارهٔ مسائل خود سؤال کنند؟!»

چهارم: از «بصائر الدرّجات» از احمد بن محمد،

از حسن بن علی، از عبد الله بن سنان، از حضرت

صادق علیه السلام که: ذَكَرُوا وُؤَلَدَ الْحَسَنِ فَذَكَرُوا الْجَفَرَ

فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدِي لَجِلْدِي مَاعِزٍ وَضَانٍ إِمْلَاءُ رَسُولِ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَطَّهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ.

وَإِنَّ عِنْدِي لَجِلْدًا سَبْعِينَ ذِرَاعًا إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَطَّهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ، وَإِنَّ

فِيهِ لَجَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ حَتَّى أُرْشَ الْحُدُوشِ^۱.

«عبد الله بن سنان می گوید: چون نامی از

پسران حسن بردند و نامی از جعفر به میان آوردند،

حضرت فرمود: قسم به خدا در نزد من دو پوست بز

و میش می باشد که إِمْلَاءُ رَسُولِ أَكْرَمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

و آله می باشد که آن را علی علیه السلام با دست خود

نوشته است.

و حَقًّا در نزد من پوستی است که هفتاد ذراع

طول دارد، املاء رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

می باشد که آن را علی علیه السّلام با دست خود نوشته است. و در آن جمیع آن چیزهایی است که مردم بدان نیازمندند حتی ارش خدش.»

پنجم: از «بصائر الدرجات» از علی بن حسن، از

حسن بن حسین سحالی، از مخول بن ابراهیم، از ابو مریم روایت می کند که گفت: حضرت ابو جعفر امام

باقر علیه السّلام به من گفتند: **عِنْدَنَا الْجَامِعَةُ وَ هِيَ**

سَبْعُونَ ذِرَاعاً، فِيهَا كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى أَرُشُ الْخُدْشِ، إِمْلَاءُ

رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ خَطُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

وَ عِنْدَنَا الْجُفْرُ وَ هُوَ أَدِيمٌ عُكَاطِيٌّ قَدْ كُتِبَ فِيهِ حَتَّى

مِلَّتْ أَكَارِعُهُ، فِيهِ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ.

«نزد ما جامعه می باشد که هفتاد ذراع است،

در آن همه چیز هست حتی ارش خدش (دیه و

غرامت خراش وارد بر پوست بدن)، آن به املاء

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ خَطُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ

السّلام است. و در نزد ما جفر می باشد، و آن عبارت

است از پوست عُكَاطِيٌّ که در آن به طوری نوشته

شده است که حتی بر ساقهای آنها نوشته شده و پر

گردیده است. در آن وقایع مَا كَانَ وَ وقایع مَا هُوَ كَائِنٌ

تا روز قیامت ثبت گردیده است.»

در اینجا مجلسی فرموده است: بیان: در قاموس آورده است که: عُكَاظُ بر وزن غُرَاب: سوق و بازاری است در صحرا میان نخله و طائف؛ و أُدِيمُ عُكَاظِي بدانجا منسوب است. و نیز آورده است که كُرَاعُ بر وزن غُرَاب گاوها و گوسپندانی را گویند که ساقهای پایشان باریك می باشد. و جمع آن أَكْرُعُ و أَكْرَاعُ آید.^۱

ششم: از «بصائر الدرّجات» از محمد بن الحسین، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان از علی بن ابی حمزه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است که: چون به آن حضرت گفته شد که: عبد الله بن حسن چنین می داند که: علمی را که دارد همان علمی است که مردم دارند، حضرت فرمود:

^۱ همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۶، و از طبع حیدری ص ۴۸، حدیث ۹۰. و «بصائر الدرّجات» ص ۴۴.

راست می‌گوید عبد الله بن حسن، سوگند به خدا علمی ندارد مگر علمی را که مردم دارند، و لیکن در نزد ما - سوگند به خداوند - جامعه می‌باشد که در آن حلال و حرام است، و در نزد ما جَفْر می‌باشد. آیا عبد الله می‌داند که جفر چیست؟! آیا پوست شتر است یا پوست گوسفند؟!

و نزد ما مصحف فاطمه می‌باشد؛ سوگند به خدا آگاه باشید که: در آن مصحف یک حرف از قرآن وجود ندارد و لیکن آن املاي رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَطَّ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

كَيْفَ يَصْنَعُ عَبْدُ اللَّهِ إِذَا جَاءَهُ النَّاسُ مِنْ كُلِّ فَنٍّ يَسْأَلُونَهُ؟! أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ آخِذِينَ بِحُجْرَتِنَا، وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْرَةِ نَبِيِّنَا، وَ نَبِينَا آخِذٌ بِحُجْرَةِ رَبِّهِ؟!^۱

«چگونه عبد الله بن حسن پاسخ مردم را می‌دهد در وقتی که به سوی او بیایند از هر فتنی و پرسشهایی بنمایند؟! آیا راضی نیستید که در روز قیامت به دامان ما چنگ زنید در حالی که ما چنگ زده‌ایم به دامان پیغمبرمان، و پیغمبر ما چنگ زده

^۱ همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۶، و از طبع حیدری ص ۴۸ و ص ۴۹، حدیث ۹۲. و «بصائر الدرّجات» ص ۴۴.

است به دامان پروردگارش؟!»

باری در این روایات می بینیم: علم جفر را در مقابل جامعه قرار داده اند، و از قرینه تقابل میان جامعه و جفر - در صورتی که جامعه به طور حتم مشحون از احکام و حلال و حرام حتی ارش خدش می باشد - به دست می آید که علم جفر همان بیان حوادث کاینات از ما کان و ما هو کائن الی یوم القيمة، و وقایع و امارت جابران و جائران، و قضایای غصب خلافت به دست خلفای سه گانه و بنی امیه و بنی عباس و هکذا از نظایر این امور بوده است.

و چون این علم را به طور کلی یعنی اصول و اساس آن را بر روی پوستی نوشته اند، و جفر به معنی پوست گوسفند است، فلهذا علم مکتوب درون آن به نام

جَفْر نامگذاری شده است.

اصول و قواعد جفر، اصولی صحیح است

اصول و قواعد جَفْر، اصول و قواعد صحیح

و متقنی بوده است که از آن می توانستند استکشاف

امور غیبیّه و حل مسائل مشکله را بنمایند و از اوضاع

و حوادث خبر دهند، ولی چون اطلاع بر اسرار و

مغیبات نیاز به نفوس طاهره دارد لهذا اختصاص به

ائمہ علیہم السّلام داشته است؛ و آنان به بعضی از

خواص خود که دارای مقام طهارت باطنی شده

بودند و فقط آن را در اطلاع بر امور حسنه و خیریّه

استعمال می کردند تعلیم می نمودند، و از تعلیم به

نااهل یعنی آنان که دارای طهارت نفس نشده بودند

اجتناب می نمودند، و به شدت از استعمال آن منع و

تحدیر می فرمودند. علم جفر واقعی نزد مولانا امیر

المؤمنین علیه السّلام بود، و پس از آن حضرت نزد

امامان شیعه علیهم السّلام. و امروزه نیز علم جَفْر

یافت می شود، ولی چون ناقص است استکشاف

حتمی از آن به دست نمی آید. و شاید صحیح آن نزد

بعضی از نفوس مطهّره باشد که از اطلاع عموم دور

می باشند. حقیر قبل از تشرّف به نجف اشرف نزد

یکی از دانشمندان ورزیده و متبحر در علوم غریبه از احضار ارواح و علم رَمَل و جفر در طهران^۱ مدت قریب یک ماه به تعلم علم رَمَل پرداختم. او به من بسیار علاقمند بود و می خواست پس از پایان رَمَل علم جَفر را نیز بیاموزد و اصراری هم بر این داشت. می گفت: من اولاد ذکور ندارم و می ترسم بمیرم و همه این علوم من ضایع گردد.

حقیر دیدم فرا گرفتن علم رَمَل به طور کامل دو سال وقت لازم دارد، تا چه برسد به جَفر که مهم تر و مشکلتر است. و قصد من این علوم نیست. این علوم مرا از مقصد اصلی که عرفان الهی است باز می دارد. ما اگر صد سال هم عمر کنیم و همه را در راه عرفان و شناخت معبود مصرف کنیم، تازه کم آورده ایم، چگونه که عمر خود را در راه تحصیل به مغیبات به هدر بدهیم. فلذا آن درس را ترک گفتم، و علّت دیگر آنکه

^۱ مرحوم مغفور خلد آشیان آقا میرزا ابو تراب عرفان رَحْمَه اللّهُ.

در وقت فرا گرفتن این علم، دیدم در خود احساس تاریکی می‌کنم و سنگینی قلب آزار می‌دهد.

این جانب دنبال کیمیا هم نرفتم و یکی از اعظم روزی خواست به حقیر کیمیا بدهد قبول ننمودم؛ چرا که دیدم برای حقیر جز اتلاف عمر و سرگرمی به امور مادیّه و دنیویّه ما حاصلی در بر ندارد.

سید ابن طاووس در «کشف المحجّه» از جمله وصایای او نسبت به دو فرزندش علی و محمّد این است که: «من شما را وصیت می‌نمایم که دنبال تحصیل علم کیمیا نروید! دنبال تحصیل علم معرفت و خداشناسی بروید که آن کیمیای حقیقی می‌باشد. جدّ شما امیر المؤمنین علیه السّلام دارای علم کیمیا بود، ولی ابداً دیده نشد که بدان عمل نماید. او دنبال کیمیای واقعی رفت و به عرفان خدا رسید. شما هم فرزندان او هستید، باید از او پیروی نمائید!»

أثمّه عليهم السّلام از جفر استکشاف مغیبات می‌نموده‌اند

باری در بسیاری از احادیث وارد است که:

أئمه عليهم السّلام از جَفْر استکشاف مغیبات می‌نموده‌اند. مثلاً حضرت رضا علیه السّلام در ظَهْر ورقهٔ عهدنامهٔ مأمون نوشتند: جامعه و جفر دلالت دارند بر ضدّ این امر.

و حضرت صادق علیه السّلام کراراً می‌فرمودند: قیام بنی الحسن در برابر دولت بنی عبّاس بجائی نمی‌رسد. خونهای بیجا ریخته می‌شود و نتیجه‌ای عائد نمی‌گردد.

عبد الله مَحْض، فرزند حسن مُثَنّی، فرزند حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام مدّعی بود که: محمّد فرزندش مهدی قائم آل محمّد است. و او را که صاحب نفس زکیّه گویند، با برادرش ابراهیم غَمْر به مردم معرفی می‌کرد، و از مردم برای قیام آنها بیعت می‌گرفت. و حتی حضرت صادق علیه السّلام را هم دعوت به بیعت با محمّد نمودند. جریان مسأله بسیار مفصّل و در کتب تواریخ مسطور می‌باشد.

محمد و ابراهیم دو جوان رشید و با شجاعت و با سخاوت و باتقوی بودند؛ پدرشان عبد الله نیز از اعظام و رؤسای بنی هاشم و علویین به شمار

می‌رفت. ولی علمشان به قدر علم امام نبود و لیاقت

مقام امامت را نداشتند، و زیر بار ولایت و

تسلیم در برابر حضرت صادق علیه السّلام
نرفتند، و آن حضرت را به علوم غریبه و مغیبات
می‌شناختند؛ ولی اعتراف بدان چون موجب کساد
بازار و ادّعیای مهدویّشان بود از ابراز آن خودداری
می‌نمودند. چون رسول خدا فرموده بود: نام مهدی
آل محمّد، محمّد است، و در زمان طغیان سلاطین
جائر قیام می‌کند؛ عبدالله می‌گفت: از این زمان که
بنی عبّاس روی کار آمده‌اند و منصور دوانیقی فتاک
متهور جائر، حقّ آل محمّد را غصب نموده است،
زمانی بدتر نیست و فرزند من هم نامش محمّد است
و مردی رشید و شجاع و قابلیت قیام و لیاقت امارت
و حکومت بر مسلمین را دارد، فلهدا او مهدی است
و باید مردم تسلیم امر او بشوند.

آنچه حضرت صادق علیه السّلام از روی
علوم خود، از جمله علم جفّر خود، بدانها خواستند
بفهمانند که: قائم آل محمّد، این مرد نیست؛ قیام او
بدون نتیجه است، بلکه چون قیام بدون موقع و سر
رسید است، دچار هزاران خطا و اشتباه می‌شود،
قبول نمی‌کردند. حتی حضرت صادق وقت کشته

شدن محمد را به دست پسر عم منصور که بالشکری جرّار از شام آمده بود، در کنار مدینه نشان دادند، و کیفیت قتل او را و برادرش ابراهیم را که پس از وی گرفتار آمد نشان دادند، و آنان را از قیام بیجا تحذیر فرمودند، ولی سودی نداشت؛ تازه از اینکه حضرت هم به جمعیت ایشان نمی پیوندند متأثر بودند و کلمات ناهنجار و ناروا سر می دادند. آنان می گفتند: شرائط امامت در ما هست، و باید قیام نمود و تأخیر جائز نیست.

حضرت می دانستند که: قیام در آن موقع چون چیدن میوه نارس از درخت می باشد. آنها به روی آوردن مردم، و کمک و بیعت ظاهری دلخوش بودند؛ ولی حضرت از باطن امر همچون مرد اندیشمند و عالم به غیب و در مصدر امر و ملکوت واقع، بدین امور می نگریستند؛ و نصیحت حضرت به جایی نرسید و مصائب بنی حسن در زندان منصور و کشته شدن آنان در زندان بغداد، و به قتل رسیدن محمد و ابراهیم صدها برابر بر مصائب حضرت صادق علیه السّلام بیفزود، و اشکهای پی در پی از روی رحمت بر این قوم بدون امام و بدون ولی و

می ریخت، و فایده‌ای هم نداشت.

ایشان حضرت را دارای علوم برتری از خود می‌دیدند؛ ولی زیر بار این علم نمی‌رفتند، و جاهلانه دست به کار می‌زدند. در این روایات اخیر دیدیم که سخن از اولاد حسن یعنی عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام زیاد به میان آمد و حضرت می‌فرمودند: ما دارای علم جَفَر می‌باشیم و نیز علوم بالاتر از آن که ابداً اولاد حسن مُثَنّی از آن خبر ندارند.

از استشهاد حضرت به داشتن جامعه که علم احکام است تا روز قیامت، و از داشتن جَفَر که علم به وقایع و حوادث و مغیبات است خوب ظاهر می‌شود که: جَفَر مخصوص علم به حوادث آینده و استکشاف امور غیبیه می‌باشد که بنی حسن از آن عاری بودند. و لهذا می‌بینیم که: راویان بالأخص در مقام بیان جفر از حضرت می‌پرسند: آیا اولاد حسن از این جفر شما مطلعند یا نه؟!

بنابراین از مجموع مطالب وارده به دست آمد که: جفر علمی است جداگانه، مربوط به علوم مسائل حلال و حرام نیست، و در برابر و مقابل جامعه قرار

دارد، و نمی‌توان آن دو را در هم ادغام نمود؛ و به واسطه آنکه امروزه اصول صحیحۀ آن در دسترس عامّه نیست نمی‌توان اصل صحیح آن را از امیر المؤمنین علیه السّلام هم انکار کرد، و برای او کتابی را که از پوست بوده، و دارای خصوصیت استکشاف مغیبات بوده منکر گردید، و بر این مطلب که شیعه و عامّه بدان معترفند که اهل بیت دارای علوم غیبیه بوده‌اند که از نفوس مطهره آنها تراوش می‌نمود، خطّ بطلان کشید.

گفتار علماء درباره جفر

عالم جلیل آیه الله سید محسن امین حسینی عاملی در کتاب «أعیان الشیعة» فصل مشبعی درباره جفر امیر المؤمنین علیه السّلام ایراد نموده است. او می‌گوید:

از مؤلفات امیر المؤمنین علیه السّلام جفر است. و در «مجمع البحرین» گوید: در حدیث آمده است: أَمَلَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ الْجُفْرَ وَ الْجَامِعَةَ. «رسول خدا صلی الله علیه و آله بر امیر المؤمنین علیه السّلام جفر و

جامعه را املاء نمودند.»

و در حدیث، آن دو تفسیر شده‌اند به إِهَابٍ مَاعِزٍ

و إِهَابٍ كَبُشٍ (پوست و یا

پوست دَبّاغی نشده بز و میش)، در آن دو جمیع علوم موجود بود حتی ارش یک خدّشه و یک تازیانه و نصف تازیانه.

و از محقق شریف در «شرح مواقف» نقل شده است که: جفر و جامعه دو کتاب علی علیه السّلام هستند که در آنها بر طریقه علم حروف، حوادث تا انقراض عالم ذکر گردیده است. و امامان معروف از اولاد علی آن دو را می دانستند و بدانها حکم می نمودند - تمام شد کلام مجمع.

و در «قاموس» گوید: جفر به بچه گوسپندی گویند که بزرگ شود و شروع به علف خوردن کند و چهارماهه گردد - تمام شد کلام قاموس.

و در «صحاح اللّغة» گوید: جفر از اولاد بز وقتی است که چهارماهه شود، و دو پهلویش برآید، و از شیر مادرش بازگرفته شود، و مؤنث آن جَفْرَة می باشد - تمام شد کلام صحاح.

بنابراین جَفْر در حدیث، بنابر حذف مضاف است یعنی جِلْدِ الْجَفْرِ (پوست جفر). و شاید آن بر اثر کثرت استعمال مانند عَلم شده باشد برای پوست

مخصوصی که از گاوی یا گوسفندی بوده است.
و در اخبار وارده در جفر مقداری اختلاف
است و ما در اینجا اشاره به آن و جمع میان آنها
می‌نمائیم.

در اینجا مرحوم امین تمام اخبار وارده در باب
را از «بصائر الدرّجات» نقل می‌کند و در پایان آن
می‌گوید: مستفاد از مجموع آن است که: بعضی از
جفر پوستی بوده است که در آن عِلْم نوشته شده بود،
و بعضی ظرف برای سلاح یا برای کتب و سلاح بوده
است. و سپس می‌گوید:

در «کَشْفُ الظُّنُونِ» آمده است که: طائفه‌ای
مدّعی هستند که: امام علیّ بن ابی طالب حروف
تهجّی بیست و هشتگانه را بر طریق بسط اعظم بر
روی پوست جفّری قرار داد تا از آن به طرق
مخصوصه و شرائط معیّنه و الفاظ مخصوصه‌ای،
آنچه را که در لوح قضاء و قدر ثبت است استخراج
نماید. و این علمی است که

اهل البيت آن را از همدیگر به ارث برده‌اند، و کسانی که به اهل بیت انتساب دارند نیز به ارث برده‌اند، و نیز از ایشان أخذ کرده‌اند بعضی از مشایخ کاملین.

و روش و دأب آنان چنان بوده است که: آن را به تمام معنی الکلمه از غیر کتمان می‌کرده‌اند و گفته شده است: بر حقیقت آن کتاب تفهّم و تفقه نمی‌تواند بکند مگر مهدی علیه السّلام که خروج او در آخر الزّمان مورد انتظار است.

و این معنی در کتب انبیاء سالفه علیهم السلام وارد است همچنان که از عیسی بن مریم علیه الصّلوٰة و السّلام نقل شده است که فرمود: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ نَأْتِيكُمْ بِالتَّنْزِيلِ، وَ أَمَّا التَّأْوِيلُ فَسَيَأْتِيكُمْ بِهِ الْبَارِقَلِيطُ الَّذِي سَيَأْتِيكُمْ بَعْدِي!

«ما جماعت پیامبران برای شما تنزیل را می‌آوریم، و امّا تأویل را بعداً بارقلیط (محمّد) خواهد آورد که پس از من به سوی شما خواهد آمد!» و نقل شده است که: خلیفه مأمون چون عهد خلافت را پس از خود به علیّ بن موسی الرضا علیه

السّلام تفویض کرد و نامه پیمان و عهدنامه را نوشت،
امام علیّ بن موسی الرّضا در پایان آن نامه نوشتند: نَعَمْ،
إِلَّا أَنْ الْجَفْرَ وَ الْجَامِعَةَ يَدُلَّانِ عَلَيَّ أَنْ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَتِمُّ .

. آری، و لیکن جفر و جامعه دلالت دارند بر

آنکه: این امر به آخر نمی‌رسد.»

و همان طور شد که حضرت گفت. برای
آنکه مأمون چون فتنه و انقلاب بنی هاشم را دریافت،
او را مسموم کرد. این طور در «مفتاح السّعادة» آمده
است.

ابن طلّحَه میگوید: جَفر و جامعه دو کتاب
جلیل هستند که یکی از آنها را علیّ بن ابی طالب در
حالی که بر فراز منبر در کوفه مشغول خطبه خواندن
بود ذکر نمود، و دیگری را رسول خدا صلیّ الله علیه
و آله و سلّم به طور سرّی به وی تعلیم نمود و امر
کرد او را تا آن را تدوین کند. علی هم آن را به طور
حروف متفرّقه بر طریق سیفِ آدم در جفّری و پوستی
نوشت. یعنی در رَقّی که از پوست شتر می‌ساختند؛
و روی این زمینه در میان مردم به آن شهرت یافت،
چون جریان و حوادث اوّلین و آخرین در آن یافت
شد. تا آخر آنچه در «کشف الظّنون» ذکر کرده است،

و ما به همین مقداری که می‌خواستیم در اینجا
آوردیم.

و سپس در «کشف الظنون» گفته است: و از

جمله کتب مصنّفه در آن (یعنی در علم

جفر) کتاب «الجُفر الجَامِع و النُّور اللامِع» تألیف
شیخ کمال الدّین أبو سالم محمّد بن طلحّه نصیبی شافعی
متوفی در سنه ۶۵۲ می باشد که مجلّد کوچکی است؛ و
در آن ذکر نموده است که پیشوایان و امامان از اولاد
جعفر جفر را میدانستند، پس من در اینجا از اسرارشان
در علم جفر اختیار و انتخاب می کنم - تمام شد کلام
«کشف الظّنون».

گفتار ابن خلدون درباره جفر

و ابن خَلْدُون در مقدمه اش در فصل ابتدای
دَوْل و اَمَم گوید: و گاهی در حدّثان دول^۱ به
خصوص به کتاب جفر استناد میدهند و چنین
میدانند که: از طریق آثار و نجوم علم تمامی اینها در
جفر موجود است. بیش از این تعریفی از جفر
ندارند؛ و اصل آن و مستند آن را نیز نمی دانند.

ابن خلدون می گوید: بدان: اصل این علم از

^۱ مراد از حدّثان دَوْل اموریست از قبیل ابتدای به قدرت رسیدن دولتها، و
حوادث و جنگهایی که برایشان اتفاق می افتد، و مدّت بقاء آنها، و تعداد و
آسامی ملوک آنها («تاریخ ابن خلدون»، مقدمه، باب ۳، فصل ۵۳ فی حدّثان
الدُّوَل و الْأَمَم، و از طبع دار الکتب العلمیّة بیروت، سنه ۱۴۱۳ هـ.ق: ج ۱،
ص ۳۵۱) - (م).

آنجاست که: هرونُ بنُ سعیدِ عَجَلی که رئیس و مؤسس زیدیّه است دارای کتابی بوده است که آن را از جعفر الصادق روایت می‌نموده است؛ و در آن، علم حوادث و وقایع آتیه بر اهل بیت عموماً و بر بعضی اشخاص از ایشان خصوصاً موجود بوده است؛ آن علم برای جعفر و نظائر او از رجالات اهل بیت بر طریق کرامت و کشفی که برای اُمثال آنان از اولیاء واقع می‌شود، واقع شده است.

و آن علم در نزد جعفر در پوست گوساله‌ای نوشته شده بود که از روی آن هرون عَجَلی آن را نوشته و روایت نموده است و نامش را جفر گذارده است به اسم پوستی که از روی آن نوشته است؛ چون جفر در لغت به معنی صغیر است؛ و لهذا این اسم نزد ایشان عَلم برای آن کتاب شد.

و در این کتاب جفر تفسیر قرآن و معانی باطنیه آن از معانی غریبه بود که از جعفر الصادق روایت شده بود. و این کتاب نه سلسله سند روایتش متصل است، و نه خودش شناخته گردیده است؛ بلکه فقط از آن امور نادره و شاذّه‌ای به ظهور رسیده

است که دلیل متقنی بر صحّتش نیست. و اگر
سند آن به جعفر الصادق صحیحاً می‌رسید، بسیار
مستند خوبی بود، چه خود او و چه رجال قوم او،
چرا که ایشان اهل کرامات می‌باشند. و به طور قطع
و یقین خبر صحیح از وی رسیده است که: او بعضی
از اقربای خویشان را از ورود در وقایع و حوادثی که
برای آنان واقع می‌گشت بر حذر می‌داشت؛ و عیناً
آنچه را که تحذیر نموده بود برای آنان واقع شد؛
همچنان که یحیی بن زید: پسر عمویش را از مصرع
و مقتلش خبر داد، و او مخالفت کرد و خروج کرد و
در جورجان (گرگان) کشته شد به طوری که این
قضیه مشهور و معروف است.

و در زمانی که کرامت برای غیر ایشان واقع
شود، در این صورت گمان تو دربارهٔ آنان چه خواهد
بود از جهت استواری علم و دین و آثارشان از نبوت،
و عنایتی از طرف خداوند به اصل کریم و گرامی آنها
که آن عنایت برای فروع طیّبه و شاخه‌های پاک آن
بهترین گواه است؟!!

و در میان اهل بیت بسیاری از این گونه کلام

نقل شده است که به احدی بخصوص نسبت داده نشده است و در اخبار دولت عبیدین بسیاری از نظایر این شواهد موجود است.

اینک بنگر به آنچه ابن رقیق حکایت میکند از ملاقات أبو عبد الله شیعی با عبید الله مهدی و دختر محمد حبیب^۱ و آنچه آن دو نفر با او گفتگو نمودند، و چگونه او را به سوی ابن حوشب که از ناحیه ایشان در یمن دعوت می نمود فرستادند تا

او را امر کرد تا از یمن خارج گردد و به سوی مغرب رهسپار شود، و در آنجا دعوت را انتشار دهد با علمی که به وی تلقین نمود که دعوت او حتماً در آنجا به نتیجه خواهد رسید، و تمام خواهد شد.

و بنگر به آنکه: عبید الله چون مهدیه را بعد از قدرت و عظمت دولتشان در آفریقا بنا کرد، گفت:

بَنِيهَا لِيَعْتَصِمَ بِهَا الْفَوَاطِمُ سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ. «من این شهر

^۱ ابن خلدون در مقدمه تاریخش ص ۲۰۱ گوید: در سلسله اسمعیلیه امامت از اسمعیل به پسرش محمد مکتوم، و پس از او به پسرش جعفر الصادق، و پس از او به پسرش محمد حبیب، و پس از او به پسرش عبید الله مهدی انتقال یافت. و در خود تاریخش ج ۴ از طبع بولاق ص ۳۴ گوید: چون محمد حبیب بن جعفر بن محمد بن اسماعیل وفات کرد امامت را به پسرش عبید الله سپرد و به او گفت: أنت المهدی!

مهدیه را بنا نمودم تا فواطم^۱ ساعتی از روز را در آنجا

^۱ مراد از فواطم سه فاطمه نام می‌باشند که بعد از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به مدینه، پس از چند روز که امیرالمؤمنین علیه السلام در مکه به دستور پیامبر توقف نمود و مواعید آن حضرت را ادا فرمود آنها را با خود به مدینه هجرت داد و پس از مزاحمت و درگیری که در اوان طریق، قریش فراهم نمودند و نمی‌خواستند بگذارند فواطم را از مکه بیرون ببرند و قیام و شدت امیر المؤمنین و تنها حضرت اقدسش با جماعت آنها که چندین نفر مرد مسلح بودند و فراری دادن آنها به واسطه بستن مهار شتران بر روی زمین و آماده حمله ور شدن، سرانجام با خوف و خشیتی که بر آنان مستولی شده بود و تا مدینه نیز از تعقیب کفار ایمن نبودند ایشان را به مدینه رسانید؛ در روزها و شبهای میانه راه که تقریباً نزدیک به نود فرسنگ می‌باشد پیوسته مشغول ذکر و تسبیح خدا بوده بالاخص در شبهای تار که آسمان روشن و پر ستاره و اختر درخشان آن نواحی مخصوصاً وضعی جالب و چشمگیر دارد، با بیتوته و نماز شب و قیام و سجود و ذکر خدا و خواندن آیات قرآن چنان مست و مدهوش جمال حضرت لایزالی گشتند که در همان زمان قبل از وصول به مدینه، پروردگار متعال توسط جبرائیل احوالاتشان را به پیغمبر خبر داد و با آیات اواخر سوره آل عمران، ثواب و پاداش بارزی را برای آنان مقدر کرد: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تَدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ. رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ. رَبَّنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ. فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ.** (آیه ۱۹۰ تا ۱۹۵، از سوره ۳: آل عمران).

حضرت استاذنا الاکرم آیه الله معظم علامه طباطبائی - قدس الله تربته المبارکه - در بحث روائی از این آیات ص ۹۵ و ص ۹۶ از ج ۴ تفسیر «المیزان» فرموده‌اند: از طریق شیعه روایت گردیده است که: آیه «فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا» تا آخر آیه «آن کسانی که هجرت کردند و از خانه‌هایشان اخراج گردیدند و در راه و سبیل من مورد آزار و اذیت قرار گرفتند و مقاتله کردند و کشته شدند، من هر آینه تحقیقاً از زشتیها و بدیهای ایشان در

پناه برند.» و محل و موقف صاحب آنجا پناه برند.» و

محل و موقف صاحب

شرح حال فواطم در زمان هجرت (ت)

میگذرم و هر آینه داخل میکنم آنان را در بهشت‌هایی که در زیر درختان انبوه و سر بهم کشیده آن نهرهایی روان می‌باشد؛ پاداش است از نزد خداوند، و خداوند است فقط که پاداش نیکو نزد اوست.» این آیات نازل شده است درباره‌ی علی علیه السلام چون هجرت کرد به سوی مدینه و با او فواطم بودند: فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه بنت زبیر و پس از آن در ضحجان ملحق شد بدیشان امّ ایمن با چند نفر از ضعفاء المؤمنین. ایشان در راه سیر میکردند و ذکر خدا را در جمیع احوالشان بجای می‌آوردند تا اینکه به پیغمبر ملحق گشتند و این آیات نازل شده بود. باید دانست که: چون عبید الله مهدیه را بنا کرد گفت: آن را بنا کردم تا فواطم بتوانند در آن یک ساعت از روز پناه آورند و این ملجأ و پناه و آرامشگاهی برای آنان باشد در مقابل آن شبهای هجرت و خوف و دهشت که با عبادت به سرآوردند. و در این عبارت او نکات بدیع فراوان است. و فواطم جمع مؤنث است و مفردش فاطمه می‌باشد مثل طوالب و طالبة؛ و إطلاق فواطم در تواریخ و سیر بر این سه نفر فاطمه نام مهاجر از مکه به مدینه به طوری است که می‌توان گفت: علم بالغلبه برای ایشان گردیده است لهذا عبید الله که مهدیه را از بنیان و اساس بر پا نموده و بنا کرد با این عبارت می‌خواهد برساند که قیام ما در برابر دشمنانمان نتیجه هجرت رسول الله و فواطم وی در ابتدای زمان هجرت با آن مشکلات و مصائب، الآن است که صورت تحقق بخود بگیرد. و با اسکان دادن ذراری رسول الله در این مدینه نوبنیاد در حقیقت فواطم رنج دیده هجرت کرده به مدینه طیبه که پایهایشان آبله زده و ورم کرده بود سکنی می‌گیرند و روح و روانشان شاد می‌شود و تسکین می‌یابد. و این تعبیر یک گونه استعاره‌ای است و گرنه تعبیر به فاطمیون می‌نمود که جمع فاطمی می‌باشد.

الحمار أبو یزید (مخلد بن کیراد) را که به آستانه شهر مهدیه می‌آید، به آنان نشان داد؛ [و این خبر به نوۀ او اسمعیل بن منصور رسید. و لذا هنگامی که صاحب الحمار او را در مهدیه محاصره کرده بود]^۱ پیوسته از آخرین موقف و نقطه پیشروی او سؤال می‌کرد تا اینکه برای وی خبر آمد که: به مکانی که جدش عبید الله خبر داده است رسیده است. در این حال یقین به ظفر و پیروزی پیدا کرد و از شهر خارج شد و صاحب الحمار را هزیمت داد و او را دنبال کرد تا در ناحیه زاب به او دست یافت و پیروزمندانه او را کشت.

و أمثال این اخبار در میان ایشان بسیار است -

تا آخر آنچه ابن خلدون ذکر نموده است.

^۱ «تاریخ ابن خلدون» ج ۱ (مقدمه)، ص ۳۵۵، طبع دار الکتب العلمیه - (م).

ابن خلدون کمی قبل از این بحث در اوائل این فصل بعد از آنچه از امر حوادث آتیه ذکر کرده است، چنین گفته است و عین عبارت او این است:

وَ وَقَعَ جِعْفَرٍ وَ أَمْثَالِهِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ كَثِيرٌ مِنْ ذَلِكَ، مُسْتَنَدُهُمْ فِيهِ - وَاللَّهُ أَعْلَمُ - الْكَشْفُ بِمَا كَانُوا عَلَيْهِ مِنَ الْوَلَايَةِ. وَ إِذَا كَانَ مِثْلُهُ لَا يُنْكَرُ مِنْ غَيْرِهِمْ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ فِي ذَوِيهِمْ وَ أَعْقَابِهِمْ - وَقَدْ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: إِنَّ فِيكُمْ مُحَدِّثِينَ - ، فَهُمْ أَوْلَى النَّاسِ بِهَذِهِ الرُّتَبِ الشَّرِيفَةِ وَ الْكَرَامَاتِ الْمَوْهُوبَةِ.

«و از برای جعفر صادق و أمثال او از اهل بیت بسیاری از این اخبارات اتفاق افتاده است؛ و مستندشان - و الله اعلم - فقط مکاشفه‌ای است که بر اساس ولایتی که بر آن استوار می‌باشند بوده است. و در هنگامی که أمثال این مکاشفات صحیحه از غیر ایشان از اولیاء خدا، چه از أرحام و أقربای آنان، و چه از اولاد و ذراری و أعقابشان به وقوع پیوندد - و در حالی که تحقیقاً رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرموده است: در میان شما کسانی می‌باشند که سخن فرشتگان را می‌شنوند - بنابراین ایشان (که

جعفر و امامان باشند) سزاوارترند به این رتبه‌های شریفه و کرامات موهوبه» - تمام شد کلام ابن خلدون.

اتِّهَامَاتِ رَافِعِي بِرِ شِيعَةِ دَر تَفْسِيرِ قُرْآنِ بَرِ اسَاسِ

علم جفر

مصطفی صادق رافعی مصری در کتاب خود به نام «بلاغَةُ الْقُرْآن»^۱ می‌گوید: تاریخ جهان به یاد ندارد کتابی را مانند قرآن کریم که بر آن شروح و تفاسیری نوشته شده باشد به اندازه و مقداری که برای قرآن نوشته شده است تا به جائی که روافض قرآن را با جفر تفسیر نموده‌اند، با فساد پندارشان و سخافت گفتارشان و زشتی دعوایشان در آنچه مدعی می‌باشند که: به علم باطن قرآن از راه علم جفر رسیده‌اند.

و غیر ایشان، از جفر اشاراتی را از غیب به اِعمال راههائی از حساب استنباط نموده‌اند؛ مثل این چیزی که به حسن بن علی نسبت می‌دهند که رسول

^۱ «إعجاز القرآن و البلاغة النبویة»

خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روئائی ملوک بنی
امیه را دیده بودند، و این موجب رنجش و آزار خاطر
پیامبر شد. پس خداوند فرو فرستاد آیه‌ای را که غصّه
و همّ و غمّش را زدود؛ و آن این آیه

بود:

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ. «شب قدر بهتر

از هزار ماه است.»

و مراد از هزار ماه مدّت دولت بنی امیّه

می باشد؛ به علّت آنکه روزهای خالص حکومتشان

هشتاد و سه سال و چهار ماه شد که تحقیقاً مساوی

با هزار ماه می باشد.^۱

و رافعی در حاشیّه کتاب بر لفظ جفر گوید:

^۱ در «ریاض السالکین» از طبع سنه ۱۳۳۴ ص ۲۴ و ص ۲۵ و از طبع جامعه المدرسین ج ۱، ص ۱۷۱ و ص ۱۷۲ آورده است که: و مضمون این روایت از طریق عامّه أيضاً وارد است: فخر رازی در «تفسیر کبیر» خود گوید: روایت کرده است قاسم بن فضل از عیسی بن ماذرة که گفت: من به حسن گفتم: يَا مُسَوِّدٌ وَجْوهَ الْمُؤْمِنِينَ عَمَدَاتُ أَلَى هَذَا الرَّجُلِ فَبَايَعْتَهُ! «ای سیاه کننده صورت‌های مؤمنین، توجه کردی به این مرد و با او بیعت نمودی!» یعنی: معاویه. حسن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در رویا دید که بنی امیّه یکی پس از دیگری بر منبر وی گام می نهند (و در روایتی است که: بر منبر او مانند بوزینگان می جهند) این مشاهده برای وی گران آمد و خداوند این آیه فرستاد: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ تا قوله: خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، یعنی پادشاهی بنی امیّه. قاسم راوی روایت گوید: ما چون سلطنت بنی امیّه را حساب کردیم هزار ماه بود، نه کم و نه زیاد- انتهى. تا آنکه گوید: فخر رازی گوید: قاضی در این وجه، طعن زده و می گوید: آنچه از هزار ماه ذکر شده است مراد ایام بنی امیه نمی تواند بوده باشد چون خداوند ذکر نمی کند فضیلت شب قدر را بر هزار ماه مذمت شده؛ و ایام بنی امیه مذموم بوده است. فخر گوید: این طعن و اشکال، غیر وارد است چون ایام بنی امیه ایام بر حسب سعادت‌های دنیویّه، ایام عظیمی بوده است. بنابراین اشکالی ندارد که خدای تعالی بگوید: ما به تو شبی را عطا کردیم که آن از جهت سعادت‌های دینیّه افضل از آن ایام مشحون از سعادات دنیویّه می باشد. (تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۳۱ با اختلاف کمی در عبارت.)

ابن قُتیبَه گوید: جفر عبارت است از پوست جفری (بزی یا میشی یا گوساله‌ای) که ادّعا نموده‌اند که: امام در آن هر چه را که نیازمند به علم آن بوده‌اند و وقایع و حوادث آینده را تا روز قیامت در آن نوشته است.

پس از آن از ابن قتیبه مثالهایی را از تفسیر

ایشان نقل کرده است که فقط عبارت

است از دروغهای ساخته و پرداخته و اکاذیب
مختلفه که ما به ذکر آنها در اینجا تطویل سخن
نمی‌دهیم.

سپس اشاره نموده است به آنچه در «کشف
الظنون» و «مقدمه» ابن خلدون آمده است، و به دنبال
آن گفته است: تمام این مطالب نزد ما ساختگی و باطل
و موضوع می‌باشد. و گفتار درباره جفر اسلوبی است
از اسالیب قصص و مبالغه و داستانسرائی، و ما گمان
نداریم که: عِلْمَ مَا كَانَ و ما یكون چیزی باشد که
گنجایش آن را یا گنجایش رمز آن را پوست گاوی
داشته باشد - تا آخر کلامش.

گفتار علامه محسن امین درباره جفر

مرحوم امین فرموده است: أَقُولُ: ظاهر اخبار
آن است که: جفر کتابی است که در آن علوم نبویه از
حلال و حرام و احکام و اصول احتیاجات مردم در
احکام دینشان و آنچه ایشان را به صلاح در آورد در
امر دنیایشان، و اخبار از بعضی حوادث، موجود
است و ممکن است در آن تفسیر بعضی از متشابهات
قرآن مجید آورده شده باشد.

و اما به شمار آوردن جفر را به عنوان علمی از علوم که استنباط بشود از آن حوادث غیبیه همان طور که از «کشف الظنون» و غیر آن از آنچه گذشت به دست آمد؛ و همان طور که در اذهان بعضی از مردم ارتکاز دارد، پس ما بر چیزی که آن را تأیید کند دست نیافتیم.

و عَلَى أَيْ تَقْدِيرِ وَجُودِ كِتَابِي مُسَمًّى بِجَفْرِ مَنْسُوبٍ بِهٖ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مِيقَانِ الشِّيْعَةِ وَ سُنِّيِّ جَايِ كُفْتَارِ نَمِي بَاشَدِ وَ طَرْفِينِ فِي بَرَابَرِ أَنْ سَرَّ تَسْلِيمِ فِرُودِ أَوْرُدِهَانْدِ هَمِچْنَانِ كِهْ اَزْ أَنْچِهْ ذِكْرُ كَرْدِيمِ مَعْلُومِ شُدْ.

ردّ علامه امین بر رافعی در اتهامات وی

بنابراین، گفتار رافعی که می گوید: تا جائی که قرآن را روافض با جفر تفسیر نموده‌اند، تا آخر آنچه را که از کوزه‌اش تراوش کرده است - آن کوزه‌ای که ممکن نیست از آن بتراود مگر همان چیزی که در آن است - ، این نسبت رافعی به شیعه از سخافت رأی و زشتی ادّعائی است که در مدّعی خود نموده است. زیرا:

اولاً شیعه قرآن را با جفر تفسیر ننموده است

بلکہ همان طور کہ علماء مسلمین

تفسیر کرده‌اند به همان گونه تفسیر کرده است.
و ادّعی علم باطن قرآن را بواسطه آنچه به ایشان از
علم جفر رسیده است ننموده‌اند بلکه اُحدی از آنان
ادّعا نکرده است که: آن جفر به وی رسیده است و یا
آنکه کتاب جفر را دیده است.

آری ایشان روایت کرده‌اند که: جفر نزد ائمه
اهل بیت علیهم السلام وجود داشته است.

رافعی یک نفر شیعه را بیاورد و معرفی نماید
که او می‌گوید: جفر نزد اوست، و یا یک نفر از آنان
را بیاورد که قرآن را با جفر تفسیر کرده باشد، اگر از
راستگویان است؟!

و این تفاسیر شیعه است که بر قرآن کریم
نوشته‌اند معروف و مشهور و اکثر آنها مطبوع
می‌باشد مانند «تفسیر قمی» و «مجمع البیان» و
«جوامع الجامع» و «تفسیر ابوالفتوح رازی» و «برهان»
سید هاشم بحرانی و «تبیان» شیخ طوسی، و «تفسیر
عیاشی» و غیرها.

آیا در قدرت و توان رافعی هست که در یکی
از آنها بیابد که: شیعه قرآن را با جفر تفسیر نموده
است؟!

و اما گفتارش که: غیر ایشان از جفر استنباط اشاراتی از غیب نموده‌اند - تا آخر کلامش، این هم مانند گفتار پیشینش حقیقت ندارد.

و حدیثی که با عبارت توهین آمیزش اشاره بدان نموده است که «مثل این چیزی را که به حَسَن بن علی نسبت میدهند - تا آخرش» حدیثی است که موثّقین از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم روایت می‌کنند که آیه شریفه نازل شده است درباره مدّت ملک بنی امیه، و استنباط از جفر نمی‌باشد و اصلاً راه و طریق محاسبه جفّری در آن به عمل نیامده است.^۱ آری این است که رافعی را آزار داده است و بر او گران آمده است که: آیه در مُلک و سلطنت رؤسا و

^۱ سید علیخان کبیر در شرح صحیفه خود ص ۲۵ طبع رحلی سنگی از ابن اثیر در «جامع الاصول» نقل کرده است که: در متن حدیث آمده است که مدّت سلطنت بنی امیه هزار ماه می‌باشد. و مراد خداوند که شب قدر بهتر از هزار ماه است همان است. و هزار ماه عبارت می‌شود از هشتاد و سه سال و چهار ماه. ابتدای حکومت بنی امیه و استقلال به پادشاهی از زمان صلح حضرت امام حسن بن علی علیه السّلام است با معاویه بن ابی سفیان در انتهای سال چهارم از هجرت، و انقراض سلطنتشان به دست ابو مسلم خراسانی در سال یک صد و سی و دو می‌شود که نود و دو سال می‌گردد، و چون خلافت عبد الله زبیر را که هشت سال و هشت ماه می‌باشد از آن کسر کنیم، الباقی هشتاد و سه سال و چهار ماه می‌باشد و آن عبارت است از هزار ماه.

پیشوایان او: بنی امیه ابرار و اتقیا (!) که اهل اعمال مشهوره در اسلام هستند، نازل شده باشد؛ فلهذا شروع کرده است با تعبیر به عبارات استخفاف آمیز و توهین انگیز به این کلامش که: هَذَا الَّذِي يُنْسِبُونَهُ...^۱

^۱ محمد بن یعقوب کلینی (ره) در «روضه کافی» ص ۳۴۵ با سند خود از جمیل بن درّاج از زراره از یکی از صادقین علیهما السلام روایت کرده است که: قال: أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا كَثِيبًا حَزِينًا فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا لِي أَرَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَثِيبًا حَزِينًا؟! فَقَالَ: وَكَيْفَ لَا أَكُونُ كَذَلِكَ وَقَدْ رَأَيْتُ فِي لَيْلَتِي هَذِهِ أَنَّ بَنِي تَيْمٍ وَبَنِي عَدِيٍّ وَبَنِي أُمَيَّةٍ يَصْعَدُونَ مِنْبَرِي هَذَا، يَرُدُّونَ النَّاسَ عَنِ الْإِسْلَامِ الْقَهْقَرَى؟! فَقُلْتُ: يَا رَبِّ فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي؟! فَقَالَ: بَعْدَ مَوْتِكَ! «گفت: روزی رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَبْحَاغَاهَانِ مَحْزُونٍ وَغَصَّه دَارَ بُوْد. عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرَضَ كَرْد: اِي رَسُولِ خَدَا! عَلَّتْ اَنْدُوهُ وَغَمِي كَه دَر شَمَا مَشَاهِدَه مِي شُوْد چيست؟! فَرَمُوْد: چگونه اين طور نباشم با وجود آنکه ديشب در رؤيا ديده‌ام كه پسران تيم و پسران عدی و پسران امیه بر اين منبر من بالا می‌روند و مردم را از اسلام به عقب بر می‌گردانند. در آن حال من گفتم: ای پروردگار من آیا در زمان حیات من است یا پس از مرگ من؟! خداوند فرمود: بعد از مرگ تو!» حكيم محقق سيد محمد باقر معروف به مير داماد در شرح «صحيفه سجاديّة» خود، از طبع نشر مهديه مير داماد اصفهان ص ۶۶ پس از نقل اين روايت می‌گويد: روايت به اندازه تواتر از طرق عامّه و خاصّه تظافر دارد در اينكه پيغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَلَّمَ به طور سرّ و رازگوئی امر بنی امیه را به ابو بكر و عمر بيان نمود و فرمود: واجب است آن را كتمان داريد! عُمَرُ سرّ رسول خدا را فاش كرد و آن را برای حكم بن ابی العاص حكایت كرد. و امر ابو بكر و عمر را رسول خدا برای حفصه به طور سرّ و رازگوئی بيان كرد و فرمود: پدريت با ابو بكر امر ولايت امت مرا تملك می‌كنند، و تو از من نشنیده بگير و كتمان كن! حفصه آن را فاش كرد و به عايشه خبر داد. در اين حال وحی خداوندي آمد و بر رسول خدا سوره تحريم نازل شد. و اين مطلب نیاز به شرح مبسوطی دارد كه لباس مقام و موقعيت فعلی شرح صحيفه از بيان آن ضيق می‌باشد. هر كس بخواهد آنچه را كه ما در اينجا تخریج نموديم از مظانّ و مصادرش طلب نمايد- انتهي كلام مير داماد.

در «رياض السالكين» از طبع سنه ۱۳۳۴، ص ۲۳ و ص ۲۴ و از طبع جامعه المدرسين ج ۱، ص ۱۶۳ تا ص ۱۶۶ آورده است: قوله: «يعني بنی امیه»

خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره

حکومت بنی امیه (ت)

تفسیر شجره ملعونه است. و علی هذا [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مخفی نمی باشد که: در قول خدای تعالی: "فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا" (آیه ۶۰، از سوره اسراء) چه لطف مخصوصی اعمال گردیده است. و بدان که این حدیث، صحّتش ثابت و نقلش متواتر می باشد در میان دو گروه شیعه و عامّه. أمّا از طریق شیعه به طرق کثیری از اهل بیت علیهم السّلام وارد است. («کافی» ج ۴ ص ۱۵۹ حدیث ۱۰) و أمّا از طریق عامّه، فخر رازی در «تفسیر کبیر» خود آورده است که: سعید بن مسیب گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله دیدند که بنی امیه بر منبر او مانند بوزینگان می جهند؛ و این موجب آزار رسول خدا شد. («تفسیر کبیر» فخر رازی، ج ۲۰ ص ۲۳۶) و بیضاوی در تفسیر رؤیا گوید: گفته شده است که: رسول خدا دید قومی از بنی امیه بر منبر او بالا میروند و مانند بوزینگان می جهند. فرمود: این است حظّ آنان از دنیا که در ازای اسلامشان بدانها داده می شود. و علی هذا مراد از قوله تعالی: "إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ" حوادثی می باشد که در دوران ایشان رخ داده است. («أنوار التّنزیل»، بیضاوی ج ۱ ص ۵۹۰) و حاکم در «مستدرک» از مسلم ربعی از علاء از پدرش از ابو هریره روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "اریت فی منامی کأنّ بنی الحکم ابن ابی العاص ینزون علی منبری کما تنزو القرده فما رُوی النّبی مستجمعاً ضاحکاً حتّی مات." («مستدرک» حاکم نیشابوری ج ۴ ص ۴۸۰ با اختلاف کمی در بعضی الفاظ) «در عالم خواب به من نشان داده شد که: گویا پسران حکم بن ابی العاص مانند بوزینگان بر منبر من می جهند. از آن به بعد هیچگاه آن حضرت را سر حال و خندان نیافتند تا از دنیا رحلت نمود.» سپس گفته است: این خبر إسنادش صحیح است بر شرط مسلم. این را دمیری در «حیة الحیوان» ذکر نموده است. («حیة الحیوان» دمیری ج ۲ ص ۲۴۵) و رازی در تفسیر شجره ملعونه گوید: ابن عبّاس گفته است: مراد از شجره ملعونه در قرآن بنی امیه می باشند: حکم بن ابی العاص و فرزندانش. و گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در رؤیا دید که فرزندان مروان یکی پس از دیگری از منبر او بالا میروند. این رویای خود را برای ابو بکر و عمر حکایت نمود در هنگامی که آن دو تن فقط با او در بیت او خلوت کرده بودند. چون آن دو نفر از نزد رسول الله متفرّق شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که: حکم از رویای رسول الله خبر میدهد. این امر بر رسول خدا گران آمد؛ و عمر در افشای این سرّ متهم گشت و سپس ظاهر شد که: حکم برای شنیدن سخنان آنان به گوش نشسته و استراق سمع نموده است و بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله، حکم را از مدینه تبعید نمود. رازی گوید: و از چیزهایی که این تأویل را تأکید می نماید گفتار عایشه می باشد به مروان: "لَعَنَ اللهُ أَبَاكَ وَ أَنْتَ فِي صَلْبِهِ؛ فَأَنْتَ بَعْضُ"

و اما آنچه را که از ابن قتیبه نقل نموده است و از او در آن تقلید کرده است - همچنان که دأب و رویه و شأن ایشان است در اکثر این دروغ بافی‌ها و پرداخت‌های پنداری که از جانب خود اختلاق می‌کنند و در کتبشان به امانت می‌نهند، و لاحقین آنان از سابقینشان تقلید کرده بدون تحقیق و تمحیص از یکدیگر أخذ می‌کنند - ، نادرست است. او می‌گوید: شیعیان ادعا می‌کنند که: امام برای آنها کتابی نوشته است که تمام نیازمندیهای ایشان در آن موجود است - تا آخر کلامش. این کلام، صحیح نیست، زیرا احدی از آنان چنین ادعائی نکرده است، بلکه روایاتی مستند - که بعضی از آنها گذشت - از

من لعن الله. ” («تفسیر کبیر» فخر رازی ج ۲۰ ص ۲۳۷) «خداوند پدرت را در حالی که تو نطفه در صلب او بودی لعنت کرده است. بنابراین تو بعضی از آن کسی می‌باشی که خدا او را لعنت کرده است!» و نیشابوری (در تفسیر خود) از ابن عبّاس آورده است که: شجره ملعونه بنی امیّه هستند. («غرائب القرآن» نیشابوری ج ۲ ص ۴۵۹) و در نامه‌ای که معتضد بالله عبّاسی هنگام اراده بر فرمان لعن معاویه بن ابی سفیان بر فراز منابر در سنه ۲۸۴ نوشت و در آن بنی امیّه را ذکر کرده است سپس گفته است: و خداوند آیه‌ای را در کتاب خود در آنچه بر پیامبرش صلی الله علیه و آله نازل کرده است فرورستاده است که در آن شأن و موقعیت ایشان را مکشوف داشته است، و آن آیه این است: ” وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ. ” و ابدأً خلافی نیست در میان احدی که خداوند تبارک و تعالی از این آیه بنی امیّه را اراده کرده است. («تاریخ طبری» ج ۸، ص ۱۸۵) انتهی

امامانشان روایت شده است که متضمّن وجود این کتاب نزد أمير المؤمنين و ائمه طاهرين از اولادشان - عليه و عليهم السلام - است، و آنها را روایت می‌نمایند و نقل می‌کنند همان طور که برای آنها روایت شده است. و آن روایات را علمای اهل سنت نقل کرده‌اند و تأیید نموده‌اند همچنان که از «کشف الظنون» و ابن خلدون شنیدی!

اما شنشنة أخصمیه در هر جا که چیزی از کرامت اهل بیت عليهم السلام وارد شود إبا می‌کند که آن را بپذیرد، یا در برابر آن سکوت اختیار نماید، یا بدون تکذیب یا استبعاد یا قدح یا مانند اینها، آن را بگیرد. فلهدا این شنشنه، رافعی را وادار نموده است که بگوید: در نزد ما تمام این مطالب ساختگی و باطل و موضوع می‌باشد - تا آخر کلامش؛ در حالی که إعراض کرده است از تمام آنچه علماء نقل کرده‌اند و ابن خلدون آن را تأیید کرده است که همان طور که دانستی قابل دفع و اشکال نیست.

آری رافعی گمان نمی‌کند که: علم ما کان و

ما یکون بتواند خودش یا رمزش در

پوست گاوی جا بگیرد. گویا وی جمیع حوادث را در عالم کون و جهان ایجاد حتی مثل دمیدن در خاکستر را خواسته است از آن اراده نماید، و به مهمّات امور اکتفا نوزد. رافعی چنین گمانی ندارد به علت آنکه از اهل بیت که مفاتیح باب مدینه علم هستند نقل شده است!

(اما بنگرید:) بدون فاصله پس از این کلامی که از وی نقل شد، در حاشیه همان کتاب مذکور مطلبی را دارد که محصلش این است:

ملک نور الدین محمود بن زنگی قبل از فتح بیت المقدس به فاصله بیست و چند سال منبری برای آنجا ساخت. و صاحب «روضتین» ذکر کرده است که: این شاید کرامتی از او باشد؛ و یا اینکه از آنچه أبو الحکم بن برجان اندلسی در تفسیرش ذکر نموده است مطلع شده است که: او از فتح قدس در سنه فلان خبر داده است؛ و عمر نور الدین در آن هنگام یازده سال بوده است؛ و مطلب همین طور واقع گشت که او خبر داده بود؛ و این از عجائبی است که برای این امت مرحومه اتفاق افتاده است.

تمام این قضایا و حوادث را رافعی معتقد

است و بدان جزم و یقین دارد اما گمان ندارد که:
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ممکن است بر
پسر عمّش و باب مدینه علمش علم ما کان و ما یکون
را در جلد ثوری املاء نموده باشد. وه چه نیکو أبو
العلاء معری سروده است:

۱ - «تحقیقاً هر آینه به شگفت آمده‌اند درباره
اهل بیت در وقتی که اهل بیت به ایشان علمشان را
در پوست جفری نشان دادند.

۲ - در حالی که آئینه منجم (اصطُرلاب او) با
آنکه کوچک‌تر است به وی نشان می‌دهد هر ناحیه از
جهان را که معمور و آباد است، و یا قفر و خشک و
بی آب و علف است.»

تحریر سید حسن امین در کتاب اعیان الشیعة

پدرش

تمام مطالبی را که ما از اوّل صفحه ۲۳۹ تا

اینجا ذکر کردیم، مطالب مرحوم

آیه الله سید محسن امین عاملی بود که در «أعیان الشیعة» ج اول از ص ۳۳۸ تا ص ۳۵۰ از طبع دوم سنه ۱۳۶۳ هجری قمری مطبعه دمشق ابن زیدون، ذکر فرموده است. و این طبع در زمان حیات ایشان و اشراف و مباشرت خود آن عالم جلیل بوده است. ولی در طبع چهارم که در سنه ۱۳۸۰ و مطبعه انصاف بیروت و به تصدی فرزند ایشان: سید حسن امین پس از رحلت ایشان صورت گرفت، فقط در یک صفحه و اندی یعنی از آخر ص ۲۴۴ تا اوائل ص ۲۴۶ را از جلد اول ذکر کرده است؛ و به قدری دست تحریف در آن قوی بوده است که در بدو امر تصوّر نمی شود آن مطلب باشد.

اولاً آقای سید حسن در بدو مطلب در ص ۳۳۸ عبارت محقق شریف را در «شرح مواقف» که می گوید: «إِنَّ الْجَفْرَ وَ الْجَامِعَةَ كِتَابَانِ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ ذُكِرَ فِيهِمَا عَلَى طَرِيقَةِ عِلْمِ الْحُرُوفِ الْخَوَادِثُ إِلَى انْقِضَاءِ الْعَالَمِ وَ كَانَ الْأَئِمَّةُ الْمَعْرُوفُونَ مِنْ أَوْلَادِهِ يَعْرِفُونَهُمَا وَ يَحْكُمُونَ بِهِمَا - اه» که ما ترجمه اش را در ص ۲۴۰ ذکر کردیم به کلی ساقط کرده است؛ با آنکه کلام محقق

شریف در اینجا بسیار مهمّ و از جهت استناد دارای
ارزشی کامل است.

ثانیاً تمام روایات وارده را که از «بصائر
الدّرجات» استشهاد بر مطلب نموده‌اند و از ابتدای
ص ۳۳۹ تا ص ۳۴۳ را استیعاب می‌کند به جز ص
۳۴۰ را که می‌فرماید: «و منها ما یدلّ علیّ أنّه جلد
ثوّر - تا آخر» اسقاط و حذف نموده است.

ثالثاً عبارت او را در اواخر ص ۳۴۳ که «بعضها
علیّ أنّه لا یدریّ أجلدُ شاةٍ أو جلدُ بعیر» را تا قریب نیم
صفحه حذف نموده است.

رابعاً عبارت «کشف الظّنون» و عبارت
«مقدمه» ابن خلدون را که سه صفحه تمام از کتاب
را استیعاب کرده است و هم‌ه‌اش تصدیق به علوم
غیبیه و مکاشفات الهیه برای ائمّه طاهرین سلام الله
علیهم اجمعین - است و برای استناد شیعه و ردّ کلام
عامّه و اهل سنّت، دلیل قوی و استوار بشمار می‌رود،
همه را به طور کلی اسقاط

کرده است.

خامساً عبارت مصطفی صادق رافعی مصری

را که در کتاب «إعجاز القرآن» به شیعه جسارت‌ها
نموده و تفاسیر آنان را از روی جفر قلمداد، و از
حضرت سبط نبی اکرم امام حسن مجتبی علیه السلام
با عبارت استخفاف و توهین آمیز یاد نموده است، و
مرحوم پدر آیه الله سید محسن امین پس از ذکر آن
به دفع پرداخته‌اند و در قریب به سه صفحه، وی را
مفتضح و رسوا کرده‌اند و مختلقات و بافته‌ها و
ساخته‌های او را همان طور که اخیراً دیدیم، بر ملا
ساخته‌اند و حقاً دفاع از ساحت ولایت و حریم تشیع
نموده‌اند، همگی را حذف کرده است.

و به طور خلاصه مطالب مرحوم پدر را که
دوازده صفحه تمام را شامل شده است، فقط در یک
صفحه و چند سطر مثله نموده است.

و برای این عمل جز خیانت به حق و
حقیقت، و دستبرد و تحریف در عبارت پدر، و
تنقیص تشیع و جانبداری از فرقه مخالف، چه
محملی می‌توان تصوّر نمود؟!!

ایشان نه تنها در این مورد، بلکه در تمام

مباحث مرحوم سید محسن در تمام مجلدات «اعیان الشیعة» این تزویر را به کار برده‌اند، و مطالب نفیس را که سنگر تشیع را حفظ می‌کند، و دفاع از حملات مخالفین است حذف نموده‌اند؛ و حتی در بعضی از عبارات تبدیل و تغییر به عمل آورده‌اند که جز تحریف و تصحیف صریح محملی ندارد.

از همه اینها عجیب‌تر، و فجیع‌تر، و فظیح‌تر، تجرّی بر اسقاط امام زمان علیه السّلام است، که به طور صریح و واضح بحث امام زمان را از «اعیان الشیعة» مرحوم سید محسن به کلی حذف کرده‌اند و امامان شیعه را یازده تن شمرده‌اند و باب امامت را در کلام پدر، به حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام ختم کرده‌اند.

مرحوم مؤلّف «اعیان الشیعة»: سید محسن امین جلد چهارم از آن را به دو قسمت نموده‌اند: قسمت اول در سیره حضرت امام حسن، و

امام حسین، و حضرت امام زین

العابدين و حضرت باقر العلوم و حضرت صادق
عليهم السلام. قسمت دوم در سیره حضرت امام
موسی کاظم و باقی ائمه طاهرین سلام الله عليهم
أجمعین تا حضرت صاحب الزمان عليه السلام
می باشد.

قسمت دوم از صفحه اول تا صفحه ۳۲۵ در
سیره حضرت موسی بن جعفر تا حضرت عسکری
عليهم السلام می باشد و از صفحه ۳۲۶ را تا آخر
کتاب که صفحه ۵۴۰ از طبع اوّل سنه ۱۳۵۶ مطبوعه
ابن زیدون دمشق می باشد استیعاب نموده است. و
این کتاب با این خصوصیات در زمان حیات مرحوم
مؤلف امین طبع و منتشر گردیده است.

اما پس از فوت ایشان پسر ایشان: سید حسن
امین که به طبع مجدد کتب پرداخته است، بحث از
امام زمان را به کلی اسقاط نموده و به سیره امام حسن
عسکری عليه السلام کتاب را خاتمه داده است.

و چون در قسمت دوم از جلد چهارم می باید
دویست و پانزده (۲۱۵) صفحه ساقط شود، و کتاب
کم حجم و نازک به نظر می رسد، ایشان مقداری از
قسمت اوّل جلد چهارم را در قسمت دوم آورده اند

تا مقدار اسقاط شده چشمگیر نباشد.

و بنابراین در طبع سوم که بعد از رحلت مصنف کتاب انجام داده‌اند، قسمت اول از جلد چهارم را اختصاص به سیره امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین داده‌اند و قسمت دوم را از حضرت باقر تا حضرت امام حسن عسکری علیهما سلام ذکر کرده‌اند.

و لهذا می‌بینیم: در طبع سوم که در سنه ۱۳۸۰ در مطبعه انصاف بیروت صورت گرفته است در الجزء الرابع - القسم الثانی در ص ۱۹۴ کتاب در احوالات حضرت عسکری خاتمه یافته است و در ص ۱۹۴ داستان سرقت مشهد عسکرین علیهما سلام که پایان کتاب است آورده شده است.

این خیانتی بزرگ و گناهی نابخشودنی است که کسی دست در کتاب عالم جلیلی ببرد، و به نام او و به املاء او کتاب او را طبع کند، آنگاه چون خودش

امام

زمان را قبول ندارد آن را نسبت به پدر عالم شیعه
زحمت کشیده رنج برده از دنیا رفته غیر قادر بر تکلم
بدهد، و از لسان او و قلم او امامت را به حضرت
عسکری ختم کند و آن عالم را در دنیا به یازده امامی
معرفی کند.

می‌دانید: مسأله چقدر ذی اهمیت است؟! به

عقیده حقیر جرم و جنایتی از آن بالاتر نیست.

آخر ای عزیز من! تو امام زمان را قبول

نداری، نداشته باش! مبارکت باشد! چشمت کور

است، کور باشد. کسی به تو و أمثال تو از فرنگی

مآبها اصرار ندارد که بفهمند و بدانند؛ و لیکن چرا

این را به عالمی جلیل و مرجعی بزرگوار، و مؤلفی

به نام مؤلف شیعه، و رنج‌دیده‌ای در عمر متجاوز از

هشتاد سال در کتابخانه‌ها و با تألیفات و عبادتها و

زیارتها و ... نسبت می‌دهی؟!!

چرا از لسان وی و قلم وی امام زمان را حذف

می‌کنی؟! و خط بطلان بر آن می‌کشی؟! شما خودت

در کنفرانسها و برخوردهای با فُکلی مآبان هم‌قطار

بیروتی و دانشگاهی خود هر چه می‌خواهی انکار

کن! و به نام خودت کتاب و دائرة المعارف بنویس

و در آنجا نامی از آن حضرت نیاور! کسی به تو کار ندارد، ایراد نمی‌گیرد؛ چرا که آن قدر نظایر این بی حرمتی‌ها دیده شده است که از جواب و پاسخ و محاجّه، انسان به واسطه عزّت و جود، و شرافت عمر و وقت خود شرم می‌کند آن را دنبال نماید.

اما به سید محسن امین صاحب «أعیان الشیعة» آن مجتهد بیدار و والا، انسان چنین نسبتی بدهد و دست تحریف و سرقت در کلام او ببرد و یک قسمت ۲۱۵ صفحه‌ای از کتاب را که راجع به آن قائم آل محمد است حذف کند و این دائرة المعارف اصیل را از زبان چنین عالمی از اعتبار بیندازد و او را یازده امامی به دنیا و جهان معرفی کند، گناهی است نابخشودنی. و الله خیانتی است عظیم.

طبعاً اطلاع بر این امور منحصر به حقیر و آنهم پس از سالیان دراز و فحص و تتبع و مقابله میان طبعهای خود صاحب «أعیان» و طبعهای فرزندشان نبوده است. کتاب

«أعيان الشيعة» کتابی است جهانی و جزو اصول مدارک شیعه به شمار می‌آید، لا بد افراد بسیاری از این جرم و جنایت مطلع شده‌اند و به مجدد طبع کتاب فشارهایی آورده‌اند، تا او خود را مجبور می‌بیند تا به طبع بحث و سیره امام زمان علیه السّلام مجدداً اقدام کند؛ اما اوّلًا چون جزء دوّم از جلد چهارم را به حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام ختم نموده بود اینجا اضطراراً و اجباراً این بحث را جزء سوم از جلد چهارم قرار می‌دهد و به نام القسم الثالث من الجزء الرابع بدون تاریخ در مطبعه دار التعارف للمطبوعات بیروت به طبع می‌رساند؛ و مع‌ذلک باز در این کتاب نیز در مطالب، حذف و تغییر و تبدیلی به عمل آمده است و با تطبیق با کتاب اصل این حقیقت مشهود می‌گردد. این کتاب در ۱۵۵ صفحه طبع شده و به امضای المؤلّف در تعلیقه آخر خاتمه می‌یابد.

تحریف و جنایتی دیگر از سید حسن امین

جنایات بدیع و نوین

گویا سید حسن امین عقده دلش از انکار امام

زمان با طبع اضطراری سیره آن حضرت خالی

نمی شود؛ لهذا دست به تدوین دائرة المعارفی مستقل
به نام خود - نه به نام پدر - می زند. طبع اول این دائرة
المعارف که هشت مجلد آن نزد حقیر موجود است
به نام «دائرة المعارف الإسلامية الشیعیة» می باشد.
طبع دوم مجلد اول آن در بیروت سنه ۱۳۹۳ و مجلد
هشتم آن أيضاً در بیروت در سنه ۱۳۹۴ به طبع
رسیده و انتشار یافته است.

ایشان تمام جلد دوم^۱ را اختصاص به سیره
أئمة عليهم السلام داده و در ابتدای آن چنین
می نویسند: هذا هو الجزء الثاني من دائرة المعارف
الإسلامية الشیعیة يتضمن بقية سير الأئمة ثم تبدى
البحوث مرتبة على حروف المعجم.

آنگاه شروع می کنند به سیره حضرت فاطمه
زهراء عليها السلام، و سپس حضرت امام حسن
مجتبی و همچنین یکایک از امامان تا حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام، و در صفحات آن که هر
یک دارای سه ستون می باشد در صفحه ۹۴ أئمة

^۱ طبع این مجلد نیز در بیروت و در سنه ۱۳۹۳ می باشد، و در هیچ یک از
مجلدات اسم مطبعه برده نشده است.

عليهم السلام را به حضرت عسکری ختم می‌کنند و یک کلمه نامی از امام زمان نمی‌آورند. و پس از بحثی از سید محمد باقر صدر در تحت عنوان دَوْرُ الأئمةِ فی الحياة الإسلامية که به صفحه ۹۷ خاتمه پیدا می‌کند، از صفحه ۹۸ شروع به بحث مطالب طبق حروف معجم کرده و اوّلین حرف معجم کتاب را «آب حیات» قرار می‌دهند، و سپس به بحث در مطالب به ترتیب حروف معجم می‌پردازند.

باری ایشان در اینجا که به نام دائرة المعارف شیعه می‌باشد، و این کتاب معرفّی مذهب شیعه است و منظور از شیعه شیعه اثنا عشری است نه احد عشری، نامی از حضرت بقية الله نمی‌برند، و کتاب را درباره بحث و معرفّی امامان تشیع به حضرت عسکری ختم می‌نمایند.

آیا این صحیح است که: انسان دائرة المعارفی به نام عقیده طائفه‌ای بنویسد، و در معتقدات آنها از نزد خود تصرّفی کند؛ آنگاه آن را به آن طائفه نسبت دهد؟!!

روی سخن ما بلکه سخن هر مرد عادی و عامی با ایشان بر این است که: عقیده شما امام زمان

نیست نباشد؛ چرا آن را به شیعه نسبت می‌دهی؟! و
به عنوان معرفی ائمه شیعه به حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام پایان می‌دهی؟!!

ما نمی‌گوئیم: شما شیعه دوازده امامی باش!
ما نمی‌گوئیم شما حتی مسلمان باش! فرض
می‌کنیم: شما یک نفر مرد یهودی یا نصرانی که ابداً
عقیده به رسالت ندارند، تا چه رسد به ولایت و
خاتمیت حضرت بقیه الله - عجل الله تعالی فرجه
المبارک - . وقتی یک نفر یهودی و یا نصرانی از
عقیده‌ای درباره قومی می‌نویسد، نمی‌تواند عقائد
خود را در آن داخل کند و عقیده آن گروه را
ممزوجی از عقیده خود و عقیده آنان به شمار آرد و
تحویل دهد. ملل مختلفه جهان در آداب تفتیش
عقائد و رسوم هر قوم، این قاعده صحیح را باید
مراعات کنند.

مستشرقین و خاورشناسانی که در بحث و
تحریر و تقریر و تدوین عقائد شرقی‌ها از نزد خود
چیزی اضافه و یا کم نموده‌اند و یا تغییری در بیان آن
داده‌اند، از درجه اعتبار ساقط و مردم آنان را بدون
هویت و شخصیت در جهان علم می‌شناسند. و تازه
مستشرق دیگر بعداً می‌آید و گفتار او را ابطال می‌کند
و مواضع تحریف را نشان می‌دهد. اما افراد
خاورشناس اصیل که بسیار کم‌اند - هیچگاه از
تفحص خود دست بر نمی‌دارند و تا در استقراء و
فحص خود به یقین نرسند چیزی را به قومی نسبت
نمی‌دهند، و خود را کاملاً بی طرف نموده، از آراء و
افکار و أهواء خود در آن نمی‌افزایند، و معتقدات
خویشان را با آن نمی‌آمیزند؛ تا چه رسد به شخصی
که اگر شخصیت و آبرویی پیدا کرده باشد، در اثر
شخصیت و آبروی پدر بزرگوار اوست که اگر
بندبندش را جدا کند نمی‌تواند منکر حضرت
صاحب الزمان بشود. آنگاه این فرزند در این دائرة
المعارف شیعه، اصل و عمده و ستون آن را بشکند،
و آنان را اُتْر و دُم بریده و بدون ولیّ و سرپرست و
صاحب اختیار برخلاف نصوص صریحه رسول خدا

و امامان یکی پس از دیگری، و مشاهده و دیدار
ارباب صاحب یقین، بدانند و این عقیده را بدین گروه
منتسب سازد. این منطق در منطق صاحب بصیرتان،
منطق متعفن و گندیده به بوی تجدد و غرب زدگی
و فراموش کردن اصالت خانوادگی و دستخوش آراء
فرومایه و پست کوتاه نظران گردیدن است.

سید حسن امین همچنین گویا درباره حذف
بقیه الله الاعظم از دائرة المعارف خود نیز خود را
مواجه حملاتی دیده است که در طبع مجدد آن که
در سه جلد قطور است که مجموعاً دوازده جلد است
و جلد اول آن شامل بر چهار مجلد از طبع نخستین
می گردد، در طبع سوّم سنه ۱۴۰۱ هجری قمری دار
التعارف بیروت، در مجلد اول در جزء دوم که عین
آن مطالب طبع پیشین را تا حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام ذکر کرده است و در ص ۶۲
خاتمه داده است؛ به دنبال آن در صفحه بعد فقط ۷
سطر کوتاه بدین الفاظ امام زمان را معرفی کرده و
می خواهد خود را از تهاجم افکار برهاند.

عین عبارت وی در صفحه ۶۳ این است:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

«ولد سنه ۲۵۵ بسامراء في ايام المعتمد، و لم

يخلف أبوه ولداً غيره و كانت سنه عند وفاة أبيه

خمس سنين، و كان سفراؤه في الغيبة الصُّغرى عثمان

بن سعيد، ثمّ ابنه محمد بن عثمان، ثمّ الحسين بن

روح، ثمّ عليّ بن محمد السَّمريّ، و كان بين مولده و

انقطاع السَّفارة أربع و سبعون سنة.»

ملاحظه می شود که: در این عبارت هم لقب

صاحب الامر یا صاحب الزّمان یا بقية الله و امثالها را

ذکر نکرده است، و اشاره ای به حیات و طول عمر و

قضایای واقعه و غیرها ننموده است؛ با آنکه در سه

مجلّد ضخیم و قطور این دائرة المعارف که دوازده

جلد از طبع پیشین را شامل است هزاران مطلب

گوناگون صفحات را پر کرده است.

باری مقصود ما در اینجا از ذکر این مطلب آن

بود که: دوستان و أحبّه و أعزّه از طلبان بدانند که:

طبعهای «اعیان الشیعة» که به دست ایشان صورت

گرفته است، همگی محرّف و از درجه اعتبار ساقط

است. و در مطالعات و مراجعات به طبعهای نخستین

آن که در زمان حیات خود مرحوم آیه الله بوده،
مراجعه نمایند و آن را مصدر برای ابّحاث علمیه
خود قرار دهند.

از سید حسن امین که تصویر خود را در صدر
کتاب با زُلفِ فرنگی و ریش تراشیده، و زُنار و
کراوات نصاری زینت بخش کتاب نموده است، بیش
از این نباید توقّع داشت، و در مطالب منقوله ایشان
باید فحص و جستجو کرد و با مطالب صاحب اعیان
تطبیق کرد، و گونه همگی از درجه اعتبار ساقط
می باشد.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا
أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا

گفتار مغنیه در باره جفر

شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب «الشَّيْعَة و

التَّشِيع» آورده است:

الجُفْر:

در بعضی از مؤلَّفَاتِ أَهْلِ سُنَّت و شِيعه وارد

است: که در نزد اهل بیت علم جفر است، و ایشان

آن را از هم، امامی از امام دیگر، تا برسد به جدِّشان

رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلّم به ارث

می‌برند. و از کتب اهل سُنَّت که در آن علم جفر ذکر

گردیده است «مَوَاقِفِ» ایجی، و شرح آن از جُرْجَانِی

حَنَفِی، و دیگر «فُصُولِ الْمُهِمَّة» ابن صَبَّاح مالکی

است. و أَبُو الْعَلَاءِ مَعْرِيّی در اینجا گوید ...

(در اینجا مرحوم مغنیه دو بیت او را که ما از

«اعیان الشَّيْعَة» در صفحه ۲۵۳ نقل کردیم آورده

است و پس از آن گوید:) و افرادی از اهل سُنَّت و

^۱ آیه ۶، از سوره ۴۹: حجرات: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برای شما خبری را بیاورد، درباره آن تحقیق به عمل آورید مبادا آنکه از روی کلام وی به گروهی گزندی رسانید آنگاه در برابر کار واقع شده خود دچار ندامت گردید!»

شیعه این را نفی نموده‌اند و معتقد نشده‌اند که: چیزی به اسم جفر در نزد اهل بیت و در نزد غیر ایشان وجود داشته است.

علم جفر کدام است؟

کسانی که قائل به وجود جفر شده‌اند در تفسیر معنی آن با هم اختلاف کرده‌اند: بعضی گفته‌اند: جفر عبارت است از: نوعی علم حروف که از آن شناسائی و علم وقایع و حوادث در زمان مستقبل را استخراج می‌کنند.

و بعضی گفته‌اند: جفر کتابی است از پوست^۱ که در آن بیان حلال و حرام و اصول احتیاجات مردم از احکامی که در آن صلاح دینشان و دنیایشان می‌باشد^۲ وجود دارد.

^۱ در تعلیقه آورده است: جفر در اصل لغت بچه گوسفند است چون بزرگ گردد و علفخوار شود. سپس آن را برای پوست گوسفند استعمال کرده‌اند.
^۲ عبارت مرحوم سید محسن امین در «أعیان الشیعة» طبع دوّم سنه ۱۳۶۳ هجری قمری (۱۹۴۴ میلادی) در جلد اوّل ص ۳۴۷ «و خبر دادن بعضی از حوادث» را بر آن اضافه دارد. عبارت وی این است: أقول: الظاهر من الاخبار أنّ الجفر کتابٌ فیهِ العلوم النبویة من حلال و حرام و أحكام و اصول ما یحتاجُ الناسُ إلیهِ فی أحكام دینهم و ما یصلحهم فی دنیاهم و الإخبار عن بعض الحوادث. ولیکن این جمله اخیر در طبع ۱۹۶۰ حذف شده است، و همان طور که در ص ۲۶۱ گذشت: این طبع محرّف و از درجه اعتبار ساقط است و نباید مصدر برای أبحاث علمیّه قرار گیرد. بنابراین، إسناد مغنیّه عبارات

و بنابراین اصولاً جفر ربطی و اتّصالی با علم به غیب ندارد.

و طرفه آن است که: عالم کبیری از علماء حنفی که شریف جُرْجانی باشد قائل به اوّل است و میگوید: جفری که نزد أهل البیت می باشد از آن استخراج حوادث غیبیه میگردد.

و عالمی کبیر از علماء إمامیه که سید محسن امین باشد با او در این جهت مخالفت نموده و قائل به دوّم است و میگوید: جفر علم حلال و حرام است فقط.

جُرْجانی در کتاب «مواقف و شرح آن» ج ۶، ص ۲۲ عین این عبارت را ذکر کرده است:

«جفر و جامعه دو کتاب می باشند برای علیّ رضی الله عنه؛ و در آنها بر طریقه علم حروف، حوادث تا انقراض عالم ذکر گردیده است، و ائمه معروف و مشهور از اولاد وی آنها را میدانستند و بدانها حکم میکردند.»

و سید محسن امین در کتاب «نَقْضُ الْوَشِيْعَةِ»

ص ۲۹۵ گوید: جفر علمی از علوم نیست اگرچه بسیاری توهم نموده‌اند، و مبنی بر جداول حروف نمی‌باشد. در این مورد نه خبری وارد گردیده است و نه روایتی (تا آنکه می‌گوید) و لیکن مردم در تفسیر آن گشاد بازی نموده‌اند و راجع به آن مطالبی را گفته‌اند که به مستندی استناد ندارد، همان طور که شأن و حال مردم در این گونه امور این گونه می‌باشد.

و در «أعیان الشیعة» قسم اوّل از ج، ص ۲۴۶ طبع ۱۹۶۰ گوید: ظاهر از اخبار آن است که: جفر کتابی است که در آن علوم نبویه از حلال و حرام و آنچه مردم در احکام دینشان و صلاح دنیایشان بدان نیازمندند می‌باشد.^۱

سید امین که امامیه جمعاً به علمش و دینش وثوق دارند جفر را به معنی علم غیب از اهل بیت نفی می‌کند، و عالمی عظیم از حنفیها اثبات می‌نماید و

^۱ در تعلیقه اخیر دانستیم که: در طبع دوّم «أعیان الشیعة» جمله: و الإخبار عن بعض الحوادث را اضافه دارد و در طبعی که مغنیّه از آن نقل کرده ساقط شده است.

می گوید: «عِنْدَهُمْ عِلْمٌ مَا يُحْدُثُ إِلَى انْقِرَاضِ الْعَالَمِ.»

و از اینجا روشن شد که: گفتار شیخ ابو زهره

و غیر او از کسانی که قول به جفر را از اختصاصات

امامیه دانسته‌اند و بدانها نسبت داده‌اند که: ایشان

چنین می‌دانند که: اهل بیت از علم جفر استخراج

علم غیب می‌کنند، و أمثال این مطالب را که غیر

امامیه از فرق اسلامیة ادّعا می‌کنند و به امامیه نسبت

می‌دهند، منظوری ندارند مگر آنکه تشنیع و تعیب

کنند و باد فتنه و فساد برانگیخته، هوا را غبارآلود، و

آب را گل‌آلود نمایند. همین طور است گفتارشان در

دعوی تحریف قرآن، و نقص از آن، و دعوای وَحی

و إلهام به امامان.

و به همه این سخنان اضافه کن که مسأله جفر

از اصول دین و از اصول مذهب نزد امامیه نیست،

بلکه تنها یک امر نقلی می‌باشد به تمام معنی الکلمه

مانند مسأله رجعت، هر کس برایش ثابت شود ایمان

می‌آورد و هر کس برایش ثابت نشود آن را ردّ

می‌نماید. و وی در هر دو حال مسلمان سنّی است

اگر سنّی باشد و مسلمان شیعی است اگر شیعه

در آنچه آیه الله سید محسن امین و شیخ محمد جواد مغنیه، علم جفر را به معنی خصوص علم غیب به طریق استکشاف نسبت به مواقع و وقایع آتیه نفی نموده‌اند - البته دانستیم که: در «اعیان الشیعة» علم به اخبار از بعض حوادث آینده را ضمیمه می‌کند، ولی در «نقض الوشیعة» بنابر نقل مغنیه آن را یکسره انکار می‌نماید - مواضعی از محل تأمل و اشکال وجود دارد، و ما قبل از آنکه آن مواضع را مشخص سازیم لازم است به کلام مغنیه درباره علوم امام گوش فرا دهیم، و سپس

^۱ کتاب «الشیعة فی المیزان» قسمت الشیعة و التشیع، ص ۵۶ و ص ۵۷ طبع دار التعارف بیروت. و در طبع جداگانه «الشیعة و التشیع» مكتبة المدرسة و دار الكتاب اللبناني بیروت ص ۵۶ تا ص ۵۸.

اشکالات آن را بیان کنیم و پس از آن به اشکال در مورد بحث که مسأله جفر است پردازیم:

گفتار مغنیه در کیفیت علم غیب امامان

مغنیه در کتاب «الشَّيْعةُ وَ التَّشِييعُ» در بحث از

علوم امام پس از مختصری گفتار می‌فرماید:

شریف مرتضی در «شافی» ص ۱۸۸ با

عبارتی بدین نصّ می‌گوید: «مَعَاذَ اللّٰهَ که ما برای امام

علمی را از علوم ایجاب کنیم مگر آنچه را که ولایتش

اقتضا کند و احکام شرعیه بدان مستند گردد. و علم

غیب از این امور خارج می‌باشد.»

و در ص ۱۸۹ می‌گوید: «بر امام واجب

نیست که علم صنایع و حرفه‌ها و فنون را بداند و

آنچه را که نظیر این امور می‌باشد از آنچه تعلّقی به

شریعت ندارد. این اموری است که مربوط به

صاحبانش می‌باشد. آنچه بر امام واجب است آن

است که: احکام را بداند و در دانستن آن مستقل باشد

و در معرفت آنها نیازی به غیر نداشته باشد؛ به علّت

آنکه وی پاسدار و بر پادارنده و صاحب اختیار اقامه

احکام و تنفیذ احکام است.»

و طوسی در «تَلْخِيصُ الشَّافِي» مطبوع با أصل

«شافی» در ص ۳۲۱ گوید:

«واجب است امام عالم باشد به آنچه که حکم در آن لازم است، و واجب نیست که عالم باشد به آنچه که به نظر وی تعلق نمی‌گیرد.» مثل شئونی که اختصاص به او ندارد و در آن شئون به او مراجعه نمی‌شود.

و اینها تماماً با گفتار شیعه امامیه تطبیق دارد که: امام بنده‌ای از بندگان خداست و بشری است در طبیعت خود و صفات خود، و فرشته نیست و پیامبر نیست. و امّا ریاست عامّه دینی و دنیایی او بیشتر از علم به احکام شریعت و سیاست شئون عامّه را اقتضا ندارد.

و چگونه به شیعه امامیه گفتار به آنکه ائمّه ایشان علم غیب می‌دانند را می‌توان نسبت داد در حالی که ایشان به کتاب الله ایمان دارند و قول خدا را که از پیامبرش

حکایت می کند تلاوت می نمایند که: ﴿وَلَوْ كُنْتُ

أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ﴾^۱. «اگر من چنین

بودم که غیب می دانستم البته در فراگیری و جمع آوری خیر، زیاد می کوشیدم.»

و قول خدا: **إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ**^۲. «غیب فقط

مختص خداست.»

و قول خدا: **قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ**

الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ^۳. «بگو: در آسمانها و زمین

کسی که غیب را بداند جز خدا کسی نیست.»

و شیخ طبرسی در «مجمع البیان» در تفسیر آیه

۱۲۳ از سوره هود: **وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ**

«و از برای خداست فقط، غیب آسمانها و زمین.»

می فرماید: «به شیعه امامیه ستم روا داشته است کسی

که بدیشان نسبت دهد که: امامان علم غیب می دانند.

و ما سراغ نداریم احدی از آنان را که برای احدی از

خلایق جایز بداند که: او را به علم غیب توصیف

^۱ آیه ۱۸۸، از سوره ۷: اعراف.

^۲ آیه ۲۰، از سوره ۱۰ یونس: فقل إنما الغیب لله فانتظروا إنی معکم من المنتظرین.

^۳ آیه ۶۵، از سوره ۲۷: نمل.

نمایند.

و اما آنچه از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده

و خاصّه و عامّه آن را روایت نموده‌اند از اخبار به امور

غیبیه در خطبه‌های مَلاحِم و غیرها مثل اشاره به

صاحب الزّنج و به آنچه به امت بزودی در آتیه از بنی

مروان می‌رسد، و نظیر این گونه اموری که او و ائمه

هدی از اولاد او خبر داده‌اند، اینها اخباری است که از

پیغمبر صلی الله علیه و آله تلقی شده است از آن

خبرهایی که خداوند او را بدانها مطلع نموده است.

بنابراین معنی ندارد به کسانی که این اخبار مشهوره را

از امامان روایت می‌نمایند نسبت داده شود که: آنها

معتقدند که ائمه عالم به غیب هستند. وَ هَلْ هَذَا إِلَّا سَبٌّ

قَبِيحٌ وَ تَضْلِيلٌ لَهُمْ، بَلْ تَكْفِيرٌ، لَا يَرْضِيهِ مَنْ هُوَ

بِالْمَذَاهِبِ خَبِيرٌ، وَ اللَّهُ هُوَ الْحَاكِمُ وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ.»

و اگر فرض شود که: خبری یا گفتاری نسبت

علم غیب را به ائمه می‌دهد باید آن را طرح و ردّ

نمود به اتفاق مسلمین.

امام رضا علیه السلام می فرماید: «لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا
خِلَافَ الْقُرْآنِ؛ فَإِنَّا إِن تَحَدَّثْنَا حَدَّثْنَا بِمُوَافَقَةِ الْقُرْآنِ وَ
مُوَافَقَةِ السُّنَّةِ. إِنَّا عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ رَسُولِهِ نُحَدِّثُ، وَ لَا
نُقُولُ: قَالَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ».

فَإِذَا أَتَاكُمْ مَنْ يَحَدِّثُكُمْ بِخِلَافِ ذَلِكَ فَارُدُّوهُ! إِنَّ
لِكَلَامِنَا حَقِيقَةً، وَ إِنَّ عَلَيهِ لَنُورًا؛ فَمَا لَا حَقِيقَةَ لَهُ وَ لَا نُورَ
عَلَيْهِ فَذَاكَ قَوْلُ الشَّيْطَانِ.»

«نپذیرید مطلبی را که بر عهده ما باشد خلاف
قرآن! به سبب آنکه ما اگر حدیثی بیان نمائیم حدیث
موافق قرآن و موافق سنت بیان می نمائیم. ما از خدا
و از رسول او حدیث می کنیم و نمی گوئیم: فلان و
فلان گفت.»

بنابراین زمانی که کسی به حضور شما بیاید و
به خلاف این منهاج، حدیثی بیان کند آن را رد کنید!
البته برای کلام ما حقیقتی است، و بر کلام ما نوری
احاطه دارد، پس اگر چیزی دارای حقیقت نبود و بر
آن نوری گسترده نبود آن کلام، گفتار شیطان است.»
و با کلامی که بدان سخن تمام گردد، در
عقیده شیعه، علوم ائمه و تعالیشان محدود است به

کتاب الله و سنت پیمبرشان، و از امام اول تا امام دوازدهمینشان هر یک احاطه شامله کامله به یکایک از آنچه در این دو اصل وارد شده است دارند از ألف تا یاء به طوری که از علم ایشان معنی آیه‌ای از آیات قرآن حکیم تنزیلاً و تأویلاً بیرون نمی‌باشد، و چیزی از سنت رسول الله قولاً و فعلاً و تقریراً فروگذار نمی‌باشد. و چقدر از جهت فضل و علم کفایت می‌کند کسی که إحاطه به علوم کتاب و سنت داشته باشد!

این منزله و مرتبه‌ای است که بدان بالا نمی‌رود و بالا نخواهد رفت و در آن مقام و منزلت متمکن نمی‌گردد احدی غیر از ایشان. و از این جهت است که آنها پیشوای همه مردماند پس از جدشان حضرت رسول اکرم.

البتّه اهل البیت علوم کتاب و سنت را فهمیده‌اند و حفظ نموده‌اند تماماً از رسول خدا همچنان که رسول خدا گرفت و حفظ کرد از جبرائیل، و همچنان که حفظ کرد

جبرائیل از خدا، و فرقی ابدأً در میان نیست مگر
به واسطه فقط لا غیر. و شاعر امامی مذهب این را به
نظم آورده و گفته است:

۱ - «اگر می خواهی که برای خودت مذهبی
را بجوئی که تو را در روز رستاخیز از فوران آتش
دوزخ نجات بخشد.

۲ - از خودت گفتار شافعی و مالک و احمد
و آنچه را که از کعب الاحبار روایت شده است دور
کن.

۳ - و ولایت مردمی را بگزین که نقلشان و
حدیثشان: روایت کرد جدّ ما از جبرائیل از حضرت
باری است.»

علی علمش را از پیغمبر گرفت و حسنین از
پدرشان گرفتند، و علی بن الحسین از پدرش گرفت
و هکذا هر امامی علم خود را از امامی گرفت. و
اصحاب سیره و تاریخ نویسان روایتی ننموده اند که
احدی از ائمه دوازده گانه علمشان را از یکی از

اصحاب و یا از یکی از تابعین و یا غیر او أخذ کرده باشند. بنابراین تحقیقاً مردم علمشان را از ائمه گرفته‌اند و ائمه از احدی نگرفته‌اند.

حضرت امام صادق علیه السلام می‌گوید:

عَجَبًا لِلنَّاسِ يَقُولُونَ: أَخَذُوا عِلْمَهُمْ كُلَّهُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ، فَعَمِلُوا بِهِ وَ اهْتَدَوْا، وَ يَرُونَ أَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَمْ نَأْخُذْ عِلْمَهُ وَ لَمْ نَهْتَدِ بِهِ، وَ نَحْنُ أَهْلُهُ وَ ذُرِّيَّتُهُ؛ فِي مَنَازِلِنَا أَنْزَلَ الْوَحْيَ، وَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ الْعِلْمُ إِلَى النَّاسِ. أَ فَتَرَاهُمْ عِلْمُوا وَ اهْتَدَوْا، وَ جَهِلْنَا وَ ضَلَلْنَا؟!

«ای شگفتا از مردم! می‌گویند: ایشان تمامی

علمشان را از رسول الله أخذ نموده‌اند! پس بدان

عمل کردند و راه یافتند؛ و چنین می‌بینند که: ما اهل

بیت علم او را اخذ ننموده‌ایم و به واسطه او راه

نیافته‌ایم، با وجود آنکه ما اهل او و ذریه او هستیم،

و در منزلهای ما وحی نازل شده است، و از نزد ما

علم به سوی مردم

روان گردیده است. آیا تو چنین می بینی که:

ایشان دانستند و هدایت شدند، اما ما جاهل ماندیم و
گمراه شدیم؟!»

و حضرت امام باقر علیه السلام می گوید: لَوْ كُنَّا
نُحَدِّثُ النَّاسَ بِرَأْيِنَا وَ هَوَانَا لَهَلَكْنَا؛ وَ لَكِنَّا نُحَدِّثُهُمْ
بِأَحَادِيثَ نَكْنِزُهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ، كَمَا يَكْنِزُ هَوُلَاءِ ذَهَبَهُمْ
وَ فِضَّتَهُمْ.

«اگر ما به رأی خود و هوای خود برای مردم

سخن می گفتیم تحقیقاً هلاک گردیده بودیم؛ ولیکن

ما با آنها گفتگو می نمائیم با احادیثی که از رسول خدا

جمع کرده و نگهداری نموده ایم همان طوری که این

مردم طلایشان را و نقره شان را حفظ نموده و

اندوخته می کنند.»

و از اینجا روشن می شود جهل یا دَسّ موجود

در کلام آن که گفته است: شیعه چنان می دانند که: علم

أئمة الهامی است و کسبی نیست؛ و برخی پا را از این

فرا تر نهاده و به شیعه نسبت داده اند گفتار به این را که

بر امامان وحی نازل می شود؛ و این گفتار را علاوه بر

آنچه از احادیث بیان نمودیم، باطل می کند آنچه شیخ

مفید در کتاب «أَوَائِلُ الْمَقَالَاتِ» فرموده است:

قَامَ الْإِتِّفَاقُ عَلَى أَنَّ مَنْ يَزْعُمُ أَنَّ أَحَدًا بَعْدَ نَبِينَا

يُوحَى إِلَيْهِ فَقَدْ أَخْطَأَ وَ كَفَرَ.^۱

«اجماع و اتفاق بر آن استوار است که: هر

کس گمان کند که بر احدی پس از پیمبر ما وحی

نازل می شود، تحقیقاً خطا کرده و کافر شده است.»

این بود کلام مغنیه که از روی محبت و دفاع

از حریم تشیع درباره علم امام نگاشته است. و لیکن

نباید این محبت و دلسوزی بجائی بکشد که بعضی

از سرمایه‌های اصیل امامان را به خاطر دفع کلام

سُنیان و إخماد نائره غوغا و صحنه سازی و

آشوبگری آنان به خاک نسیان سپرد.

نقد کلام مغنیه و أمثال او در علم غیب امامان

کلامی را که مغنیه از اعلام نقل کرده است و

خودش نیز بیانی در پیرامون آن

^۱ کتاب «الشیعة فی المیزان» قسمت الشیعة و التشیع ص ۴۲ تا ص ۴۵ طبع دار التعارف بیروت؛ و در طبع جداگانه ص ۴۲ تا ص ۴۵.

دارد بعضی از آنها صحیح و بعضی نادرست است.

زیرا اوّلًا گرچه علم امامان از پدرانشان اخذ شده است تا برسد به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ایشان دارای علم اکتسابی بوده‌اند، ولی بدون شک این علم با علم وجدانی و درونی و لدنی و ذاتی ایشان توأم بوده است، و تا آن علم نوری باطنی در دل ندرخشد علم کسبی تنها به جایی نمی‌رساند.

آنان بشرند، و در غرائز و طبایع بشرند، ولی بشریت جلوگیر نمی‌شود از بروز استعدادهای ذاتی و علم واقعی که از درون بجوشد؛ و ایشان را از روی اختیار - نه اضطرار و اجبار - دارای ملکاتی و علمی بنماید که از دسترس عامّه بشر خارج است و آن عبارت است از اطلاع بر مغیبات و کشف اسرار و علم بر ضمائر و نیات و وقوع حوادث و أمثال ذلک. وقتی ما بالوجدان این گونه علوم را در میان علمای بالله و بأمر الله که در میان ما هستند، مشاهده کرده‌ایم و می‌کنیم، آیا سزاوار است که درباره ایشان انکار کنیم، فقط به جرم آنکه از اهل بیت می‌باشند و علوم خود را از یکدیگر اخذ نموده اند؟!!

اخذ هر امامی علوم خود را از امام پیشین امری است مسلم؛ ولی معنایش آن نیست که: یکایک از فروع جزئیة را از اوّل کتاب طهارت تا آخر کتاب دیات، امام قبل برای بعدی بیان نماید، و جزئیات علوم عقلیه و معارف الهیه را به شمار آورد.

معنی آن این است که: امام پیشین به امام بعد از خود کلیات و اصول را می‌دهد. تفرّع فروع، و شرح و بسط و گسترش آن طبق حالات مختلفه خودشان و طبق استعداد و لیاقت محیط و امتشان و طبق مقتضیات زمان و مکان راجع به انشاء خود آنهاست.

بنابراین وصول به جزئیات از کلیات کتاب و سنت برای آنان مستلزم اعمال قوه عقلیه و ادراک قلبیه است که از آن تعبیر به مشاهدات غیبیه می‌گردد، و اختصاص به

^۱ چقدر خوب سید علیخان مدنی شیرازی رضی الله عنه در شرح صحیفه خود از طبع رحلی ص ۱۴ و از طبع جامعة المدرّسین ج ۱، ص ۱۰۸ تا ص ۱۱۰ این حقیقت را روشن ساخته است. وی گوید: بعضی از محققین گویند: مراد از قول یحیی بن زید به متوکل بن هارون که: و لکنی أعلم أنّ قوله حقّ، أخذہ عن آبائه و إنّہ سیصح! که حضرت صادق علیه السلام علمش را از پدرانش یکی پس از دیگری اخذ کرده باشد تا منتهی گردد به رسول خدا صلی الله علیه و آله آن نیست که اهل ظاهر از مردم می فهمند که شأن آنان حفظ اقوال می باشد خَلْفًا عَنْ سَلَفٍ تا آنکه افضلیت ایشان بر سایر مردم به قوّت حفظ مسموعات و یا به کثرت محفوظات بوده باشد. بلکه مراد آن است که نفوس قدسیّه آنها با نور علم و قوّت عرفان به سبب متابعت از رسول الله صلی الله علیه و آله با مجاهده و ریاضت با وجود زیادی استعداد اصلی و صفاء و طهارت غریزی استکمال حاصل نموده است. و بناءً علی هذا مانند آئینه‌ای گردیده است که در برابر حق به واسطه آئینه دگری و یا بدون واسطه آن متجلی شده است. آیا نمی بینی آئینه‌های متحاذیه یا محاذیه آئینه دگری که آن در محاذات نور خورشید قرار گرفته است در جمیع آنها تابش شمس منعکس می گردد. بنابراین حال کسی که از رسول خدا آن طور که باید و شاید متابعت کند این طور خواهد بود که وی محبوب حق می گردد همچنان که خداوند فرموده است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آیه ۳۱ از سوره ۳: آل عمران) «بگو: اگر شما خدا را دوست می دارید از من پیروی نمائید تا خدا هم شما را دوست بدارد!» و کسی را که خداوند دوست بدارد بر وی افاضه می کند همان طور که بر حبیبش صلوات الله علیه افاضه فرمود. و لیکن البته میان تابع و متبوع فرقی در میان ثابت است.

و بالجمله واجب است دانسته شود: علوم ائمه علیهم السلام اجتهادی نیست و علوم سمعیّه از طریق حواسّ نمی باشد بلکه علومشان کشفی و لدنی است، بر دلهایشان انوار علم و عرفان از جانب خدای سبحان افاضه می گردد نه به واسطه امر مباین از قبیل سماع، یا کتابت محسوس و یا روایت و یا چیز دگری از این قبیل و از آنچه که بر قول و بیان و توضیح ما دلالت دارد گفتار امیر المؤمنین علیه السلام می باشد که فرمود: «عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَابَ مِنَ الْعِلْمِ فَانْفَتَحَ لِي مِنْ كُلِّ بَابِ أَلْفِ بَابٍ.» («تاریخ دمشق» ابن عساکر تصحیح محمد باقر محمودی ج ۲ ص ۴۸۳ و منتخب «کنز العمال» در حاشیه «مسند» احمد حنبل ج ۵ ص ۴۳) «رسول خدا صلی الله علیه و آله به من هزار در از علم را گشود که از هر دری هزار در گشوده گشت.» و کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله «اعطيتُ جوامع الكلم»

ما نمی‌گوئیم: این برای سایر افراد بشر محال است، و لیکن می‌گوئیم: غالب بلکه اکثریت افراد این راه را نمی‌پیمایند و استعدادات قلبیه ایشان برای کشف غیب مختفی می‌ماند، و لیکن ایشان این راه را پیموده‌اند و در رأس قرار گرفته‌اند و دارای مقام صدارت و پیشوائی و امامت گشته‌اند. افراد دیگر هم اگر بخواهند راه را طی کنند راه خدا بسته نیست، و به همان محلّ و منزلی می‌رسند که آنان رسیده‌اند،

«مسند» احمد حنبل ج ۲ ص ۴۱۲ و «سنن» ترمذی ج ۴ ص ۱۲۳ حدیث شماره ۱۵۵۳) «جوامع کلمات به من داده شده است.» و «وَ اعْطِيَ عَلِيٌّ جَوَامِعَ الْعِلْمِ» («انوار نعمانیّه» ج ۱ ص ۳۲) «و به علی جوامع علوم داده شده است.» و معنی تعلیم رسول به علی علیه السلام آن است که: رسول خدا نفس شریف علی را که قابل انوار هدایت بود در دراز مدت همنشینی و مصاحبت و دوام ملازمت اعداد فرموده و مهیّا ساخت تا با تعلیم و ارشاد وی به سلوک الی الله تعالی، نفس حیوانی و قوای آن را در طوع و فرمان آنچه خداوند آنها را بدان امر نموده است درآورد، و آنها را در استخدام و پیروی روح عقلی الهی بکشد؛ و عبارت است از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره فرماید به اسباب اطاعت و فرمانبری و ریاضت تا اینکه نفس علی علیه السلام استعداد انتقالش امور غیبیه و اخبار از مغیبات را پیدا نماید و تعلیم این علم، تعلیم بشری نیست چه اینکه معلم، رسول خدا باشد و یا غیر رسول. و ایجاد علم نمی‌باشد و اگرچه علم امری است ملازم با ایجاد و افاضه از خدای تعالی. و در اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اعْطِيَ عَلِيٌّ جَوَامِعَ الْعِلْمِ» به صیغه مبنی برای مفعول، دلیلی است ظاهر بر اینکه دهنده جوامع علم به علی علیه السلام خود رسول خدا نیست، بلکه آن کس که به علی جوامع علم را عنایت کرده است همان کس است که به پیغمبر جوامع کلم را داده است و اوست حق سبحانه و تعالی. این را خوب بفهم چون این مرحله از جاهائی است که قدمها می‌لرزد- انتهی کلام بعض المحققین.

گرچه مقام امامت و جلوداری مختصّ به ایشان است و قابل زوال نیست و قابل تغییر و تبدیل نمی‌باشد.

ثانیاً شما درباره امامانی که در سنّ کودکی به

امامت رسیده‌اند و روزها و شبهای درازی را در طول

عمر خود با پدر اُمجدشان صرف نموده‌اند چه

می‌گوئید؟! درباره امام زمان طفل چهار ساله که پدر

خود را از دست داد چه می‌گوئید؟! آیا می‌گوئید: در

هر لحظه از بدو تولّد او تا زمان رحلت خویشتن دائماً

در گوش او می‌گفت: قال ابي عن جدّي ... عن رسول

الله كذا؟! اگر امام دویست سال هم عمر کند و

فرزندش حیات داشته باشد این مسائل جزئیّه که پایان

ندارد و خاتمه پیدا نمی‌کند.

شما درباره حضرت امام محمّد تقی علیه

السّلام چه می‌گوئید؟! آن امام در وقت

ارتحال پدر اُمّجَدش هفت ساله یا نه ساله بود، و اضافه کنید که: حدود دو سال هم که حضرت امام رضا علیه السّلام در سفر بودند و رابطه ظاهری در میان نبود؛ بنابراین حضرت جواد الائمه علیه السّلام فقط پنج سال یا هفت سال پدر را ادراک کرده است.

شما در جواب این مهم می گوئید: علوم آنان علوم لَدُنّیه می باشد. امام حضور و غیبت ندارد، همان کودک چهار ساله و یا کودک پنج یا هفت ساله به واسطه انکشاف حقایق توحید و معرفت در دل او می تواند امام امت گردد، و پیشوا و مقتدای پیرمردان هشتاد و نود ساله ای شود که مسلماً فاقد این درجه از توحید و معرفت و سعه و إحاطه کلیه می باشند، و اِلّا تقدّم مفضول بر أفضل صورت می گیرد و اشکال شما به ابن اَبی الحَدید که: الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي قَدَّمَ الْمَفْضُولَ عَلَى الْاَفْضَلِ بی رنگ خواهد شد.

این جواب اختصاص به امام زمان و حضرت جواد - علیهما افضل الصّلاة و السّلام ندارد، درباره جمیع امامان از این قرار است. پس امامان دارای علم کسبی و دارای علم لَدُنّی و غیر اکتسابی می باشند.

ثالثاً آیات قرآن که علم غیب را منحصر در خدا می‌داند بجای خود محفوظ است، و لیکن مقصود استقلال است، ولی اگر خدا به غیر خود از جهت ظهور و مظهریت عطا کند و استقلالی در میان نباشد چه اشکالی را در بر خواهد داشت؟!

رابعاً دأب شیعه و امامان شیعه این بوده است که: آیات قرآن همه را با هم می‌نگریستند و عامّ و خاصّ آنها را ملاحظه می‌نمودند. آیات حصر علم غیب در خدا عمومیت دارد، ولی آیه:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا. لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا^۱ خاصّ است و عموم

آنها را تخصیص می‌زند، و مفاد و نتیجه‌اش این

می‌شود که: خداوند عالم غیب است و بر غیب

^۱ آیه ۲۶ تا آیه ۲۸ از سوره ۷۲: جنّ «خداوند عالم به تمام غیب است و بس. پس بر غیب خود هیچ کس را واقف نمی‌گرداند مگر آن کسی را که به پیامبری بپسندد و انتخاب و اختیار نماید که در این صورت در پیش رو و در پشت سر آن رسول (از فرشتگان خود) محافظ و پاسدار می‌گمارد تا بداند که: آن رسولان پیغامها و مأموریت‌های پروردگار خود را به طور تحقیق و کامل ابلاغ کرده‌اند و خداوند به آنچه در نزد رسولان است احاطه و هیمنه دارد و تعداد و شمارش هر چیز را می‌داند.»

خود کسی را مطلع نمی‌گرداند مگر آن رسول مورد پسند خود را که از غیب خود به وی خبر می‌دهد.

و چون این آیه در مورد هر رسولی و هر نبیی تخصیص خورد و شما هم می‌گویید: تمام صفات انبیاء و علوم مرسلین برای ائمه دوازده گانه شیعه ثابت است. و فقط عنوان نبوت در میان نیست، در حدیث مُجْمَعٌ عَلَيْهِ بَيْنَ فَرِيقَيْنِ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي «ای علی نسبت تو با من مانند منزله هارون است با موسی مگر درجه نبوت که پس از من پیغمبری نمی‌باشد» در این صورت تمام مقامات و درجات پیامبران به جز خصوص عنوان مَنْصَبِ نُبُوتِ برای أمير المؤمنين عليه السلام ثابت است، و به اتفاق و اجماع علمای شیعه جمیع مزایا و علوم و درجات و منزله‌های أمير المؤمنين عليه السلام برای جمیع ائمه طاهرين عليهم السلام ثابت است، و از مهم‌ترین منازل و درجات، علم به غیب و کشف اسرار الهیه و اطلاع بر مخفیات و علوم ربوبی توحیدی است که سایر مکاشفات مثالیه را زیر نگیں دارد.

ما در جلد یازدهم و دوازدهم «امام‌شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام، فقط در علم امیر المؤمنین علیه السّلام بحث نموده‌ایم و علوم غیبیه آن حضرت بیشتر مجلّد دوازدهم را استیعاب کرده است؛ و از اوّل کتاب تا صفحه ۱۴۷ که درس ۱۶۶ تا ۱۷۰ را شامل می‌گردد، فقط در پیرامون تفسیر همین آیه مبارکه:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ
اِزْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ مَطَالِبٍ غَيْرِ قَابِلِ انكَارِي رَا دَرْبَارَه
علوم غیبیه مولانا امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات
المصلّین -

ذکر نموده‌ایم.

این راجع به علوم امام و علم امیر المؤمنین علیه السلام به طور کلی. و اما راجع به خصوص علم جفر که ایشان به پیروی صاحب «اعیان الشیعة» آن را در علم حلال و حرام و مصالح دنیوی و امور اخروی منحصر کرده‌اند، و اکتشافات غیبیه را از آن زدوده‌اند، این هم بدون وجه است. و در پاسخ از مطالب صاحب «اعیان الشیعة» و ایشان که عباراتشان مفصلاً ذکر شد باید گفت:

چرا ما علم جفر را به معنی اکتشاف از حوادث و وقایع آینده و اطلاع از مغیبات از راه بسط حروف به طریقی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آموخته باشند انکار کنیم؟! و آن را علمی مستقل و کامل نه مانند جفری که امروزه مشهور است ندانیم؟! اما در مقام ثبوت، قاعده امکان عقلی آن، به قانون کُلُّ مَا قَرَعَ سَمَعَكَ مِنَ الْغَرَائِبِ فَذَرَّهُ فِي بُقْعَةِ الْإِمْكَانِ مَا لَمْ يَذُكَّ عَنْهُ قَائِمُ الْبُرْهَانِ.^۱

^۱ درباره این قانون در جلد اول از «معادشناسی» از دوره علوم و معارف اسلام

«هر چه از غرائب به گوش تو خورد تا وقتی
که برهان قاطع، تو را از امکان آن منع ننماید، آن را
(در بوته امتناع قرار مده بلکه) در محلّ امکان باقی
گذار.»

و اما در مقام اثبات، آیا این همه دلیل نقلی
کافی نیست؟!

اثبات علم غیب از طریق جفر در گفتار ایجی

و میر سید شریف

کلام ایجی که از محققین متکلمین عامّه است
در کتاب «مواقف» و کلام محقق

که بخش سوم آن را تشکیل می دهد، از مطبوع آن در ص ۱۳۴ و ص ۱۳۵
در مجلس ۴ بحث شده است و در تعلیقه آمده است که: این عبارت معروف
شیخ الرئیس ابو علی ابن سینا است که در بسیاری از کتب از وی نقل شده
است و مراد از امکان در اینجا احتمال عقلی است نه امکان ذاتی. شیخ
الرئیس در صفحه آخر کتاب «اشارات» طبع سنگی و در ص ۱۵۹ و ص ۱۶۰
از جلد چهارم طبع جدید حروفی عبارتی را بدین لفظ در تحت عنوان
نصیحت آورده است و آن این است: إِيَّاكَ أَنْ يَكُونَ تَكْيُوسُكَ وَ تَبْرُوكَ عَنْ
الْعَامَةِ هُوَ أَنْ تَنْبِرِيَ مَنْكَراً لِكُلِّ شَيْءٍ. فذلِكَ طَيْشٌ وَ عَجْزٌ. وَ لَيْسَ الْخَرْقُ فِي
تَكْذِيبِكَ مَا لَمْ يَسْتَبِنْ لَكَ بَعْدَ جَلِيَّتِهِ دُونَ الْخَرْقِ فِي تَصَدِيقِكَ مَا لَمْ يَقُمْ بَيْنَ
يَدَيْكَ بَيِّنَةٌ. بَلْ عَلَيْكَ الْاِعْتِصَامُ بِحَبْلِ التَّوَقُّفِ. وَ إِنْ أُرْعَجَكَ اسْتَنْكَارَ مَا يَوْعَاهُ
سَمِعَكَ مَا لَمْ تَتَّبِرْهُنَ اسْتِحَالَتَهُ لَكَ، فَالصَّوَابُ أَنْ تَسْرَحَ أَمْثَالَ ذَلِكِ إِلَى بَقْعَةِ
الْإِمْكَانِ مَا لَمْ يَزِدْكَ عَنْهُ قَائِمَ الْبِرْهَانِ.

عالیقدر میر سید شریف جرجانی در «شرح
 مواقف» که صریحاً اذعان می‌دارد که: جفر و جامعه
 دو کتاب علی علیه السلام بوده‌اند و در آنها بر طریقه
 علم حروف، حوادث جهان تا انقراض عالم ذکر شده
 بود، و امامان معروف و مشهور از اولاد علی آن دو
 را می‌شناخته‌اند و بدان حکم می‌نمودند - و این مرد
 بزرگ از متکلمین عامّه بوده و در تتبع و اطلاعات و
 ادبیات عرب دارای بهترین حاشیه بر کتاب «مطوّل»
 تفتازانی است آیا شهادت چنین مردی کافی نیست؟!
 شهادت کسی که خواجه حافظ شیرازی شیعه ما که
 افتخار جهان اسلام و تشیع است شاگرد او بوده، و
 مرتّباً به درس وی حضور می‌یافته است.^۱

^۱ محقق جرجانی مذکور که در بسیاری از کتب از او یاد می‌شود همان عالم
 بلندپایه: میر سید علی بن محمد بن علی حسینی استرآبادی می‌باشد. وی
 متکلمی بود چیره دست، و حکیمی ماهر و در عربیت سرآمد دوران، صاحب
 مصنّفات و حواشی و شروح معروفه، مانند حواشی و شروح وی بر «کشاف»
 و «کافیه» و «شرح کافیه» و «شرح شمسیه» و «شرح مطالع» و «مواقف» قاضی
 عضد ایجی در علم اصول کلام، و «مفتاح العلوم» سکاکی و شرح مطوّل
 تفتازانی بر «تلخیص المفتاح» خطیب قزوینی و غیر ذلک. وفات او در شیراز
 سنه ۸۱۶ هجریّه بوده است. عالم ارجمند و گرامی ما میر سید علیخان مدنی
 شیرازی در «ریاض السّالکین» از طبع رحلی سنه ۱۳۳۴، ص ۱۴ و ص ۱۵
 و از طبع جامعه المدرّسین ج ۱، ص ۱۱۲ و ص ۱۱۳ درباره علم جفر و
 جامعه امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلّین - مطلبی را نقل می‌کند
 که ما با وجود آنکه ترجمه برخی از فقرات آن را در این کتاب آورده‌ایم اینک

آیا شهادت ابن صَبَّاح مالکی در کتاب نفیس و ارزشمند «الفُصُولُ الْمُهِمَّةُ» که تا به حال یکی از مصادر مهمّه منقولات علمای بزرگ شیعه می باشد کافی نیست؟!

آیا دلالت نیمی از اخبار کثیره که در این باره وارد شده است، و ما از «بصائر الدرّجات» صفّار به نقل مجلسی ذکر نمودیم، و در آنجا حضرت امام رضا علیه السّلام صریحاً می نویسند که: «جَفْرٌ وَ جَامِعُهُ دِلَالَتٌ دَارِنْدٌ بَرِ عَدَمِ تَمَامِيَّتٍ وَ بَهْ سِرِّ نَكْرِفْتِنِ وَ لَايَتِ عَهْدٌ» کافی نیست؟!

آیا کلام مفصّل «کشف الظّنون» از یک مرد

مناسب است تمام فقرات آن را بدون ترجمه برای ارشاد اهل نظر و فکر در اینجا ذکر نمائیم: وی می گوید:

تَمِيْمَةٌ: قَالَ الْمُحَقِّقُ الشَّرِيفُ فِي «شَرْحِ الْمَوَاقِفِ» فِي مَبْحَثِ تَعَلُّقِ الْعِلْمِ الْوَاحِدِ بِمَعْلُومِيْنَ: أَنَّ الْجَفْرَ وَ الْجَامِعَةَ كِتَابَانِ لِعَلِيِّ كَرَمِ اللَّهِ وَجْهَهُ قَدْ ذَكَرَ فِيهِمَا عَلِيٌّ طَرِيقَةَ عِلْمِ الْحُرُوفِ الْحَوَادِثِ الَّتِي تَحْدُثُ إِلَى انْقِرَاضِ الْعَالَمِ، وَ كَانَ الْاِثْمَةُ الْمَعْرُوفُونَ مِنْ اَوْلَادِهِ يَعْرِفُونَهُمَا وَ يَحْكُمُونَ بِهِمَا. وَ فِي كِتَابِ قَبُولِ الْعَهْدِ الَّذِي كَتَبَهُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا) إِلَى الْمَأْمُونِ: إِنَّكَ قَدْ عَرَفْتَ مِنْ حَقُوقِنَا مَا لَمْ يَعْرِفْهُ اَبَاؤُكَ فَقَبِلْتَ مِنْكَ عَهْدَكَ إِلَّا أَنَّ الْجَفْرَ وَ الْجَامِعَةَ يَدُلُّانِ عَلَيَّ أَنَّهُ لَا يَتِمُّ. وَ لِمَشَايِخِ الْمَغَارِبَةِ نَصِيبٌ مِنْ عِلْمِ الْحُرُوفِ يَتَسَبَّبُونَ فِيهِ إِلَى أَهْلِ الْبَيْتِ. وَ رَأَيْتُ بِالشَّامِ نِظْمًا اشِيرَ فِيهِ بِالرَّمُوزِ إِلَى أَحْوَالِ مَلُوكِ مِصْرَ. وَ سَمِعْتُ أَنَّهُ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ ذِيْنِكَ الْكِتَابِيْنَ (إِلَى هُنَا كَلَامُ الشَّرِيفِ) وَ بَعْضُ الْعَامَّةِ يَنْسِبُ الْجَفْرَ إِلَى الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ ابْنُ قَتِيْبَةَ فِي كِتَابِ أَدَبِ الْكَاتِبِ: وَ كِتَابُ الْجَفْرِ جِلْدُ جَفْرِ كَتَبَ فِيهِ الْإِمَامُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا) لِأَهْلِ الْبَيْتِ كُلِّ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَى عِلْمِهِ وَ كُلِّ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ. (انتهی)

سَنی مذهب که آن را بتمامه نقل نمودیم کافی نیست؟!!

آیا کلام محمد بن طلحه شافعی در کتاب «مَطَالِبُ السُّؤْلِ» که از اعظم علمای اهل سنت است و کلام وی را حتی علمای شیعه مورد استدلال و شاهد قرار می‌دهند؛ و از این کتاب ارزشمند در مصنّفات شیعه مطالبی عالی و گرانقدر به چشم می‌خورد، کافی نیست؟!!

آیا کلام ابن خلدون در مقدمه خود که آن را به طور تفصیل بیان کردیم و در آن می‌گوید: حضرت صادق علیه السّلام بعضی از اقربای خود را مانند یحیی بن زید از خروج منع نمودند و مصرع و مقتلش را به وی معرفی کردند و او نشنید و عصیان نمود و خروج کرد و در جوزجان به قتل رسید؛ و گفتار مفصّلی که در شرح وقایع نظیر این ذکر می‌کند و می‌گوید: این مطالب از اهل بیت جای شکّ و تردید نیست، کافی نیست؟!!

اینها همه از مصادر مهم و متقن و معروف و مشهور اهل سنت است که کلامشان برای مورّخین و

اهل سير و متكلّمين حجّت است، تا چه رسد به
صدها كتابى كه از شيعيان به دست علمائى ايشان
تصنيف شده و در آن نام جفر را برده و در انتسابش
به أمير المؤمنين عليه السلام ترديد نكرده اند.

کلام أَبُو الْعَلَايِ مَعْرِي را ضمن دو بیتی اش دیدیم که: به عنوان دفاع از اهل بیت و رفع تعجب مُشکِّکین چگونه مطلب را مبین و مدلل می سازد؛ با آنکه همه می دانیم: أبو العلاء مردی است در بحث سرسخت، و به زودی زیر بار گفتار بدون برهان و دلیل نمی رود.

و چقدر ابن خلدون خوب مسأله را بدین چند کلمه مدلل ساخته بود که: وقتی ما می بینیم نظیر این اخبار از اقارب و ذراری و مُنتسبین به امامان شیعه و حضرت صادق واقع شده و تحقّق آن مشهود گردیده است؛ چرا درباره خود آنها که عین خاندان رسالت و حقیقت اهل بیت می باشند تردید نمائیم؟!

مشکل بودن باور بسیاری از مسائل غیبیه برای

علمائی که راه عرفان نیموده اند

در این صورت به صاحب «اعیان الشیعة» وَ مَنْ يَحْذُو حَذْوَهُ باید گفت: استبعاد شما بی مورد است و اگر شما هم مانند بعضی از تلامذه مرحوم آخوند ملا حسین قلی همدانی آن عارف بزرگ در نجف به درس او می رفتید، باور کردن این امور و

نظیر آن برای شما سهل می‌گشت. اما نه تنها شما بلکه هر یک از علمائی که از آن مشربِ اِشْراب نشده‌اند، و به فقه و اصول و حدیث و تفسیر تنها قناعت ورزیده‌اند، و دلشان از انوار ملکوتی اِشْراب نگردیده، و عوالم غیب را خود شهوداً لمس و مسّ نکرده‌اند بدین درد مبتلا می‌باشند.

مگر آنکه گرفتار بحث و نوشتار بعضی از علمای سنی مذهب بشوید، و آنها طبق این گفتارتان از باب جدل بگویند: دلیل بر حقانیت ما این است که: در میان ما عرفای بزرگ که دارای شهود و جدانی و علوم غیبیه بوده‌اند بسیار دیده شده و نامشان و سیرشان و منهاجشان در کتب مسطور، و مکتبشان نیز امروز موجود است. و اما شما درباره امامان معصوم و پیشوایانی که آنها را خلیفه‌الهیة رسول اکرم می‌دانید، قائل به انکشافات باطنی و علوم شهودی نمی‌باشید، بنابراین علمای ما که راه عرفان را سیر نموده‌اند از امامان شما برتر و راقی‌تر می‌باشند. در اینجا است که دست پاچه شده و با هزار و یک دلیل اثبات علوم غیبیه حتی علم جفر را برای آنان می‌نمائید تا از قافله عقب نمانید! باری این گونه

استدلالها مشام جان را معطر

نمی‌سازد و تا برای شناخت امام علیه السّلام خود
مؤمن شیعه دست به سلوک عملی نزند و در راه سیر
ایشان وارد نگردد مطلب برای او مبهم می‌ماند.

مرحوم سید محسن امین به درس آخوند
حاضر نشده است، و خود از این محرومیت اظهار
تأسّف می‌کند. او در کتاب «مَعَادِنُ الْجَوَاهِر» جلد
چهارم ص ۷۷ می‌گوید: «سپس خانه‌ای در محله
خُوَیْشِ نَجَفِ اجاره کردیم و بدان انتقال یافتیم و
شروع به درس و تدریس نمودیم، و همسایه ما شیخ
مَلّا حَسینِ قُلّی همدانی فقیه و عارف و اخلاقی
مشهور بود.

من دو روز به درس اخلاق او رفتم، و پس از
آن ترک گفتم و بر دروس فقه و اصول یکسره روی
آوردم و سپس پشیمان شدم از آنکه تا آخر زمان
حیات وی در درس اخلاقی او حاضر نگشتم.

او رحلت کرد و ما در نجف اشرف بودیم، و
جُلّ تلامیذ او عرفاء صالحین بودند و در میانشان به
عکس آنان در اخلاق نیز یافت می‌شدند؛ چون
حکمت مانند آب باران است چون بیارد بر درختی
که میوه‌اش تلخ است میوه تلخ‌تر می‌گردد؛ و چون

ببارد بر درختی که میوه‌اش شیرین است شیرین‌تر
می‌شود.»

منظور آن نیست که شاگردان آخوند، دارای
جفر بوده‌اند و مغیبات را با آن کشف می‌نمودند؛ نه!
بلکه شاگردان ممتاز او که بر عالم مثال و عقل احاطه
پیدا کرده بودند همه امور در هر لحظه در دلشان
حاضر بود و در برابر دیدگان بصیرتشان مشهود. این
مقامی است که جفر و رمّل به گرد آن نمی‌رسد.

منظور آن است که: با وجود إحاطه مثالیه و
إحاطه عقلیه برای سالک راه خدا، دیگر برای او باور
کردن أمثال جفر کاری است آسان و او ابدأً دنبال
دلیل متقن و دندان‌شکن نمی‌رود. در مراحل اولیه
ثبوتش برای وی حلّ گردیده است و برای اثباتش
همین قدر دلائل نقلی کافی است.

إخبار آية الله بهجت از ضمیر مؤلف

طرفه آنکه در همین ایام یکی از اعظم علماء^۱ به دیدن حقیر در شهر مقدّس مشهد آمدند، و در ضمن سخن مطلبی ابراز نمودند که جز اطلاع بر سرائر و امور غیبیه مثالیه برای آن محملی وجود نداشت.

توضیح آنکه: حقیر در شهر شوّال ۱۴۱۳

هجریه قمریه مبتلا به سکتة قلبی شدم و چهار شب در بخش سی سی یو و نه شب در بخش عمومی بیمارستان قائم مشهد بستری بودم تا بحمد الله مرخص کردند و به منزل آمدم و فعلاً کم و بیش به کارهای علمی دست به کار گردیده‌ام.

روزی یکی از علماء بزرگ به دیدن حقیر

^۱ ایشان حضرت آية الله حاج شيخ محمد تقی بهجت فومنی رشتی دام ظلّه العالی می‌باشند که از شاگردان عرفانی و اخلاقی حضرت آية الحقّ و سند التحقيق و عماد العرفان در عصر اخیر در نجف اشرف مرحوم آية الله حاج میرزا سید علی آقا قاضی طباطبائی قدّس الله تربته الزکیة بوده‌اند. و از شاگردان آن فقید فعلاً غیر از ایشان و جناب آية الله حاج شيخ علی اکبر مرندی در مرند، و جناب حجّة الاسلام حاج شيخ علّامه انصاری لاهیجی مقیم فعلی مشهد کسی دیگر باقی نمانده است. أبغاهم الله ذخرّاً للإسلام و سنداً للمسلمین و متّعنا و جمیع المؤمنین بدوام ظلّهم الممدود إلى یوم الورد. حقیر در کتاب «نور ملکوت قرآن» مطبوع جلد اول از ص ۲۰۶ تا ص ۲۰۹ از دوره أنوار الملکوت قسمت ششم از دوره علوم و معارف اسلام شرح مختصری از حضرت آية الله بهجت فومنی آورده‌ام.

آمدند فقط با یک نفر از طلبان که همراهشان بود، و در بنده منزل هم غیر از خود حقیر و بنده زاده بزرگ: حاج سید محمد صادق کسی نبود.

قبل از ابتلای به بیماری خداوند توفیق داده بود که: شبها به تهجد و قیام لیل اشتغال داشتم؛ در بیماری این توفیق نبود؛ و پس از رجعت به منزل، با وجود بیداری قهری ساعات متوالی در شبها، گویا به واسطه عدم همت و نقصان اهتمام، این امر مهمّ مدّتی طبعاً ترک شده بود.

جناب معظّم له که به دیدن حقیر آمدند پس از مدّتی احوال پرسی و تعارفات معموله بدون مقدمه فرمودند:

در «بحار الانوار» دیده‌ام که: از امام روایت است که: قِيَامُ اللَّيْلِ يَا صَلَوَةَ اللَّيْلِ (فرمودند: من تردید دارم و اینک درست به خاطر ندارم) مَطِيَّةُ اللَّيْلِ. «قیام در شبها - یا نماز در شبها - مرکب راهوار شب برای حرکت و وصول به مقصود است.»^۱

بنده سکوت کردم و فقط گوش می‌دادم، و گویا این را ارشاد برای خود نگرفتم و تصمیمی برای ادامه نماز شب برای من پیدا نشد.

و چون باز از این طرف و آن طرف سخن به میان آمد فرمودند: در «بحار الانوار» دیده‌ام که: قِيَامُ اللَّيْلِ يَا صَلَوَةَ اللَّيْلِ مَطِيَّةُ اللَّيْلِ.

و خداوند هم در قرآن می‌فرماید: **إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَ أَقْوَمُ قِيَلًا**.^۲ «تحقیقاً شب‌زنده‌داری، گامی استوارتر و گفتاری محکم‌تر

^۱ اصل حدیث چنین است: قال الإمام أبو محمد الحسن العسكري عليه السلام: إنَّ الوصولَ إلى الله عزَّ و جلَّ سفرٌ لا يُدرَكُ إلَّا بامْتِطَاءِ اللَّيْلِ، مَنْ لَمْ يُحْسِنِ أَنْ يَمْنَعَ لَمْ يُحْسِنِ أَنْ يُعْطَى. «وصول به خداوند عزَّ و جلَّ مسافرتی است که به دست نمی‌آید مگر آنکه انسان شب را همچون مرکب راهواری اتخاذ نماید. کسی که نمی‌تواند از خود بزدايد (خورد و خوراک و خواب را) نمی‌تواند از خود برون بدهد (ثمرات شب‌زنده‌داری را)!» («بحار الانوار» طبع حروفی اسلامیّه، ج ۷۸، ص ۳۸۰)

^۲ آیه ۶، از سوره ۷۳: المزمّل.

رای برای تو ای پیغمبر به وجود می آورد!»

و چون حقیر می دانستم که: بنده زاده اهل

تهجد است، این مطالب ایشان بدون مقدمه و سخن

قبلی که ابتداءً انشاء کردند برای تنبه و بیداری حقیر

است که حتی در حال مرض و کسالت هم نباید از

این امر مهم دست برداشت و آن را با دیده سُست و

کم اهمیتی نظر نمود.

آیا در صورتی که ما بالوجدان با چشم خود

این امر و نظیر این امور را می نگریم، از غیب و اطلاع

بر سرائر و مخفیات نسبت به پیشوایان دین و ائمه

طاهرین آنهم مانند جفر که امری است معلوم، دچار

شک می گردیم؟!!

گفتار مستشار عبد الحلیم درباره جفر

باری در اینجا که می خواهیم بحث خود را

پیرامون کتاب جفر أمير المؤمنين - علیه افضل

صلوات المصلین - خاتمه دهیم سزاوار است گفتار

مُستشار

عَبْدُ الْحَلِيمِ جُنْدِي رَا فِي هَذِهِ بَارَةً ذِكْرَ نَمَائِمِ:

وی می گوید: «امّا کتاب جفر منسوب به امام

صادق - درباره آن ابن خلدون (متولّد در سنه ۷۳۲

هجری و ۱۳۳۲ میلادی و متوفی در سنه ۸۰۶ هجری

و ۱۴۰۶ میلادی) می گوید:

و بدانکه: کتاب جفر، اصل آن بدین طریق

بوده است که پیشوای زیدیه: هارون ابن سعید

بَجَلِي، دارای کتابی بوده است که آن را از جعفر

الصادق روایت می کرده است، و در آن علم وقایع

مستقبل برای اهل البیت به طور عموم، و برای بعضی

از ایشان به طور خصوص ذکر شده است.

آن اخبارها برای جعفر و نظایر وی از

رجالات ایشان بر نهج کرامت و کشفی بوده است که

برای أمثال آنان واقع می گردد.

آن کتاب به صورت مکتوبی نزد جعفر در

پوست گوساله‌ای بوده است که هارون بَجَلِي آن را

از او روایت کرده و نوشته، و نام آن را جَفْر گذارده

است به اسم پوستی که بر آن نوشته شده بوده است.

زیرا که جفر در لغت به معنی صغیر است (و چون

روی پوست گاو کوچک نوشته شده بود به آن جفر

گفتند). و این نام نزد ایشان عَلم برای آن کتاب شد.
و در آن کتاب تفسیر قرآن است، و معانی
باطن قرآن از غرائب معانی که مروی از جعفر صادق
می‌باشد. و این کتاب فعلاً روایتش متصل نیست، و
خودش مشاهده نشده است. فقط بعضی از مطالب
نادره و شاذّهای از آن به ظهور رسیده است که دلیل
آن را تأیید نمی‌کند.

و اگر هر آینه سندش به جعفر الصادق منتهی
می‌شد و به صحّت می‌پیوست، مستند خوبی بود.
چه خود جعفر، و چه رجال از قوم جعفر، چرا که
ایشان اهل کرامات می‌باشند.

و به روایت صحیحی به ما رسیده است که:
وی بعضی از اقرباء خود را از ورود در وقایعی بر
حذر می‌داشت که در آنها اقدام ننمایند. و امر چنان
شد که گفته بود. و

روایات بسیار است که جفر غیر از جامعه می‌باشد؛ و بعضی گفته‌اند: جفر از مؤلفات علی است که نبی بر او اِملاء نموده است.

و جفر بر دو نوع بوده است: جفر اَبیض و آن عبارت بوده است از ظرفی از پوست که در آن علم انبیاء و وصیین بوده است؛ و نیز کسانی از علماء بنی اسرائیل که گذشته‌اند. و جفر اَحْمَر و آن عبارت بوده است از علم حوادث و جنگها.^۱

البته این مؤلف محترم، کتاب جفر را از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام می‌داند و نسبت آن را به امیر المؤمنین علیه السّلام به قول خاصّی داده است. ولی همان طور که دیدیم: از امیر المؤمنین به آن حضرت به ارث رسیده است مانند بقیه موارد.

صحیفه اسامی شیعیان نزد امام صادق علیه

السلام غیر از جفر بوده است

باید دانست که: صحیفه جفر غیر از صحیفه‌ای

^۱ کتاب «الإمام جعفر الصادق» طبع جمهوریّة مصر العربیّة، المجلس الاعلیّ للشؤون الاسلامیّة، قاهره ۱۳۹۷ هجری قمری ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷.

است که نزد حضرت امام صادق علیه السلام بوده و در آن اسامی شیعیان همگی موجود بوده است همان طور که در «سفینه البحار» به آن اشاره نموده.^۱ و در «بحار الانوار» از کتاب «اختصاص» مفید از محمد بن علی، از ابن متوکل، از علی بن ابراهیم، از یقیننی، از ابو احمد اُزدی، از عبد الله بن فضل هاشمی روایت کرده است که گفت: من حضور امام صادق جعفر بن محمد علیها سلام بودم که مُفَضَّل بن عُمَر داخل شد. چون چشم حضرت بدو افتاد خندید و گفت: بیا به نزد من ای مُفَضَّل! فَو رَبِّیْ اِنِّیْ لِاَحِبُّکَ وَ اَحِبُّ مَنْ یَحِبُّکَ! یا مُفَضَّلُ، لَوْ عَرَفَ جَمِیعُ اَصْحَابِیْ مَا تَعْرِفُ مَا اِخْتَلَفَ اِثْنَانِ»

! سوگند به پروردگارم که تحقیقاً من تو را دوست دارم، و دوست دارم کسی را که تو را دوست دارد! ای مفضل! اگر تمامی اصحاب من می دانستند آنچه را که تو می دانی، دو نفر با یکدیگر اختلاف نمی کردند.»

^۱ «سفینه البحار» ج ۲، ص ۱۵، ماده ص ح ف.

مفضل به آن حضرت گفت: یا بُنِ رَسُولِ اللَّهِ!

لَقَدْ حَسِبْتُ أَنْ أَكُونَ قَدْ أَنْزِلْتُ فَوْقَ مَنْزِلَتِي. «هر آینه

واقعاً من پنداشتم که: من در درجه‌ای برتر از درجه

خودم قرار

گرفته‌ام!»

حضرت فرمود: بَلْ أَنْزَلْتَ الْمَنْزِلَةَ الَّتِي أَنْزَلْتَكَ

اللَّهُ بِهَا. «بلکه تو در منزله‌ای قرار داری که خداوند تو

را در آن منزله قرار داده است!»

مفضل گفت: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَا مَنَزِلَةُ جَابِرِ بْنِ

يَزِيدَ مِنْكُمْ؟!

«ای پسر رسول خدا! منزله جابر بن یزید

نسبت به شما کدام منزله می‌باشد؟!»

حضرت فرمود: مَنَزِلَةُ سَلْمَانَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «منزله سلمان نسبت به حضرت رسول

اللَّهُ.»

مُفَضَّلَ كُفَيْتَ: فَمَا مَنَزِلَةُ دَاوُدَ بْنِ - كَثِيرِ الرَّقِيِّ

مِنْكُمْ؟! «منزله داود بن کثیر رقی نسبت به شما

چیست؟!»

حضرت فرمود: مَنَزِلَةُ الْمُقَدَّادِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. «منزله مقداد به رسول خدا!»

قَالَ: ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ! فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْفَضْلِ!

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَنَا مِنْ نُورِ عَظْمَتِهِ، وَصَنَعَنَا

بِرَحْمَتِهِ، وَ خَلَقَ أَرْوَاحَكُمْ مِنَّا. فَ نَحْنُ نَحْنُ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ
تَحْنُونَ إِلَيْنَا!

«عبد الله بن فضل گفت: سپس حضرت رو
به من کرد و فرمود: ای عبد الله بن فضل! حقاً
خداوند تبارک و تعالی ما را از نور عظمت خود خلق
کرده، و به رحمت خود ما را ساخته است، و ارواح
شما را از ما خلق نموده است. پس ما با لطف و
رحمت به سوی شما می‌گراییم، و شما با لطف و
رحمت به سوی ما گرایش دارید!»

وَ اللّٰهِ لَوْ جَهَدَ أَهْلُ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ أَنْ يَزِيدُوا
فِي شِيعَتِنَا رَجُلًا وَ يَنْقُصُوا مِنْهُمْ رَجُلًا مَا قَدَرُوا عَلٰى
ذٰلِكَ، وَ إِنَّهُمْ لَمَكْتُوبُونَ عِنْدَنَا بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَ
عَشَائِرِهِمْ وَ أَنْسَابِهِمْ. يَا عَبْدَ اللّٰهِ بِنَ الْفَضْلِ! لَوْ شِئْتَ
لَارَيْتَكَ اسْمَكَ فِي صَحِيفَتِنَا؟!

«قسم به خدا اگر اهل شرق و غرب عالم
کوشش و جهد نمایند تا در میان شیعیان ما یک مرد
را بیفزایند، و از ایشان یک مرد را کم کنند، قدرت بر
چنان عملی ندارند. شیعیان ما با خصوصیت
اسمائشان، و أسماء پدرانشان، و عشایرشان، و

نسب‌هایشان حَقّاً در نزد ما نوشته شده و مضبوط
هستند. ای عبد الله بن فضل! اگر میل داری من نام
تو را در صحیفه خودمان به تو نشان بدهم؟!»

قَالَ: ثُمَّ دَعَا بِصَحِيفَةٍ فَنَشَرَهَا فَوَجَدْتُهَا بِيَضَاءٍ

لَيْسَ فِيهَا أَثَرُ الْكِتَابَةِ! فَقُلْتُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا أَرَى

فِيهَا أَثَرَ الْكِتَابَةِ!

«گفت: سپس حضرت صحیفه‌ای را طلبیدند

و آن را گسترده‌اند، و من چون بدان نگریستم آن را

سفید یافتم و اثری از نوشته در آن نبود. در این حال

گفتم: ای پسر رسول خدا! من در آن اثری از کتابت

نمی‌بینم!»

قَالَ: فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَيْهَا فَوَجَدْتُهَا مَكْتُوبَةً وَ

وَجَدْتُ فِي أَسْفَلِهَا اسْمِي؛ فَسَجَدْتُ لِلَّهِ شُكْرًا.^۱

«گفت: حضرت در این حال دست خود را بر

آن مالید، و من آن را نوشته یافتم، و نام خودم را در

ذیل آن یافتم. پس سجده شکر خدا بجای آوردم.»

شرح کتاب دیات از سید حسن صدر

۳ - کتاب دیات یا صحیفه دیات

یکی از کتب مؤلفه حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام کتابی بوده است که پیوسته به شمشیر آن

^۱ «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۱۱، احوالات حضرت امام صادق علیه السلام، ص ۲۲۴، و نیز در ج ۷، احوالات ائمه علیهم السلام، ص ۳۰۷ از کتاب «اختصاص» شیخ مفید.

حضرت آویزان بوده است و در آن راجع به مقدار دیه‌های مختلف برای جرائم متفاوت تذکر داده شده بوده است.

این کتاب طبق گفتار آن حضرت در موارد عدیده، به املاء رسول الله و خطّ وی علیهما الصّلاة و السّلام تهیه گردیده بوده است؛ و از حضرت در موارد گوناگون که می‌پرسند: بر شما آیا وحی نازل شده است؟! در پاسخ می‌فرماید: نه! ما غیر از مُصْحَفِ الهی و این صحیفه‌ای که به ذُوابه سیف (تعلیقه بر دسته شمشیر) آویزان است چیزی نداریم، مگر اینکه خداوند به بنده‌اش فهم کتابش را عنایت بفرماید.

معرفی کتاب دیات از سید حسن صدر

سید حسن صدر در کتاب «تأسیس الشّیعة لعلوم الإسلام» می‌گوید: و برای آن حضرت کتابی بوده است که خودش آن را «صحیفه» نامید، و در باب دیات بود، و

پیوسته عادتش این بود که: آن را به شمشیرش
آویزان می نمود. و نزد من نسخه‌ای از آن وجود دارد.
و بخاری در صحیحش در باب «کتابت علم» و در
باب «إِثْمٌ مَنْ تَبَرَّأَ مِنْ مَوَالِيهِ» (گناه کسی که از موالی
خود تبرّی جوید) از آن روایت کرده است.^۱

معرفی کتاب دیات از خطیب بغدادی

خطیب بغدادی گوید: ذِکْرُ الرَّوَايَةِ عَنْ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي ذَلِكَ (یعنی در لزوم
کتابت و تقیید علم). آنگاه با سند خود روایت می کند
از ابراهیم از پدرش که گفت: خَطَبْنَا عَلِيًّا فَقَالَ: مَنْ زَعَمَ
أَنَّ عِنْدَنَا شَيْئًا نَقَرَأُهُ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ هَذِهِ
الصَّحِيفَةُ - قَالَ: صَحِيفَةٌ مُعَلَّقَةٌ فِي سَيْفِهِ فِيهَا أَسْنَانُ
الْإِبْلِ وَ شَيْءٌ مِنَ الْجَرَاحَاتِ -^۲ فَقَدْ كَذَبَ.

و فيها: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَءَالِهِ]:
الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَيْرٍ إِلَى ثَوْرٍ، فَمَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا،

^۱ پایان ص ۲۷۹.

^۲ و به موافق این حدیث در: بخاری ج ۱، ص ۴۰ و «جامع بیان العلم» ج ۱،
ص ۷۱ و شرح حدیث در «ارشاد السّاری» ج ۱، ص ۱۶۶ و ص ۱۶۷ و
«عمدة القاری» ج ۱، ص ۵۶۱ و ص ۵۶۲ و «فتح الباری» ج ۱، ص ۱۸۲ و
شرح کرمانی للبخاری مکتبه ظاهریّه حدیث ۵۲ آخر نصف اوّل مراجعه کن.
[تعلیقه]

أَوْ آوَى مُحْدِثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ،

لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا.^٢

وَمَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ، أَوْ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ مَوَالِيهِ^٣

فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ

مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا.

وَذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ، يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ. فَمَنْ

أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا

يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا.^٤

«علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام

برای ما خطبه خواند و در آن گفت: کسی که گمان

کند در نزد ما چیزی است که آن را می خوانیم غیر از

کتاب الله تعالی و این صحیفه راوی گفت:

صحیفه ای بود که به شمشیرش آویزان بود، و در آن

^١ در «طبقات کبیر» ج ٦، ص ٧٧ روایتی مشابه بعضی از فقرات این حدیث و مخالف بعضی از فقرات دیگرش وارد است. [تعلیقہ]

^٢ مثل این روایت با لفظی قریب به آن از اعمش در «ذمّ الکلام» هروی، ص ١٦٣ وارد است. [تعلیقہ]

^٣ در «تذکره الحفظ» ج ٤، ص ٦٣ روایتی مشابه بعضی و مخالف بعضی از فقرات این حدیث وارد است. [تعلیقہ]

^٤ مثل این خبر با اختصار از اعمش در «تذکره الحفظ» ج ١، ص ٣ آمده و در «جامع البیان» ج ١، ص بدان تصریح دارد.

سن‌های مختلف شتر برای مقدار دیه‌های مختلف و کفّارات معین شده بود، و دیگر مقداری از دیه جراحات و زخمها - پس چنین گمان برنده‌ای حقّاً دروغ گفته است.

و در این خطبه نیز فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شهر مدینه از دو جانب آن که ما بین غیر (زمین مسطح و برآمده) تا ثور (زمین سنگلاخ) باشد حرم است. هر کس در این زمین حدّثی و بدعتی ایجاد نماید، و یا بر پادارنده حدّثی و بدعتی را مأوی دهد، بر او باد لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همگی! خداوند از وی قبول نکند انفاق مالی را، و نه فدیّه و بازخریدی را!

و کسی که در نسب، خود را به غیر پدرش منتسب سازد، یا به غیر موالیانش ببندد، بر او باد لعنت خداوند و فرشتگان و مردمان همگی! خداوند از وی قبول نکند انفاق مالی را، و نه فدیّه و بازخریدی را!

ذمه و عهده داری جمیع مسلمانان، حائز درجه واحدی از اهمیت است؛ برای برآوردن آن پست‌ترین آنان سعی و دنبال می‌کند. پس کسی که

نقض عهد با مسلمانی کند و به وی غدر ورزد، بر او باد لعنت خداوند و فرشتگان و مردمان همگی! خداوند از وی قبول نکند انفاق مالی را، و نه فدیة و باز خریدی را!»

و همچنین خطیب با سند خود از طارق روایت

می‌نماید که گفت: دیدم علی علیه السلام را بر فراز منبر

که می‌گفت: «مَا عِنْدَنَا كِتَابٌ نَقْرَأُهُ عَلَيْكُمْ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ

عَزَّ وَجَلَّ وَ هَذِهِ الصَّحِيفَةُ» وَ صَحِيفَةٌ مُعَلَّقَةٌ فِي سَيْفٍ،

عَلَيْهِ حَلْقَةٌ حَدِيدٌ، وَ بَكَرَاتُهُ حَدِيدٌ، فِيهَا فَرَائِضُ الصَّدَقَةِ^۱

قَدْ أَخَذَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.^۲ «نزد ما

کتابی نمی‌باشد که آن را

برای شما بخوانیم مگر کتاب الله عز و جل و این

صحیفه. - و صحیفه‌ای معلق بر شمشیری بود که بر

آن حلقه‌ای بود از آهن، و قرقره‌هایش از آهن بود.

^۱ مثل این خبر با لفظی متقارب از شریک در «ذمّ الکلام» هروی، ص ۲۶۳

وارد است و در آن است: «و علیه سیفٌ حلّیته من حدید»؛ و نیز خبر صحیفه

دیگری که نزد علی [علیه السلام] بوده است در «ردّ الدارمیّ علی بشر

المریسیّ» ص ۱۳۰ و «توجیه النّظر» ص ۱۶ و ص ۱۷، و خبر کتاب قضاء

علیّ [علیه السلام] در «توجیه النّظر» ص موجود است. [تعلیقه]

^۲ «تقیید العلم» طبع ثانی، نشر دار إحياء السنّة النبویّة، ص ۸۸ و ص ۸۹.

در آن واجبات مقدار پرداخت صدقات بود، که آن را حضرت از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اخذ نموده بود.»

شیخ محمود ابوریه از این کتاب بحث مفصّلی تحت عنوان: «حَدِيثُ صَحِيْفَةِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ» نموده است. وی می‌گوید: این حدیث را جماعت: احمد و شیخین و اصحاب سُنَن به الفاظ مختلفه نقل نموده اند.

روایات بخاری در صحیفه دیات

اما بخاری آن را از اَبُو جُحَيْفَةَ در کتاب علم بدین لفظ روایت نموده است که:

قُلْتُ لِعَلِيٍّ: هَلْ عِنْدَكُمْ كِتَابٌ؟! قَالَ: لَا إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ، أَوْ فَهْمًا أَعْطَاهُ رَجُلًا مُسْلِمًا، أَوْ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ!
قُلْتُ: وَ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ؟! قَالَ: الْعَقْلُ، وَ فِكَاكَ الْاِسِيرِ، وَ لَا يَقْتُلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ!^۱

^۱ مع العجب محمد عجاج خطیب در کتاب «السنة قبل التدوين» ص ۳۴۵ به این حقیقت اعتراف نموده و گفته است: و قد اشتهرت صحیفه امیر المؤمنین: علی بن ابی طالب التي كان يعلقها في سيفه، فيها أسنان الإبل، و أشياء من الجراحات، و حرم المدينة، و لا يقتل مسلمٌ بكافر. و در تعلیقه آن گوید: انظر «مسند» الإمام احمد ص ۴۴ و ۳۵ و ۱۲۱ و ۱۳۱، ج ۲، و «فتح الباری» ص ۸۳، ج ۷، و «رد الدارمی علی بشر» ص ۱۳۰.

و در تفسیر «المنار» ج ۶، ص ۴۷۰ در ضمن تفسیر آیه: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» آورده است که: و از این باب می‌باشد آنچه در

«من به علی علیه السّلام گفتم: آیا نزد شما

کتابی وجود دارد؟! گفت: نه! مگر کتاب خدا یا

فهمی که خداوند بر مرد مسلمانی عطا فرماید، یا

آنچه در این صحیفه می باشد!

گفتم: در این صحیفه چیست؟! گفت: عقل

(شتری که صاحبان خون در کنار خانه می بندند به

عنوان دیه تا آن را از اقوام پدری قاتل به عنوان دیه

خون خطائی از

صحیحین وارد است از سؤال بعضی از مردم از علی مرتضی: "هل خصّهم
الرّسول بشیء من الوحی أو علم الدین؟! " یعنی اهل البیت. در اینجا سؤال
أبو جحیفه را از حضرت و پاسخ وی را به همین منوال بیان می نماید.

ایشان أخذ نمایند) و آزاد ساختن اسیر، و اینکه
مسلمان را در برابر کافر نمی‌توان کشت (خون
مسلمان هم ارزش با خون کافر نیست)».

و در روایت کَشْمِيَهَنِي «وَأَنْ لَا يَقْتَلَ» آمده
است تا آخر روایت. و در کتاب جهاد بدین لفظ آمده
است که:

قُلْتُ لِعَلِيٍّ: هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْيِ إِلَّا مَا فِي
كِتَابِ اللَّهِ؟!

قَالَ: لَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا أَعْلَمُهُ
إِلَّا فَهْمًا يُعْطِيهِ اللَّهُ رَجُلًا فِي الْقُرْآنِ وَ مَا فِي هَذِهِ
الصَّحِيفَةِ؟!

قُلْتُ: وَ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ؟!

قَالَ: الْعَقْلُ، وَ فِكَاءُ الْإِسِيرِ، وَ أَنْ لَا يَقْتَلَ مُسْلِمًا
بِكَافِرٍ!.

«به علی علیه السلام گفتم: غیر از آنچه در
کتاب الله می‌باشد، آیا در نزد شما از وحی آسمانی
چیزی هست؟! فرمود: نه! قسم به آن که دانه را
شکافت، و روح را دمید، من چیزی را که نزد ما است
از وحی نمی‌دانم، مگر آن فهم و درایتی که خداوند

به مردی عطا کند درباره قرآن نازل شده، و آنچه در این صحیفه موجود است!

گفتم: در این صحیفه چه می باشد؟!

فرمود: عقل، و آزاد شدن اسیر، و اینکه

مُسْلِمِی نباید در مقابل کافری به قتل برسد! »

و در باب دیات بدین عبارت است: سَأَلْتُ عَلِيَا

رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مِّمَّا لَيْسَ فِي الْقُرْآنِ؟!

فَقَالَ: وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ، مَا عِنْدَنَا

إِلَّا مَا فِي الْقُرْآنِ، إِلَّا فَهَمَّا يُعْطَى رَجُلٌ فِي كِتَابِهِ، وَ مَا فِي

هَذِهِ الصَّحِيفَةِ!

قُلْتُ: وَ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ؟! قَالَ: الْعَقْلُ، وَ

فِكَكَ الْاِسِيرِ. الخ.

و در باب حرم مدینه از کتاب حجّ از ابراهیم

تیمی از پدرش بدین عبارت است:

مَا عِنْدَنَا شَيْءٌ إِلَّا كِتَابُ اللهِ وَ هَذِهِ الصَّحِيفَةُ عَنِ

النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَ سَلَّمَ:

«الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَائِرٍ إِلَى كَذَا. مَنْ أَحَدَثَ

فِيهَا حَدَثًا، أَوْ آوَى مُحَدِّثًا، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ؛ لَا يَقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ.»

وَقَالَ: «ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ؛ فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا

فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ مِنْهُ

صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ. وَمَنْ تَوَلَّى بِغَيْرِ إِذْنِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ

اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا

عَدْلٌ.»

و در باب ذمه المسلمين از کتاب جزیه بدین

عبارت است:

خَطَبْنَا عَلِيًّا فَقَالَ:

مَا عِنْدَنَا كِتَابٌ نَقْرَأُهُ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ وَ مَا فِي هَذِهِ

الصَّحِيفَةِ. قَالُوا: وَ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ؟

فَقَالَ: فِيهَا الْجِرَاحَاتُ، وَ أَسْنَانُ الْإِبِلِ، وَ الْمَدِينَةُ

حَرَامٌ مَا بَيْنَ عَيْرٍ إِلَى كَذَا. فَمَنْ أَحَدَثَ فِيهَا حَدَثًا أَوْ آوَى

فِيهَا مُحَدِّثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا

يَقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ. وَمَنْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ

مِثْلُ ذَلِكَ. وَ ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ؛ فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا

فَعَلَيْهِ مِثْلُ ذَلِكَ.

و در باب «إِثْمٌ مَنْ عَاهَدَ ثُمَّ غَدَرَ» (گناه کسی که

معاهده ببندد و پس از آن غدر کند) بدین عبارت است:

عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: مَا كَتَبْنَا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ

سَلَّمَ إِلَّا الْقُرْآنَ وَ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «الْمَدِينَةُ حَرَامٌ مَا بَيْنَ عَائِرٍ إِلَى كَذَا،

فَمَنْ أَحَدَثَ حَدَثًا أَوْ آوَى مُحَدَّثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ

وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَ لَا عَدْلٌ.

وَ ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ. فَمَنْ

أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا

يَقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَ لَا عَدْلٌ. وَ مَنْ وَآلَى قَوْمًا بِغَيْرِ إِذْنِ

مَوَالِيهِ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا

يَقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَ لَا عَدْلٌ.

و در باب «إِثْمٌ مَنْ تَبَرَّأَ مِنْ مَوَالِيهِ» (گناه کسی که

از موالیان خود تبرّی جوید) بدین عبارت است: مَا

عِنْدَنَا كِتَابٌ نَقَرُوهُ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ وَ غَيْرُ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ؛ وَ

أَخْرَجَهَا فَإِذَا فِيهَا أَشْيَاءٌ مِنَ الْجُرَاحَاتِ وَ أَسْنَانِ الْإِبِلِ وَ

فِيهَا: الْمَدِينَةُ حَرَامٌ - إلخ، وَ مَسْأَلُهُ وَ لَوَاءُ وَ بِهِ دُنْبَالِش

مسأله ذمه را مانند آنچه گذشت ذکر کرده است.

و در باب کراهت تعمق و تنازع و غلو در دین

از کتاب اعتصام بدین عبارت

است:

خَطَبْنَا عَلِيًّا عَلَى مَنبَرٍ مِنْ آجُرٍ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا عِنْدَنَا
مِنْ كِتَابٍ يُقْرَأُ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ وَ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ،
فَنَشَرَهَا فَإِذَا فِيهَا: أَسْنَانُ الْإِبِلِ؛ وَ إِذَا فِيهَا الْمَدِينَةُ حَرَمٌ
مِنْ عَيْرٍ إِلَى كَذَا، فَمَنْ أَحَدَثَ فِيهَا حَدَثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ
.... وَ ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ فَمَنْ أَخْفَرَ
فَعَلَيْهِ ...

وَ إِذَا فِيهَا: مَنْ وَ أَلَى قَوْمًا بِغَيْرِ إِذْنِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ ...

(إِلَّا أَنَّهُ قَالَ): لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَ لَا عَدْلًا.

اینها مجموعه احادیثی بود که بخاری صاحب

«صحیح» در این مورد روایت نموده است؛ و چون

مضامین آنها با همدیگر متشابه و مفادشان قریب

است لهذا ما از ذکر ترجمه بسیاری از آنها خودداری

نمودیم؛ زیرا معانی آنها از همان روایات اولین که

نظایر و أشباه اینها بودند معلوم می گردد.

گفتار ابو ریه درباره صحیفه دیات

سپس شیخ محمود أبو ریه می گوید: و

روایات مسلم و صاحبان سنن به معنی روایات

بخاری است. و مسلم تصریح کرده است به آنکه: دو

حدّ مدینه عیر و ثور (نام دو کوه) می باشند.

و حافظ ابن حجر در ضمن گفتاری بر حدیث

علی رضی الله عنه از طریق ابراهیم تیمی از پدرش

گفته است: آن صحیفه تحقیقاً مشتمل بوده است بر

جمیع آنچه وارد شده است. به معنی آنکه هر شخص

راوی از آن چیزی را روایت کرده است؛ یا به جهت

آنکه حال او اقتضای ذکر آن را داشته است نه غیر آن

را، و یا به جهت آنکه بعضی از راویان تمام آنچه را

که در آن بوده است به خاطر نسپرده و حفظ

نموده اند، و یا به جهت آنکه نشنیده اند؛ و بدون شک

منقولات ایشان در این مورد نقل به معنی است بدون

التزام به لفظ، و بدین سبب است که در ألفاظشان

اختلاف است؛ و راویان نگفته اند که: حضرت این

صحیفه را به تمامی برایشان قرائت نموده، یا از روی

آن نوشته اند؛ بلکه (عباراتشان دلالت دارد) بر آنکه

راوی آنچه را که در آن بوده است، یا بعضی از آن را

از حفظ ذکر نموده است. و کسی که همه آن را یا

بعضی از آن را

برایشان قرائت نموده است، آنان آن را نوشته‌اند؛ بلکه از حفظ آن را روایت نموده‌اند.

و بعضی از آن عبارت پیغمبر صلی الله علیه و آله است، و بعضی اجمال معنی است مثل قوله: «الْعَقْلُ، وَ فِكَاکِ الْاِسیرِ» زیرا که مراد از عقل، دیه قتل است و آن را به عقل اسم گذاری کرده‌اند به جهت آنکه اصل در آن شتری بوده است که آن را عَقْل می‌نموده‌اند یعنی با عِقَال و پابند، آن را در فضای سرباز خانه مقتول یا عصبه او که مستحق دیه بوده‌اند می‌بسته‌اند.

و اَسْنَانُ الْاِبْلِ که در بعضی از روایات وارد شده است، معنی آن چیزی است که برای سنّهای مختلف شتر دیه یا صدقه شرط می‌گردد - الخ.

و محصّل کلام آن است که: ما احدی را سراغ نداریم که آنچه را در نصّ آن صحیفه آمده است بتمامه نوشته باشد و آن را از امیرالمؤمنین أخذ نموده باشد؛ و نه آنکه حضرت آن را به امر پیغمبر صلی الله علیه و آله نوشته باشد؛ به علّت آنکه در روایت قتاده از ابی حَسَّان وارد است که: حضرت چیزی شنیدند و نوشتند.

وَ إِذَا كَانَ لَنَا مِنْ كَلِمَةٍ نُعَلِّقُ بِهَا عَلَى أَمْرِ هَذِهِ
الصَّحِيفَةِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَى عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِمَا مَلَّاحَظَهُ
أَنْجَبَ پِيرَامُونِ أَنَّ رَوَايَاتٍ مُخْتَلَفِي فِي كُتُبِ حَدِيثِ وَارِدِ
أَسْتَ أَنَّ أَسْتَ كِهْ بَكُوئِيْمِ: مَا اِطْمِيْنَانِ بِهْ رَوَايَاتِي كِهْ فِي
أِيْنِ بَارِهْ وَارِدِ أَسْتَ نَدَارِيْمِ كِرْجِهْ رَوَاتَشَانِ صَحِيْحِ
بَاشَنْدِ. وَ بَرَايِ تُو هَمِيْنِ بَسْ أَنْجَبِهْ رَا كِهْ يَافْتِيْ اِبْنِ حَجْرٍ
دِرْ بَارِهْ اِيْنِ رَوَايَاتِ كَفْتِ.

وَ بَازِ كَشْتِ شَكِّ وَ تَرْدِيْدِ مَا بِهْ أَنَّ أَسْتَ كِهْ:
اِكْرَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اِرَادَهْ مِيْ فَرْمُودِ تَا اَزْ رَسُوْلِ
خُدَا چِيْزِيْ رَا كِهْ بَرَايِ دِيْنِ وَ مُسْلِمِيْنِ نَافِعِ بُوْدِ
بَنُوِيْسِدِ، بَرَايِ وَيِ اِيْنِ كَافِيْ نَبُوْدِ كِهْ مَثَلِ اِيْنِ صَحِيْفَهْ
رَا كِهْ بِنَابِرِ كَفْتَارَشَانِ دِرْ غَلَاْفِ شَمَشِيْرَشِ جَايِ
مِيْ دَادِ بَنُوِيْسِدِ؛ بَلَكِهْ اُو هَزَارَانِ حَدِيْثِ رَا كِهْ بَرَايِ
اُمُوْرِ مَهْمَهْ مُسْلِمِيْنِ بِهْ كَارِ مِيْ اَمْدِ مِيْ نُوْشْتِ وَ اُو
صَادِقِ بُوْدِ دِرْ تَمَامِ چِيْزِهَائِيْ كِهْ مِيْ نُوْشْتِ اِكْرَ اِرَادَهْ
نُوْشْتَنِ مِيْ نَمُوْدِ.

عَلَاوَهْ بَرِ اِيْنِهَا، مَا اَزْ رَوَايَاتِ وَارِدِهْ دِرْ پِيرَامُونِ
اِيْنِ صَحِيْفَهْ فَائِدَهْ بَزْرُكِيْ بَرْدِيْمِ؛

چرا که برای ما به ثبوت رسانید که: چگونه جواز نقل به معنی در روایت کار خود را کرد، و آن تحقیقاً ضرری عظیم بر دین و بر لغت و ادب بود همان طور که إنشاء الله قریباً این مطلب را روشن خواهیم نمود.^۱

منظور ما از آوردن این روایات کثیره از «صحیح» بخاری به نقل این مرد بیدار سنی مذهب آن بود که: اصل تحقیق این صحیفه بنابر روایت کثیره مخالفین، سندی است برای شیعه در کتابت و تدوین امیر المؤمنین علیه السلام. و اما اشکال او به این نحو که ملاحظه شد وارد نیست؛ به علت آنکه هر راوی گوشه‌ای از آن را روایت و ذکر نموده است و این فقط درباره مسائل حدود دیات و جراحات و نظائرها بوده است؛ و اما جمیع مسائل در امور مهمه و مختلفه در کتاب «جامعه» بوده است که شرح و تفصیل آن گذشت همان طور که ابوریه خود بدان تصریح دارد، در آنجا که می‌گوید: شیعه می‌گوید: اولین کسی که

^۱ «أضواء على السنة المحمدية، أو دفاع عن الحديث» طبع سوّم دار المعارف مصر، ص ۹۴ تا ص ۹۶.

حدیث را گردآوری کرد و در ابواب مختلف مرتب ساخت ابو رافع مولای رسول الله بود^۱؛ و وی دارای کتابی است در سنن و احکام و قضایا. شیعه می‌گوید: از ابو رافع مُقَدَّم تر در ترتیب ابواب الحدیث و جمع آن در ابواب کسی نیست.^۲

و عالم کبیر محمد حسین آل کاشف الغطاء

نجفی در کتاب خود به نام

^۱ یعنی ابو رافع غلام رسول خدا بود، و اسم او اسلم بود در ابتدا بنده عباس بن عبد المطلب بود و او را به رسول اکرم بخشید و او برای رسول الله منبری ساخت از اثل الغابة. و کنیز رسول خدا: سلمی در نکاح ابو رافع بود و برای وی عبید الله بن ابي رافع را زائید که او کاتب امیر المؤمنین علیه السلام شد. (اثل درختی است شبیه طرفاء که دارای چوبی محکم است و از آن کاسه و بشقاب می‌سازند. و غابه به معنی نیزار است یعنی از نوع درختی که نامش اثل بود و در نیزار روئیده بود.)

^۲ ص ۲۷ و ص ۲۸ از کتاب «الشیعة و فنون الإسلام» لمؤلفه سید حسن صدر از علمای عراق، مطبوعه عرفان، صیدا سنه ۱۳۳۱.

«المطالعات و المراجعات و الرُدُود»^۱ می گوید:

اوّل کسی که حدیث را در اسلام تدوین کرد پسر ابو رافع کاتب امیر المؤمنین علیه السّلام و خازن او بر بیت المال بوده است. و لیکن حقّ آن است که: اوّل کسی که تدوین حدیث نمود، خود امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بود همچنان که خبر صحیفه در صحیحین (صحیح بخاری و مسلم) بر آن دلالت دارد.^۲

از جمله کلام ابو زَیْه بر صحیفه امیر المؤمنین مطلبی است که آن را از سید رشید رضا نقل می کند. او می گوید: نَخْتِمُ هَذَا الْمَوْضُوعَ بِكَلِمَةٍ قِيَمَةٍ لِلْعَلَامَةِ السَّيِّدِ رَشِيدِ رِضَا رَحِمَهُ اللهُ:

بعضی از خبرهای واحد حجّت می باشند بر کسی که ثابت شود نزد او و دلش بدان مطمئن گردد؛ امّا بر غیر او حجّت نیست به طوری که برای وی واجب العمل باشد. و به همین علّت صحابه جمیع احادیثی را که می شنیدند و بدان دعوت می شدند

^۱ ص ۵۶. [تعلیقه

^۲ «أضواء علی السّنة المحمديّة» ص ۲۷۲ و ص ۳۷۹.

نمی‌نوشتند؛ با آنکه ایشان دعوت می‌کردند به متابعت قرآن و عمل به آن و به سنت عملیه متبّع مبینه که قرآن را تفسیر می‌نمود؛ مگر مقدار خیلی از بیان سنت مانند صحیفه علی رضی الله عنه که مشتمل بود بر بعضی احکام مانند دیه، و آزاد کردن اسیر، و حرم قرار دادن برای مدینه مثل مکه تا آخر.^۱ آری اَبُو رِیَه حَقّ دارد، چرا که این روایات را از مصادر عامّه همچون بخاری و مسلم تخریج کرده است؛ و عناد ایشان در حذف، و تقطیع، و تحریف، و إسقاط حدیث امیر المؤمنین علیه السّلام به پایه‌ای است که امروزه بر احدی حتّی بر بسیاری از علماء با انصاف اهل سنت پوشیده نیست.

روایات شیعه درباره صحیفه دیات

اگر اَبُو رِیَه در این مطالب به کتب شیعه مراجعه می‌کرد، به قدری برای وی روشن بود که **كَالشَّمْسِ فِي السَّمَاءِ الضَّاحِيَةِ** خودش بدین حقیقت اعتراف می‌نمود.

^۱ همان

همچنان که رئیس المحدثین صاحب دائرة

المعارف کبیر شیعه جدُّنا الاعلی من جانب امِّ الوالد:

محمد باقر مجلسی قدس سره در کتاب «بحار

الانوار» از کتاب «بصائر الدرّجات» روایت کرده است

از محمد بن الحسین، از جعفر بن بشیر، از محمد بن

الفضیل، از بکر بن کرب صیرفی که گفت: شنیدم

حضرت امام صادق علیه السلام میفرمود:

مَا هُمْ وَ لَكُمْ؟ وَ مَا يَرِيدُونَ مِنْكُمْ وَ مَا

يَعِيبُونَكُمْ؟! يَقُولُونَ: الرَّافِضَةُ! نَعَمْ وَ اللَّهُ رَفَضْتُمْ

الْكَذِبَ وَ اتَّبَعْتُمُ الْحَقَّ. أَمَا وَ اللَّهُ إِنَّ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ

إِلَى أَحَدٍ، وَ النَّاسُ يُحْتَاجُونَ إِلَيْنَا.

إِنَّ عِنْدَنَا الْكِتَابَ بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ خَطُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ، صَحِيفَةٌ طُولُهَا

سَبْعُونَ ذِرَاعًا، فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ.^۱

«درگیری شما و آنان در چیست؟! و چه از

شما میخواهند؟ و چه عیبی از شما می گیرند؟!

می گویند: شما رافضی هستید! آری سوگند بخدا

^۱ «بحار الانوار» از طبع کمپانی: ج ۷، ص ۲۸۳، و از طبع حیدری: ج ۲۶،

ص ۳۶، حدیث ۶۶، از «بصائر الدرّجات» ص ۴۱.

شما دروغ را رفض کردید! و از حقّ متابعت نمودید!
سوگند بخدا تحقیقاً نزد ما چیزی است که با آن
نیازی به اُحدی نداریم و مردم به ما نیاز دارند!

تحقیقاً نزد ما کتابی است به املاء رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلّم و خطّ علی علیه السّلام با
دست خودش. صحیفه‌ای است که طولش هفتاد
ذراع است، و در آن هر حلالی و هر حرامی موجود
می‌باشد.»

و أيضاً در «بصائر الدرّجات» با سند متصل
خود از ابو اَراکه روایت میکند که گفت: ما با علی
علیه السّلام در مسکن بودیم و با رفقای خود گفتگو
داشتیم که: علیّ علیه السّلام از رسول خدا صلی الله
علیه و آله شمشیر را به ارث برده است؛ و بعضی
گفتند: بَغْلَة رسول الله را (استر او را) و بعضی گفتند:
صحیفه‌ای را که در حمایل شمشیر اوست؛ که ناگهان
در این حال که ما گرم سخن درباره او بودیم، او وارد
شد و گفت:

وَ أَيْمُ اللَّهِ لَوْ أَنْشَطُ وَ يُؤْذَنُ لِحَدَّثِكُمْ حَتَّى يُحُولَ
الْحَوْلُ لَا أَعِيدُ حَرْفًا.

وَ أَيْمُ اللَّهِ إِنَّ عِنْدِي لَصُحُفًا كَثِيرَةً قَطَائِعِ رَسُولِ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ إِنَّ فِيهَا

لَصَحِيفَةً يُقَالُ لَهَا: الْعَيْطَةُ؛^۲ وَ مَا وَرَدَ عَلَى الْعَرَبِ

أَشَدَّ عَلَيْهِمْ مِنْهَا، وَ إِنَّ فِيهَا لَسِتِّينَ قَبِيلَةً مِنَ الْعَرَبِ بِمَهْرَجَةٍ

(مُبَهَّرَجَةٌ - ظ، كما في «البصائر») مَا لَهَا فِي دِينِ اللَّهِ مِنْ

نَصِيبٍ.

و قسم به خدا اگر با نشاط گردم و به من

اجازه داده شود، برای شما در مدت سال به قدری

حدیث بیان کنم تا سال سپری شود و سال دیگر

درآید و من در این احادیث یک حرف را تکرار

نموده باشم!

و قسم به خدا نزد من صحیفه‌های بسیاری

است که آنها قطائع رسول اکرم صلی الله علیه و آله

و سلم و اهل بیت او می باشد، و در میان آن صحائف،

صحیفه‌ای است که آن را عَيْطَةُ (عَبَيْطَةُ) نامند؛ و بر

عرب وارد نشده است حادثه‌ای شدیدتر از آن

صحیفه! و در آن صحیفه است شصت قبيله از عرب

^۱ قطیعه به معنی زمین خراج است و جمع آن قطائع.

^۲ در نسخه «بحار» کمپانی عیطة، و در طبع حیدری عبیطة مضبوط است.

که مردم بدون ارزش و فرومایه هستند و بهره و نصیبی از دین خدا ندارند.»

مجلسی در بیان خود از «قاموس» نقل نموده است که: **بَهْرَجَ** به معنی باطل و پست و بدون مقدار و مباح است. و **بَهْرَجَةَ** عبارت است از خارج کردن چیزی از جاده معتدل به غیر آن. و **مُبَهْرَجَ** از آبها به آبی گویند که: **مُهْمَلٌ** و رها است و کسی را از آن منع نمی‌کنند. و **مُبَهْرَجَ** از خونها به خون هدر گویند.^۱

صحیفه فرائض چهارمین تدوین امیرالمومنین

علیه السلام

۴ - صَحِيفَةُ الْفَرَايِضِ يَآ صَحِيفَةُ كِتَابِ الْفَرَايِضِ

يَآ فَرَايِضُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مجلسی رضی الله عنه در «بحار الانوار» از «بصائر الدرّجات» از محمد بن الحسین، از جعفر بن بشیر، از حسین، از ابو مخلد، از عبد الملک روایت کرده است که او گفت:

دَعَا أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكِتَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ

^۱ همین مصدر از طبع کمپانی: ص ۲۸۳، و از طبع حیدری: ص ۳۷، حدیث ۶۷، از «بصائر الدرّجات» ص ۴۱.

السَّلَامُ فَجَاءَ بِهِ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَ مَثَلِ الرَّجُلِ
مَطْوِيٍّ، فَإِذَا فِيهِ: إِنَّ النِّسَاءَ لَيْسَ هُنَّ مِنْ عِقَارِ الرَّجُلِ إِذَا
هُوَ تُوْفِي عَنْهَا شَيْءٌ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذَا وَ
اللَّهُ خَطُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ وَ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ!

«حضرت امام محمد باقر عليه السلام كتاب

على عليه السلام را طلبيدند، پس حضرت صادق
عليه السلام آن را كه مانند رانِ مرد بود آوردند، و در
آن بود: زنهائی كه شوهرانشان بميرند از اراضى آنان
ارث نمى برند. حضرت باقر عليه السلام فرمودند:
قسم به خدا اين خطّ على عليه السلام با دست خود
و املاء رسول الله صلى الله عليه و آله مى باشد!»

آية الله سيد محسن أمين عاملی گوید اين

كتاب به همين عناوينى كه آورديم وارد شده است؛
همان طور كه در روايات با همين تعابير آمده است؛
و محتمل است آنكه مراد از كتاب على كه در برخى

^۱ همين مصدر، از طبع كمپانى: ص ۲۸۷، و از طبع حيدرى: ص ۵۱، حديث
۱۰۱؛ و «بصائر الدرّجات» ص ۴۵. و نيز در «وسائل» (ج ۱۷، ص ۵۲۲) اين
روايت را آورده و در آن بجای مطوى، مطويّاً و بجای إذا هو توفى عنها، إذا
توفى عنها آمده است.

اخبار وارد شده است همان باشد؛ و محتمل است که غیر آن باشد.

این کتاب أيضاً نزد ائمه علیهم السلام بوده، و ثقات از اصحاب آن را مشاهده نموده‌اند و بسیاری از روایات و محتویات آن در کتب شیعه به روایت ثقات از ثقات تا امروز نقل گردیده است.

این کتاب نزد حضرت باقر علیه السلام بوده است. شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی در «کافی» از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از جمیل بن درّاج، از زراره روایت میکند که گفت: حضرت ابو جعفر امر کردند حضرت ابو عبد الله را، پس مرا به قرائت صحیفه فرائض واداشتند. من دیدم: جُلّ آنچه در آن است بر چهار سهم است.

و کلینی أيضاً روایت می‌نماید از ابو علی اشعری از عمر بن اذینه^۱ از محمد بن مسلم که گفت: اَقْرَأَنِي أَبُو

^۱ در مصدر این طور آمده است؛ و لیکن صحیح آن اینست: و شیخ طوسی روایت می‌نماید از یونس بن عبد الرحمن از عمر بن اذینه - تا آخر. («وسائل الشیعة» کتاب الفرائض و الموارث، باب ۶ از ابواب موجبات الإرث، حدیث ۱۱، و از طبع ۲۰ جلدی: ج ۱۷، ص ۴۲۳، از «تهذیب الاحکام» ج ۹، ص ۲۴۷، ح ۱) (م).

جَعْفَرِ صَحِيفَةَ كِتَابِ الْفَرَائِضِ الَّتِي هِيَ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَخَطُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ
فَإِذَا فِيهَا: إِنَّ السَّهَامَ لَا تَعُولُ.

«حضرت أبو جعفر مرا به قرائت صحیفه

کتاب فرائض که املاء رسول اکرم صلی الله علیه و
آله و سلم و خطّ علی علیه السلام با دستش بود
و داشت؛ پس در آن بود که: در سهام میراث، عول
پیدا نمی شود.»

در اینجا مرحوم امین روایت دیگری را از محمد بن علی بن بابویه^۱، و دو روایت دیگر از کلینی^۲، و یک روایت دیگر از شیخ ابو جعفر طوسی^۳ از ابواب مختلف کتاب ارث آورده است که دلالت دارد بر اینکه ثقاتی از اصحاب این کتاب را نزد ائمه علیهم السّلام مشاهده نموده و حدیثی را در آن خوانده و نقل نموده‌اند و یا اینکه امام علیه السّلام حدیثی را از روی آن برای راوی خوانده‌اند.

سپس گوید: پس از حضرت باقر این کتاب نزد حضرت صادق علیهما سلام بوده است.

شیخ ابو جعفر طوسی با اسناد خود از علی بن حسن بن فضّال، از علی بن اسباط، از محمد بن عمران [حمران - صح]، از زراره روایت میکند که گفت: أرانی أبو عبد الله عليه السّلام صحيفَةَ الفرائضِ فإذا فيها -

^۱ «وسائل الشیعه» کتاب الفرائض و الموارث، باب ۱۶ از ابواب میراث الابوین و الاولاد، حدیث، و از طبع جلدی: ج، ص و ص، از «من لا یحضره الفقیه» ج ۴، ص ۱۹۲.

^۲ همان مصدر، باب ۱۷ از ابواب میراث الابوین و الاولاد، حدیث ۱ و ۲، ص ۴۶۳ و ص ۴۶۴، از «کافی» ج ۷، ص ۹۳ و ص ۹۴، ح ۱ و ۲.

^۳ همان مصدر، باب ۳ از ابواب میراث الازواج، حدیث ۲، ص ۵۱۲، از «تهذیب الاحکام» ج ۹، ص ۲۹۴، ح ۱۲.

«حضرت صادق علیه السلام صحیفه فرائض

را به من نشان دادند، پس در آن بود که: - تا آخر

حدیث.»

و ظاهراً این صحیفه همان صحیفه‌ای است

که نزد حضرت باقر علیه السلام بوده است.

کلینی روایت می‌نماید از علی بن ابراهیم، از

پدرش، از ابن ابی عمیر از ابو ایوب، از محمد بن مسلم

که گفت: نَشَرَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَحِيفَةً فَأَوَّلُ مَا

تَلَقَّانِي فِيهَا: ابْنُ أَخٍ وَ جَدُّ الْمَالِ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ (إِلَى أَنْ قَالَ)

فَقَالَ: إِنَّ هَذَا الْكِتَابَ بِخَطِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِمْلَاءِ

رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

«حضرت امام محمد باقر علیه السلام برای

من صحیفه‌ای را گسترده‌اند، و اولین چیزی

^۱ همان مصدر، باب ۱۷ از أبواب میراث الابوين و الاولاد، حدیث ۵، ص ۴۶۴، از «تهذیب» ج ۹، ص ۲۷۳، ح ۹؛ و نیز باب ۶ از أبواب میراث الإخوة و الاجداد، حدیث ۲۱، ص ۴۹۳، از «تهذیب» ج ۹، ص ۳۰۶، ح ۱۶، و «الاستبصار» ج ۴، ص ۱۵۸.

که در آن به چشم من خورد این بود که: پسر برادر و جدّ چنانچه وارث باشند، مال متوفی میان آن دو به طور نصف قسمت می شود....»

و کلینی ایضاً با سند دیگر از محمد بن مسلم آورده است که قال: نَظَرْتُ إِلَى صَحِيفَةٍ يَنْظُرُ فِيهَا أَبُو جَعْفَرٍ فَقَرَأْتُ فِيهَا مَكْتُوباً: ابْنُ أَخٍ وَ جَدُّ الْمَالِ بَيْنَهُمَا سَوَاءٌ (إِلَى أَنْ قَالَ:): فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: أَمَا إِنَّهُ إِمْلَأْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مِنْ فِيهِ وَ خَطُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ!

و صفار در «بصائر الدرّجات» با سند خود، از سلیمان بن خالد، از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند (تا آنکه می گوید): فَلَیْخُرْجُوا قَضَايَا عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ فَرَائِضَهُ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ - الحدیث.

«بنابراین اگر آنان راست میگویند: باید قضايا و فرائض علی علیه السلام را بیاورند و إرائه بدهند» - تا آخر حدیث.

و ظاهراً مراد حضرت، بنی الحسن می باشند؛ و مراد از قضايا (قضاوتها)، یا قضاوتهای آن حضرت در فرائض و مواریث است، یا مطلق قضاوتهای وی.

بنابراین در آن زمان تدوین شده بوده و نزد آل

علی علیهم السلام بوده است.^۱

پنجمین تدوین امیرالمومنین علیه السلام

۵ - کتاب السُّنِّین

آیه الله سید محسن امین عاملی رضی الله عنه

کتابی را برای امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده است

که در آن شصت نوع از انواع علوم قرآن را آن

حضرت املاء فرموده است؛ و از برای هر یک از آنها

مثالی به خصوص ذکر نموده است. و این کتاب

حکم اصل را دارد برای هر کس که در انواع علوم

قرآن چیزی نوشته است.

مجلسی در «بحار الانوار» این کتاب را از ابو

عبد الله محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی در

تفسیرش بر قرآن نقل نموده است، و نعمانی آن را از

حافظ ابن عُقْدَه با سند متصل خود از حضرت صادق

جعفر بن محمد علیهما سلام روایت کرده است که

آن حضرت آن

^۱ «أعیان الشَّیْعة» جلد اوّل، قسمت اوّل، ص ۳۵۰ تا ص ۳۵۲ از طبع ثانی، سنه ۱۳۶۳ قمری، مطبعه ابن زیدون دمشق.

را به حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام نسبت داده‌اند. این کتاب به قطع کامل بالغ بر سیزده ورقه مگر ربع ورقه می‌باشد، و هر صفحه از آن ۲۷ سطر است که هر سطر ۲۳ کلمه دارد.

رافعی در کتاب خود: «إِعْجَازُ الْقُرْآنِ» اشاره بدین کتاب میکند و میگوید: شیعه گمان دارد که: علی شصت نوع از انواع علوم قرآن را املاء کرده است، و برای هر یک از آنها مثالی بخصوصه ذکر نموده است؛ و این در کتابی است که از امیر المؤمنین با طرق عدیده‌ای روایت می‌کنند و تا امروز در دست شیعه می‌باشد.

آنگاه می‌گوید: و این گفتار گرچه بر حسب ظاهر، قریب به نظر می‌رسد غَیْرَ أَنَّهُ بِالْحِیْلَةِ عَلَی تَقْرِیْبِهِ مِنَ الْحَقِیْقَةِ صَارَ أَبْعَدَ مِنْهَا وَ أَمْحَضَ فِی الزَّعْمِ - اه - .

«مگر آنکه این کلام بواسطه حیل‌های که در قریب نشان دادن آن به حقیقت بکار رفته است، از حقیقت دورتر گشته و در پندار و خیال بهتر جا گرفته است.»

و ما گمان می‌کنیم با این عبارتش اشاره به

کتاب «الشَّيْعَةُ وَ فَنُونُ الْإِسْلَامِ» کرده است که در دو جای آن، این عبارت ذکر گردیده است، ولیکن نفس رافعی به او اجازه نمیدهد که بدین کتاب اعتراف نماید و اذعان نماید که: علی علیه السَّلام که باب مدینه علم مصطفی صلی الله علیه و آله است شصت نوع از انواع علوم قرآن را در کتابی که شیعه آن را با اسانید خود روایت می نماید و در دستشان تا امروز می باشد، املاء کرده باشد، و این گفتار را حيله‌ای برای نزدیک ساختن آن به حقیقت قرار داده است.

یا سُبْحَانَ اللَّهِ! چگونه ممکن نیست مثل این کتاب از أمير المؤمنين و سيد العلماء و الموحّدين و وارث علوم خیر النّبیین صلی الله علیه و آله و کسی که رسول خدا در حقّ او فرمود: **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا**، صادر گردد؟!

و چگونه امکان دارد رافعی آن را تصدیق کند در جائی که راویان آن شیعه هستند و آن کتاب تا امروز در دستشان موجود باشد؟! بلکه خود رافعی به واسطه حيله کردن برای قریب ساختن کلام خود به حقیقت، از حقیقت دورتر شده است.

آیا رافعی این را تصدیق نمی‌کند در حالی که
در حاشیه همین کتاب «اعجاز القرآن» می‌گوید:
بعضی از محققین مشایخ صوفیه دقائقی در تفسیر
دارند به جهت

روح بلندشان و نور باطنشان که برای غیرشان
اتفاق نمی‌افتد. از ایشان است امام سلطان حنفی
صاحب مقام مشهور در قاهره.

روزی شیخ الإسلام بلقینی شنید که: وی
تفسیر آیه‌ای را می‌نماید، و سپس گفت: من چهل
تفسیر را مطالعه کرده‌ام و هیچ یک از این دقائق را در
آن ندیده‌ام - اه.

رافعی در حاشیه همین کتابش از بعضی از
علماء نقل کرده که او از قرآن کریم استخراج نموده
است که: کلام خداوند تعالی:

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ
سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا^۱ اشاره است به
تصویر شمسی.

و کلام خداوند تعالی: **ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ
وَهِيَ دُخَانٌ**^۲ اشاره است به آنکه: ماده این عالم کون،
اثیر می‌باشد.

و کلام خداوند تعالی درباره آسمانها و زمین:

^۱ آیه ۴۵، از سوره ۲۵: فرقان.

^۲ آیه ۱۱، از سوره ۴۱: فصلت.

كَانَتْ رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا^۱ اشاره است به آنکه: زمین از منظومه شمسی جدا گردیده است.

و کلام خداوند تعالی: **وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ**

شَيْءٍ حَيٍّ^۲ اشاره است به آنکه: حیات جمادات به آب متبلور است.^۳

و کلام خداوند تعالی: **فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ**

نَبَاتٍ شَتَّى^۴ دلیل است: بر تلقیح در میان نباتات - إلى غیر ذلک.

آری این مطالب از علومی که قرآن محتوی آن

است بعید نمی‌باشد، در صورتی که میدانیم که: **إِنَّ فِيهِ**

تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ^۵؛ و لیکن سخن ما در این است که کسی

که این

مطالب را تصدیق می‌کند چگونه برای وی گران

است که تصدیق نماید که **علیّ** امیر المؤمنین علیه

^۱ آیه ۳۰، از سوره ۲۱: انبیاء.

^۲ آیه ۳۰، از سوره ۲۱: انبیاء.

^۳ این بنا بر آن است که **كُلُّ شَيْءٍ حَيًّا** خوانده شود؛ ولی آیه **كُلُّ شَيْءٍ حَيٍّ** است، یعنی هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم (آفریدیم)، نه آنکه هر چیز را از آب زنده کردیم.

^۴ آیه ۵۳، از سوره ۲۰: طه.

^۵ اقتباس از آیه ۸۹، از سوره ۱۶: نحل.

السّلام شصت نوع از علوم قرآن را املاء نموده
است؟

ردّ علامه امین بر رافعی درباره کتاب ستین

در اینجا آیه الله امین عاملی میفرماید: ما
مناسب دیدیم که سند خود به این کتاب را که با آن
سند این کتاب را به طور اجازه از مشایخ خودمان تا
متّصل گردد به اهل بیت نبوتّ علیهم السّلام روایت
می‌کنیم، ذکر کنیم و مقداری از کتاب را بیاوریم.

سپس میگوید: ما تا ابن عقده که راوی این
کتاب با سند خود از حضرت امام جعفر صادق علیه
السّلام است، و آن حضرت آن را اسناد به امیر
المؤمنین علیه السّلام میدهند، چند طریق داریم که از
همه آنها در اینجا فقط یک طریق را برای اتّصال سند
به او ذکر می‌نمائیم.

در اینجا مرحوم امین با بیان سلسله سند متّصل
خود تا ابن عقده، و از وی تا اسمعیل ابن جابر که از
حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌نماید، مفصّلاً و
مشروحاً اسامی علماء واقع در سلسله روایت را یکایک
مُعَنَّناً ذکر می‌کند، تا آنکه حضرت صادق أبو عبد الله

جعفر بن محمد علیهما سلام میفرماید: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَخَتَمَ بِهِ
الْأَنْبِيَاءَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ، وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا فَخَتَمَ بِهِ الْكُتُبَ
فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ. أَحَلَّ فِيهِ حَلَالًا وَ حَرَّمَ حَرَامًا. فَحَلَالُهُ
حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ، وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ.

در اینجا مرحوم امین تمام ستین مورد یعنی
شصت مورد را با اختصارِ بعضی از آنها طبق الفاظ
روایت ذکر می‌کند؛ پس از آن آیاتی را راجع به ناسخ
و منسوخ که در این روایت از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بیان شده است ذکر می‌کند، مانند حکم
زنای زن در جاهلیت که در خانه حبس می‌شد تا
بمیرد و زنای مرد که مورد شتم و آزار و نفی از
مجالس بود، و نسخ آن به آیه: اجراء حدّ زنا بر زن و
مرد در قرآن کریم؛

و مانند مقدار عده زنان که در جاهلیت یک
سال تمام بود، و فسخ شد به آیه‌ای که آن را برای
آنان چهار ماه و ده روز معین کرد؛

و مانند حکم مدارا و تحمّل اذیتهای مشرکین
که به آیات جهاد نسخ شد؛

و مانند وجوب قتال بر مسلمین در وقتی که
در برابر یک تن از آنها ده تن از کافرین بودند، و نسخ
آن به آیه وجوب قتال فقط در وقتی که در برابر یک
تن از آنها دو نفر از کافرین باشند؛

و مانند حکم به ارث بردن مسلمین از هم بنا بر
اساس اخوَّت دینی؛ و نسخ آن به حکم ارث بنا بر
اساس خویشاوندی و قرابت رحمت؛

و مانند آیات وجوب نماز به سمت قبله و
مسجد الحرام که نسخ وجوب صلوة را به سوی بیت
المقدس نمود؛

و مانند آیات قصاص که نسخ حکم تورات را
کرد؛

و مانند نسخ احکام شاقّه‌ای که بر بنی اسرائیل
واجب بوده است؛

و مانند نسخ حکم به وجوب خودداری از
مباشرت با زنان و اکل و شرب در شبهای ماه مبارک
رمضان، به آیه جواز اکل و شرب و آمیزش با زنان
در شبها تا طلوع فجر صادق؛

و بسیاری دیگر از آیات منسوخه به احکام
قرآنیه جدیده؛

و بیان مثالهایی از مُحکَم و متشابه و مثالهایی
از آیاتی که ظاهرش عموم، و مراد از آنها خصوص
می‌باشد؛ و آیاتی که ظاهرش خصوص و مراد از آنها

عموم هستند؛ و آیاتی که لفظش ماضی و معنی آنها مستقبل است؛ و آیات عزائم و آیات ترخیص، و احتجاج بر مُلجِدین و ردّ بر عبادت کنندگان اَصنام و ثنویه، و زنادقه و دهریه و نصاری و غیر ذلک از آنچه صاحب کتاب «أعیان الشّیعة» به تفصیل ذکر نموده است و حاوی مطالب رشیق و انیق می‌باشد ولی ما در اینجا به جهت رعایت اختصار به اصول آنها اکتفا نمودیم.^۱

۶ - کتاب حضرت به مالک اشتر و محمد بن

الْحَنْفِیة

این دو کتاب که صدورش از حضرت قطعی است، و اوّلی را در «نهج البلاغة» ذکر کرده است؛ و دوّمی را صاحب «أعیان» در ترجمه احوال اَصْبَغ بن نُبَاتَه نقل نموده است، و سائر کتب حضرت را که در «نهج البلاغة» و غیر آن وارد است

^۱ «أعیان الشّیعة» طبع ثانی، مطبعه ابن زیدون دمشق، سنه ۱۳۶۳، قسمت اوّل از جلد اوّل، ص ۳۱۸ تا ص ۳۳۰.

می‌توان مجموعاً از مُدَوَّنَات و مُصَنَّفَات حضرت
به شمار آورد؛ چرا که نامه‌هایی است که با دست
مبارک خود به خطّ خود نوشته‌اند.

مصحف فاطمه سلام الله علیها از مدوّنات علی

علیه السلام است

مرحوم امین همه اینها و بعضی از کتب
حضرت را که در احکام فقه نوشته‌اند جدا جدا
محاسبه کرده و با مصحف فاطمه مجموع مؤلفاتش
را به دوازده عدد بالغ گردانیده است؛ ولی ما در اینجا
به واسطه ادغام بعضی در بعضی، و عدم ذکر بعضی
به جهت اختصار به همین مقدار اکتفا نمودیم. و

۷ - مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلِيهَا السَّلَامُ يَا كِتَابُ

فاطمه

را که از کتب معتبره و مسلّمه به خطّ خود آن
حضرت بوده است، پایان کتب مُدَوَّنَه و مُصَنَّفَه او در
ردیف إحصاء و شمارش قرار دادیم، بِحَوْلِهِ و قُوَّتِهِ
و لَا حَوْلَ و لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

روایات درباره هویت مصحف فاطمه سلام

الله علیها

مجلسی در «بحار الانوار» از «بصائر

الدَّرَجَات» روایات بسیاری را بیان می‌کند که آن حضرت کتابی داشتند به نام مصحف فاطمه و به خط حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بوده است؛ و در کثیری از این اخبار وارد است که: در آن مصحف چیزی از قرآن موجود نبوده است.

مثل آنچه از «بصائر الدَّرَجَات» از عبّاد بن

سلیمان، از سعد، از علی بن ابی حمزه از عبد صالح علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: عِنْدِي مُصْحَفُ فَاطِمَةَ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ.^۱

«حضرت امام موسی بن جعفر علیهما سلام

فرمودند: در نزد من مصحف فاطمه می‌باشد که در آن چیزی از قرآن یافت نمی‌گردد.»

و در بعضی وارد است که: آن گفتار جبرائیل

بوده است که امیر المؤمنین علیه السّلام به

^۱ «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۷، ص ۲۸۵، و طبع حیدری ج ۲۶، ص ۴۵، حدیث ۷۹ و «بصائر الدَّرَجَات» ص ۴۲.

خطّ خود می نوشتند؛ مثل روایت «بصائر

الدّرجات» از حضرت صادق علیه السّلام تا می رسد

بدینجا که می گوید:

قَالَ لَهُ: فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ؟! فَسَكَتَ طَوِيلًا ثُمَّ

قَالَ: إِنَّكُمْ لَتَبَحْثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَ عَمَّا لَا تُرِيدُونَ! إِنَّ

فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خَمْسَةَ

وَ سَبْعِينَ يَوْمًا، وَ قَدْ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا، وَ

كَانَ جَبْرَيْئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْتِيهَا فَيَحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا

وَ يَطِيبُ نَفْسَهَا وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ وَ يُخْبِرُهَا بِمَا

يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا، وَ كَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْتُبُ

ذَلِكَ. فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ.^۱

«راوی به آن حضرت گفت: پس مُصْحَفُ

فاطمه کدام است؟!»

حضرت پس از سکوت طویلی گفتند: شما

بحث می کنید از چیزهایی که برای شما فایده دارد و

خواستنش لازم است، و از چیزهایی که برای شما

^۱ «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۷، ص ۲۸۵، و طبع حیدری ج ۲۶، ص ۴۱، حدیث ۷۲. و «بصائر الدّرجات» ص ۴۲.

فایده ندارد و سؤال آن برای شما ضرورتی ندارد!
 فاطمه علیها السّلام پس از پدرش هفتاد و پنج روز
 در دنیا مکث نمود، و بر فراق پدر غصّه و حُزن
 شدیدی بر او عارض می‌گشت، و جبرائیل علیه
 السّلام به نزد او می‌آمد و تسلیت و دل‌داری و تعزیت
 خوبی بر فراق پدرش برای او می‌گفت، و جان فاطمه
 را خوشحال و بشاش می‌کرد، و از پدرش و محلّ
 پدرش به او خبر می‌داد و او را از آنچه پس از این بر
 ذرّیه‌اش وارد می‌شود با خبر می‌ساخت، و علی علیه
 السّلام آن را می‌نوشت. و این است مصحف فاطمه!
 و در بعضی وارد است که: خداوند فرشته‌ای
 را می‌فرستاد و امیر المؤمنین علیه السّلام می‌نوشتند.
 مثل آنچه مجلسی از «بصائر الدّرجات» از احمد بن
 محمّد، از عمر بن عبد العزیز، از حمّاد بن عثمان
 روایت می‌نماید که گفت: از حضرت صادق علیه
 السّلام شنیدم که می‌فرمود:

تَظْهَرُ الزَّنَادِقَةُ سَنَةَ ثَمَانِيَةٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ. وَ ذَلِكَ

لَانِي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ

فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَام. قَالَ: فَقُلْتُ: وَ مَا مُصْحَفٌ

فَاطِمَةَ؟!!

فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَ آلَهُ دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا

يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ. فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا مَلَكًا يَسْأَلُ عَنْهَا

غَمَّهَا وَ يَحْدِثُهَا.

فَشَكَتْ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام.

فَقَالَ لَهَا: إِذَا أَحْسَتِ بِذَلِكَ وَ سَمِعْتَ الصَّوْتَ قُولِي لِي.

فَاعْلَمْتَهُ؛ فَجَعَلَ يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَ حَتَّى أَثْبَتَ مِنْ ذَلِكَ

مُصْحَفًا.

قَالَ: ثُمَّ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ، وَ

لَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ.

«زناده در سنه صد و بیست و هشتم ظهور

می کنند، به علت آنکه من در مُصْحَفِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا

السَّلَامِ نظر کردم. راوی می گوید: من گفتم: مُصْحَفِ

فاطمه کدام است؟!!

فرمود: خداوند تبارک و تعالی چون روح

پیغمبرش صلی الله علیه و آله را به سوی خود قبض

نمود، بر فاطمه به قدری اندوه و غم وارد شد که غیر از خداوند عزّ و جلّ کس نداند. در این حال خداوند مَلکی را فرستاد تا غم و غصّه وی را تسلیت و آرامش بخشد و با او به گفتگو پردازد. فاطمه علیها السّلام جریان حال خود را به علی علیه السّلام عرضه داشت. امیر المؤمنین علیه السّلام بدو گفت: چون احساس این امر را نمودی و صدای فرشته را شنیدی، مرا آگاه کن. فلهدا فاطمه او را آگاه می کرد، و علی علیه السّلام شروع کرد به نوشتن و هر چه را که می شنید، می نوشت تا به حدّی که از آن مُصَحَفی به وجود آمد.

راوی می گوید: سپس حضرت گفت: آگاه باشید که: در آن از علم حلال و حرام چیزی نمی باشد و لیکن در آن علم حوادث و وقایع آینده است.»

مجلسی در بیان خود آورده است: در «قاموس»

گوید: أَحَسَّتُ و أَحَسَيْتُ و أَحَسْتُ با سین بدون تکرار که از شواذّ تخفیف به شمار می آید، به معنی ظَنَنْتُ و وَجَدْتُ و أَبْصَرْتُ و عَلِمْتُ می باشد. و الشَّيْءُ:

و در بعضی وارد است که: آن مصحف کلام

خداست که آن را بر فاطمه فرومی فرستاد، و حضرت

رسول املاء می نمود و حضرت امیرالمؤمنین - علیهم

الصَّلَاةُ و السَّلَامُ أجمعین - با خطّ خود می نوشتند؛ مثل

آنچه که مجلسی از «بصائر الدرجات» با سند متصل خود

از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: حضرت

امام جعفر صادق علیه السَّلَامُ به اقوامی که نزد وی

می آمدند و از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله از

خود باقی گذاشتند و به علی علیه السَّلَامُ ردّ کردند، و

از آنچه علی علیه السَّلَامُ از خود باقی گذاشت و به

حسن ردّ کرد، می پرسیدند، گفتند: وَ لَقَدْ خَلَّفَ رَسُولُ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عِنْدَنَا جِلْدًا مَا هُوَ جِلْدٌ جَمَالٍ وَ

لَا جِلْدَ ثَوْرٍ وَ لَا جِلْدَ بَقْرَةٍ إِلَّا إِهَابَ شَاةٍ، فِيهَا كُلُّ مَا

يُحْتَاجُ إِلَيْهِ حَتَّى أَرُشُ الْخُدْشِ وَ الظُّفْرِ.

وَ خَلَّفَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ مُصْحَفًا مَا هُوَ

^۱ همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۵ و از طبع حیدری ص ۴۴، حدیث ۷۷. و «بصائر الدرجات» ص ۴۳.

قُرْآنٌ، وَ لَكِنَّهُ كَلَامٌ مِّنْ كَلَامِ اللَّهِ أَنْزَلَهُ عَلَيْهَا، إِمْلَاءُ
رَسُولِ اللَّهِ وَ خَطُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

«و هر آینه تحقیقاً رسول اکرم صلی الله علیه

و آله در نزد ما پوستی را به یادگار گذاشت که آن
پوست شتران نبود، و پوست گاو نر نبود، و پوست
گاو ماده نبود مگر پوست دَبَّاغی نشده گوسپندی بود
که در آن تمام چیزهائی که بدان نیاز است حتی
غَرَامت و دیه خراش پوست و ناخن وجود دارد.

و فاطمه علیها السَّلَام از خود به یادگار

گذاشت مصحفی را که قرآن نبود، و لیکن از کلام
خداوند بود که آن را بر فاطمه فر فرستاده بود. آن
املاء رسول الله و خطُّ علی علیه السَّلَام بود.»

مجلسی در بیان خود دارد: فیروزآبادی گفته

است: إِهَابٌ بِرِوْزَنِ كِتَابِ عِبَارَتِ اسْتِ از پوست یا
پوست دَبَّاغی نشده. و مراد از رسول الله در اینجا
جبرئیل علیه السَّلَام می باشد.^۱

این از جهت املاء کننده مصحف فاطمه؛ و

^۱ همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۵، و از طبع حیدری ص ۴۱ و ص ۴۲
حدیث ۷۳. و «بصائر الدرّجات» ص ۴۲ و ۴۴.

امّا از جهت مَتْن و مُفَاد، در روایات وارده دیدیم که:
قرآن نیست و از حلال و حرام نیست، فقط راجع به
حوادث و

وقایعی است که در آینده تحقق می‌پذیرد، و موجب تسلیت و آرامش خاطر آن مُخَدَّرَه سدره نشین، بی بی دو عالم می‌گردد.

چنانکه مجلسی از «بصائر الدرّجات» با سند خود روایت می‌کند از ولید بن صبیح که گفت: حضرت أبو عبد الله علیه السّلام گفتند: یا ولید! اِنِّی نَظَرْتُ فِی مُصْحَفِ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ فَلَمْ أَجِدْ لِبَنی فُلَانٍ فِیْهَا إِلَّا كُغْبَارِ النَّعْلِ^۱.

«ای ولید، من نظر کردم در مصحف فاطمه علیها السّلام قدری جلوتر از این وقت، و نیافتم در آن برای بنی فلان اثری را مگر مانند گرد روی کفش!»

**کلام علامه امین در عظمت مصحف فاطمه
علیها السّلام**

آیه الله سید محسن امین عاملی درباره مصحف فاطمه علیها السّلام چنین انشاء نموده‌اند:
ذکر مُصْحَفِ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ در اخبار اهل البیت

^۱ همین مصدر، ص ۲۸۶، و از طبع حیدری ص ۴۸، حدیث ۹۱. و «بصائر الدرّجات» ص ۴۴.

عليهم السلام مکرراً آمده است. از «ارشاد» مفید، و

«احتجاج» طبرسی در حدیثی وارد است که:

كَانَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجُفْرَ

الْأَحْمَرَ وَالْجُفْرَ الْأَبْيَضَ وَ مُصْحَفَ فَاطِمَةَ (إلى ان قال:)

وَ أُمًّا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَفِيهِ مَا يَكُونُ مِنْ

حَادِثٍ وَ أَسْمَاءٍ مَنْ يَمْلِكُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ - الْحَدِيثُ.

«حضرت صادق علیه السلام این طور

می گفتند: و حقاً در نزد ما جفر احمر و جفر ابیض

و مُصْحَفَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ می باشد (تا آنکه

می گوید:) و امّا مصحف فاطمه علیها السلام پس در

آن است حوادث و وقایعی که بعداً پیشامد می کند،

و اسامی کسانی که سلطنت می نمایند تا زمانی که

قیامت بر پا گردد» - تا آخر حدیث.

در اینجا مرحوم امین اخبار وارده درباره این

مصحف را به طور تفصیل از «بصائر الدرّجات» و

غیره نقل می کند که در پایش این روایات را می آورد

که:

از «بصائر» با سند خود از ابو بصیر روایت

می کند که گفت: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام

که می گفت: مَا مَاتَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى
قَبِضَ مُصْحَفَ فَاطِمَةَ. «حضرت باقر ابو جعفر عليه
السلام نبردند مگر آنکه مصحف فاطمه را اخذ
نمودند.»

و از «بصائر» از عبد الله بن جعفر، از موسی بن جعفر، از وشاء، از أبو حمزه، از حضرت ابو عبد الله عليه السلام روایت است که فرمود: **مُصْحَفُ فَاطِمَةَ مَا فِيهِ شَيْءٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، وَ إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ أَلْقَى عَلَيْهَا بَعْدَ مَوْتِ أَبِيهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا.**

«از کتاب الله در مصحف فاطمه چیزی نیست؛ و آن عبارت است از چیزی که بعد از رحلت پدرش صلی الله علیهما - بر وی إلقا شده است.»

و پوشیده نماند که: در این احادیث با قسم و سوگند مؤکد نفی کرده‌اند که چیزی از قرآن در مصحف فاطمه باشد. و ظاهراً علتش آن است که: به سبب آنکه نام آن «مصحف فاطمه» بوده است، این تسمیه موهم آن است که: آن یکی از نسخ مصاحف شریفه باشد. و با عبارت: چیزی از قرآن در آن نمی‌باشد، این توهّم و پندار را ردّ کرده‌اند.

و جُلّ این احادیث از اینکه این مصحف چه چیز را در برداشته است ساکت می‌باشند؛ و در بعضی از آنها وارد است که: **لَيْسَ فِيهِ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَ لَكِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَكُونُ.** بنابراین، این حدیث تفسیر آن را نموده

است؛ و در بعضی وارد است که: **إِنَّ فِيهِ وَصِيَّتَهَا**.
«وصیت حضرت فاطمه در آن بوده است.» و شاید
وصیت نامه یکی از محتویاتش بوده است.

از این گذشته، بعضی از آنها دلالت دارد بر
آنکه: **آن اِمْلَاءِ رَسُولِ اَكْرَمِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَطِّ**
عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ بوده است.

و بعضی دلالت دارد بر آنکه: **آن عبارت است**
از آنچه جبرائیل پس از موت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ نازل کرده است.

و در «بحار الانوار» گوید: **مراد از رسول الله**
جبرائیل می باشد.

اینجا مرحوم امین می گوید: **بنابراین تنافی**
میان روایات از بین می رود، و لیکن این تعبیر بعید
است، چرا که در عادت نمی بینیم از جبرائیل تعبیر به
رسول الله شده باشد اگرچه جبرائیل از جمله
رسولان الهی می باشد. و بنابراین بهتر است آنکه
بگوئیم: مصحفهای فاطمه دو عدد بوده اند: یکی به
املاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خطِّ

علی علیه السّلام، و دیگری از حدیث جبرائیل
علیه السّلام.

و أنا أقولُ: چه اشکال دارد که مصحف
واحدی بوده باشد به خطّ علی علیه السّلام؛ غایة
الامر مقداری از آن به املاء رسول اکرم در زمان
حیاتش، و مقداری از آن از حدیث جبرئیل پس از
مماتش؟! و این تقریب از جهاتی مناسب تر به نظر
می رسد.

سپس مرحوم امین فرموده است: هیچ استبعاد
و استنکاری نیست در آنکه: جبرئیل با حضرت
زهراء - سلام الله علیها - حدیث کند و آن را علی
علیه السّلام بشنود و بنویسد در کتابی که بر آن
مصحف فاطمه اطلاق شده باشد، پس از آنکه
مؤتّقین از اصحاب ائمة علیهم السلام این معنی را
روایت نموده باشند.

و گویا من کسی را که این را استنکار کند و یا
استبعاد نماید، یا آن را غلوّ بشمارد، از انصاف خارج
می بینم. چگونه در قدرت خداوند تعالی شک دارد؟
و یا در اینکه مانند بضعة مصطفی: زهرائی اهلیت

برای مثل این گونه کرامت را داشته باشد؟ یا در
صحت تحقق آن بعد از آنکه موثّقین از راویان آن را
از ائمه هدی از ذریّه زهرا روایت کرده باشند؟!!

و تحقیقاً از این نوع کرامت عظیمه برای
آصف بن برخیا وزیر سلیمان علیه السّلام همان طور
که قرآن کریم خبر داده است، واقع گردیده است. و
او نزد خدا گرامی تر از آل محمّد نبود، و نه سلیمان
گرامی تر از محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم.

و کتاب عزیز خبر داده است از مادر موسی به
قول خدا: **وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ - الْآيَةُ ۱**
«و ما به سوی مادر موسی وحی فرستادیم که: موسی
را شیر بده» - تا آخر آیه.

و ابن خلدون می گوید: از پیامبر صلی الله علیه
و آله روایت شده است که گفت: **إِنَّ فِيكُمْ مُحَدِّثِينَ!** «در
میان شما کسانی می باشند که ملائکه با آنها سخن
می گویند!»

و صاحب «ارشاد السّاری» از بعضی صحابه
روایت کرده است که: **كُنْتُ أَحَدَهُ**

^۱ آیه ۷ از سوره ۲۸: قَصَص.

حَتَّى اَكْتَوَيْتُ.^۱ «حال من چنین بود که فرشتگان را

بدون آنکه بینم با من سخن می گفتند، تا به جایی که

افتخار می کردم به آنچه در من وجود نداشت!»

و اینکه بعضی از صالحین خضر را دیده بودند

که عُمَر بن عَبْدِ العَزِيز را تسدید می کرد بدون آنکه

سایر مردم او را ببینند؛ همچنان که به تمام این مسائل

از غیر طریق شیعه اشاره شد.

و صاحب «سیره حَلَبِيَّة» و غیر او روایتی

نموده اند که حاصلش آن است که: بعد از رحلت

پیغمبر صلی الله علیه و آله جبرائیل برای تعزیت و

تسلیت به سوی اهل البیت علیهم السلام می آمد. آنان

صدای او را می شنیدند ولی شخص او را نمی دیدند.

آیا این حقایق رفع استبعاد صدور کرامات از

بَضْعَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ

الْعَالَمِينَ وَ مِنْ سَائِرِ الْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ نمی نماید؟!^۲

کتاب علی علیه السلام اسامی ائمه را به املاء

رسول خدا صلی الله علیه و آله

^۱ اکتوی: تَمَدَّحَ نَفْسَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ. تَمَدَّحَ: افتخر بما لیس عنده.

^۲ «أعیان الشیعة» طبع ثانی، مطبعه ابن زیدون دمشق سنه ۱۳۶۳، قسمت اول از جلد اول، ص ۳۵۳ تا ص ۳۵۸.

شیخ الإسلام ابراهیم بن محمد بن مؤید
حموئی در کتاب نفیس و گران قیمت خود: «فرائد
السَّمَطین» روایتی را نقل می کند که منطبق با محتوی
و مضمون مندرجات مصحف فاطمه سلام الله علیها
می باشد؛ فلهدا ما آن را در اینجا که بحث از آن
مصحف شریف می باشد ذکر می نمائیم.

وی در عنوانی بدین عبارت: [أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا بِكِتَابَةِ مَا يَمْلِيهِ عَلَيْهِ ثُمَّ
بَيَانَ بَرَكَاتِ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَوَلَدِهِ وَأَنَّ أَوْلَهُمْ هُوَ الْإِمَامُ الْحَسَنُ
وَ بَعْدَهُ الْحُسَيْنُ وَ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ وَوَلَدِهِ] می گوید:

۵۲۷ - خبر داد به من سید نسابه جلال الدین

عبد الحمید، از پدرش امام شمس الدین شیخ الشرف
فخار بن معد موسوی، از شاذان بن جبرئیل قمی، از
جعفر ابن محمد دوریستی، از پدرش، از ابو جعفر
محمد بن علی بن بابویه^۱ که او گفت:

خبر داد به ما پدرم، گفت: حدیث کرد برای

^۱ در تعلیقه گوید: این حدیث را صدوق در «أمالی» خود ص ۳۵۹ از طبع
نجف در حدیث اوّل از مجلس ۶۳ روایت کرده است و در آن لفظ: «أنبأنا
أبی» نیست.

ما سعد بن عبد الله، گفت: حدیث کرد برای ما احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابو طفیل:

عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا مِر المؤمنین علیَّ عليه السلام: اکتُب ما املی علیک!

قال: يا نبي الله و تخافُ عليَّ النسيانَ؟!

فقال: لستُ أخافُ عليك النسيانَ و قد دعوتُ

الله عزَّ و جلَّ لك أن يحفظك و لا ينسيك^۱ و لكن اکتُب لِشُرَكَائِكَ!

قال: قلتُ: و من شرکائی يا نبي الله؟!

قال: الأئمة من و لدك، بهم يسقى امتي الغيث، و

بهم يستجاب دُعاؤهم، و بهم يضرِفُ اللهُ عنهم البلاء، و بهم تنزلُ الرَّحمةُ مِنَ السَّماءِ.

و هذا أوَّلُهُم - و أوَمأ بيده إلى الحسن، ثم أوَمأ بيده

إلى الحسين عليها سلام ثم قال عليه و آله السلام: الأئمةُ

^۱ در تعلیقه گوید: برای صدر این حدیث شواهد بسیاری است در تفسیر قوله تعالی: وَ تَعِيَهَا أذُنٌ وَاَعِيَّةٌ آیه ۱۲ از سوره الحاقه از کتاب «شواهد التنزیل» ج ۲، ص ۲۷۲، و در باب ۶۹ از کتاب «غایة المرام» ص ۳۶۶.

«از حضرت امام محمد باقر علیه السلام

روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و

آله به أمير المؤمنين علیه السلام گفتند: بنویس آنچه

را که من بر تو املاء می‌کنم.

عرض کرد: ای پیغمبر خدا! می‌ترسی از من

که نسیان کنم؟!

فرمود: من از نسیان تو نگران نمی‌باشم؛ چرا

که از خدای عز و جلّ خواسته‌ام که حافظه‌ات را نگه

دارد و نگذارد چیزی در تو دستخوش فراموشی

گردد! و لیکن برای

^۱ «فرائد السمطين» للحمّوئی که از اعلام قرن هفتم و هشتم و متولّد در سنه ۶۴۴ و متوفی در سنه ۷۳۰ هجریّه بوده است، جلد دوّم، باب پنجاهم، ص ۲۵۹.

شرکایت بنویس!

می‌گوید: عرض کردم: ای پیغمبر خدا!

شرکای من کیانند؟!

فرمود: امامان پس از تو! به واسطه ایشان

است که امّت به باران سیراب می‌شوند، و به واسطه

ایشان است که دعایشان مستجاب می‌گردد، و به

واسطه ایشان است که خداوند بلا را از آنها بر

می‌گرداند، و به واسطه ایشان است که رحمت خدا

از آسمان فرود می‌آید.

و این است اوّل آنها - و اشاره کرد با دستش

به حسن، و پس از آن اشاره کرد با دستش به حسین

علیهما سلام، و سپس رسول خدا - علیه و آله السّلام

فرمود: امامان از اولاد او.

از آنجائی که کتاب «جامعه» غالباً در احکام

حلال و حرام بوده است، و کتاب جفر در استخراج

وقایع با کلیات رموز، و مصحف فاطمه برای ذکر

وقایع و حوادث آینده به خاطر تسلی حضرت زهراء

- سلام الله علیها - می‌توان حدس زد که: این مطالب

را حضرت امیر به دستور پیامبر در مصحف فاطمه

سلام الله علیهم اجمعین کتابت نموده اند.

گفتار مغنیه درباره مصحف فاطمه علیها السّلام

شیخ محمد جواد مغنیه درباره مصحف فاطمه بحثی مفصّل می‌کند و از اشتباه عمدی و نسبت‌های ناروایی که علمای عامّه غالباً به شیعه می‌دهند، و در اینجا از تشابه اسمی مصحف سوء استفاده نموده، به شیعه نسبت داده‌اند که: مراد از مصحف فاطمه، قرآنی است که او داشته است غیر از قرآن متعارف، بسیار رنج برده است و اثبات کرده است که تحریف قرآن گرچه به کلمه یا حرف واحدی باشد، چه از ناحیه زیادتی، و یا نقصان، و یا تغییر در نزد شیعه و علمای شیعه محکوم است؛ و بالاخص مطالب شیخ أبو زُهره عالم سنی مذهب مصری معاصرش را مورد خطاب قرار داده و مستدلاً اتهامات وی را دفع می‌نماید، در خاتمه آن می‌گوید: أبو زُهره در کتاب «المذاهب الإسلامية» ص ۲۱ تصریح کرده است که: آن خلافی که نتیجه استنباط باشد محمود العاقبة و حسن نتیجه می‌باشد. بنابراین آیا این حُسن

اختصاص به علمای طائفه‌ای غیر از طائفه دیگر دارد؟!!

و پس از آن می‌گوید: و بعد از این درنگ کوتاه با شیخ أبو زهره بر می‌گردیم به سوی بحث از مصحف فاطمه، زیرا که در اخبار اهل البیت ذکر آن و تفسیر آن وارد شده است، که آن از املاء رسول خدا بر علی بوده است.

امام صادق علیه السلام گوید: عِنْدَنَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ، أَمَا وَاللَّهِ مَا فِيهِ حَرْفٌ مِنَ الْقُرْآنِ، وَ لَكِنَّهُ مِنْ إِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَطِّ عَلِيٍّ.

سید امین در «اعیان» قسم اوّل از ج ۱، ص ۲۴۸ می‌گوید: نفی امام صادق از اینکه در آن چیزی از قرآن نبوده است به جهت آن است که: نام آن «مصحف فاطمه» می‌باشد. این نام چون مُوهِمِ آن است که: این مصحف یکی از مصاحف شریفه بوده باشد لهذا امام نفی این ایهام را کرده است.

و در کتاب «کافی» آمده است که: منصور نامه‌ای نوشت و از فقهای مدینه در مسأله‌ای از زکاة سؤال کرد؛ هیچ یک از آنها نتوانست پاسخ آن را بدهد مگر امام صادق. و چون از وی سؤال شد: از

کجا این مسأله را به دست آوردی؟! گفت: از کتاب فاطمه.^۱

بنابراین مصحف فاطمه کتابی مستقل بوده است، و قرآن نبوده است. علی هذا نسبت تحریف به امامیه بر اساس قولشان به مصحف فاطمه، جهل و افتراء می باشد.

و سزاوار آن است که نسبت این قول را به کسانی داد که گمان دارند: عائشه دارای قرآنی بوده است که در آن زیادهایی از این قرآن بوده است.

جلال الدین سیوطی در کتاب «إتقان» ج ۲،

ص ۲۵، طبع حجازی قاهره بدین

^۱ کیفیت محاسبه حضرت صادق علیه السلام را با خصوصیات آن مرحوم سید محسن امین در «اعیان الشیعة» قسمت اول از ج ۱، ص ۳۵۸ و ص ۳۵۹ از کلینی در «کافی» ذکر نموده است، و ما به جهت رعایت اختصار از آن محاسبه دقیق و منطقی، ضمن بیان او در طی مصحف فاطمه خودداری نمودیم.

حرف تنصیص دارد: قَالَتْ حَمِيدَةُ بِنْتُ أَبِي يُونُسَ:

قَرَأَ أَبِي وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِينَ سَنَةً فِي مُصْحَفِ عَائِشَةَ: «إِنَّ اللَّهَ
وَ مَلَائِكَتَهُ يَصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا
عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا وَ عَلَى الَّذِينَ يَصَلُّونَ الصُّفُوفَ
الاولی.»

حقاً خداوند و فرشتگان او درود می فرستند

بر پیغمبر؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید درود
بفرستید بر او و تسلیم صرف او باشید، و درود
بفرستید بر کسانی که در صفهای اول نماز
می خوانند.»^۱

آیا نمی بینی چگونه سنیها غیر خودشان را

متهم می کنند به اتهامی که خودشان بدان سزاوارترند
به تمام معنی الکلمه؛ همان طور که در مسأله جفر و
مسأله ایحاء و إلهام و غیر آنها همین کار را نموده و
اتهاماتی زده‌اند که خودشان بدان اولی و آنسب

^۱ حقیر گوید: این آیه مسلماً از مجعولات عائشه می باشد چون دید که در
قرآن صلوات بر پیامبر نازل شد و کیفیت آن را که تعلیم فرمود، صلوات بر
آل محمد را ضمیمه نمود و ابو بکر سرش بی کلاه ماند. چون نمی توانست
اضافه کند: «و عَلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ» لهذا چون ابو بکر پیوسته در صف اول
نماز می خواند، او این صلوات را به جمیع نماز گزاران صف اول تعمیم داد
تا کلاهی هم از این نمد برای پدرش ابو بکر نصیب گردد.

می‌باشند؟!

و در پایان، غرض من در این فصل، و در فصول سابقه این بود که: به صورت مستند و بر اساس مدارک مکتوب ثابت نمایم که: چیزی نزد شیعه امامیه نیست مگر آنکه اصل و ریشه‌ای برای آن به طور تفصیل یا اجمال در نزد اهل سنت وجود دارد، یا منطوقاً و یا مفهوماً، و بنابراین وجهی برای طعن ابو زهره و متقدمین بر او و متأخرین از او به نظر نمی‌رسد مگر تعصب و تأکید بر انقسام و افتراق.

مرحوم مغنیه اینجا در تعلیقه می‌گوید: من چون در هنگام تحریر این کتاب برای تعیین مصادر، در کتابخانه‌های تجارتي و غیر آنها بحث و تفتیش به عمل می‌آوردم، به دست من کتابی رسید که اسمش «حَرَکَاتُ الشَّيْعَةِ الْمُتَطَرِّفِينَ وَ أَثْرُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الْجَمَاعِيَّةِ وَ الْاَدَبِيَّةِ لِمُدْنِ الْعِرَاقِ اِبَّانَ الْعَصْرِ الْعَبَّاسِيِّ الْاَوَّلِ» بود، و مؤلفش محمد جابر عبد العال مدير الشؤون الاجتماعية بجامعة قاهره بود. او در این کتاب عیناً

مانند شتر شب کور که به راه افتد و پیوسته زمین خورد و برخیزد در این کتاب شب کور و هرزه رو گردیده بود. تمام این کتاب را مشحون به کذب و افتراء نموده بود که البته این مقام و شأن دروغ و اتهام از بسیاری از اسلاف و نیاکان وی به او رسیده است. و لیکن گفتاری را که در مقدمه آورده بود، و از

فَلَتَاتِ قَلَمِشِ تَرَاوِشِ كَرْدِه وَ بَخَوَاهِي وَ نَخَوَاهِي ذَكَر كَرْدِه بُوْد اَيْن بُوْد كِه: «إِنَّا نَعْلَمُ أَنَّ بَيْنَ أَهْلِ السُّنَّةِ مَنْ تَعَصَّبَ عَلَى الشَّيْعَةِ وَ أَمْعَنَ فِي ذَلِكَ إِمْعَانًا جَعَلَهُ يَرْمِيهِمْ دُونَ تَثْبُتِ بَاتِّهَامَاتٍ يَتَبَيَّنُ لِيَدِي الْعَيْنِ الْبَصِيرَةِ أَنَّهَا بَاطِلَةٌ أَمْلَاهَا التَّعَصُّبُ وَ التَّشَاخُنُ الْمَذْهَبِيُّ»^۱.

«ما حقاً و تحقیقاً می دانیم که در میان اهل سنت کسانی هستند که بر علیه شیعه تعصب ورزیده اند و به قدری در این امر مبالغه کرده و به نهایت رسیده و راه دور و درازی را پیموده اند که بدون تحقیق و تفحص و تثبوت، آنان را به اتهاماتی متهم ساخته اند که برای هر صاحب چشم بینائی

^۱ «الشَّيْعَةُ فِي الْمِيزَانِ» قِسْمَتِ اَوَّلٍ: «الشَّيْعَةُ وَ التَّشْيِيعُ» ص ۵۷ تا ص ۶۲، و طَبْعِ مُسْتَقِلٍ «الشَّيْعَةُ وَ التَّشْيِيعُ» ص ۵۹ تا ص ۶۳.

روشن است که آنها اتهامات باطلی می‌باشد که از روی تعصب و کینه مذهبی املاء گردیده است.»

مستشار عبد الحلیم جندی نیز گوید: و از میراث علمی نزد شیعه کتابی است که مصحف فاطمه نامیده می‌شود. از حضرت صادق حدیث کرده‌اند چون از مصحف فاطمه از او سؤال شد، گفت: إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا وَ كَانَ قَدْ دَخَلَهَا حُزْنٌ عَلَى أَبِيهَا. وَ كَانَ جَبْرِيْلُ يَأْتِيهَا فَيَحْسِنُ عَزَاءَهَا وَ يَطِيبُ نَفْسَهَا وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا، وَ كَانَ عَلِيٌّ يَكْتُبُ ذَلِكَ. فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ!

بنابراین، این مصحف، مصحفی به معنی خاص آن نمی‌باشد که مراد کتاب الله تعالی باشد، بلکه آن عبارت است از یکی از مُدَوَّنَات^۱.

حدیث لوح فاطمه علیها السّلام

باید دانست که: مصحف فاطمه علیها السّلام غیر از لَوْح فاطمه علیها السّلام می‌باشد. لوح فاطمه

^۱ «الإمام جعفر الصادق» جمهورية مصر العربية، المجلس الاعلى للشئون الإسلامية، طبع قاهره سنه ۱۳۹۷، ص ۲۰۰.

به املاء رسول الله و خطّ أمير المؤمنين - عليهما
الصلاة و السلام - نبود بلکه لوحی بود زمردین که از
آسمان فرود آمده بود و در آن اسامی و مشخصات
أئمه طاهرین عليهم السلام مکتوب بوده است.

شرح و تفصیل آن را در «فرائد السّمطين»

بدین گونه ذکر کرده است:

[در حدیث لَوْحی که خداوند در آن نوشت -

یا بعضی از کرام کاتبین خود را امر نمود تا در آن
بنویسند - أَسْمَاءُ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ خُدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ را سپس آن را به پیغمبر هدیه نمود، و
پیغمبر آن را به امّ الاَوْصِيَاءِ - صلوات الله عليها -
هدیه کرد.]

۴۳۲ - خبر دادند به من مشایخ گرامی: سید

امام جمال الدّین رَضِيَّ الإسلام احمد بن طاووس
حسنی، و سید امام نَسَابَه جلال الدّین عبد الحمید بن
فَخَّار بن مَعْد بن فَخَّار موسوی؛ و علامه زمان نجم
الدّین ابو القاسم جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید
که همه از اهل حِلّه می باشند رحمهم الله به واسطه
کتابت، از سید امام شمس الدّین شیخ الشَّرَف فَخَّار
بن مَعْد بن فَخَّار موسوی، از شاذان بن جبرئیل قمی،

از جعفر بن محمد دوریستی، از پدرش، از ابو جعفر
محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی^۱
رضی الله عنهم که گفت: حدیث کرد پدرم و محمد
بن الحسن رضی الله عنهما که گفتند: حدیث کرد
برای ما سعد بن عبد الله، و عبد الله بن جعفر حمیری
جمعاً از ابو الخیر^۲ صالح بن ابی حمّاد، و حسن بن
طریف جمعاً از بکر بن صالح؛

و حدیث کرد برای ما پدرم و محمد بن

موسی بن متوکل، و محمد بن علی

^۱ معلق کتاب در تعلیقه گوید: این روایت را در باب ۲۸ از کتاب «إكمال الدین» ص ۱۷۹ ط ۱ و ص ۳۰۱ ط ۳، و أيضاً در حدیث دوّم از باب ششم از کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السلام» ص ۳۴، و أيضاً شیخ طوسی با سند دیگر در جزء ۱۱ از «أمالی» خود، ج ۱، ص ۲۹۷ روایت کرده‌اند.

^۲ حاشیه طبع اوّل از کتاب «إكمال الدین» نیز همین طور است، و لیکن به دنبال آن به «خ ل» آورده است و در متن آن: «از ابو الحسن صالح بن ابی حمّاد...» ذکر کرده است.

ماجیلویه، و احمد بن علی [ابن ماجیلویه و احمد بن علی] بن ابراهیم، و حسن بن ابراهیم بن ناتانه^۱، و احمد بن زیاد همدانی رضی الله عنهم؛

گفتند: حدیث کرد برای ما علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از بکر بن صالح از عبد الرحمن بن سالم، از ابو بصیر از حضرت ابو عبد الله علیه السلام که گفت:

پدرم به جابر بن عبد الله انصاری گفت: من به تو حاجتی دارم، هر وقت برایت سهل و آسان است من تنها با تو باشم و از آن حاجت بپرسم؟! جابر گفت: هر وقت شما میل دارید! پدرم با وی خلوت نمود و به او گفت:

يا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِي أُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمَا أَخْبَرْتِكَ بِهِ أَنَّ فِي ذَلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبًا!

«ای جابر خبر بده به من از لوحی که آن را در دستهای مادرم فاطمه بنت رسول خدا صلی الله علیه

^۱ در نسخه سید علی نقی و متن «إكمال الدين» این طور آمده است. اما در حاشیه آن از «خ ل» و مانند آن در نسخه طهران از «فرائد السمطين»: «و الحسين بن ابراهیم ناتانه» وارد شده است.

و آله دیدی، و از آنچه وی به تو خبر داده است که
در آن لوح مکتوب بوده است!»

جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که من وارد
شدم بر مادرت فاطمه در حیات رسول خدا صلی الله
علیه و آله تا او را بر ولادت حسین تهنیت گویم؛
دیدم در دستش لوحی سبزه‌فام بود و پنداشتم که زمرّد
می‌باشد، و دیدم در آن نوشته‌ای بود سپید شبیه نور
خورشید.

عرض کردم: پدرم و مادرم فدایت گردد ای
دختر رسول الله! این لوح چیست؟!

فرمود: این لوحی است که خداوند - جلّ
جلاله آن را به رسولش صلی الله علیه و آله هدیه
کرده است؛ در آن اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو
پسرانم و اسامی اوصیاء از پسرانم می‌باشد. آن را
پدرم به من عطا نموده است تا مرا بدان بشارت دهد.^۱
جابر عرض کرد: مادرت فاطمه آن را به من

داد، من آن را خواندم، و از روی آن برای خودم

^۱ عبارت متن «لیبشّرنی بذلک» است که بدین عبارت ترجمه شد، و امّا در
نسخه «إکمال الدّین» «لیسرّنی بذلک» آمده است. یعنی مرا بدان مسرور
سازد.

پدرم فرمود: فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟!!

«آیا برای تو مقدور است ای جابر که آن را به

من عرضه بداری؟!»

جابر عرض کرد: آری. پس پدرم با جابر

رفتند تا به منزل جابر رسیدند، و جابر برای پدرم

بیرون آورد صحیفه‌ای را از رَقِّ (پوست نازکی که

برای نوشتن آماده می‌ساختند).

پس [پدرم به جابر] فرمود: يَا جَابِرُ! انْظُرْ إِلَيَّ

كِتَابِكَ لِأَقْرَأَ عَلَيْكَ! فَنَظَرَ جَابِرٌ فِي نُسْخَتِهِ فَقَرَأَهُ أَبِي فَمَا

خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا.^۱ فَقَالَ: قَالَ جَابِرٌ: فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي

رَأَيْتُهُ هَكَذَا فِي اللَّوْحِ مَكْتُوبًا:

«ای جابر! به نوشته‌ات نگاه کن تا من برای تو

بخوانم! جابر در نسخه‌اش نگاه کرد و پدرم از نزد

خود می‌خواند؛ یک حرف پدرم با یک حرف لوح

مخالف نبود. حضرت صادق فرمود: جابر گفت: من

^۱ غیر از آنچه ما بین معقوفات آمده است، عبارت اصل می‌باشد و در «إكمال الدین» بدین عبارت است: «فقال له: يا جابر! انظر أنت في كتابك لاقرأه أنا عليك. فنظر جابر في نسخته فقرأه عليه أبي عليه السلام فوالله ما خالف حرفاً حرفاً. قال جابر: فإني أشهد بالله أنني هكذا رأيتُهُ في اللوح مكتوباً.»

به خدا سوگند یاد می‌کنم که این طور دیدم که در لوح نوشته شده بود»:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ

الْعَزِيزِ [الْحَكِيمِ]

لِمُحَمَّدٍ نُورِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِيلِهِ، نَزَلَ بِهِ

الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

عَظَّمُ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَاءِي، وَ أَشْكُرُ نِعْمَائِي، وَ لَا تَحْجَدُ

الْأَيْ، فَإِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ، وَ مُدِلُّ

الظَّالِمِينَ [وَ مُبِيرُ الْمُتَكَبِّرِينَ] وَ دِيَانُ الدِّينِ.

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي [أ]

وَ خَافَ غَيْرَ عَذْلِي عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أَعْدْبُهُ أَحَدًا مِنْ

الْعَالَمِينَ.

فَإِيَايَ فَاعْبُدْ، وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ نَبِيًّا

فَأَكْمَلْتُ أَيَّامَهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا

جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا!

وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ، وَ فَضَّلْتُ وَصِيكَ عَلَى
الْأَوْصِيَاءِ، وَ أَكْرَمْتُكَ بِشَبْلِكَ بَعْدَهُ وَ سَبَطْتُكَ حَسَنٍ وَ
حُسَيْنٍ!

فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعِدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ.
وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنَ وَحْيِي وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ،
وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتُشْهِدَ، وَ أَرْفَعُ
الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً.

جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ وَ الْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ.
بِعِزَّتِهِ ائْتِبُ وَ اعَاقِبُ.

أَوْلَهُمْ [عَلِيٌّ] سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَاءِ الْمَاضِينَ
(كذا).

وَ ابْنُهُ شَبِيهُ^١ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ لِعِلْمِي وَ
الْمَعِدِنِ لِحُكْمِي^٢.

سَيِّهْلِكَ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ؛ الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ
عَلَى، حَقَّ الْقَوْلِ مِنِّي لِأَكْرَمَنِّ مَثْوَى جَعْفَرٍ، وَ لِأَسْرَنَهُ فِي

^١ این طور در عبارت اصل وارد است اما در «اکمال الدین»: «و ابنه سمی جده المحمود» می باشد و در حاشیه آن: «و ابنه شبه خ ل» است.

^٢ این طور در اصل وارد است و اما در «اکمال الدین»: «لحکمتی» می باشد.

أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ.

وَ أَنْتَجَبْتُ بَعْدَهُ مُوسَى، وَ لَا تِيحَنَنَّ [ظ] بَعْدَهُ فِتْنَةً

عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ^١، لِأَنَّ خَيْطَ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ، وَ حُجَّتِي لَا

تَخْفَى، وَ أَنَّ أَوْلِيَائِي لَا يَشُقُّونَ.

أَلَا وَ مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ [فَقَدْ] جَحَدَ نِعْمَتِي،

وَ مَنْ غَيْرَ آيَةٍ مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ.

وَ وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاهِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ

عَبْدِي مُوسَى وَ حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي.

إِنَّ الْمُكْذِبَ بِالثَّامِنِ مُكْذِبٌ بِجَمِيعِ أَوْلِيَائِي^٢.

وَ عَلِيُّ وَ لِي وَ نَاصِرِي، وَ مَنْ أَضَعُ عَلَيَّ [عَاتِقِهِ]

أَعْبَاءَ النُّبُوَّةِ، وَ أَمْنَحُهُ بِالْأَضْطِلَاعِ [بِهَا]^٣، يَقْتُلُهُ عِفْرِيْتُ

مُسْتَكْبِرٌ، يَدْفَنُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ [ذُو

^١ در تعليقه گوید: این طور در اصل آمده است. و در «اکمال الدین» این طور وارد است: «و أنتَجَبْتُ بَعْدَهُ فَتَاهُ لِأَنَّ حَفْظَهُ فَرَضٌ لَا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّةٌ لَا تَخْفَى وَ أَنَّ أَوْلِيَائِي لَا يَنْقَطِعُ أَبَدًا». و أقول: الحِنْدِسُ: الليل الشَّدِيدُ الظُّلْمَةُ. ج حِنْدِسٍ.

^٢ ظاهراً همین است که موافق است با عبارت «اکمال الدین» مگر آنکه در آن است: «بِكُلِّ أَوْلِيَائِي» و در هر دو اصل من این طور است: «إِنَّ الْمُكْذِبَ بِالثَّامِنَةِ...»

^٣ و مثل آن در متن «اکمال الدین» است و در حاشیه آن: «وَ أَمْتَحِنُهُ خ ل» می باشد.

الْقَرْنَيْنِ [إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي.

حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَقْرَنَنَّ عَيْنَهُ بِمُحَمَّدِ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ

مِنْ بَعْدِهِ، فَهُوَ وَارِثُ عِلْمِي وَ مَعْدِنُ حُكْمِي^۱ وَ مَوْضِعُ

سِرِّي وَ حُجَّتِي عَلَى خَلْقِي.

فَجَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَأْوَاهُ، وَ شَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ

بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ.^۲

وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَ لِي وَ نَاصِرِي وَ

الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي وَ أَمِينِي عَلَى وَحْيِي.

وَ أَخْرِجْ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي، وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي

الْحَسَنَ.

ثُمَّ اكْمِلْ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ

مُوسَى وَ بهاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُوبَ.

وَ سَيِّدُ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ، وَ يَتَهَادُونَ رُؤُوسَهُمْ

كَمَا يَتَهَادُونَ رُؤُوسَ التُّرْكِ وَ الدَّيْلَمِ^۳، فَيَقْتُلُونَ وَ يَحْرِقُونَ

^۱ در هر دو اصل چنین است و در «اکمال الدین»: «حکمتی» می باشد.

^۲ این است ظاهر موافق با «اکمال الدین». اما در دو اصل: «فجعلت الجنة...»

أهل بيتي» می باشد. رجوع نمائید به حدیث ۲ از باب ۶ از «عیون اخبار الرضا» ص ۳۴ و جزء ۱۱ از «أمالی» طوسی ج ۱، ص ۲۹۷.

^۳ این طور در دو اصل من است، و در «اکمال الدین»: «و ستدلّ أولیائی فی زمانه و یتهادون [و یتهادی خ ل] رووسهم کما تتهادی رووس التّرك و الدّيلم» می باشد.

وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَ جَلِينَ، تُصْبَغُ الْأَرْضُ

بِدِمَائِهِمْ [وَ يَنْشَأُ] الْوَيْلُ وَ الرَّيْنُ فِي نِسَائِهِمْ.^۱

اُولَئِكَ اَوْلِيَائِي حَقًّا، بِهِمْ اَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ

حِنْدِسَ (كُذَّاءَ)، وَ بِهِمْ اَكْشِفُ الزَّلَازِلَ، وَ اَرْفَعُ الْاَصَارَ وَ

الْاَغْلَالَ.^۲

اُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ اُولَئِكَ

هُمُ الْمُهْتَدُونَ.

«به اسم الله که دارای صفت رحمانیت و

رحیمیت است. این کتابی است از نزد خداوند عزیز

و حکیم،

برای محمد نور او، و سفیر او، و حجاب او،

و دلیل او. این کتاب را روح الامین از نزد پروردگار

عالمیان فرود آورده است.

عظیم بشمار ای محمد أسماء مرا، و سپاس

بگزار نعمتهای مرا، و انکار مکن آلاء مرا! به علّت

^۱ آنچه در میان معوقین آمده است در اینجا و در آنچه گذشت مأخوذ می‌باشد از کتاب «اکمال الدین». و در آن همچنین وارد است که: «تصبغ الارض من دمائهم...»

^۲ در «اکمال الدین» نیز همین طور است، ولی در نسخه‌ای از همان کتاب - چنانکه در هامش آن آورده چنین است: «و أرفع القيود و الاغلال». [تعلیقه]

آنکه حقاً و حقیقه منم الله. هیچ معبودی نیست مگر من. شکننده و خرد کننده جبارانم و به ذلت و سرافکننده درآورنده ظالمان [و نابود سازنده متکبران] و شدیداً به حساب رسنده و حکم نماینده و جزا و پاداش دهنده روز بازپسین.

حقاً و حقیقه منم الله. هیچ معبودی نیست مگر من. کسی که امید و چشم داشت به غیر فضل من داشته باشد [یا] و از غیر عدل من بهراسد چنان او را عذاب کنم که احدی از عالمیان را آن گونه عذاب نکرده باشم.

پس فقط مرا عبادت کن! و فقط بر من توکل نما! من حقاً و حقیقه پیامبری را برنینگیختم که ایام وی را به کمال و تمام رسانیده باشم و وی مدتش سپری گردد، مگر آنکه برای او وصیی قرار دادم.

و حقاً و حقیقه من تو را بر تمامی پیغمبران برتری بخشیدم، و وصی تو را بر تمامی اوصیاء فضیلت دادم.

و بعد از او تو را به دو بچه شیرت و دو نواده دختری ات: حسن و حسین گرامی داشتم.

پس حسن را پس از انقضای دوران پدرش

معدن علم خودم قرار دادم.

و حسین را خزانه دار وحی خودم نمودم، و

با شهادت مُعزّز و مُکرّم کردم، و

سعادت را پایان امر او ساختم. پس او برترین
مردی است که به درجه شهادت نائل گردیده است،
و در مرتبه و مقام دارای رفیع‌ترین درجه شهیدان
می‌باشد.

من کلمه تامّه خودم را با وی قرار دادم، و
حجّت بالغه‌ام را نزد او نهادم. با عترت اوست که من
پاداش می‌دهم، و ثواب و عذاب را مشخص
می‌گردانم.

اوّل آنها [علی] سید و آقای عبادت‌کنندگان،
و زینت اولیای گذشته است.

و پسرش شبیه جدّ محمودش می‌باشد
محمّد، شکافنده علم من و معدن حکم من می‌باشد.
البته بزودی آنان که در جعفر شک نمایند به
هلاکت می‌رسند. ردّ‌کننده او ردّ‌کننده من است. این
گفتاری است که از من محقّق است. هر آینه البته من
جایگاه وی را گرامی می‌دارم و او را در میان پیروانش
و یارانش و اولیائش خشنود و خرسند می‌کنم.

و پس از او موسی را برگزیدم، و البته مهیا و
ساخته و آماده می‌کنم (ظ) پس از او فتنه‌گور و کور
کننده و امتحان‌ظلمانی و تاریک را همچون شب‌تار؛

چرا که ریسمان امر و فرض من پاره نمی‌گردد، و
حجّت من پنهان نمی‌شود، و اولیای من ناکام و
بدبخت نمی‌گردند.

آگاه باشید! هر کس که یکی از ایشان را انکار
نماید [تحقیقاً] نعمت مرا انکار کرده است، و هر
کس که آیه‌ای از کتاب مرا تغییر دهد تحقیقاً بر من
افترا بسته است.

و وای بر افترا بندگان و منکران پس از سپری
شدن دوران بنده‌ام موسی که حبیب من است و
انتخاب شده و اختیار شده من.

آن کس که هشتمین آنها را تکذیب کند تمامی
اولیای مرا تکذیب کرده است.

و علی ولیّ من است، و یار و یاور من است،
و آن کس است که من بر [گرده و شانه] او بارها و
مشکلات نبوّت را می‌گذارم، و قدرت و قوّت کشش
آن را به او

عنایت می‌نمایم. وی را عَفْرِیت^۱ شیطان خبیث
حیله‌گر و سیاستمدار زرنگ) مستکبر می‌کشد، و
مدفون می‌گردد در شهری که آن را بنده صالح من
[ذو القرنین] بنا کرده است، و دفن او در کنار بدترین
خلق من است.

کلام استوار از من بروز کرد که: من تر و تازه
و شاداب می‌کنم چشم وی را به محمد پسرش و
خلیفه او پس از دوران حیاتش. بنابراین آن پسر
وارث علم من و معدن حکم من است، و محلّ سیر^۲
من و حجّت من بر بندگان من می‌باشد.

پس من بهشت را مأوای او کردم، و شفاعت
وی را درباره هفتاد تن از اهل بیتش پذیرفتم آنان که
همگی مستحقّ آتش بوده اند.

و پایان دادم به خیر و سعادت برای پسرش
علی: ولیّ من، و یار و معین من، و گواه و شاهد و
حاضر بر خلق من، و امین من بر وحی من.

و بیرون آوردم از او دعوت کننده به سوی
راهم را، و گنجینه دار برای علمم: حسن را.

^۱ عَفْرِیت: خبیث منکر. النَّافذ فی الامر مع دُهاء، خواه از جنّ باشد یا انس و
یا از شیاطین، جمع آن عَفَاریت، مؤنّثش: عَفْرِیْتَه می‌باشد.

و سپس کامل کردم امر او را به واسطه پسرش
که رحمت است برای جهانیان. بر اوست کمال
موسی، و بهاء عیسی، و صبر ایوب.

و حتماً اولیای من در زمان او به ذلت و پستی
کشیده خواهند شد، و سرهایشان را به عنوان هدیه و
تحفه می‌برند همچنان که سرهای ترک و دیلم را
هدیه می‌برند.

پس کشته می‌گردند، و آتش زده می‌شوند، و
پیوسته به حالت ترس و رعب و دهشت زیست
می‌کنند. زمین از خونشان رنگین می‌گردد [و بر پا
می‌شود] ویل و فریاد و ناله دلخراش در میان
زنهایشان.

به حقیقت ایشانند اولیای من، به برکت ایشان
است که من بر می‌گردانم هر فتنه و بلای کور و
تاریک و ظلمانی چون شب دیجور را، و به برکت
ایشان است که

زلزله‌ها را از بین می‌برم، و مشکلات و زنجیرهای غم‌انگیز را مرتفع می‌کنم.

بر ایشان باد پیوسته صلواتی و رحمتی از جانب پروردگارشان، و ایشانند البتّه راه یافتگان.»
عبد الرَّحْمَن بن سالم می‌گوید: ابو بصیر گفت: اگر در تمام مدّت روزگارت نشیدی مگر این حدیث را، هر آینه برای تو کافی می‌باشد. بنابراین آن را محفوظ بدار مگر از اهلش.^۱

مجلسی - رضوان الله عليه - این حدیث را از «إكمال الدين و إتمام النعمة» و «عیون أخبار الرضا» که هر دو کتاب از شیخ صدوق می‌باشند روایت نموده است.^۲

و سپس از «احتجاج» طبرسی مثل این روایت را، و از «اختصاص» شیخ مفید با سند دیگر و از «غیبت» شیخ طوسی نیز با سند دیگر و از «غیبت» نعمانی أيضاً با سند دیگر روایت نموده است و پس

^۱ «فرائد السمّطین» ج ۲، الباب الثانی و الثلاثون، ص ۱۳۶ الی ص ۱۳۹.
^۲ «بحار الانوار» تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام باب ۴۰ در نصوص خداوند بر ائمّه: از خبر لوح و خواتیم، از طبع کمپانی: ج ۹، ص ۱۲۰ و ص ۱۲۱ و از طبع حیدری: ج ۳۶ ص ۱۹۵ تا ص ۱۹۷، از «إكمال الدين» ص ۱۷۹ و ص ۱۸۰، و «عیون أخبار الرضا» ص ۲۵ تا ص ۲۷.

از آن در حلّ بعضی از مشکلات آن بیان مفصّلی
دارد.^۱

و همچنین این حدیث شریف را کلینی^۲ و
شیخ طبرسی^۳ روایت نموده اند.

مجلسی أيضاً در «بحار الانوار» از «إكمال
الدّین» و «عیون» از طالقانی، از حسن ابن اسمعیل،
از سعید بن محمّد قَطَّان، از رویانی، از عبد العظیم
حسنی، از علیّ بن حسن بن زید بن حسن بن علیّ
بن اَبی طالب روایت می کند که او گفت: برای من

^۱ همان جلد از «بحار الانوار» از طبع کمپانی: ص ۱۲۱ و از طبع حیدری: ص
۱۹۷ تا ۲۰۰؛ و «احتجاج» ص ۴۱ و ص ۴۲؛ «اختصاص» ص ۲۱۰ تا ص
۲۱۲؛ و «غیبت» شیخ ص ۱۰۱ تا ص ۱۰۳ «غیبت» نعمانی ص ۲۹ تا ص
۳۹.

^۲ «اصول کافی» کتاب الحجّة، باب ۱۲۶: ما جاء فی الإثنی عشر و النصّ
عليهم:، حدیث ۳، و از طبع آخوندی: ج ۱، ص ۵۲۷ و ص ۵۲۸.
^۳ «إعلام الوری بأعلام الهدی» ص ۳۷۱ تا ص ۳۷۳.

روایت کرد عبد الله بن محمد بن جعفر بن محمد، از پدرش از جدش علیه السلام که: محمد ابن علی باقر العلوم جمع کرد جمیع پسرانش را و در ایشان بود عمویشان زید بن علی علیه السلام پس بیرون آورد برای آنان مکتوبی را به خطّ علی علیه السلام و املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آن نوشته بود: هَذَا كِتَابٌ مِنْ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. - و حدیث لوح را ذکر می کند تا می رسد به آنجا که وَ اُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ. و پس از آن در آخرش عبد العظیم می گوید: الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ خُرُوجِهِ وَ قَدْ سَمِعَ اَبَاهُ يَقُولُ هَذَا وَ يَحْكِيهِ؛ ثُمَّ قَالَ: هَذَا سِرُّ اللّٰهِ وَ دِينُهُ وَ دِينُ مَلَائِكَتِهِ، فَصْنَهُ اِلَّا عَنِ اَهْلِهِ وَ اَوْلِيَائِهِ.^۱

«عجب تمام عجب برای محمد بن جعفر

است که درحالی که از پدرش شنیده بود این را و برای غیر نقل میکرد، خودش خروج کرد. و سپس

^۱ «بحار» طبع کمپانی ج ۹، ص ۱۲۱ و ص ۱۲۲ و طبع حیدری ج ۳۶، ص ۲۰۱، از «إكمال الدين» ص ۱۸۱ و «عیون أخبار الرضا» ص ۲۷ و ص ۲۸. و همچنین این حدیث شریف را شیخ طبرسی در «إعلام الوری» ص ۳۷۴ روایت نموده است. و در «سفینة البحار» ج ۲، ص ۵۱۶ ماده ل و ح اجمال این حدیث را از عبد العظیم حسنی آورده است.

عبد العظیم میگوید: این سرّ خداست و دین او و دین ملائکه اوست، آن را پنهان بدار مگر از اهلش و اولیائش.»

ابراهیم بن محمد بن مؤید حمّوئی روایتی را به دنبال روایت اوّل که از وی آوردیم ذکر می کند و می گوید: [و با سندی که گذشت ابن بابویه می گوید:] و حدیث کردند برای ما علی بن الحسین [شاذویه] مودّب، و احمد بن هارون فامی رضی الله عنهما، گفتند: حدیث کرد برای ما محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از جعفر بن محمد بن مالک فزاری کوفی، از مالک سلولی، از دُرُسْت، از عبد الحمید، از عبد الله بن قاسم، از عبد الله بن جبله، از أبو السّفّاتج، از جابر جُعفی، از ابو جعفر محمد بن علیّ الباقر علیه السّلام، از جابر بن عبد الله انصاری که گفت:

من وارد شدم بر [مولایم] فاطمه بنت رسول

الله صلی الله علیه (و آله) و سلّم و قدّامها لوح یکادُ
ضوءُهُ یغشیّ الابصار،

فیه اثنا عشر اسماً: ثلاثة فی ظاهره، و ثلاثة فی

بَاطِنِهِ، وَ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ فِي آخِرِهِ، وَ

ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ فِي طَرَفِهِ. فَعَدَّدْتُهَا فَإِذَا هِيَ اثْنَا عَشَرَ.

فَقُلْتُ: أَسْمَاءٌ مَنْ هَذَا؟! قَالَتْ: هَذِهِ أَسْمَاءُ

الْأَوْصِيَاءِ: أَوْهَمُ ابْنُ عَمِّي وَ أَحَدَ عَشَرَ وُلْدِي، آخِرُهُمْ

الْقَائِمُ!

قَالَ جَابِرٌ: فَرَأَيْتُ فِيهَا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا فِي ثَلَاثَةِ

مَوَاضِعَ، وَ عَلِيًّا [وَ] عَلِيًّا [وَ] عَلِيًّا [وَ] عَلِيًّا فِي أَرْبَعَةِ

مَوَاضِعَ!

«و در مقابل او لوحی بود که از شدت

درخشش نزدیک بود شعاعش چشمها را بپوشاند.

در آن دوازده اسم بود: سه تا در روبرویش، و

سه تا در داخلش، و سه تا در آخرش، و سه تا در

جانبش. چون آنها را شمردم دیدم دوازده تا می شود.

پس گفتم: اسامی چه کسانی می باشند اینها؟!!

فاطمه گفت: اینها اسامی اوصیای پیغمبرند:

اوّل آنها پسر عمویم، و یازده نفر فرزندانم که آخرین

آنها قائم می باشد.

جابر گفت: در این حال من دیدم محمد

^۱ «فرائد السمطين» ج ۲، ص ۱۳۹، حدیث ۴۳۳.

محمد محمد را در سه موضع، و علی [و] علی [و]

علی [و] علی را در چهار موضع.

مجلسی این روایت را با همین سند از کتاب

«إكمال الدین» و «عیون أخبار الرضا» روایت می کند.^۱

حموئی أيضاً از شیخ صدوق بدین گونه

روایت می کند که [و همچنین گفت]: و حدیث کرد

برای ما احمد بن محمد بن یحیی عطار؛ که گفت:

حدیث کرد برای ما پدرم، از محمد بن الحسین بن

ابی الخطّاب، از حسن بن محبوب، از أبو الجارود، از

حضرت امام ابو جعفر علیه السلام از جابر بن عبد

الله انصاری که گفت:

^۱ «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۱۲۲، و طبع حیدری ج ۳۶، ص ۲۰۱، حدیث ۴ از «إكمال الدین» ص ۱۸۱، و «عیون» ص ۲۸؛ و شیخ طبرسی نیز در «إعلام الوری» ص ۳۷۳ و ص ۳۷۴ آن را ذکر کرده است.

من وارد شدم بر فاطمه علیها السّلام، وَ بَيْنَ يَدَيْهَا

لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ: فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمْ

الْقَائِمُ. ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ

عَلَيْهِمْ.^۱

مجلسی نیز این روایت را از «إكمال الدّین» و

«عیون» با همین سند روایت کرده است.^۲ و أيضاً از

«خصال» صدوق با سند دیگر^۳ و از «إكمال الدّین» با

دو سند^۴ و از «عیون» با سند دیگر^۵ و از «غیبت» شیخ

طوسی^۶ با سند دیگر عینِ مَثْنٍ این روایت را آورده

است.

باید دانست که: حَمَوُئِي به دنبال این سه

روایت، روایت چهارمی را که به شماره ۴۳۵ واقع

می شود از همین شیخ صدوق روایت می کند که

مضمون آن مفصّل و جالب است، و اسامی و

^۱ «فرائد السّمطين» ج ۲، ص ۱۳۹، حدیث ۴۳۴.

^۲ همان جلد و همان صفحه از «بحار الانوار» از «إكمال الدّین» ص ۱۸۱، و

«عیون الاخبار» ص ۲۸.

^۳ «خصال» ج ۲، ص ۷۸.

^۴ «إكمال الدّین» ص ۱۵۷ و ص ۱۸۱.

^۵ «عیون الاخبار» ص ۲۸.

^۶ «غیبت» شیخ، ص ۱۰۰.

کُنیه‌های امامان را با نام مادرشان از جابر، در لوح فاطمه علیها السَّلَام روایت نموده است،^۱ ولی چون ما آن را در ج ۱۳ «امام‌شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام در درس ۱۹۱ تا ۱۹۵، ص ۴۳۵ تا ص ۴۳۷ آورده بودیم، در اینجا به جهت عدم تکرار خودداری شد.

و مجلسی در «بحار الانوار» با عین سند حَمُوئی که از صدوق می‌باشد روایت نموده است.^۲

حدیث نامه‌های سر به مهر آسمانی در ولایت

دوازده امام

و همچنین باید دانست: اخبار وارده راجع به نامه‌های آسمانی سر به مهر درباره ولایت امیر المؤمنین و امامت ائمه اثنا عشر که به نام و نشانی هر یک جدا توسط

^۱ «فرائد السَّمطین» ج ۲، ص ۱۴۰ و ص ۱۴۱.

^۲ همان جلد از «بحار الانوار» از طبع کمپانی: ص ۱۲۰، و از طبع حیدری: ص ۱۹۳ و ص ۱۹۴ از «إکمال الدین» ص ۱۷۸، و «عیون الاخبار» ص ۲۴ و ص ۲۵.

جبرائیل می آمده است، غیر از اخبار راجع به لوح می باشند؛ گرچه مجلسی رضی الله عنه همه آنها را به واسطه اشتراک در مفاد و مضمون در باب واحدی ذکر کرده است؛ و ما برای مزید بصیرت در اینجا به ذکر چند روایت از روایات خواتیم (مهرها) تبرک می جوئیم:

مجلسی رحمة الله از «اکمال الدین» و «امالی» شیخ صدوق روایت می کند از ابن الولید، از ابن أبان، از حسین بن سعید، از محمد بن الحسین کنانی، از جدش، از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام که:

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ نَبِيَّهُ كِتَابًا قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! هَذَا الْكِتَابُ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ!

فَقَالَ: وَمَنْ النَّجِيبُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ؟!

فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ! وَكَانَ عَلِيٌّ

الْكِتَابِ خَوَاتِيمٍ^۱ مِنْ ذَهَبٍ. فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

^۱ خاتم با فتحه تاء عبارت است از: مَا يُخْتَمُ بِهِ الشَّيْءُ «آنچه با آن چیزی را مهر می کنند» مثل مهر دستی و یا نگین انگشتری که با آن آخر نامه ها را مهر

آله إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمْرُهُ أَنْ يَفُكَ خَاتَمًا مِنْهَا وَ
يَعْمَلَ بِمَا فِيهِ.

فَفَكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاتَمًا وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ. ثُمَّ دَفَعَهُ

إِلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَفَكَ خَاتَمًا وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَفَكَ خَاتَمًا

فَوَجَدَ فِيهِ: أَنْ أَخْرُجَ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ، فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا

مَعَكَ، وَ أَشْرَ نَفْسَكَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ فَفَعَلَ

می کرده‌اند. و به انگشتری خاتم گویند به جهت آنکه برای اینکه، همیشه مهر انسان نزد او بوده باشد و در غیبت و حضور آسان باشد نامه‌ها و معاهده‌ها و پیمانها را مهر کند؛ لهذا نام صاحب خاتم را روی نگین ثبت می‌کردند و با افزودن نامی از خدا و اسماء حسنی او. و در موقع مهر زدن، انگشتری را از دست بیرون آورده مهر می‌کردند و باز دوباره در دستشان می‌نمودند. در این صورت در این روایت خاتم به معنی مهری است که برای محکم نمودن و مهر و موم کردن آن صحیفه استعمال شده است. و خاتم النَّبِيِّينَ را هم به همین جهت خاتم گویند، چون «مَنْ يَفْتَمُ بِهِ الْأَنْبِيَاءَ» بوده و پس از او پیامبری نخواهد بود.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَفَكَ خَاتماً
فَوَجَدَ فِيهِ: اِضْمُتْ وَ الزَّمْ مَنْزِلَكَ، وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى
يَأْتِيكَ الْيَقِينُ؛ فَفَعَلَ.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَفَكَ خَاتماً
فَوَجَدَ فِيهِ: حَدِّثِ النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ، فَإِنَّهُ
لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ!

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَيَّ فَفَكَكْتُ خَاتماً فَوَجَدْتُ فِيهِ: حَدِّثِ
النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ وَ انْشُرْ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِكَ، وَ صَدِّقْ آبَاءَكَ
الصَّالِحِينَ، وَ لَا تَخَافَنَّ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ، وَ أَنْتَ فِي حِرْزِ وَ
أَمَانٍ؛ فَفَعَلْتُ.

ثُمَّ أَدَفَعُهُ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ كَذَلِكَ يَدْفَعُهُ
مُوسَى إِلَى الَّذِي مِنْ بَعْدِهِ، ثُمَّ كَذَلِكَ أَبْدَأُ إِلَى قِيَامِ الْمَهْدِيِّ
عَلَيْهِ السَّلَامُ^١.

«فرمود: حقاً و حقیقهً خداوند عزّ و جلّ پیش

^١ «بحار الانوار» باب ٤٠، نصوص الله عليهم من خبر اللوح و الخواتيم، و ما
نصّ به عليهم في الكتب السالفة و غيرها، از كتاب تاريخ أمير المؤمنين عليه
السّلام، از طبع کمپانی؛ ج ٩ ص ١٢٠، و از طبع مطبعه حيدري: ج ٣٦، ص
١٩٢ و ص ١٩٣، حديث ١، از كتاب «إكمال الدين» ص ٣٧٦، و «أمالی»
صدوق، ص ٢٤١ و ص ٢٤٢.

از آنکه پیامبرش بمیرد نامه‌ای به سوی او نازل نمود
و گفت: ای محمد، این نامه عبارت است از وصیتی
به سوی نجیب از اهل بیت تو!

گفت: نجیب از اهل بیت من کیست ای
جبرائیل؟!

گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام است و
بر آن نامه مَهْرهائی زده شده بود از طلا. پیامبر صلی
الله علیه و آله آن نامه را به علی علیه السّلام ردّ
فرمود، وی را امر نمود که تا آن را بگشاید، و مهری
را از آن بر گیرد، و به آنچه در آن از دستور العمل
نوشته است عمل نماید.

امیر المؤمنین علیه السّلام مهری از سر نامه
برگرفت، و بدان عمل کرد، و سپس آن را به پسرش
حسن علیه السّلام ردّ کرد. حسن مهری را از نامه
برگرفت، و بدانچه در آن بود عمل نمود، و سپس آن
را به حسین علیه السّلام ردّ نمود.

حسین مهری را از نامه گشود، و در آن یافت
که چنین نوشته است: گروهی را

برای شهادت برانگیز! چرا که شهادتی برای ایشان نمی‌باشد مگر در معیت تو! و جانت را به خدای عزّ و جلّ بفروش! و حسین بدان عمل کرد.

و سپس آن را به علیّ بن الحسین علیه السّلام ردّ کرد، و او مهری را از آن برگرفت و در آن یافت که نوشته است: سکوت را پیشه کن، و ملازم خانهات باش، و خدای را عبادت کن تا یقین (مرگ) به سوی تو آید. و او بدان عمل نمود.

و سپس آن را به محمّد بن علی علیه السّلام ردّ نمود، و وی مهری را از آن باز کرد و در آن یافت: برای مردم حدیث و گفتگو کن، و رأی و فتوای خودت را بازگو نما، و از هیچ کس غیر از خدا مترس، زیرا که احدی قدرت تسلّط و غلبه بر تو را ندارد!

و پس از آن پدرم آن را به من ردّ نمود، من مهری را از سر آن برگشودم، و در آن یافتم: با مردم به حدیث پرداز، و فتوی و رأیت را آشکارا کن، و علوم اهل بیّت را انتشار بده، و گفتار و رفتار و منهاج و عقیده پدران صالحت را به منصّه راستی بنشان، و

صدق و راستی و درستی ایشان را اعلام نما، و از هیچ کس غیر از خدا مَهْرَاس؛ و تو در امان و حفظ و مَصُونیت ما خواهی بود! و من بدان عمل کردم.

و من این نامه را به موسی بن جعفر می‌دهم؛ و به همین منوال وی به کسی که پس از اوست می‌دهد؛ و سپس همین طور اَبداً تا قیام مهدی علیه السّلام خواهد بود.»

و از «أمالی» شیخ، از صدوق، از ابن ولید مثل این روایت را آورده است.^۱

مجلسی همین مضمون را با اذنی اختلافی در عبارت نیز با سندی از «عِلَلُ الشَّرَائِع»^۲ و با سندی دگر از «إكمال الدّین»^۳ روایت می‌نماید.^۴

و با اختلاف بیشتری در عبارت و اتّحاد مضمون از «غیبت» نعمانی روایت می‌کند.^۵ و ایضاً با

^۱ «أمالی» شیخ طوسی، ص ۲۸۲.

^۲ «بحار الانوار» از طبع کمپانی: ج ۹، ص ۱۲۲، و از طبع حیدری: ج ۳۶، ص ۲۰۳ و ص ۲۰۴ از «علل الشرایع» ص ۶۸.

^۳ همین مصدر از «إكمال الدّین» ص ۱۳۴ و ص ۱۳۵.

^۴ همین مصدر، از طبع کمپانی: ص ۱۲۳ و ص ۱۲۴، و از طبع حیدری: ص ۲۰۹ و ص ۲۱۰ از «غیبت» نعمانی، ص ۲۴ و ص ۲۵.

^۵ همین مصدر، از طبع کمپانی: ص ۱۲۳ و ص ۱۲۴، و از طبع حیدری: ص ۲۰۹ و ص ۲۱۰ از «غیبت» نعمانی، ص ۲۴ و ص ۲۵.

دو سند دیگر مختصر، مضمون آن را از «غیبت»
نعمانی روایت می‌نماید.

باری از آنچه ذکر شد، مبرهن شد که: اولین
مُدَوِّن در اسلام وجود اقدس حضرت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السّلام بود که با کتابتِ کتاب
جَامِعَه و جَفْر، و کتاب السُّتین در علوم قرآن، و کتاب
دیات، و کتاب فرائض و مواریث، و مصحف فاطمه،
و مجموع رساله‌ها و نامه‌هایی که نوشته است از
جمله نامه وی به مالک اشتر هنگامی که او را به
عنوان حکومت به مصر فرستاد، بدون شک و تردید
مقام اولین کاتب و مؤلف و مُصَنِّف و مُدَوِّن را در
اسلام حائز است.

ابو رافع نخستین مؤلف در شیعه پس از امیر

المؤمنین علیه السلام

از آن حضرت که بگذریم، اولین مُدَوِّن اَبُو
رافع غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد،
که از شیعیان خالص امیر المؤمنین علیه السّلام، چه
در حال حیات رسول الله و چه در زمان ممات وی
بوده است. شرح حال او را آیه الله سید حسن صدر

بدین عبارت بیان می‌کند:

أَبُو رَافِعٍ مَوْلَى الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

نخستین کسی که تدوین حدیث نمود

از شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام اولین

کسی که پس از او تدوین حدیث کرد أَبُو رَافِعٍ غلام

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بود.

نَجاشی در اوّل کتاب خود که فهرست اَسْمَاءِ

مُصَنِّفِينَ شِيعِيَانِ است بدین عبارت تصریح دارد:

طَبَقَةُ أَوْلَى أَبِي رَافِعٍ غلام رسول الله صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ است. اسم او اسْمٌ بَدَأَ بِهِ، و در ابتدا غلام

عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؛ بود، پس وی را به پیغمبر

بخشید. و هنگامی که او

بشارت اسلام آوردن عباس را به پیامبر داد پیغمبر
او را آزاد نمودند.

ابو رافع در زمان قدیم در مکه اسلام آورد و
به مدینه مهاجرت نمود، و با پیغمبر در جنگها و
مشاهد حضور یافت، و پس از ارتحال پیغمبر ملازم
أمیر المؤمنین علیه السّلام شد و از برگزیدگان
شیعیان او بود، و در حروب و جنگهای آن حضرت
حضور داشت و پاسدار بیت المال او در کوفه بود.
و دو پسرش: عبید الله و علی دو کاتب أمیر
المؤمنین علیه السّلام بودند.

تا آنکه می گوید: و ابو رافع دارای کتاب سنن
و احکام و قضایا می باشد. سپس نجاشی اسناد خود
را به ابو رافع، باب باب: نماز، و روزه، و حج، و زکوة
و قضایا ذکر می کند.

ابن حجر در کتاب «تقریب» خود می گوید:
ابو رافع قبّطی غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلّم اسمش ابراهیم بود؛ و بعضی گفته اند: اسلم یا
ثابت یا هُرْمُز بود. وی بنا بر قول صحیح در اوّل
خلافت علی وفات کرد.

من می گویم: اوّل خلافت علی امیر المؤمنین

سنه سی و پنجم از هجرت بوده است، بنابراین

ضرورت ایجاب می کند که: قبل از وی در تألیف

کسی دست نیازیده باشد.^۱ و همچنین سید حسن

صدر می گوید:

الصَّحِيفَةُ الْاُولَى

در نخستین کس که جمع حدیث نمود؛ و آن

را در ابوابی مرتّب گردانید

از صحابه شیعه، أبو رافع غلام رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلّم بود.

نجاشی در کتاب فهرست اسامی مصنفین از

شیعه می گوید: و کتاب سنن و احکام و قضایا متعلّق

به ابو رافع غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

می باشد. سپس نجاشی اسناد خود را به روایت کتاب

باباً باباً ذکر می کند.

در اینجا مرحوم صدر به عین آنچه از ایشان

ذکر کردیم در اینجا می آورد و پس از

^۱ «تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام» ص ۲۸۰.

آن می گوید:

بنابراین با اتفاق در کلام می توان گفت که: در تدوین و ترتیب حدیث و جمع آن در بابهای مختلف، قدیم تر از وی کسی نبوده است، به علت آنکه آنان را که در جمع آوری حدیث ذکر کرده اند همگی در اثناء قرن دوّم می باشند، همچنان که در «تدریب» سیوطی آمده است، و در آنجا از ابن حَجَر در «فتح الباری» حکایت نموده است که: اوّلین کسی که حدیث را مُدَوَّن کرد به امر عمر بن عبد العزیز، ابن شِهَاب زُهْرِي بود.

بنابراین در ابتدا و سر صد سال از هجرت بوده است. چون خلافت عمر در سنه نود و هشت و یا نود و نه بود، و او در سنه صد و یک وفات کرد. و ما در آنچه ابن حَجَر إفاده کرده است اشکالی داریم که آن را در اصل (کتاب تأسیس الشیعة) ذکر نموده ایم.^۱

آیه الله سید عبد الحسین شرف الدین عاملی
أیضاً به همین نهج در کتاب «الفصول المهمّة» ذکر

^۱ «الشیعة و فنون الاسلام» مطبوعه صیدا سنه ۱۳۳۱ ص ۶۶.

کرده است. او می گوید:

أبو رافع قِبْطِي غلام رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

و آله بود؛ نامش اسلم یا ابراهیم، و بعضی گفته اند:

هُرْمُز و بعضی گفته اند: ثابت، و بعضی غیر از اینها را

نیز گفته اند.

وی دارای اولاد و اُحفادی بوده است که

همگی از سر سپردگان به اهل بیت و خواصّ ایشان

بوده اند.

اما اولاد: یکی رافع، و دیگری حسن، و

سیمی مُغیره، و چهارمی عبید الله می باشد (که او

درباره خصوص اصحابی که در صِفِّین با علی بن ابی

طالب علیه السّلام حضور داشتند کتاب مستقلّی

نگاشته است و صاحب کتاب «الإصابة» و غیره از وی

نقل می کند.)

و پنجمی آنها علی است که کتابی در فنون فقه

بر مذهب اهل البیت نوشته

است. کتاب او اوّلین کتاب فقهی است که بعد از صحیفه علی علیه السّلام در اسلام تدوین شده و به عمل آمده است.

و امّا أحفاد و نوادگان وی عبارتند از: حسن و صالح و عبید الله اولاد علی بن ابی رافع، و فضل بن عبید الله بن ابی رافع؛ و ایشان دارای ذریه‌ای هستند که جمیعاً از صالحین بوده اند.^۱

...

و صدیقنا الاکرم مرحوم آیه الله حاجّ سید محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی قدس سرّه در تعلیقه خود بر کتاب «جَنَّة المأوی» در پایان معرفی و تحسین از کتاب سُلیم بن قیس هِلالی بدین حقیقت اشاره نموده‌اند. عین عبارت ایشان این طور است:

کتابی است جلیل و مُعْتَمَدٌ عَلَیْهِ که آن را سلیم بن قیس متوفّی در حدود سنه (۹۰) ه تصنیف کرده است. وی از موالیان امیر المؤمنین علیه السّلام و از اصحاب و خواصّ او بوده است.

^۱ «الفصول المهمّة فی تألیف الامّة» طبع پنجم، مطبوعه نُعمان، ص ۱۷۹ و ص ۱۸۰.

کتاب سلیم از اصول مشهوره مورد اعتماد نزد
خاصّه و عامّه بوده است. و امام کبیر نعمانی؛ در
کتاب «غیبت» خود بدین عبارت درباره آن تصریح
می‌کند:

در میان جمیع شیعه از کسانی که متحمّل علم
بوده و آن را از ائمه علیهم السلام روایت می‌کنند
خلافی نیست در اینکه: کتاب سلیم بن قیس هلالی
اصلی است از بزرگترین اصولی که آن را اهل علم و
حاملان حدیث اهل البیت علیهم السلام روایت
نموده‌اند، و از

قدیمی‌ترین اصول شیعه می‌باشد، به علت آنکه
جمع محتویاتی که این اصل در بردارد عبارت است
از روایات رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر
المؤمنین علیه السلام و مقداد و سلمان فارسی و ابو
ذر و کسانی که هم‌مطراز و هم‌منهاج با آنان بوده‌اند،
از افرادی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیر
المؤمنین علیه السلام را دریافته‌اند و در محضرشان
بوده‌اند و از آن دو نفر شنیده‌اند. و آن کتابی است که
از اصول شیعه می‌باشد که بدان رجوع می‌کنند و بر
آن اتکاء و اعتماد دارند. (اه)

و ابن ندیم در «فهرست» می‌گوید: آن اولین
کتابی است که برای شیعه ظاهر شده است؛ و مراد و
منظورش آن است که: اولین کتابی است که در آن
امر شیعه ظاهر شده است، همان طور که در حدیث
مروی از امام صادق علیه السلام در توصیف آن آمده
است که: کتاب سُلیم اُبجد شیعه است.

حضرت فرمود: مَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنْ شِيعَتِنَا وَ
مُحِبِّينَا كِتَابُ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ فَلَيْسَ عِنْدَهُ مِنْ أَمْرِنَا
شَيْءٌ وَ لَا يَعْلَمُ مِنْ أَسْبَابِنَا شَيْئًا؛ وَ هُوَ أَبْجَدُ الشَّيْعَةِ، وَ

هُوَ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

«هر کس از شیعیان و محبّان ما نزدش کتاب

سُلَیْمِ بْنِ قَیْسِ هَلَالِی نباشد، در نزد وی از امر ما

چیزی وجود ندارد و از اسباب ما چیزی را نمی‌داند؛

و آن ابجد شیعه و سِرِّی از اسرار آل محمد صلی الله

علیه و آله می‌باشد.»

و قاضی بدر الدّین سُبکی متوفی در سنه

(۷۶۹ هـ -) در کتابش: «محاسن الوسائل فی معرفة

الاولئ» گوید: اولین کتابی که برای شیعه تصنیف

شد، کتاب سُلَیْمِ بْنِ قَیْسِ بوده است. (اه)

تقدم سنن ابو رافع بر کتاب سلیم

اما قاریان عزیز می‌دانند که: کتاب سنن

تصنیف ابو رافع که در دهه چهارم^۱ وفات یافته همان

که معاویه خانه‌اش را پس از مرگش خرید، عادهً بر

تصنیف سُلَیْمِ

که متوفی در سنه (۹۰) می‌باشد تقدّم دارد.^۲

^۱ در عبارت ایشان دهه پنجم ضبط شده است؛ اما سهو القلم است؛ چون همه نوشته‌اند: در اوان خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وفات یافته است؛ و خلافت آن حضرت در سنه سی و پنج از هجرت می‌باشد.

^۲ کتاب «جَنَّةُ الْمَأْوَى» تألیف شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء، طبع تبریز، سنه ۱۳۸۰ هجری قمری، تعلیقه سیّد محمد علی قاضی طباطبائی،

و عالم خبیر: سید محمد صادق بحر العلوم

در مقدمه کتاب سلیم بن قیس بدین حقیقت تصریح

نموده‌اند، و عین عبارات ابن ندیم در «فهرست» و

قاضی بدر الدین سبکی را نقل می‌کنند، و سپس

اشاره به تقدّم تصنیف ابو رافع می‌نمایند.^۱

مُحَمَّدَ عَجَّاجٍ خَطِيبٍ كِهْ خُودِ اِصْرَارِي تَمَامِ

در تدوین حدیث اهل سنت دارد، بدین امر خواهی

نخواهی اعتراف نموده و می‌گوید:

و نَزْدَ اَبُو رَافِعٍ غَلَامِ رَسُوْلِ اَكْرَمِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

و آلِه و سَلَّمَ (که ولادتش غیر معلوم، و وفاتش در

سنه ۳۵ هجری می‌باشد)^۲ کتابی بوده است که در آن

استفتاح صلوة بوده است؛ و آن را به ابو بکر بن عبد

الرَّحْمَنِ بْنِ حَارِثٍ كِهْ (ولادتش غیر معلوم، و وفاتش

در سنه ۹۴ هجری بوده است و)^۳ یکی از فقهای سبّعه

بوده است ردّ نموده است.^۴

ص ۱۵۶ و ص ۱۵۷.

^۱ کتاب سلیم، طبع سوّم، نجف اشرف، ص ۵.

^۲ گفته شده است وفات او پس از قتل عثمان بوده است. و گفته شده است: در خلافت علی بوده است. [تعلیق]

^۳ نظر کن به «الكفاية في علم الرواية» ص ۳۳۰. [تعلیق]

^۴ «السنة قبل التدوين» طبع دار الفكر، ص ۳۴۶.

تدوین اهل سنت پس از دو قرن بوده است

آیه الله سید حسن صدر تحت عنوان: تَقَدُّمُ

الشَّيْعَةِ فِي تَأْسِيسِ عُلُومِ الْحَدِيثِ؛ و در ذیل آن در

عنوان: أَوَّلُ مَنْ جَمَعَ الْحَدِيثَ النَّبَوِيَّ و در تحت آن

عبارت: الصَّحِيفَةُ الْأُولَى فِي أَوَّلِ مَنْ جَمَعَ الْحَدِيثَ النَّبَوِيَّ

فِي الْإِسْلَامِ وَ دَوْنَهُ، را آورده و در آن اولین نفر ابراهیم

را ذکر کرده، و سپس درباره تأخر اهل سنت در تدوین

و گردآوری حدیث تا دو قرن، بحثی مستدل دارند؛ و

حتی سیوطی را که میگوید: تدوین حدیث در رأس

قرن دوم به امر عمر بن عبدالعزیز به وجود آمده است

شدیداً ردّ مینمایند.

ایشان میفرماید: ابراهیم غلام رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم اولین کس بوده است که

حدیث را تدوین کرده است. و بعد از شرحی از

تأخر اهل سنت، دوباره برمیگردند

به أبو رافع، و خصوصیات تألیف وی را ذکر می‌کنند که ما آن را در همین دروس در ص ۳۳۲ و ص ۳۳۳ آوردیم.

امّا آنچه را که بر تأخر اهل سنت استدلال می‌نمایند این است که می‌گویند: و حافظ جلال الدین سیوطی در کتاب خود: «تَدْرِيبُ الرَّاوى» به خطا رفته است، از آنجا که پنداشته است: ابتدای تدوین حدیث در اوّل صده دوم از هجرت بوده است.

سیوطی می‌گوید: و امّا ابتدای تدوین حدیث در رأس صد سال در أيام خلافت عمر بن عبد العزيز و به امر او واقع گشت؛ چرا که در «صحيح» بخاری در أبواب علم آورده است که: عُمَرُ بن عبد العزيز به أبو بكر بن حَزْم نوشت: نظر کن به احادیثی که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] و سلّم می‌باشد و آنها را بنویس؛ زیرا که من می‌ترسم علم مندرس شود با از میان رفتن علماء!

و أبو نُعَيْم در «تاریخ اصفهان» بدین عبارت ذکر نموده است که: عمر بن عبد العزيز به سوی آفاق

نوشت: نظر کنید در حدیث رسول الله و آن را جمع کنید!

ابن حجر در «فتح الباری» گفته است: از این امر استفاده می‌شود ابتدای تدوین حدیث نبوی. و پس از آن سیوطی افاده کرده است که: اوّل کسی که حدیث را به امر عمر بن عبد العزیز تدوین نمود ابن شهاب زهّری بوده است. (این است آنچه سیوطی در «تدریب الرّاوی» آورده است.)

سید حسن صدر می‌فرماید: من می‌گویم: خلافت عمر بن عبد العزیز تنها دو سال و پنج ماه طول کشید؛ به علّت آنکه ابتدایش دهم شهر صفر سنه نود و هشت و یا نود و نه بوده است، و مرگ او در سنه صد و یک، پنجم یا ششم رجب و یا بیستم رجب بوده است؛ و زمان امر او به جمع‌آوری حدیث تاریخ ندارد؛ و ناقلی هم نقل ننموده است که امثال امر او به تدوین حدیث در زمان خود او تحقّق پذیرفته باشد.

و گفتار حافظ ابن حجر از باب حدس و اعتبار و تخمین می‌باشد نه از نقل عمل به فرمان او بالعیان. و اگر برای امثال امر او به جمع‌آوری حدیث

نزد اهل علم حدیث اثری بود که آن را عیاناً مشاهده
می نمودند، تصریح نمی کردند که افراد

حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و مستقلاً
تدوین نمودن آن در رأس دویست سال و اوّل صده
سوّم واقع شد، همچنان که شیخ الإسلام (ابن حجر)
و غیر او به آن اعتراف نموده اند:

ابن حجر می گوید: اوّلین کس که حدیث و
آثار را جمع کرد در مکه ابن جُرّیح بود، و ابن إسحق
یا مالک در مدینه، و ربیع بن صبیح یا سعید بن اُبی
عُرُوبَة یا حمّاد بن سلّمَة در بصره، و سُفیان ثوُری در
کوفه، و اوزاعی در شام، و هیثم در واسط، و معمر
در یمن، و جریر بن عبد الحمید در ری، و ابن مبارک
در خراسان. عراقی و ابن حجر می گویند: و این
جماعت در عصر واحد بوده اند، و نمی دانیم سبقت
با کدام یک از آنها بوده است؟

ابن حجر می گوید: تا اینکه بعضی از امامان
حدیث را ایشان بر آن قرار داده شد که احادیث پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلّم را بخصوصها تنها
جمع آوری و تدوین کنند؛ و این در پایان قرن دوّم و
رأس صده سوّم متحقّق گشت؛ و جماعتی را از این
صاحب رأیها می شمارد.

و طیبی می گوید: اوّلین کس که از سلف

تدوین حدیث کرد ابن جریح بود؛ و بعضی گفته‌اند: مالک، و بعضی گفته‌اند: ربیع بن صبیح. و سپس تدوین انتشار یافت و فوایدش به ظهور پیوست. (تمام شد کلام او.)

(در اینجا مرحوم صدر برای تأیید سخن خود میگوید:) آیا نمی‌بینی او را که تدوین کسی را قبل از ابن جریح ذکر ننموده است؟!

و همچنین حافظ ذهبی در «تَذْکِرَةُ الْحَفَاطِ»

تصریح نموده است که: اولین زمان تصنیف و تدوین سُنن و تَألیف فروع پس از انقراض دولت بنی امیه و تحوّل دولت به بنی عبّاس بوده است. او گفته است: پس از آن، این امر در زمان رشید رو به فزونی گذاشت و تصانیف زیاده گشت و حفظ علماء در سینه‌هایشان رو به نقصان نهاد. پس چون کتب به صورت آماده و تدوین شده، در آمد مردم بدانها اتّکال نمودند. و امّا قبل از این زمان، علم صحابه و تابعین در سینه‌هایشان بود. سینه‌ها خزینه‌های نگهداری علومشان بود. (تمام شد کلام ذهبی.)

و نباید به ذهبی غیر او را قیاس نمود در

خُبْرَویت به تواریخ در أمثال این امور. او

آنچه را که سیوطی ذکر کرده ذکر ننموده است؛ بلکه هیچیک از علمای اهل سنت که راجع به «اولین‌ها» چیزی نوشته‌اند مطلب سیوطی را ذکر نکرده‌اند. مگر آنکه بگوئیم: مُسْتَبَعَد است به مثل قول عمر بن عبد العزیز أخذ نکنند؛ و شاید پس از آن به جمع‌آوری پرداخته‌اند.

بنابراین حکم به جمع حدیث در رأس صده دوم که پایان قرن اول می‌باشد، گفتار راست و استوار و ثابت شده‌ای نیست. خداوند ما را از شتابزدگی در گفتار مصون بدارد.

چون این مطلب معلوم شد، بدانکه: شیعه نخستین کسانی می‌باشند که در جمع آثار و اخبار در عصر خلفاء النبی المختار - علیه و علیهم الصلوة و السلام پیشی گرفتند. ایشان اقتدا به امامشان امیر المؤمنین علیه السلام نمودند؛ زیرا امیر المؤمنین علیه السلام در عصر رسول الله صلی الله علیه و آله در این زمینه تصنیف فرمود.

در اینجا مرحوم صدر شرحی از تدوین جامعه، از اصل «بصائر الدرّجات» ذکر می‌کند و

سپس از تدوین ابو رافع مفضلاً سخن به میان می‌آورد.^۱

ردّ بی فائده محمد عجاج خطیب بر سید حسن

صدر

محمد عجاج خطیب در کتاب خود، بعد از ذکر کلام المرجع الدینیّ الاکبر السید حسن الصدر (۱۲۷۲ - ۱۳۵۴ هـ) در کتاب «تأسیس الشیعة لعلوم الإسلام» بدین گونه ایرادهای او را به پندار خود یکایک ردّ می‌کند.

وی می‌گوید: آنچه را که سیوطی ذکر کرده است، غلط و پندار نیست بلکه حقیقت علمی است که برای ما در بحثهای گذشته روشن شد.

و اما کوتاهی مدّت خلافت عمر بن عبد العزیز و عدم تاریخ زمان امر وی، منافات با استجابت علماء امر خلیفه را ندارد. و اما اینکه ناقلی این را نقل ننموده است حکمی است که دلیل آن را ردّ می‌کند؛ زیرا ناقلین بسیارند. و ابن عبد البرّ تصریح دارد بر آنکه: ابن شهاب امر خلیفه را امثال نمود و حدیث

^۱ «تأسیس الشیعة لعلوم الإسلام» ص ۲۷۸ تا ص ۲۸۰.

را در دفاتری نگاشت؛

و خلیفه یک دفتر از آن را به سوی هر زمینی که
در آنجا حکومت داشت فرستاد.^۱

و آنچه ابن حجر ذکر کرده است از باب
حدس و تخمین نمی باشد. و آنچه علماء حدیث ذکر
کرده اند که: احادیث رسول الله صلی الله علیه [و
آله] و سلم را جداگانه تدوین نمودن، در رأس قرن
سوم و انتهای صده دوم تحقق یافت، منافاتی با
تدوین آن به واسطه استجابت امر خلیفه: عمر بن
عبد العزیز ندارد. و ما شک نداریم که بعضی از
مُدَوَّنَاتِ نخستین در عصر رسول اکرم صلی الله علیه
[و آله] و سلم از فتاوی صحابه خالی بوده است.

و قوی ترین دلیل بر این، «صحیفه صادقه» و
«صحیفه صحیحه» می باشد، گرچه بعضی از مصنفین
عمل صحابه و فتاوی ایشان را أيضاً در کنار حدیث
می نوشتند. و این منافات ندارد با آنکه تدوین حدیث
در انتهای صده اول و پیش از آن صورت گرفته باشد.
و استشهاد صدر به آنچه ذهبی در «تذکره
الحفاظ» ذکر نموده است، فائده ای ندارد؛ به جهت

^۱ نظر کن به «جامع بیان العلم و فضله» ج ۱، ص ۷۶. [تعلیق]

آنکه حافظ ذهبی حالت و کیفیت نقل حدیث در قرن
اول را به طور تلخیص ذکر نموده است و به دراست
و بررسی «تدوین»، تفصیلاً و به طریق بررسی و
تحقیق موضوعی پرداخته است. و مع ذلک می بینیم
او را که در تراجم کسانی از علماء که تصنیف
نموده اند ذکر می کند که آنها در شهرها و بلادشان
اولین کسانی هستند که تصنیف کرده اند. و بر عهده
ذهبی نیست که در موضوع تدوین به تفصیل سخن
گوید زیرا کتاب تذکره او در رجال حدیث است نه
در علم حدیث و مصطلح آن.

و اما اینکه آنچه را که سیوطی ذکر کرده است
هیچ یک از علمای پیشین که راجع به حدیث و علوم
آن چیزی نگاشته اند ذکر ننموده اند، این گفتار مردود
است به آنچه بحث ما از آن پرده برگرفت؛ زیرا که
رامهرمزی این را ذکر نموده است، و علت کراهت
کسانی را که در صدر اول کتابت را مکروه داشته اند
مبین ساخته است، و میان روایاتی که کتابت را تجویز
نموده و روایاتی که آن را نهی کرده جمع کرده است.

گرچه رامهرمزی همچون سیوطی این مطلب را با عبارت صریح نقل نکرده است، و لیکن از مطالب او فهمیده می‌شود که بعضی از علماء در قرن اوّل تدوین نموده‌اند،^۱ همان طور که اهتمام عمر بن عبد العزیز را به نشر سنّت و محافظت بر آن مبین کرده است^۲ و خطیب بغدادی کتابش: «تقیید العلم» را برای عرض سیر تدوین در عصر اوّل قرار داده است و بسیاری از حقایق را که بر مردم پنهان بود روشن نموده است و به اثبات رسانیده است که بعضی از طلب و اهل علم ممارست بر تدوین در عهد رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلّم و پس از آن داشته اند.

و أبو عبید قاسم بن سلّام (۱۵۷ - ۲۲۴ هـ) با سندش از محمّد بن عبد الرّحمن أنصاری روایت کرده است که گفت: «چون عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید فرستاد به مدینه و کتاب رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلّم در صدقات و کتاب عمر بن خطّاب ... را طلب کرد و از آن دو، نسخه‌ای

^۱ نظر کن به «المحدّث الفاصل» ص ۷۱: آ- ۷۱: ب. [تعلیقه]

^۲ نظر کن به همان مصدر سابق، ص ۱۵۳: آ. [تعلیقه]

برای او برداشتند.»^۱

بنابراین گمان ندارم پس از این امور انسانی ادعا کند که امر عمر بن عبد العزیز نافذ نشد یا بدان عمل نمودند. و علی هذا آنچه علمای حدیث بدان رفته‌اند که ابتدای تدوین حدیث در انتهای صده اول بوده است از باب حدس و تخمین و شتابزدگی در گفتار نبوده است. و گفتارشان محمول است بر تدوین رسمی که دولت بر آن همّت گماشته بود، و امّا تدوین شخصی و فردی، از عهد رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلّم بوده است.

سید حسن صدر بعد از این کلام، کتابی را برای علی رضی الله عنه که پیچیده بهم و عظیم بوده است ذکر کرده است، و صحیفه‌ای را که به شمشیرش مُعَلَّق بوده است ذکر نموده است، و سپس کتابی را برای ابو رافع غلام رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلّم ذکر کرده است که آن را کتاب «سنن و احکام و قضایا» نامیده است؛ و

^۱ کتاب «الاموال» ص ۳۵۸ و ص ۳۵۹. [تعلیقه]

ابو رافع در اوّل خلافت علی رضی الله عنه فوت کرده است.

سید حسن صدر می گوید: «و اوّل خلافت علی امیرالمؤمنین سنه سی و پنج از هجرت می باشد. بر این اساس، قدیم تر از وی به ضرورت تاریخ در فنّ تألیف نیامده است.»^۱

(محمد عجاج خطیب می گوید:) اگر این خبر صحیح باشد، در این صورت ابو رافع از کسانی است که در عصر صحابه تدوین نموده است، در حالی که قبل از وی عبد الله بن عمرو دست به تدوین زده است که در عهد رسول الله صلی الله علیه [و آله] و

^۱ محمد عجاج خطیب در تعلیقه گوید: این گفتار از کتاب «تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام» ص ۲۷۹ و ص ۲۸۰ حکایت شد؛ و آنچه را که از ابو رافع ذکر کرده است از شیخ ابو العباس نجاشی نقل کرده است. و پس از آن سید حسن صدر گوید: «اولین کس که در آثار تصنیف کرده است مولانا ابو عبد الله سلمان فارسی (ر) ... و اوّل کس که در حدیث و آثار پس از دو مؤسس مذکور تصنیف نموده است ابو ذر غفاری صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. وی کتاب خطبه‌ای دارد که در آن امور واقعه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را شرح نموده است. این کتاب را شیخ ابو جعفر طوسی در «فهرست» ذکر نموده است.» و پس از آن ذکر میکند کتابی را برای عبید الله بن ابی رافع در قضاوت‌های امیر المؤمنین، و کتاب اسامی کسانی را که با امیر المؤمنین در جمل و صفین و نهروان از صحابه حضور داشته‌اند. و پس از آن ذکر میکند بعض اخبار کتبی از کسانی را که اهل سنت در آنان طعن زده‌اند مانند حارث بن عبد الله اَعُوْر هَمْدانی، یا اخبار کتبی را که نزد اهل سنت به ثبوت نیوسته است. نظر کن به «تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام» ص ۲۸۲ و ما بعد آن.

سَلَّمَ بُوْدَه اسْت.

و اگَر اِیْن خَبَر صَحِیْح بَاشَد و کِتَاب او مَرْتَب

بَر اَبُوَابِی (نَمَاز، و رُوزَه، و حَجّ، و زَکوة، و قِضَایَا)

هَمچَنان کِه سَیْد حَسَن صَدْر ذَکْر کُردِه اسْت بُوْدَه

بَاشَد، بَرای او شَرَف اوْلوِیْت دَر تَأْلِیْف بُوْدَه اسْت نَه

دَر تَدوِیْن. و صَحّت اِیْن مَطْلَب ما را بَر اَن تَحْمِیْلِ

نَمی کُنَد کِه اِخْبَار تَدوِیْن دَر عَهْد عَمْر بِن عَبْد العَزِیْز

را کِه بَر حَسَب تَارِیْخ بَه ثَبُوْت پِیُوْسْتَه اسْت، نَفی

کُنِیْم.^۱

ما دَر اِیْنجا عَیْن تَرْجَمَه مَطَالِب او حَتّی

تَعْلِیْقَه هَایِش را ذَکْر نَمُوْدِیْم تا هَمه

^۱ «السُّنَّة قَبْل التَّدوِیْن» ص ۳۶۴ تا ص ۳۶۸.

جوانب اشکال وی مشخص گردد. و اگر حقاً
بخوایم راستی و درستی گفتار مرحوم سید حسن
صدر را روشن و مبرهن سازیم و در یکایک از
اشتباه‌های مستشکل به ایشان سخن به تفصیل
پردازیم تحقیقاً یک جلد کتاب خواهد شد؛ ولی در
اینجا ناچاریم برای رفع شبهه قدری گفتار را
گسترش دهیم گرچه مستلزم فی‌الجمله تفصیل
گردد.

کلام شیخ محمود ابو ریه در کیفیت تدوین اهل سنت

اولاً شرحی را از عالم بیدار و غیر متعصب سنی
مذهب مصری - حشره الله مع امیر المؤمنین و ابنائہ
المعصومین، و اَبَعْدَهُ مِمَّنْ يَتَبَرَّءُ مِنْهُ و يَبْغِضُهُ - : شیخ
محمود ابو ریه در کتاب ارزشمند و گرامی: «أضواء علی
السُّنَّةِ المَحْمَدِيَّةِ» که مطالعه و دقت از ابتدا تا انتهای آن
برای هر طالب علمی که قدم در صراط حدیث و فقه و
اصول می‌نهد به نظر حقیر فقیر ضروری می‌رسد، بیان
می‌نمائیم:

وی در تدوین حدیث، در تحت عنوان: کيفَ نَشَأُ

تَدْوِينُ الْحَدِيثِ بیانی دارد تا می‌رسد بدینجا که می‌گوید:

در آنچه سابقاً در فصل پیشین گذشت دیدی که صحابه در عصر ابو بکر قرآن را در موضع واحدی گرد آوردند، از آنچه در حیات رسول الله - صلوات الله علیه - نوشته شده بود و آنچه از حفظ در سینه‌هایشان داشته‌اند، و آنها بدین امر عنایت مهمّ و بالائی را مبذول نمودند.

اما احادیث رسول را ننوشتند و جمع نکردند برای آنکه مانند قرآن در عصر پیغمبر نوشته نگردیده بود. - تا می‌رسد بدینجا که می‌گوید:

شیخ ابو بکر بن عقال صَقْلَى در فوائده بنا بر روایت ابن بشکوال می‌گوید: علّت آنکه صحابه سنن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله را در مصحف واحدی مثل قرآن جمع ننمودند، این بود که سنن رسول خدا انتشار یافته بود و درست آن از نادرست آن معلوم نبود و صاحبان نقل سنّت به قوه حافظه شان اعتماد داشتند؛ اما در قرآن چنین نبود.

و الفاظ سنّت از زیاده و نقصان محفوظ نبود

همچنان که خداوند قرآن را با نظم

بدیعیش محفوظ داشت، آن نظمی که خلائق از آوردن ماندش عاجز ماندند. بنابراین در آنچه از قرآن گردآوری کردند همه با هم مجتمع بودند، اما در حروف سنن و نقل نظم کلامش از جهت نصّ و عبارت مختلف بودند. بنابراین تدوین آنچه مورد اختلاف می‌باشد درست نبود.^۱

امر روایت به همین منوالی که ذکر نمودیم پیوسته ادامه می‌یافت. قوه ذاکره و حافظه در آن هر کاری که می‌خواست بکند می‌کرد. سنّت در طول عهد صحابه و مقدار بسیاری از ابتدای عهد تابعین نوشته نشد و تدوین نگشت تا آنکه سنّت را - بنابر آنچه گفته‌اند - در آخر عهد تابعین تدوین نمودند.^۲

هروی می‌گوید^۳ دأب و دیدن صحابه و تابعین آن نبوده است که احادیث را بنویسند، بلکه آنها را لفظ به لفظ تأدیه می‌کردند و از حفظ اخذ می‌نمودند، مگر کتاب صدقات و چیز اندکی را که

^۱ ص ۴۸ و ص ۴۹ از شرح شروط ائمه پنجگانه حازمی.

^۲ آخر عصر تابعین که حدود سنه یک صد و پنجاه می‌باشد و مرز میان متقدمین و متأخرین را سنه ۳۰۰ هجری گرفته‌اند.

^۳ ص ۷ از ج، «ارشاد الساری» شرح قسطلانی، و ص ۱۰ از ج ۱، شرح زرقانی بر «موطأ».

شخص بحاث و فحاص بعد از استقصاء به دست می آورد.

تا به جایی رسید که از نابودی و از میان برداشته شدن سنت ترسیدند؛ چون علماء حافظ سنت در مرگ سرعت کردند. در این حال عمر بن عبد العزیز، ابا بکر خزومی را^۱ به واسطه نامه‌ای که به سویش نوشت امر نمود که: انظر ما كان من سنة أو حديث فاكثبه. «نظر کن آنچه را که از سنت یا حدیث می باشد بنویس!»

و مالک در «موطأ» به روایت محمد بن حسن

می گوید: عمر بن عبد العزیز به

^۱ ابو بکر بن محمد انصاری، جدش از اصحاب رسول الله بود و خودش تابعی فقیه می باشد. عمر بن عبد العزیز وی را بر حکومت و قضاوت مدینه از جانب خود گماشت. مالک می گوید: آن مقداری که نزد ابو بکر بن حزم از علم قضاوت موجود است نزد احدی در مدینه موجود نمی باشد. وی در سنه ۱۲۰ هـ فوت نمود.

ابو بکر بن حَزْم نوشت که: انْظُرْ مَا كَانَ مِنْ حَدِيثِ

رَسُولِ اللَّهِ أَوْ سُنَّهِ فَاكْتُبْهُ لِي! فَإِنِّي خِفْتُ دُرُوسَ الْعِلْمِ وَ

ذَهَابَ الْعُلَمَاءِ! «نظر کن به آنچه از حدیث رسول الله یا

سنتهای او می باشد برای من بنویس! چرا که من از از

میان رفتن علم و رفتن علماء نگرانم!»

و به او توصیه نمود تا آنچه را نزد عُمَرَةَ

أنصاریه دختر عبد الرَّحْمَنِ - که شاگرد عائشه رضی

الله عنها بوده است و آنچه را که نزد قاسم بن محمّد

بن اَبی بکر می باشد برای او بنویسد.

أَمَّا امر عمر بن عبد العزيز در انتهای صده اول

بوده است.^۱

^۱ عمر بن عبد العزيز در سنه ۹۹ هـ - به امارت رسید و در سنه ۱۰۱ هـ - وفات نمود با سَمَى که به واسطه عدالتش به او خورانیدند. و اینک این کلمه بلیغه را از جاحظ درباره این امام عادل به تو عطا می کنیم: جاحظ در کتاب «فضل هاشم بر عبد شمس» میگوید: و آنچه امر عمر بن عبد العزيز را نیکو کرد و حالش را بر مردم جاهل و احمق مشتبه ساخت آن بود که: او به دنبال قومی به امارت رسید که تمام شرایع دین و سنت های پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلّم را واژگون کرده بودند، و مردم پیش از وی از ظلم و جور و تهاون به اسلام در کیفیت و حالی بودند که در برابر آن، آنچه از او مشاهده و معاینه کردند و او را بر آن اعمال و رفتار مانوس و مألوف میدیدند بسیار کوچک به نظر می رسید. لهذا چون از آن امور فظیحه کاست، او را در عداد ائمه راشدین به شمار آوردند. (ص ۹۱ از رسائل جاحظ جمع سندوبی؛ و ص ۲۰۴ از کتاب «تمهید تاریخ فلسفه اسلامی» علامه مصطفی عبد الرزاق.) [تعلیقه]

و چنین مشهود است که چون مرگ گریبان
عمر بن عبد العزیز را گرفت، ابن حزم از کتابت
حدیث منصرف گشت، خصوصاً هنگامی که یزید
بن عبد الملک او را عزل کرد در وقتی که پس از عمر
بن عبد العزیز ولایت امر را قبض نمود، و این در سنه
۱۰۱ هـ بوده است.

و همچنین تمامی افرادی که با ابو بکر بن
حزم دست به کتابت زده بودند منصرف گشتند، و در
امر تدوین فترتی رخ داد تا در سنه ۱۰۵ هـ هشام بن
عبد الملک ولایت امر را عهده دار شد و ابن شهاب
زُهری را در این امر به کار واداشت.^۱ بلکه گفته‌اند:
وی او را بر تدوین حدیث اِکراه نمود، چونکه آنان
از کتابت حدیث

همچنان که بعداً برای تو روشن می‌گردد - اِکراه
داشتند. اما دیر زمانی این کراهت نپائید تا تبدیل به
رضایت گردید، و ابن شهاب از خِصِّصین هشام و
دارای مقامی رفیع نزد وی گشت و با او حج نمود و
هشام او را «معلم اولاد خود» قرار داد تا اینکه پیش

^۱ محمد بن مسلم بن شهاب زُهری یکی از پیشوایان عامّه است که در سنه
۱۲۴ هـ وفات نموده است. [تعلیقه]

از هشام به فاصله یک سال بمرد، و هشام در سنه ۱۲۵ ه فوت نمود.

به مرگ هشام ارکان دولت بنی امیه متزلزل گشت و رفته رفته به تدریج اضطراب در آن پدید آمد.

پس از آن تدوین در طبقه‌ای که دنبال طبقه زهری بود شیوع پیدا کرد و این امر به واسطه تشجیع بنی عباس صورت گرفت.

ابن شهاب زهری را که اولین تدوین کننده حدیث شمرده‌اند شاید به جهت آن بوده است که بنی امیه از او اخذ کرده و پیروی می نمودند.

در «تذکره الحفاظ» گوید: خالد بن معدان حمصی هفتاد صحابی را ملاقات کرد و حدیث را می نوشت و دارای مصنفاتی می باشد؛ و لیکن از این مصنفات ذکری در کتب حدیث به میان نیامده است. ابن معدان در سنه ۱۰۴ ه فوت نموده است.

و حافظ ابن حجر در مقدمه «فتح الباری» پس از آنکه مبین ساخته است که آثار پیامبر در عصر اصحاب و اعاظم تابعین در جوامع مدون و مرتب

نبوده است به جهت آنکه آنان را از کتابت نهی کرده بودند همان طور که در «صحیح» مسلم ثابت است، چنین گوید: «پس از آن چون علماء در شهرها زیاد شدند و بدعتها از ناحیه خوارج و روافض ... رو به فزونی گذارد، در اواخر عصر تابعین، تدوین آثار و تبویب اخبار قدم به مرحله ثبوت نهاد - الخ».

بخاری و ترمذی از ابو هریره روایت نموده‌اند که وی گفت: هیچ کدام از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتشان از من بیشتر نبود مگر روایات عبد الله بن عمرو به سبب آنکه او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم.^۱ و مُحَدَّثِین آنچه را که در صحیفه محدثی یا عالمی

یافت می‌شد روایت صحیحه مرویه از او به شمار نمی‌آوردند مگر آنکه آن محدث می‌گفت: من این روایت را از راوی آن شنیده‌ام، و آن را «وَجَادَه» نام می‌نهادند.

^۱ بغدادی آورده است که: آنچه عبد الله بن عمرو در صحیفه خود که آن را «صحیفه صادق» می‌نامید تدوین نموده بود و مانند جان خود آن را حفظ می‌کرد، فقط ادعیه و صلواتی بود که بدان مراجعه می‌نمود (برای اطلاع از معرفت آنچه در این صحیفه بوده است به کتاب «شیخ المضیره» مراجعه گردد.)

علّامه شیخ مُصطَفی عبد الرزّاق می گوید: «از

عللی که باعث شد و حاجت به تدوین سنن را تأکید کرد شیوع روایت حدیث، و قلّت وثوق به بعضی از راویان، و ظهور کذب در حدیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به واسطه أسباب مذهبی و علل سیاسی بود. اما اوّل زمان تدوین سنّت به معنی حقیقی در میان سالهای ۱۲۰ هـ و سالهای ۱۵۰ هـ - واقع گشت.»^۱

علماء به تدوین حدیث دست نیازیدند مگر از

روی کراهت

چون علماء را امر به تدوین حدیث نمودند، آنان استجابت امر نکردند مگر از روی اکراه. و این به جهت آن بود که ایشان از کتابت حدیث، پس از آنکه سنّت صحابه قبل از آنان بر عدم کتابت و تدوین بوده است، پرهیز می کرده اند.

مَعْمَرُ از زُهْرِي نقل می کند که گفت: كُنَّا نَكْرَهُ

كِتَابَ الْعِلْمِ حَتَّى أَكْرَهْنَا عَلَيْهِ^۲ هُوَ لِأَيِّ الْأَمْرَاءِ، فَرَأَيْنَا أَلَّا

^۱ ص ۱۹۵ و ۱۹۸ از کتاب «تمهید لتاریخ الفلسفة الإسلامیة».

^۲ أبو الملیح گوید: آن کس که زُهْرِي را اکراه بر کتابت حدیث کرد هِشام بود، و مردم پس از آن شروع به نوشتن نمودند. و روایت ابن سعد در «طبقات» این طور می باشد: «فرأینا أَلَّا يُمْنَعَهُ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»، ص ۱۳۵،

نَمْنَعُهُ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ.^۱

«ما این طور بودیم که از نوشتن علم

ناخوشایند بودیم تا آنکه ما را این امیران به کتابت

اکراه کردند، و در این صورت دیدیم که آن را از

احدی از مسلمین منع ننمائیم.»

ج ۲، ق ۲/۲.

^۱ ص ۱۰۷ از کتاب «تقیید العلم».

و زُهری نیز این طور می‌گوید: اسْتَكَتَبَنِي

الْمُلُوكُ فَاسْتَحْيَتْهُمُ، فَاسْتَحْيَتْ اللَّهُ إِذْ كَتَبَهَا الْمُلُوكُ إِلَّا
أَكْتَبَهَا لِغَيْرِهِمْ.^۱

«پادشاهان مرا به کتابت احادیث وادار کردند

پس من برای آنان نوشتم. در این صورت از خدا
شرمم آمد که پادشاهان برای خودشان نوشته‌اند، من
برای غیر ایشان ننویسم.»

و این فقط بدان سبب بود که مسلمین در اوّل

اسلام همّشان مقصور بر کتابت قرآن بود. اما حدیث
را از طریق روایت و نقل سنت به هم می‌سپردند و
در این امر تنها به قوه‌ی ذاکره و حافظه خود متکی بوده
اند.

در عصر بنی امیه، تدوین مرتّب و منظمی را

اعتبار نکردند

علماء، عصر بنی امیه را عصر تصنیف منظم

به شمار نیاورده‌اند، زیرا از آثار این عصر کتابهای
جامع و مبوبی را نیافته‌اند، و فقط یافته‌اند که آنچه به

^۱ ص ۷۷، ج ۱ «جامع بین العلم و فضله» ابن عبد البرّ.

عمل آورده‌اند و در قالب نوشتن ریخته‌اند فقط مجموعه‌هایی بوده است که حامل علم واحدی نمی‌باشد، بلکه حدیث و فقه و نحو و لغت و خبر و أمثال اینها را در مجموعه واحدی به هم ضمیمه نموده بودند.

استاد عالم أحمد سِکَنْدَری در کتاب خود:

«تاریخ آداب اللغة العربیة»^۱ گوید: عصر دولت بنی امیه منقضی گشت و غیر از قواعد نحو و برخی احادیث و اقوال فقهاء از صحابه در تفسیر چیزی مدوّن نگشت. و روایت شده است که: خالد بن یزید^۲ کتابهایی را در علم فلک و کیمیا ترتیب داد، و معاویه، عبید بن ساریه را^۳ از

^۱ ص ۷۲.

^۲ آورده‌اند که خالد بن یزید بن معاویه کتب فلاسفه و نجوم و کیمیا و طب و حروب و غیرها را به عربی ترجمه کرد. و ترجمه‌ها احیاناً از لغت یونان به عبرانیّه و از عبرانیّه به سریانیّه و از سریانیّه به عربیّه بوده است. و او نخستین کسی است که کتب برای او گرد آمد و آنها را در خزینه نهاد- او در سال ۸۵ هـ بمرد. [تعلیقه]

^۳ عبید بن ساریه و در روایتی شریة جرهمی؛ معاویه وی را از یمن به شام طلب کرد برای آنکه از او اخبار پادشاهان عرب و عجم را بپرسد. و امر کرد تا آنچه را که میگوید تدوین کنند و به او نسبت دهند، و این اولین تدوین در علم تاریخ می‌باشد. («فهرست» ابن ندیم طبع لیسک ص ۸۹) و جاحظ در کتاب «بخلاء» گوید: او نمیدانست مگر ظاهر لفظ را. یعنی فقط راوی بود. [تعلیقه]

صنعا طلبید و او برای وی کتاب «المُلُوكُ وَ الْاِخْبَارُ

الْمَاهِيَةِ» را نوشت، و وَهَب بن مُنَبِّه و زُهْرِي و موسی بن عَقَبَة نیز در این زمینه کتابهایی را نگاشتند.

و لیکن اینها قانع نمی‌کند که بَحَّاثین در تاریخ علوم و تصنیف، عصر بنی امیه را عصر تصنیف محسوب دارند، زیرا که در آن عصر کتابهای جامع شاملِ مَبُوبِ مَفْصَلِ نقش هستی به خود نگرفت. و تمام اینها مجموعه‌هایی بود که بر حسب ورودشان و اتفاق روایتشان تدوین می‌شدند.^۱

غزالی در «احیاء العلوم» می‌گوید: «کتب و تصانیف، چیزهای حادثی می‌باشند و حتی یکی از آنها در عصر صحابه و صدر عصر تابعین نبود، و حدوث آنها پس از سنه ۱۲۰ ه و پس از وفات جمیع صحابه و جُلِّ تابعین رضی الله عنهم بوده، و بعد از وفات سعید بن مُسَیب (متوفی در سنه ۵ ه) و حسن

^۱ این گفتار را از کتاب «تاریخ آداب اللغة العربیة فی العصر العبّاسی» تألیف شیخ أحمد الإسکندری مدرّس در مدرسه دار العلوم، مطبوع در مطبعة سعادت مصر سنه ۱۳۳۰، در بحث از تدوین و تصنیف در أوائل عصر عبّاسی از ص ۷۱ تا ص ۷۴، در تعلیقه ص ۳۵۱ از ج ۱ کتاب «النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة» طبع اوّل مطبعة دار الکتب المصریة در قاهره سنه ۱۳۴۸ ه، ذکر کرده است.

بَصْرِي (متوفی در سنه ۱۱۰ هـ) و بعد از وفات خوبان
و برگزیدگان از تابعین بوده است.

بلکه نخستین أصحاب، کتابت حدیث را
ناپسند می‌شمردند و تصنیف کتب را مکروه
میداشتند برای اینکه مردم از حفظ و از قرآن بدانها
مشغول نگردند و از تدبّر و تفکر و تذکر باز نمانند،
و می‌گفتند: سنّت را حفظ کنید همین طور که ما
حفظ می‌کردیم...»^۱

و ملخّص و محصّل آنچه ذکر شد آن است

که: اوّلین مرحله تدوین حدیث از

^۱ ص ۷۹، ج ۱، از طبع بولاق سنه ۱۲۹۶ هـ. [تعلیقه]

أواخر عصر بنی امیه نشأت گرفت و بر طریقی
غیر مرتّب از صحف پیچیده به هم و غیر منظم بدون
آنکه بر ابواب و فصولی منقسم باشد، بوده است.
و امکان دارد این طرز تدوین بر اساس
تدریسی که در مجالس علمی آن زمان بر پا می گشته
است تحقق یافته باشد، زیرا که آن مجالس اختصاص
به علمی از علوم نداشت و مجلس واحد مشتمل بر
علوم متعدّد‌های بوده است.

عطاء می گوید: من مجلسی را گرامی تر و
عظیم تر از مجلس ابن عبّاس ندیدم و از جهت کثرت
فقه و عظمت هیبت مانند آن نیافتم. اصحاب قرآن از
او سؤال می کردند، و اصحاب عربیت از او سؤال
می کردند، و اصحاب شعر از او سؤال می کردند و
همه ایشان از وادی گسترده و پهناوری بیرون
می شدند.^۱

و عُمَر بن دینار می گوید: من مجلسی را به
جامعیت مجلس ابن عبّاس در هر خیری ندیدم:

^۱ از عبد الرّحمن بن أبی الزّناد از پدرش روایت است که او گفت: ما هر چه
را از حلال و حرام بود می نوشتیم؛ أمّا ابن شهاب هر چه را که می شنید
می نوشت. (ص ۷۳ ج ۱، «جامع بیان العلم و فضله») [تعلیقه]

حلال و حرام و تفسیر قرآن و عربیت و شعر.

این طَوْرِ اوّل از تدوین بود و از آن هیچ کتابی

به ما واصل نگردیده است.

تدوین در عصر عبّاسی

سکندری می گوید:

علماء در عصر عبّاسی نشاطی و سرعتی به

تهذیب آنچه در کتب نوشته شده بود و به تدوین

آنچه در سینه‌ها به حفظ نگهداری شده بود ابراز

داشتند، و آنها را مرتّب و مبوّب نموده به صورت

کتابهایی در قالب تصنیف ریختند.

و از قوی‌ترین اسباب در اقبال علماء بر

تصنیف در این عصر، ترغیب و اهتمام خلیفه أبو

جعفر منصور^۱ بر آن، و حمل او ائمه از فقهاء را بر

جمع حدیث و فقه بود.

وی علی‌رغم بُخلی که داشت، در این راه

اموال سرشاری را مصرف نمود.

^۱ أبو جعفر منصور اولین خلیفه‌ای است که برای او کتابهای سریانی و عجمی به عربی ترجمه گشت. و نخستین کسی است که میان بنی عبّاس و علویین تفرقه افکند پس از آنکه امرشان بر نهج واحد بود. در سنه ۱۳۶ هـ دست به ولایت امور زد و در سنه ۱۵۸ هـ بمرد.

و چنین آورده‌اند که: عنایت وی در تشیید و تعضید علوم اسلامیة متوقّف نگردید، بلکه او علماء و مترجمین را وادار می‌نمود آنان که از سریان و فارس بودند تا از فارسی و یونانی به عربی نقل کنند: علوم طبّ و سیاست و حکمت و فلک و تنجیم و آداب و منطق و غیرها را.^۱

بر این اصل او اولین حاکمی بود که برای وی کتبی از لغت‌های دیگر به عربی ترجمه شد، با وجود آنکه عنایت او به حدیث و جمع‌آوری و تدوین آن، عنایت فائقی بوده است تا به جائی که چون به او گفته شد: هَلْ بَقِيَ مِنْ لَذَاتِ الدُّنْيَا شَيْءٌ لَمْ تَنْلُهُ؟! فَقَالَ: بَقِيََتْ خَصْلَةٌ: أَنْ أَقْعُدَ فِي مِصْطَبَةٍ وَ حَوْلِي أَصْحَابُ الْحَدِيثِ!

«آیا از لذات دنیا چیزی هنوز باقی مانده است که بدان نائل نگشته باشی؟! گفت: یک چیز باقی مانده است: آنکه روی مصطبه و تختی بنشینم و گرداگرد من اصحاب حدیث بوده باشند!»

و چنانکه در بعضی از روایات وارد است:

^۱ ص ۷۲ از کتاب «تاریخ آداب اللّغة العربیّة» سکندری.

منصور همان کس است که به مالک ابن انس اشاره نمود تا کتاب «موطأ» را تألیف کند.

صوئلی می گوید: منصور اعلم مردم به حدیث و انساب بود.

و شگفتی نیست در آنکه رجال حدیث در عهد منصور زیاد گردند و علماء در طلب آثار رسول اشتداد و اهتمام نمایند و در گردآوری و تدوینش رغبت کنند، با وجود آنکه عمر بن عبد العزیز گفته است: إِنَّ السُّلْطَانَ بِمَنْزِلَةِ السُّوقِ يُجْلَبُ إِلَيْهَا مَا يَنْفَقُ فِيهَا؛ فَإِنْ كَانَ بَرًّا أَتَوْهُ بِبِرِّهِمْ، وَإِنْ كَانَ فَاجِرًا أَتَوْهُ بِفُجُورِهِمْ.^۱

«حقاً و تحقیقاً سلطان به منزله بازار است که بدانجا کشانده می گردد متاعی که در آنجا مشتری دارد. اگر سلطان شخص پرهیزکار و پاکدامنی بود پرهیزکاری خود را برای او می برند، و اگر شخص فاسق و فاجری بود فسق و فجورشان را برای او می برند.»

^۱ در اینجا روایت دیگری است که ابو حازم اَعْرَجَ به سلیمان بن عبد الملک گفت: إِنَّمَا السُّلْطَانُ سَوْقٌ فَمَا يَنْفَقُ عِنْدَهُ حَمَلٌ إِلَيْهِ. «سلطان فقط حکم بازاری را دارد، پس آنچه نزد او رواج دارد به سوی او حمل می گردد.»

ابن تغری بردی در حوادث سنه ۱۴۳ بدین

عبارت ذیل گوید:

ذَهَبِيْ گوید: و در این عصر (سنه ۱۴۳ هـ)

علماء اسلام در تدوین حدیث و فقه و تفسیر، شروع

نمودند:

ابن جُرَیْح^۱ در مکه، تصانیف خود را تصنیف

نمود (و در سنه ۱۵۰ هـ بمرد).

و سعید بن اَبی عُرْوَبَةَ تصنیف کرد (و در سنه

۱۵۶ بمرد).

و حَمَّاد بن سَلِمَةَ (در سنه ۱۶۷ بمرد) و غیر

این دو نفر در بصره.

و اَبُو حَنِيفَةَ، فقه و رأی را در کوفه تصنیف

کرد (و در سنه ۱۵۰ بمرد).

و اَوْزَاعِيْ در شام تصنیف کرد (و در سنه ۱۵۶

و یا ۱۵۷ بمرد).

و مَالِكِ در مدینه «مَوْطَأً» را تصنیف کرد (و

در سنه ۱۷۹ بمرد).

و ابن اِسْحَقِ «مَغَازِيْ» را تصنیف کرد (و در

^۱ وی عبد الملك بن عبد العزيز بن جريج رومی است.

سنه ۱۵۱ بمرد).

و مَعْمَر در یمن تصنیف کرد (و در سنه ۱۵۳ بمرد).

و سُفْیان ثَوْرِي، کتاب «جامع» را در کوفه تصنیف کرد (و در سنه ۱۶۱ بمرد).

و پس از اندکی هِشام^۱ کتب خود را تصنیف کرد (و در سنه ۱۸۸ بمرد).

و لَيْث بن سَعْد تصنیف کرد (و در سنه ۱۷۵ بمرد).

و عبد الله بن لهيعة تصنیف کرد (و در سنه ۱۷۴ بمرد).

و پس از آن ابن مَبَّارک تصنیف کرد (و در سنه ۱۸۱ بمرد).

و قاضی أبو یوسف یعقوب (و در سنه ۱۸۲ بمرد).

^۱ وی هشیم است و از اهل واسط بوده است.

و ابن وهب (و در سنه ۱۹۷ بمرد).

و تبویب و تدوین علم رو به فزونی نهاد و کتب عربیت و لغت و تاریخ و ایام الناس مرتب و مبوب گردید. و قبل از این عصر سایر علماء - و در روایتی (أئمه) - چنین بودند که از حفظ تکلم می نمودند و علم را از صحیفه های غیر مرتبه روایت می کردند - تا پایان گفتار ذهبی.^۱

و به علت آنکه این دانشمندان در عصر واحدی می زیستند، علی التّحقیق معلوم نمی گردد که کدام یک از آنان در تدوین اُسبُق بوده اند. لهذا بعضی گفته اند: نخستین مُصنّف سعید بن ابی عرُوبَة بوده است، و بعضی ابن جُرَیح، و بعضی ربیع بن صبیح، و بعضی حمّاد بن سلّمه را به شمار آورده اند.

ابن حَجَر می گوید: اوّلین کس که به جمع حدیث پرداخت ربیع بن صبیح، و سعید بن ابی

^۱ ص ۳۵۱ ج ۱ از کتاب «النّجوم الزاهرة» و ص ۱۰۱ «تاریخ الخلفاء» سیوطی بنابه تعلیقه ابو ریّه. و چون برای تطبیق به کتاب «النّجوم الزاهرة» مراجعه شد، کاملاً حکایت، مطابق اصل بود به استثنای سنه وفات این علماء اهل تدوین که ابو ریّه از نزد خود اضافه نموده است. و انتهای کلام ذهبی که ابو ریّه بدان اشاره نموده است، این می باشد: فَسَهْلٌ و لِلّهِ الْحَمْدُ تَنَاوَلَ الْعِلْمَ فَأَخَذَ الْحِفْظَ يَتَنَاقَصُ، فَلِلّهِ الْأَمْرُ كُلُّهُ انْتَهَى كَلَامُ الذَّهَبِيِّ.

عُرُوبَة بوده است تا اینکه بزرگان طبقه ثالثه^۱ قیام نمودند و احکام را تدوین کردند.

در این حال مالک کتاب «مَوْطَأً» را نوشت و در آن احادیث قویه اهل حجاز را انتخاب و اختیار نمود و آن را با اقوال صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آنان بوده‌اند ممزوج کرد.

دو حافظ: ابن حجر و عراقی می‌گویند: این جماعت در عصر واحد بوده‌اند؛ لهذا معلوم نمی‌شود کدام یک در تدوین سبقت داشته‌اند. و سپس جماعت کثیری از اهل عصرشان در عمل بر منوال و اسلوب ایشان از آنان دنباله روی

^۱ طبقه در اصلاح مشایخ عبارت است از جماعتی که در سنّ و ملاقات مشایخشان اشتراک دارند.

کردند، تا اینکه بعضی از پیشوایان علمی چنین دریافتند که باید حدیث پیامبر را بخصوصه جدا نوشت و تدوین نمود. و این پس از پایان قرن دوم و رأس صده سوم بوده است.

و از این مجموعه‌ها به دست ما نرسیده است مگر «مَوَاطَّأ» مالک، و توصیفی فقط از برخی مجموعه‌های دیگر. و همچنین در این عصر حدیث رسول الله با اقوال صحابه و فتاوی تابعین و ما بعد از تابعین در تدوین ممزوج بوده است همان طور که ابن حجر گفته است. و روزگار تدوین بر همین منهای سپری شد تا انتهای دویست سال از هجرت؛ و این طَوْر دوم از اطوار تدوین بوده است.

تدوین بعد از دویست سال

تدوین پس از انقضای دویست سال صورت دیگری به خود گرفت. و آن این بود که حدیث رسول الله را جداگانه تدوین نمودند پس از آنکه مشوب بود به غیر آن که از حدیث نبود. بنابراین عبید الله بن موسی عَبَسَى کوفی (متوفی در سنه ۲۱۳ ه) مسندی تصنیف نمود. و مُسَدَّد بن مُسْرَهْد بَصْرِي

(متوفی در سنه ۲۸۸ هـ) مسندی تصنیف کرد. و حمیدی (متوفی در سنه ۲۱۹ هـ) مسندی نوشت و غیر ایشان. ائمه حدیث پس از ایشان به دنبال اثر آنان رفتند، مانند امام احمد (متوفی در سنه ۲۴۱) و اسحاق بن راهویه (متوفی در سنه ۲۳۷) و غیرهما.

این تصانیف که به مسانید نامیده می‌شوند گرچه دارای مزیت افراد حدیث به تنهایی در تدوین می‌باشند و حدیث را با غیر آن از اقوال صحابه و غیر اقوال صحابه مخلوط ننموده بودند، الا آنکه در آنها میان حدیث صحیح و غیر صحیح از آنچه سیل روایت در این زمان از هر گونه حدیث به سویشان حمل می‌کرد - جمع گردیده بود به جهت آنکه تا این عصر، تقسیم حدیث به آنچه بر آن اصطلاح کرده‌اند از صحیح و حسن و ضعیف شناخته شده نبود.

و به همین سبب بود که رتبه این مسانید از رتبه کتب سنن پائین‌تر بود، و

استدلال و احتجاج به آنها به طور مطلق جائز نبود. و ما پس از این درباره این مسانید بحث می‌نمائیم و از منزله و مرتبه آنها در میان کتب معروفه حدیث سخن می‌گوئیم.

امر تدوین بر این نَهج مستمر بماند تا آنکه طبقه بخاری رسید و از آنجا تألیف، صورت جدیدی به خود گرفت و در دور دگری وارد شد، و آن دوره تنقیح و انتخاب و اختیار بود. حافظ ابن حَجَر در مقدمه «فَتْحُ الْبَارِي» گوید: از آنجائی که بخاری این تصانیف را دید و آنها را روایت کرد و از رائحه طيبة و بوی خوش آن استشمام نمود و از رخساره آن پرده بر گرفت، چنان یافت که آنها به حسب وضع، روایات صحیحه و حسنه را مشتمل است و بسیاری از آنها را عنوان ضعیف شامل میگردد^۱، بنابراین نمی‌توان به آنها کلام راست و شایسته گفت؛ پس همت خود را برانگیخت برای جمع حدیث صحیحی که در آن شخص امین شک نمی‌آورد؛ و

^۱ اَبُو رِيَّة در تعلیقه گوید: بلکه جعل و وضع حدیث؛ همان طور که برای تو مُبَيِّن خواهد شد.

عزمش را استوار ساخت آنچه از استادش: امیر
المؤمنین در حدیث و فقه: إسحق بن ابراهیم حنظلی
معروف به ابنِ راهویّه شنید ...

أبو عبد الله بن إسماعيل بخاری میگوید: ما
نزد إسحق بن راهویّه بودیم، وی گفت: «ای کاش
شما کتاب مختصری از صحیح سنّت رسول الله
صلی الله علیه [و آله] و سلّم جمع میکردید!» گفتار
او در دل من نشست و شروع کردم در جمع جامع
صحیح.^۱

أطواری که تدوین در آن، حالات مختلفی به خود گرفت

از آنچه گذشت دستگیر شد که: أحادیث
رسول الله صلوات الله علیه را نه در زمان حیاتش و
نه در عصر صحابه و بزرگان تابعین تدوین نمودند،
و اینکه تدوین پا به عرصه وجود نگذارد مگر در قرن
دوم از هجرت در اواخر عهد بنی امیه، و اینکه تدوین
در طریق واحدی راه خود را نپیمود بلکه در أطوار
مختلفه‌ای انقلاب

^۱ ص ۴ از مقدمه «فتح الباری» تألیف ابن حجر. [تعلیقه]

حاصل نمود.

در ابتدای امر مجموعه‌ای بود از روایت راویان از آنچه قوه حافظه آنان آن را حفظ کرده بود، و آن تدوین در صحیفه‌هایی بوده است که جامع مَبُوبِی آنها را محصور نمی‌کرده است. و این صحف با وجود حدیث، فقه و نحو و لغت و شعر و أمثال این امور را در برداشته است از آن چیزهایی که طفولیتِ تدوین بدان حکم می‌نموده است.

و این «طَوْرُ أَوَّلٍ» از تدوین بوده است، و به ما از آن چیزی در کتاب مخصوص جامعی نرسیده است.

پس از آن، تدوین، «دوره دوم» خود را شروع کرد و آن در عصر عباسیون بود. علماء - به واسطه آنچه از شهر فارس به دست آوردند - آنچه را که در آن صحیفه‌ها بود مُهَذَّبٌ و مُرْتَّبٌ نمودند، بعد از آنکه روایات زیادی را که در این عصر موجب زیادی آن می‌شد بدانها اضافه کردند. و در هر قسم از اینها کتابهایی نوشتند که آنها را بر عده ابوابی از حدیث و آنچه مربوط به حدیث می‌شد، از اقوال صحابه و فتاوی تابعین تقسیم کردند، و در آنها مطلب ادبی و

یا شعری را داخل نمودند. و بسیاری از متقدمین، اسم حدیث را بر آنچه شامل آثار صحابه و تابعین می‌شد اطلاق می‌کردند.

و تدوین، این مَنهج را به خود گرفت به جهت تبعیت از ارتقاء تألیف در عصر بنی عبّاس. و علوم از یکدیگر جدا گشتند، بعضی از بعضی تمیز پیدا نمودند و مسائل هر علمی علی‌حده گرد آمد. و تدوین طور دوم خود را بدین کیفیت تا آخر صده دوّم به طور استمرار پیمود. و از آن کتب مُبَوَّبَه در این دوره به دست ما غیر از «مُوطَأ» مالک؛ چیزی واصل نگردیده است.

و پس از انقضاء صده دوّم، تدوین شروع کرد تا در طریق دیگری گام نهد که به سبب آن در «طور سوّم» داخل شد. علماء شروع نمودند تا آنچه از احادیث را که در عصرشان مدوّن گردیده بود بعد از آنکه مشوب به أقوال صحابه و غیرهم بود

- همان طور که گفتیم - جدا کردند. و در این باره مُسَنَد‌های بسیاری تصنیف گردید که مشهورترین آنها «مسند» احمد حَنْبَل می‌باشد که تا به حال در میان ما وجود دارد. و از آن، در هنگام کلام از کتب حدیث سخن خواهیم گفت و مقدار مرتبه و منزله آن را از صحّت، و قیمتش را در میان کتب حدیث روشن خواهیم نمود.

مُسَنَد عبارت است از اینکه جمیع آنچه از هر صحابی روایت شده است - یعنی مطالبی که به او اِسناد داده می‌شود - همه را در بابی جداگانه قرار دهند، موضوع حدیث هر چه میخواهد باشد؛ و درجه آن از صحّت هر چه میخواهد باشد؛ به جهت آنکه تا آن اوان تمیز صحیح از غیر صحیح در تألیف به ظهور نیوسته بود.

این مسانید تمام احادیث صحیحه و احادیث مجعوله و موضوعه را به طوری که گفتیم در بر خود داشت. و عمل بدین نهج پیوسته ادامه داشت تا بُخاری و طبقه او به ظهور آمدند؛ و در این حال تدوین به «طَوْر رابع» انتقال پیدا کرد، و آن دوره «تنقیح و اختیار» بوده است همان طور که قریباً ذکر

نمودیم. در این دوران کتب مختصره‌ای را در حدیث تألیف کردند که در آنها برگزیدند و انتخاب نمودند آنچه را که صحیح شناختند طبق طریقه شان در بحث، همچنان که بخاری و مسلم و پیروانشان انجام دادند.

از هویت و ماهیت این کتابها در وقت گفتار از کتب حدیث سخن خواهیم داشت.
این طَوْر از تصنیف طَوْرٍ اَخیر می باشد؛ چرا که این کتب در نزد اهل سنّت رنگ اعتماد به خود گرفت.

اما شیعه پس برای خودشان در حدیث کتابهایی را دارند که بدانها اعتماد می کنند، و وثوق ندارند به کتابی مگر بدانها، «و لِكُلِّ قَوْمٍ سُنَّةٌ وَّ اِمَامُهَا» (و از برای هر طائفه و قومی سنّتی است بخصوص و امامی است که حافظ آن سنّت است).

و از اینجا برای تو به طور خلاصه به دست آمد که: تَدْوِینٌ مُّعْتَمَدٌ عَلَیْهِ نَزْد

جمهور واقع نشد مگر در نیمه قرن سوم تا قرن چهارم.^۱ در اینجا شیخ محمود أبو ریه شروع می‌کند به بیان و تفصیل معایب تأخیر تدوین.

دلایل اینکه تدوین عامّه در رأس صده سوم بوده است

باری منظور ما از شرح و بیان أبو ریه، پاسخ و جوابی است که در ضمن گفتار او به ادعاهای بیجا و بی‌موقع محمد عجاج داده شده است. در این بیان، بدو تدوین را دانستیم، و سیر حدیث را تا طور چهارم آن که تصحیح حدیث پس از افراد و مجزاً نمودن آن از اقوال و آراء صحابه و آثار دیگر و علوم مباینه با نفس حدیث چون شعر و لغت بود، دانستیم که بالآخره تدوین سنت به طور مجزاً در رأس قرن سوم و پایان صده دوم بوده است. و اهتمام عمر بن عبد العزیز بدین امر، به چند جهت نقش عملی مهم ایفا نمود:

اولاً - به جهت آنکه خلافتش دو سال و اندی

^۱ «أضواء على السنة المحمدية أو دفاع عن الحديث» طبع سوّم دار المعارف مصر، ص ۲۵۸ تا ص ۲۶۸.

دوام یافت و معلوم نشد که امر وی به تدوین در ابتدا بوده است، یا وسط، یا انتها؟ چرا که در صورت انتها یا وسط نزدیک به انتها، به واسطه موانع خارجی صورت تحقق طبعاً به خود نخواهد گرفت. و این است مفاد و مغزای سخن سید صدر در عدم معلوم بودن تاریخ امر او.

ثانیاً - او را به واسطه عدالت نسبی، و محبت به اهل بیت، و عدم افراط در بذل اموال به بنی امیه طبق حکام سابق بر او، سم دادند و کشتند؛ و خلیفه تازه روی کار آمده: یزید بن عبد الملک هم کاری نکرد و امری از او برای تدوین صورت نگرفت، تا پس از چهار سال که او بمرد و حکومت به هشام بن عبد الملک رسید.

ثالثاً - عمده امر عمر بن عبد العزیز به أبو بکر بن حزم بود نه به ابن شهاب زهری. او به ابن حزم نامه‌ای نوشت و وی را به تدوین سنت رسول الله فرا خواند. اما ابن حزم به واسطه منع خلفای پیشین بالاختصاص أبو بکر و عمر از کتابت، چون تدوین

را خلاف مشروع و مباین با سیره صحابه می‌دانست از این عمل خودداری کرد و دعوت ابن عبد‌العزیز را نپذیرفت و پیوسته تعلل نمود تا او بمرد و تا چهار و پنج سالی که یزید خلیفه شد و امری از او صادر نشد، ابن حَزْم موقع را مغتنم شمرده از تدوین منصرف شد، و وفات عُمَر و روی کار آمدن یزید را بهره آسمانی و موقعیت دینی روحانی برای خود به شمار می‌آورد.

رابعاً - ابن شهاب به واسطه نزدیکی با دربار بنی‌امیه و هشام بن عبد‌الملک و قریب مدّت بیست سال در امارت و ولایت او بودن و سفر و حضر را با وی گذرانیدن، دعوت او را پذیرفت و دست به تدوین زد (البته تدوینی که به معنی مجموعه‌ای از تداوین معروف آن عصر بوده است از سنت و حدیث و آراء صحابه و خلفای اولین ابوبکر و عمر و عثمان و شعر و ادبیت عرب و امثالها).

به همین جهت است که چون عالم مشخص و مبرز درباری بود، و بنی‌امیه آراء و احکامشان را از او اخذ می‌کردند و مصدر قضاوت‌های حُکّام امویان بود و بدین جهت شهرتی یافته بود، تدوین را به او

نسبت دادند، آنهم نه در زمان عمر بن عبد العزیز بلکه در سالیان پس از وی.

خالد بن مَعْدَان حِمَاصی با وجود آنکه هفتاد صحابی را ادراک کرده بود و بیست سال زودتر از زُهَری از دنیا رفته بود (چون فوت او در سنه ۱۰۴ و فوت زهری در سنه ۱۲۴ می باشد) و دارای کتاب و تدوین بود، مع ذلک چون درباری نبود او را نخستین مُدَوِّن به شمار نیاوردند، با آنکه بنا به روش اهل و اُمّت عامّه اگر اهل انصاف باشند باید او را اولین تدوین کننده به حساب آرند.

سید محمد رشید رضا که او را از جهت واقعیت اوّل مُدَوِّن می شمارد و می گوید: زُهَری فقط از جهت معروفیت اوّلین مدوّن است،^۱ همین عجاج خطیب به

وی می تازد و دو اشکال به او می نماید که هیچ یک از آنها دارای وزن و اعتبار نمی باشد.^۲

^۱ مجلّه «المنار» ج ۱۰، ص ۷۵۴. او از شاگردان شاخص شیخ محمد عبده می باشد که تفسیر «المنار» به املائی شیخ و به قلم اوست. تولّدش در سنه ۱۲۸۲ و وفاتش در سنه ۱۳۵۴ ه است.

^۲ «السُّنَّة قبل التّدوین» ص ۳۶۲ تا ص ۳۶۴ تحت عنوان: آراء فی التّدوین.

ذهبی مردی است که از جهت تاریخ و علوم حدیث و اطلاع واسع بر نظیر این امور در میان عامّه بی نظیر و یا لا اقل کم نظیر می باشد. در این صورت شهادت او را در برابر گفتار سیوطی رد نمودن و بدون دلیل نپذیرفتن، از انصاف به دور است.

و اما اینکه ایشان عبد الله بن عمرو را صاحب «صحیفه صادق» شمرده و آن را از مدوّنات خالصه در سنت رسول الله در زمان آن حضرت و اقدم و اسبق از همه صحایف حتی صحیفه ابو رافع شمرده است، این هم ادّعائی است که اگر آن را بشکافیم از درون آن مطالب عَفْن و کَرِیْهِ الرَّائِحَةِ آن قدر بیرون می آید که مشام هر انسانی را آلوده می نماید.

عبد الله بن عمرو بن العاص، پسر عمرو عاص معروف و مشهور است که در خلاف با رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در هَجْوِ آن حضرت مقدار عظیمی از تاریخ را اشغال کرده است.

پسرش عبد الله خدمت پیامبر می رسید و مطالبی را می نوشت و از موافقین با حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود، چرا که با مطالبی که از پیامبر شنیده بود درباره آن حضرت

به مقام شامخ و ولایت او خبیر و بصیر بود.

و لهذا هنگامی که معاویه به پدرش عمرو

عاص در مصر کاغذ نوشت و او را به جنگ با آن

حضرت به شام فرا خواند و عمرو عاص با دو

پسرش: محمّد و عبد الله مشورت کرد، محمّد پدر

را به جنگ تحریض و ترغیب نمود، اما عبد الله پدر

را نکوهش کرد و فضایل مولا را برایش شمرد و

نشان داد که: مخاصمه با حضرت به خاطر حکومت

مصر و معاونت معاویه در شام، فروختن آخرت به

دنیا و رهسپار جهنّم شدن است.

عمرو عاص به سخن او گوش فرا نداد و

حرف محمّد را شنید و به سوی شام روانه شد. ولی مع ذلک در تاریخ ندیده‌ایم که عبد الله عملاً با عمرو عاص مخالفت کرده باشد و برای کمک و معاونت امیر المؤمنین علیه السّلام در صفین به یاران و اصحاب او بپیوندد، بلکه با پدرش در میان اصحاب معاویه علیه الهاویه بود.^۱

راجع به روایات مرویه از عبد الله بن عمرو، و کتاب وی به نام «صحیفه صادق» که خودش آن را بدین اسم نامیده است، مطالب ضدّ و نقیض در میان علمای عامّه و کتابهایشان بسیار است:

در روایات کثیری از ابو هُرَیره که در جعل و تزویر در حدیث به خاطر طرفداری از معاویه و دربار او و مخالفت و خصومت با امیر المؤمنین علیه السّلام، یگانه فرد شاخص در میان اهل سنت است و روایاتش سراسر کتب عامّه را فرا گرفته است،

^۱ درج ۲، از همین دوره «امام‌شناسی» درس ۲۵ تا درس ۳۰ صفحه ۲۴۰ تا ۲۴۲ مقداری از شرح حال عمرو عاص و ولایش را به امیر المؤمنین علیه السّلام و سپس رجوعش را به واسطه وعده معاویه حکومت مصر را به او آورده‌ایم.

چنین وارد است که می‌گفت: هیچ یک از اصحاب پیغمبر روایتش به اندازه من نمی‌باشد مگر عبد الله بن عمرو عاص به جهت آنکه او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم.

کلام ابو ریه در تکوّن اسرائیلیات در حدیث

أبو ریه به تبع سید عبد الحسین شرف الدین در کتاب «ابو هریره» کتابی به نام «شیخ المصیره»: أبو هریره» تدوین نموده است که آن را به دنبال کتاب «أضواء» نگاشته و پرده از مطالبی برداشته است که تا به حال در میان عامّه چنین پرده برداری به وجود نیامده است.

و ما در اینجا برای شناختن هویت کتاب «صحیفه صادق» و روایات عمرو، ناچاریم برخی از مطالب وی را که در ضمن ابحاث أبو هریره و یا دخالت اسرائیلیات و اخبار مکتوبه نوشته است در اینجا ذکر نماییم. أبو ریه در تحت عنوان: «الإسرائیلیات فی الحدیث» می‌گوید:

از آنجائی که شوکت دعوت محمدیه قوت یافت و بازویش استوار گشت و در

برابر خود هر قدرتی را که منازعه می نمود خرد می کرد و درهم می کوبید، کسانی که در مقابل آن ایستادگی می کردند و راه آن را بر مردم سد می نمودند، پس از آنکه از دستبرد بدان با عِدّه و عُدّه قوّت و نزاع عاجز شدند و فروماندند، هیچ چاره‌ای نیندیشیدند مگر آنکه از طریق حيله و خدعه حمله ور شده و با مکر و کید آن را درهم شکنند.

و چون عداوت یهود به مؤمنین از همه مردم شدیدتر بود؛ زیرا که ایشان خود را ملت برگزیده خدا می پنداشتند و برای کسی غیر از خودشان قائل به فضیلتی نبودند و برای پیامبری بعد از موسی اقرار به رسالت نداشتند، راهبان و علمای آنان مخصوصاً وقتی که امرشان مغلوب شد و از دیارشان اخراج شدند^۱ چاره‌ای ندیدند از آنکه با استعانت از مکر و با توسّل به زیرکی وارد مبارزه گردند تا به مراد و مطلوبشان واصل گردند.

^۱ عمر یهود خیبر را به اذرعات و غیرها در سنه ۲۰ هـ اخراج کرد، و یهود نجران را به کوفه اخراج نمود، و وادی القری و نجران را میان مسلمین تقسیم کرد (ص ۱۰۸، ج ۸، «البدایة و النهایة» ابن کثیر) و این اخراج مخصوص کسانی بود که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معاهده‌ای نداشتند.

بنابراین اساس، مکر یهودی آنان را رهبری کرد تا تظاهر به اسلام نمایند و در باطنشان دین خود را محترم و گرامی بدانند، تا اینکه مکرشان مخفی بماند و بر مسلمین مؤثر افتد. و قوی‌ترین این کهنه از جهت زیرکی و شدیدترینشان از لحاظ مکر و فریب و خدعه، کَعْبُ الْأَخْبَارِ، وَ هَبَّ بَنُ مُنْبَه، و عبد الله بن سلام بوده اند.

آنان چون دریافتند که حيله‌هایشان به واسطه اظهار کردن وَرَع و تقوای دروغین، رونق یافت و مسلمین بدیشان آرامش یافته‌اند و گولشان را خورده‌اند، اولین هم‌تشان را مصروف بر آن نمودند که مسلمین را از باطن دین و صمیم ایمانشان ضربه زنند، به اینکه دسّ و تزویر کنند در اصول اسلام که بر آنها قیام دارد آنچه از اساطیر و خرافات که می‌خواهند و از اساطیر و اوهام و تُرّهاتی که خوشایند دارند؛ به جهت آنکه اصول دین را ضعیف و سست نمایند.

و به سبب آنکه از دستبرد به قرآن کریم عاجز شدند - چون قرآن با تدوین محفوظ بود و هزاران نفر از مسلمین نگهبان و پاسدار آن بودند و بدین لحاظ قرآن در حفظ و مصونیتی آن چنان درآمده بود که غیر ممکن بود در آن کلمه‌ای را زیاد کنند و یا حرفی را دسّ و تغییر دهند - به سوی حدیث کردن و روایت آوردن از رسول پرداختند، و به افتراء آن قدر که می‌خواستند وجهه‌گیری نمودند. بر پیغمبر مطالب و احادیثی را افترا بستند که از آن حضرت صادر نگردیده بود.^۱

و آنچه آنها را بر این امر یاری و کمک می‌کرد آن بود که احادیثی که از رسول خدا در حیاتش صادر شده بود، نه معالشم محدود و نه اصولش محفوظ بود؛ چرا که در عصر آن حضرت صلوات الله علیه - حدیث نوشته نشد به طوری که قرآن نوشته شده بود، و نه آنکه اصحابش پس از وی نوشتند. و در

^۱ ابن جوزی می‌گوید: چون قدرت نداشتند که در قرآن داخل سازند چیزی را که از قرآن نبوده است، گروه‌هایی شروع کردند که در حدیث زیادهائی را وارد کنند، و تزویر و وضع کنند چیزهائی را که پیغمبر نگفته بوده است. (ص ۱۴، ج ۲، تاریخ ابن عساکر.)

توان و قدرت هر شخص هواپرستی و یا مداخله کننده ناشایستی در آن صورت می تواند بوده باشد که با افتراءات خودش به پیامبر دسّ و تزویر و خدعه نماید و با دروغش بر او بجهد و این کیدشان را بر ایشان آسان ساخت این که مشاهده کردند که صحابه در معرفت آنچه نمی دانند از امور گذشته عالم به آنها رجوع می نمایند.

و یهود به علّت آنکه دارای کتاب بوده اند و به علّت آنکه در میانشان علماء بوده اند، اُساتید عرب به شمار می آمدند در آنچه از امور ادیان سالفه برایشان مجهول بوده است، اگر در کارشان مخلص و صادق بوده باشند.

حکیم: ابن خلدون چون در مقام گفتار از تفسیر نقلی بر می آید و آنکه آن مشتمل بر غثّ و سمین و مقبول و مردود است، می گوید: و سبب این آن است که عرب اهل علم و کتاب نبودند، بلکه فقط بدوی بودن و امّی بودن بر آنان غلبه داشت. و چون میل پیدا می کردند تا اشراف حاصل کنند برای دانستن چیزهائی که نفوس

بشر میل می کند که به آنها اشراف پیدا کند و بفهمد
و بداند از اسباب و علل موجودات عالم تکوین و
ابتدای آفرینش و اسرار وجود، فقط از آن کسانی که
پیش از آنان اهل کتاب بوده اند می پرسیدند و از آنها
استفاده می نمودند.^۱ و ایشان عبارت بوده اند از اهل
تورات از یهودیان، و از کسانی که پیرو دینشان شده
بودند از مسیحیان مانند کعبُ الاحبار، و وهب بن
مُنَبِّه، و عبد الله بن سلام و امثالهم.

بر این اساس تفاسیرشان از منقولاتی که نزد
آنان بود مملو گشت. و علمای تفسیر در أمثال این
امور تساهل ورزیدند و کتب تفسیر از این منقولات
پر شد؛ و اصل همه آنها همان طور که گفتیم از
تورات می باشد یا از آنچه خودشان افتراء بسته اند.^۲
و در جای دیگر از مقدمه خود می گوید: و
بسیار اتفاق افتاده است برای مورّخین و مفسّرین و

^۱ دأب و عادت ابن اسحق این بود که علوم را از یهود و نصاری اخذ می کرد
و در کتابهای خود، ایشان را به اهل علم اوّل می نامید. (ص ۸، ج ۱۸، معجم
الادباء.)

^۲ «مقدمه ابن خلدون» به ترتیب صفحه ۴۳۹ و ۴۴۰ و صفحه ۹.

استادان و پیشوایان علوم نقلیه که در حکایات و وقایع به غلط در افتاده‌اند. و این به جهت آن بوده است که بر مجرد نقل خواه درست باشد و خواه نادرست، اعتماد نموده‌اند و آنها را به اصولشان عرضه نداشته‌اند و به شباهشان قیاس نکرده‌اند و به معیار حکمت، توزین و آزمایش ننموده‌اند و وقوف بر طبایع موجودات نداشته‌اند و در اخباری که به دستشان می‌رسیده است تحکیم نظر و بصیرت در نقد و اختیار درشان موجود نبوده است. بنابراین از حقّ به دور افکنده شده گمراه شدند و در بیابان اوهام و غلط، حیران و سرگشته فرو مانده‌اند.^۱

و دکتور أحمد أمين می‌گوید:

بعضی از صحابه به وهب بن مُنبّه و کعبُ الاحبار و عبد الله بن سلام متصل شده‌اند، و تابعین به ابن جریر^۲ متصل گشتند؛ و این جماعت معلوماتی

داشته‌اند که آنها را از تورات و انجیل و شروح و

^۱ همان.

^۲ در الکنی و الألقاب محدث قمی ج ۱، ص ۲۸۰ در ترجمه ابن رومی گوید: ابو الحسن علی بن العباس بن جریر (سریج خ ل).

حواشی آنها روایت می کرده اند.

بنابراین مسلمین باکی در خود ندیدند که در کنار آیات قرآن آنها را هم حکایت بنمایند. و روی این اصل بود که منابع قرآن و تفسیر، متورّم شده، صورت ضخامت به خود گرفت. (اه)^۱

روی این زمینه کلی بود که آن کشیشان و علمای آنان در دین اسلام اکاذیب و ترّهاتی را انتشار دادند که گاهی چنین می پنداشتند آنها از کتابشان بوده و یا از مکنون علمشان سرچشمه گرفته است، و گاهی ادّعا می کردند آنها را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده اند با وجود آنکه از دروغها و افتراءهای خودشان بوده است. و از کجا صحابه راهی به فهم آنها و تمیز صدق از کذب کلامشان را داشته اند که بتوانند با تَفْطَن دریبند و تمیز غَثّ و سمین را بدهند؟!

و صحابه از طرفی به لغت عِبْرانی^۲ که لغت

^۱ ص ۱۳۹، ج ۲، «ضَحَى الإسلام».

^۲ بخاری روایت کرده است از ابو هریره که: اهل کتاب، تورات را به لغت عبری می خوانده اند و برای اهل اسلام به لغت عربی بازگو می کرده اند. ص ۲۸۵، ج ۲. [تعلیقه]

کتب آنها بود علم و شناسائی نداشتند، و از طرف دیگر از جهت ذُهاء و زیرکی، و از جهت مکر و خدعه ضعیف‌تر و پائین‌تر از ایشان بودند. و به واسطه این علل و اسباب بود که در میان صحابه بازار این اکاذیب رواج پیدا کرد و اصحاب و تابعینشان هر آنچه را که این زیرکان القاء می‌نمودند بدون نقد و آزمایش تلقی به قبول می‌کردند و چنین اعتبار می‌نمودند که صحیح است و شکی در آن نمی‌باشد.^۱

نهی اکید پیامبر صلی الله علیه و آله از روایت

اسرائیلیات

أَبُو رِيه نیز در تحت عنوان: «هَلْ يُجُوزُ رِوَايَةُ

الإِسْرَائِيلِيَّاتِ» می‌گوید:

شریعت اسلامیة آمد و تمام شرایع ما قبل

خود را نسخ کرد - و اگرچه باقی گذاشت اصول

عقائد و آنچه را که با آن معارضه‌ای نداشت از اموری

که خداوند

^۱ «أضواء على السُّنَّةِ المَحْمُودِيَّةِ» طبع سوم از ص ۱۴۵ تا ص ۱۴۷.

همه پیامبران خود را به سوی خلاق با آن امور ارسال فرمود - و قرآن کریم روشن ساخت که اهل کتاب (یهود و نصاری) از نزد خود کتابهایی را نوشته‌اند تا در برابر آن ثمن قلیلی را اخذ کنند.

و بدین علّت بود که رسول خدا مسلمین را نهی نمودند که از اهل کتاب امری را اخذ کنند که مخالف اصول دین خدا و آداب و احکامش بوده باشد. و چون یک نفر از مسلمین را می‌دید که از آنان چیزی نقل می‌نماید به شدّت به غضب در می‌آمد.

احمد بن حنبل از جابر بن عبد الله روایت کرده است که: عُمَر بن خَطَّاب کتابی را که از بعضی اهل کتاب به دستش رسیده بود به نزد پیغمبر آورد و آن را بر پیغمبر قرائت کرد.

پیامبر به غضب آمد و گفت: أَمْهُوْكَونَ فِيهَا يَا بَنَ الْخَطَّابِ؟! وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ مُوسَى حَيَا مَا وَسِعَهُ إِلَّا أَنْ يَتَّبِعَنِي!^۲

^۱ هَوَك يَهُوَك هَوَكَا كَان هَوَكَا: یعنی احمق شد. هَوَك تَهْوِيكَا: حَفَرَ الْهُوَكَةَ، یعنی حفره را کند. هَوَكَةُ: حَمَقَةٌ، یعنی او را تحمیق کرد و نسبت به حُمَق داد.

^۲ در «سیره حلبیه» ج ۱، ص ۲۶۴ آورده است که: «رسول خدا به عمر بن

«ای پسر خطّاب! آیا شما خودتان را در این

حفره مطالب کتاب سقوط می‌دهید؟! سوگند به آن

کس که جان من در دست اوست اگر موسی زنده بود

چاره‌ای غیر از متابعت مرا نداشت.»

و در روایتی وارد است که: فَعَضِبَ وَ قَالَ: لَقَدْ

جِئْتُكُمْ بِهَا بِيضَاءَ نَقِيَّةٍ! لَا تَسْأَلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ

فِيخْبِرُوكُمْ بِحَقِّ فَتُكْذِبُوا بِهِ، أَوْ بِبَاطِلٍ فَتُصَدِّقُوا بِهِ.

«رسول خدا خشمگین شد و فرمود: تحقیقاً

من آن را برای شما سپید و پاکیزه و مُصَفّی آورده‌ام!

شما از اهل کتاب چیزی را نپرسید؛ زیرا به شما خبر

به حقّ می‌دهند و آن خبر را تکذیب می‌کنید، و یا

خبر به باطل می‌دهند و شما آن خبر را تصدیق

می‌نمائید!»

خطّاب فرمود: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ حَيًّا مَا وَسِعَهُ

إِلَّا أَنْ يَتَّبَعَنِي. وَأَحْمَدُ وَغَيْرُهُ مِنْ أَهْلِ عِلْمِ اللَّهِ بِنِجَابِ بْنِ ثَابِتٍ تَخْرِيجَ كَرْدِهِ أَنْدَكَ كَمَا كُنْتُ:

عمر نزد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمَدَ وَ كُنْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ!

إِنِّي مَرَرْتُ بِأَخِي لِي مِنْ قَرِيظَةَ فَكُتِبَ لِي جَوَامِعُ مِنَ التَّوْرَةِ لِأَعْرِضَهَا عَلَيْكَ!

فَتَغَيَّرَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ. فَقَالَ عُمَرُ: رَضِينَا بِاللَّهِ

رَبًّا وَبِالإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ رَسُولًا. فَسُرِّيَ عَنِّي

رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ وَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ

أَصْبَحَ فِيكُمْ مُوسَى ثُمَّ اتَّبَعْتُمُوهُ لَضَلَلْتُمْ؛ إِنَّكُمْ حَظَيْتُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَأَنَا حَظُّكُمْ

مِنَ النَّبِيِّينَ!

«سُرِّيَ عَنْهُ: زَالَ عَنْهُ مَا كَانَ يَجِدُهُ مِنَ الْغَضَبِ أَوْ الْهَمِّ. الْحَظُّ: النَّصِيبُ وَ

السَّهْمُ.

و بخاری از ابو هُرَیره روایت کرده است که: لَا

تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ وَلَا

تُكذِّبُوهُمْ، وَقُولُوا: آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ

إِلَيْكُمْ وَإِهْنَأْوَ إِيَّاهُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

«رسول خدا فرمود: اهل کتاب را نه تصدیق

کنید و نه تکذیب! و بگوئید: ما ایمان آورده‌ایم به

خدا و به آنچه به سوی ما نازل شده است و به آنچه

به سوی شما نازل شده است، و خدای ما و خدای

شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم شدگانیم!»

و بخاری از حدیث زهری از ابن عباس

روایت کرده است که او گفت:

كَيْفَ تَسْأَلُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ وَ كِتَابُكُمْ

الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَحَدُ الْكُتُبِ تَقْرَأُونَهُ

مُحْضًا لَمْ يَشُبْ. وَقَدْ حَدَّثَكُمْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ بَدَّلُوا كِتَابَ

اللَّهِ وَ غَيْرُوهُ وَ كَتَبُوا بِأَيْدِيهِمُ الْكِتَابَ وَ قَالُوا: هُوَ مِنْ عِنْدِ

اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا!

أَلَا يَنْهَاكُمْ مَا جَاءَكُمْ مِنَ الْعِلْمِ عَنْ مَسْأَلَتِهِمْ؟!

لَا وَ اللَّهُ مَا رَأَيْنَا مِنْهُمْ رَجُلًا يَسْأَلُكُمْ عَنِ الَّذِي أُنزِلَ

إِلَيْكُمْ!

«شما درباره مسئله‌ای از اهل کتاب چیزی را

می‌پرسید در حالی که کتاب شما که آن را خداوند بر

رسول خدا نازل کرده است تازه‌ترین کتب سماوی است، شما آن را می‌خوانید پاک و صافی بدون آنکه غشی و خیانتی و اختلاطی در آن به وجود آمده باشد. و این کتاب با شما گفتاری داشته است که: اهل کتاب، کتاب الله شان را تبدیل و تغییر داده‌اند و با دستهای خود کتابی را نوشتند و گفتند: این از نزد خداست برای آنکه با فروش آن ثمن اندکی خریداری کنند.

آیا این علوم و معارفی که به شما رسیده است شما را از سؤال یهود و نصاری نهی نکرده است؟! نه، سوگند به خدا ما از ایشان حتی یک نفر را هم ندیدیم که درباره آنچه بر شما نازل شده است از شما چیزی را سؤال کند.»

و ابن جریر از عبد الله بن مسعود روایت می‌کند که وی گفت: لَا تَسْأَلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَهْدُوكُمْ وَ قَدْ ضَلُّوا. إِمَّا أَنْ تُكذِّبُوا بِحَقٍّ أَوْ تُصَدِّقُوا بِبَاطِلٍ!

«شما راجع به چیزی از اهل کتاب سؤال

نمائید؛ زیرا در حالی که خودشان

گمراه می‌باشند نمی‌توانند شما را هدایت کنند!
بنابراین در برابر سخنانشان یا تکذیب حق را می‌کنید
و یا تصدیق باطل را!»

این است روایات صحیح‌های که با عقل و
دین موافقت دارد، آن روایاتی که نزد محققین
معروف هستند.^۱

سستی روایات ابو هریره و عبد الله بن عمرو

اینها بعضی از آن چیزهایی است که از پیغمبر
- صلوات الله علیه روایت شده است درباره نهی اخذ
از اهل کتاب. و لیکن دیری نپائید که امر منقلب شد،
پس از آنکه بعضی از مسلمین گول خوردند از
کسانی که از جمله علماء و اُحبار یهود بوده و از روی
مکر و خدعه اسلام اختیار کرده بودند.

در این حال ظاهر شد احادیثی که به پیغمبر
صلی الله علیه و آله نسبت می‌دادند که اخذ از یهود
و نصاری را مباح کرده و آنچه را که از آن نهی به

^۱ زامله عبارت است از شتری که بر آن طعام و متاع را حمل می‌کنند؛ و بعضی
گفته‌اند: هر حیوانی که بر آن طعام و متاع را حمل می‌کنند خواه شتر باشد
یا غیر شتر. (انظر: «لسان العرب» ماده زمل، ج ۱۳، ص ۳۲۹)

عمل آمده بود نسخ می نمود.

أبو هریره و عبد الله بن عمرو عاص و غیرهما
روایت کردند که رسول خدا گفت: حَدَّثُوا عَنْ بَنِي
إِسْرَائِيلَ وَ لَا حَرَجَ! «از بنی اسرائیل حدیث کنید بدون
هیچ باکی!» باید دانست که أبو هریره و عبد الله بن
عمرو از شاگردان کعب الاخبار بوده اند.

و اخبار وارد است به آنکه: دومی که عبد الله
بن عمرو بن العاص باشد - در روز جنگ یرموک
زاملتین^۱ از علوم اهل کتاب را به غنیمت به چنگ
آورد و دأبش این طور بود که از آن دو زامله روایت
می کرد. و ابن حجر این جمله را اضافه دارد که:

فَتَجَنَّبَ الْاِخْذَ عَنْهُ لِذَلِكَ كَثِيرٌ مِنْ أُمَّةِ التَّابِعِينَ.^۲

«بدین جهت بود که بسیاری از پیشوایان تابعین از
گرفتن و روایت کردن از او اجتناب کردند.»^۳

باری تمام اینها مطالبی بود برای شناختن
ریشه اسرائیلیات و کیفیت نفوذ کعب الاخبار و أقران

^۱ ص ۴، ج ۱، «تفسیر ابن کثیر». [تعلیقه]

^۲ ص ۱۶۷، ج ۱، «فتح الباری» در شرح «صحیح» بخاری.

^۳ «أضواء على السنة المحمدية» طبع سوم، ص ۱۶۳ و ص ۱۶۴.

او و دسّ و تزویر در روایات چه از ناحیه خودشان،
و چه از ناحیه اسناد به رسول الله صلی الله علیه و
آله. و چون دانسته شد که اعظم از تلامذه کعب
الاحبار أبو هریره و عبد الله بن عمرو بوده‌اند، میزان
سخافت و بی مقداری تمام مرویات این دو نفر
دستگیر می‌گردد که آن روایات ساخته و پرداخته این
یهودی اسلام نمای سابقه دار منافق بوده است،
مضافاً به آنکه در میان اهل سنت از لحاظ کثرت
روایت مانند این دو نفر را سراغ نداریم به طوری که
کتب عامّه مشحون از روایات آنهاست و اصول و
فروعشان بدانها وابسته می‌باشد. و اگر بنا بشود
روایات این دو نفر و استادشان کعب الاحبار از کتابها
اخراج گردد - که چاره‌ای هم جز اخراج ندارند -
قسمت معظم کتابها فرو می‌ریزد و عامّه دست خالی
می‌مانند، و این مسأله‌ای است که به شدّت دارد بنیان
و بنیاد کتب صحاح و مسانید و سنن آنها را تهدید
می‌کند و با تحقیقات عالم محقق سید شرف الدین
عاملی، و به پیروی از او با تحقیقات عالم نبیه و
روشن ضمیر شیخ محمود ابوریه و تألیف کتابهای

نفس و مدققانه: «أبو هريرة» و «شيخ المصيرة» غوغا و اضطرابی در حوزه‌ها و مجامع و محافل اهل سنت بر پا شده است. مضافاً به آنکه تحقیقات و اکتشافات مستشرقین و آفتابی ساختن اکاذیب و دروغهای ابو هریره و عبد الله بن عمرو و ما شبههما تکانی شدیدتر به سنت تو خالی و بدون محتوای آنان می‌دهد و راه گریز و گزیری نخواهند یافت جز رجوع به روایات و حدیث و تاریخ و تفسیر اهل البیت چنانکه انشاءالله تعالی روی این اصل مباحثی در آتیه خواهیم داشت.

ردّ ابوریه بر احادیث ابو هریره

ابوریه در کتاب «شيخ المصيرة: أبو هريرة» بحثی در تحت عنوان «أبوهريرة أكثر الصحابة تحديثاً» آورده است که چون با مطلب فعلی ما که بحث پیرامون عبد الله بن عمرو و «صحيفه صادق» می‌باشد تناسب بسیار دارد و ضمناً از عبد الله و صحيفه وی بحث به عمل آمده است، لازم است بدان اشاره کنیم:

وی می‌گوید: رجال حدیث اتفاق و اجماع

کرده‌اند بر آنکه ابو هریره از جهت

کثرت حدیث از رسول الله مانند ندارد
در حالی که همان طور که گفتیم: فقط یک سال و نه
ماه با پیغمبر مصاحبت داشته است.

أبو محمد بن حزم ذکر نموده است که:
«مُسْنَد» بَقِيَّ بن مَخْلَدٍ فقط از حدیث أبوهیره به
تعداد ۵۳۷۴ حدیث را در بردارد که بخاری ۴۴۶
حدیث از آن را روایت کرده است و این موجب آن
شده است که صحابه اُحادیث أبوهیره را انکار
کرده و وی را همان طور که بعداً خواهیم دید مرد
مُنْكَرِي به شمار آورند.

این حقیقتی است معروف و مشهور، و لیکن
ما او را طبق روایت بخاری و غیر او^۱ چنین می‌یابیم
که میگوید:

«مَا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ أَحَدٌ أَكْثَرَ حَدِيثًا مِنِّي إِلَّا مَا

^۱ وی أبو عبد الرحمن بَقِيَّ بن مَخْلَدٍ أندلسی است که از حفاظ حدیث و
أئمه دین بوده و أندلس را از علم سرشار خود پر کرده است. او تفسیری
دارد که آن را بر تفسیر ابن جریر فضیلت داده‌اند و برای او در حدیث،
مصنّف کبیر اوست که در آن حدیث هر صحابی را بر اساس فقه و بیان
احکام مرتّب گردانیده است. بنابراین آن مصنّف و مسند می‌باشد. او مردی
بود حرّ و آزاد و از اُحدی تقلید نکرد. در سنه ۱۸۱ هـ متولّد و در سنه ۲۷
وفات یافت. [تعلیقه]

^۲ ص ۱۶۷، ج ۱، «فتح الباری». [تعلیقه]

كَانَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو؛^۱ فَقَدْ كَانَ يَكْتُبُ وَ لَا
أَكْتُبُ.^۲»

«هیچ یک از اصحاب پیغمبر روایتشان از من
بیشتر نیست مگر آنچه از عبد الله ابن عمرو می باشد؛
زیرا که او حدیث را می نوشت و من نمی نوشتم.»
اینک اگر فحص و جستجوئی از تمام
مرویات ابن عمرو انجام دهیم چنین

^۱ وی یکی از عبدالله‌های سه گانه می باشد که از کعب الاحبار روایت
کرده اند و در روز جنگ یرموک به دو بار شتر (زاملتین) از کتب اهل کتاب
رسید و آن دو را برای مردم نقل و روایت می نمود. و بدین سبب بود که عدّه
کثیری از ائمه تابعین از اخذ روایت از او تجنّب می ورزیدند و به وی گفته
می شد: «لَا تُحَدِّثْنَا عَنِ الزَّامِلَتَيْنِ.» «برای ما از آن دو بار شتر کتاب حدیث
مگو.» [تعلیقه]

^۲ این قضیه را ابن حجر در ص ۱۶۷ از ج ۱، «فتح الباری» آورده است و در
«مسند» احمد از ابو هریره روایت است که: «أَنَّ ابْنَ عَمْرٍو كَانَ يَكْتُبُ بِيَدِهِ وَ
كَنتُ لَا أَكْتُبُ بِيَدِي.» «ابن عمرو با دستش می نوشت و من با دستم
نمی نوشتم.» [تعلیقه]

می‌یابیم که: ابن عمرو در نزد ابن جوزی ۷۰۰ حدیث دارد یعنی به نسبت ۱/۸ از آنچه ابو هریره روایت نموده است. بخاری از او هفت و مسلم بیست روایت آورده است.

و شاید این اعتراف ابو هریره از وی در اول امرش هنگامی که در میان بزرگان صحابه و علمائشان می‌زیست صادر گردیده است؛ چرا که می‌ترسید آنچه را که روایت نموده است بر او انکار کنند. و لیکن چون برای وی جوّ خالی ماند و روایت برای او مباح گردید - پس از مقتل عمّرو، و موت بزرگان از اصحاب^۱ ابو هریره زیادتر روایت می‌کرد و در این قضیه راه افراط می‌پیمود، و مخصوصاً در عهد معاویه که از پشتیبانی شدید وی برخوردار بود؛ معاویه‌ای که قدر او را بالا برد و تکیه گاه و پشت و

^۱ از خيثمة بن عبد الرحمن روایت است که: به ابو هریره گفتم: حدّثنی! او گفت: تَسألُنِي و بينکم علماء أصحاب محمد و المجار من الشيطان. «چگونه از من می‌پرسی که برای تو حدیث گویم در حالی که در میان شما علماء، اصحاب محمد، و در پناه آورده شده خدا از شیطان وجود دارند؟!» مراد از در پناه آورده شده، عمّار یاسر می‌باشد. و عمار بن یاسر در وقعه صفین سنه ۳۷ به شهادت رسید. و از این حدیث، روشن می‌گردد که: ابو هریره تا این تاریخ می‌ترسیده است برای مردم از رسول خدا صلوات الله علیه، حدیث نماید.

پناه او بود به طوری که ان شاء الله تعالی خواهی دید.
و بعضی گمان نموده‌اند که از این گفتار ابو
هریره چنین استفاد می‌شود که: عبد الله بن عمرو
تحقیقاً تمام مسموعات خود را از رسول خدا نوشته
است، و بدین عمل تمام مرویات او متواتر لفظی و
معنوی می‌گردد. و تمام مکتوبات وی پس از او به
واسطه کتابت همچنین محفوظ مانده است همان
طوری که قرآن با کتابت محفوظ مانده است؛ و علی
هذا مرویات او افاده علم می‌کند و اصل صحیح
معتد در میان مسلمین می‌باشد پس از کتاب الله
المبین.

بی ارزشی صحیفه عبد الله بن عمرو

و لیکن آنچه معروف است آن است که
احادیث ابن عمرو در کتب اهل سنت از همان
طریقی به دست آمده است که تمام احادیث غیر او
از صحابه به دست آمده است و آن طریق روایت
است، نه سبیل کتابت. و تمام آنچه از مکتوباتش
اینک

دانسته می‌شود همین است که: او صحیفه‌ای داشته است که آن را «صادقه» می‌نامیده است. و چنین ذکر نموده‌اند که این صحیفه فقط حامل ادعیه‌ای بوده است که منسوب به پیغمبر بوده است که انسان چون صبح کند و یا شب کند آن ادعیه را بگوید. و چنین مشهود است که این صحیفه دارای قیمتی نمی‌باشد و با چیزی هموزن نیست.

در کتاب «تأویل مُخْتَلَفِ الْحَدِيثِ»^۱ و کتاب «معارف»^۲ که هر دوی آنها از ابن قتیبه می‌باشد، بدین عبارت وارد است:

مغیره گفت: برای عبد الله بن عمرو صحیفه‌ای است که صادقانه نامیده می‌شود، و من دوست ندارم آن را در برابر دو فلس (دو پول سیاه اندک) بخرم و برای خودم بوده باشد: كَانَتْ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو صَحِيفَةً

^۱ به ترتیب ص ۹۳ و ص ۲۰۰. [تعلیق]

^۲ به ترتیب ص ۹۳ و ص ۲۰۰. [تعلیق]

تُسَمَّى الصَّادِقَةَ، مَا يَسُرُّنِي أَنِّي لِي بِفَلْسَيْنِ.^{۱، ۲}

باری اینک که قدری هویت کعب الاحبار و

أبو هریره و عبد الله بن عمرو روشن شد، باید

^۱ از «مسند» احمد از ابو راشد حبرانی روایت است که گفت: من به نزد عبد الله بن عمرو بن العاص آمدم و گفتم: برای ما آنچه را از رسول خدا شنیده‌ای بیان کن! صحیفه‌ای را در برابرم افکند و گفت: این است آنچه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای من نوشته است. چون در آن نگریستم دیدم در آن است که: ابو بکر صدیق گفت: ای رسول الله به من تعلیم کن در وقتی که در صبح و یا در شب وارد می‌شوم چه بگویم! رسول خدا گفت: ای ابوبکر بگو: اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ؛ رَبِّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِكِهِ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَ شَرِّكَه، وَ أَنْ أَقْتَرِفَ عَلَى نَفْسِي سُوءًا أَوْ أُجْرَهُ إِلَى مُسْلِمٍ حَدِيثِ شِمَارِهِ ۶۸۵۱، ص ۸۴، ج ۱۱ «مسند» احمد شرح شیخ احمد شاکر. و مجاهد می‌گوید: من نزد عبد الله بن عمرو صحیفه‌ای را دیدم چون از آن پرسیدم، گفت: هذه الصَّادِقَةُ فِيهَا مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ فِيهَا أَحَدٌ. «این صادق است که در آن است آنچه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیده‌ام در حالی که میان من و او در آن هیچ کس واسطه نبوده است.» ص ۱۸۹، ج ۷ «طبقات» ابن سعد.

و مقریزی روایت کرده است از حَيَّوَةَ بن شَرِيح که گفت من وارد شدم بر حسین بن شَفِيٍّ بن مانع أَصْبَحِيٍّ و او می‌گفت: فَعَلَّ اللَّهُ بِفُلَانٍ «خدا فلان کس را چه کار کند.» گفتم: چه کار کرده؟ فقال: عمد إلى کتابین کان شَفِيٌّ سمعهما من عبد الله بن عمرو بن العاص، أحدهما: قضی رسول الله فی کذا و قال رسول الله کذا. و الآخر ما یکون من الاحداث إلى یوم القیمة، فرمی بهما بین الخولة و الرباب. ص ۳۳۳، ج ۲ «خطط» مقریزی: «گفت: به دو کتابی که شَفِيٍّ (پدرم) آنها را از عبد الله بن عمرو شنیده بود روی نمود، که یکی از آن دو این بود که: رسول خدا فلان حکم را کرد، و رسول خدا فلان قول را گفت؛ و دیگری عبارت بود از وقایع و حوادثی که تا روز قیامت پیدا می‌شود؛ و آن دو مکتوب را در میان خوله و رباب بیفکند.» خوله و رباب نام دو کشتی بزرگ است از کشتیهای جسر که هر دو در سر جسر لنگر می‌اندازند آن محلی که پشت فسطاط (چادر) است. و چون بزرگ هستند کشتیهای دیگر از زیر آن دو عبور می‌کنند. [تعلیقه]

^۲ «شیخ المضیرة»، طبع دوّم ص ۱۰۸ تا ص ۱۱۰.

دانست که: روایات هیچیک از آنان نزد شیعه اعتبار ندارد، و حدیثشان مردود است، و چون سندی به یکی از ایشان منتهی گردد آن روایت از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

اما عامّه که تمام اصحاب رسول خدا را به معنای اعمّ آن یعنی هر کس با اسلام ظاهری آن حضرت را ملاقات کرده باشد، عادل و بدون گناه می‌دانند و جمیع صحابه را منزّه و مبرّی از کذب و خیانت معرفی می‌کنند، طبعاً این روایات را دارای هر مضمونی باشد می‌پذیرند و به مجرد آنکه سندش به صحابی منتهی گردد بدون چون و چرا بدون ملاحظه تطبیق مضمون آن با واقع هر چه باشد می‌پذیرند. البته روایات کعب یهودی مخرب و از میان براندازنده اسلام، و ابو هریره صدرنشین کاخ تزویر و خدعه و جعل روایت کاذبه در دربار معاویه اولین متهتک در اسلام، برای آنان مهم نیست چون صحابه جمعاً مغفور و مورد رحمت خداوندی می‌باشند، از معاویه و غیره همگی صحیح القول و العمل نزد ایشان به شمار می‌آیند.

روی این اصل از طرفی، و از طرف دیگر

خصوصیت عِرْق طرفداری از بنی امیه و امثالهم و بی
ارزشی و بلکه بی اعتباری اهل بیت که از لابلائی
صفحات کتاب «السُّنَّة قبل التدوین» مشهود است،
مُصَنَّف کتاب: محمد عجّاج خطیب برای «صحیفه
صادقه» عبد الله بن عمرو، و صحیفه صحیحه وهَب
بن مُنَبِّه ارزش والائی

قائل است و با هر گونه سعی و کوشش و ایرائه مطالب غیر واقعی می‌خواهد آن صحیفه را از صحف معتبره معموله مشهوره، و صاحبش را صحابی معصوم و منزّه از کذب و خیانت قلمداد کند، اما اَنِي لَهُ ذَلِكْ؟ در جائی که می‌بینیم که در خودِ اهل سنت آنان که عِرْقِ نَصَب و عداوت با آلِ مُحَمَّد را ندارند، صریحاً این صحیفه را به واسطه خیانت‌های مصنّفش از درجه اعتبار ساقط می‌دانند.

دفاع محمد عجاج از صحیفه عبد الله بن عمرو

اینک قدری به برخی از گفتار محمد عجاج نظر انداخته و سپس بحث مختصری را پیرامون آن می‌آوریم:

او می‌گوید: الصّحيفه الصادقة لعبد الله بن عمرو بن العاص (تولد ۷ سال قبل از هجرت، و وفات ۶۵ بعد از هجرت).

رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم به عبد الله بن عمرو رضی الله عنه اجازه داد تا حدیثش را بنویسد به جهت اینکه نویسنده خوبی بود؛ بنابراین او از آن حضرت بسیار نوشت. و صحیفه ابن

عمرو رضی اللہ عنہ موسوم شد به «صحیفه صادقہ»
- همان طور که نویسندہ اش این نام را برای آن
می خواست - به سبب آنکہ آن را از رسول اللہ صلی
اللہ علیہ [و آلہ] و سلّم نوشتہ بود، بنابراین
راست ترین روایتی است کہ از پیغمبر روایت شدہ
است.

آن را مجاہد بن جبر (۲۱ - ۱۰۴ هـ) نزد عبد اللہ
بن عمرو دیدہ است و رفتہ است تا آن را برگیرد، و عبد
اللہ به وی گفتہ است: مَهْ يَا غُلَامَ بَنِي مَخْرُومٍ. «آرام باش
ای جوان از طائفہ بنی مخروم!» مجاہد می گوید: من به
او گفتم: تو چیزی را ننوشتہ ای کہ از من کتمان داری!
گفت: هَذِهِ الصَّادِقَةُ فِيهَا مَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ [و آلِهِ] وَ سَلَّمَ وَ لَيْسَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ فِيهَا أَحَدٌ.^۱
«این صحیفہ ای است کہ در آن است آنچه را
من از رسول خدا صلی اللہ علیہ (و آلہ) و سلّم
شنیدہ ام و در آن، میان من و او یک نفر دیگر واسطہ
نبودہ است.»

^۱ «المحدث الفاصل» نسخه دمشق، ص ۲ ب ج ۴؛ و «طبقات» ابن سعد، ص
۱۸۹، قسمت ۲، ج ۷؛ و مانند آن در «تقید العلم» ص ۸۴. [تعلیقہ]

با خط خودش نوشته است به دست ما نرسیده است،
اما امام احمد محتوای آن را در مسندش نقل کرده
است همچنان که کتب سنن دیگر مقدار بسیاری از
آن را در برگرفته است.

و برای این صحیفه اهمیت علمی عظیمی
است؛ چون وثیقه علمیه تاریخیه‌ای می‌باشد که اثبات
کتابت حدیث شریف نبوی را می‌کند که در مقابل
رسول الله و با اجازه او تحقّق پذیرفته است.

در اینجا محمّد عجاج بر این گفتار خود
تعلیقه‌ای دارد و آن اینکه: بعضی از اهل علم بر
«صحیفه صادق» طعن و اشکال وارد کرده‌اند مانند
مُغیره بن مقسم ضَبّی

همان کس که گفت: کانت لعبد الله بن عمرو صحيفه تسمى الصادقة، ما تسرني انها لي بفلسين. «برای عبد الله بن عمرو صحیفه‌ای بوده است به نام صادق، و من خوش ندارم که آن در مقابل دو فلس برای من باشد.» نظر کن در «تأویل مختلف الحدیث» ص ۹۳. و در «میزان الاعتدال» ص ۲۹۰، ج ۲ به این عبارت است: ما يسرني أن صحيفه عبد الله بن عمرو عندي بتمرتين أو بفلسين. «مرا خوشایند نیست که صحیفه عبد الله بن عمرو نزد من باشد در برابر دو دانه خرما یا دو فلس.»

آنگاه عجاج میگوید: اگر این روایت از مغیره به صحت پیوندد جائز نیست آن را بر ظاهرش حمل کنیم و قبولش نمائیم به طوری که همین معنی مقتضای آن باشد؛ چون مغیره آن را در معرض کلام راجع به روایات ضعیفه ذکر کرده است. و اگر نسخه ابن عمرو ضعیف باشد ضعف آن به علت انتقال آن به طریق و جاده^۱ می باشد؛ چرا که مغیره قبول نمی کند

^۱ بعضی اوقات مشایخ احادیث و روایات را برای شاگرد میخوانند و به او

اینکه در نزد وی این صحیفه باشد به طریقی که
راویان آن را حمل می نمایند؛ چون وجاده ضعیفترین
طرق تحمّل روایت است. علماء اهل حدیث دوست
نمی داشتند آنکه اخبار را از صحیفه ها نقل کنند، بلکه
دوست می داشتند از مشایخ نقل نمایند. و جائز
نیست کلام مغیره را بر غیر این، حمل نمائیم به علت
آنکه ثابت شده است که: عبد الله آن را در برابر
رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلم نوشته است.
- تا آخر تعلیقه مفصل او.

سپس عجاج دنبال مطلب را ادامه میدهد که:

عبد الله بر شاگردانش حدیث را املاء می نمود^۱ و از او
تلمیذش: حسین بن شفی بن ماتع اصبیحی در مصر دو
کتاب را نقل کرده است: یکی از آن دو در آن این بوده
است: قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

(و آله) و سلم في كذا، و قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

اجازه روایت میدهند، و بعضی اوقات شاگردان نزد مشایخ میخوانند و آنان
اجازه روایت میدهند؛ ولیکن بعضی اوقات کتابی یا حدیثی را به خطّ راوی
آن می یابند - چه اینکه راوی معاصر باشد یا غیر معاصر - بدون اینکه یابنده،
حدیث را از راوی شنیده باشد و یا اینکه اجازه ای از او داشته باشد؛ این
طریق اخیر را و جاده نامند.

^۱ «تاریخ دمشق» ج ۶، ص ۴۹. [تعلیقه]

علیه (و آله) و سلّم کذا. و در دیگری: مَا يَكُونُ مِنْ

الْأَحْدَاثِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ^۱.

و الآن ما متعرض نمی شویم مگر صحیفه

صادقه را، چرا که در نزد ابن عمرو کتب کثیره‌ای از

اهل کتاب بوده است که در روز یرمُوک به غنیمت به

وی رسیده است در زاملتین (دو عدد بار شتر).

و بشر مریسی ادعا نموده است که: عبد الله

بن عمرو برای مردم کتب آن دو بار شتر را از زبان

پیغمبر روایت می نموده است، و لهذا به او گفته

می شده است: لَا تُحَدِّثْنَا عَنِ الزَّامِلَتَيْنِ! «برای ما از

زبان رسول الله از کتب بنی اسرائیل که در دو زامله

به تو رسیده است، حدیث بیان مکن!»

و این دعوائی است باطل چرا که تحقیقاً ابن

عمرو در نقلش و روایتش امین بوده است. او ابدأً

چیزی را که از پیغمبر روایت می کند به اهل کتاب

نسبت نمی دهد، و چیزی را که از اهل کتاب روایت

^۱ «خِطَط» مقریزی ج ۲، ص ۳۳۲ و ص ۳۳۳. و در اینجا عجاج ذیل روایت را که به شطّ افکندن دو کتاب ابن عمرو باشد، و ما از ابو ریّه نقل کردیم، ساقط نموده است.

می کند به پیغمبر صلی الله علیه (و آله) و سلم نسبت نمی دهد.^۱

در اینجا أيضاً عجاج در تعلیقه می گوید: محمود

ابو ریه صاحب کتاب «أضواء على السنة المحمدية» در

صفحه ۱۶۲ هامش (۳) گوید: عبد الله بن عمرو به دو

زامله از کتب اهل کتاب رسید و آنها را برای مردم «از

پیغمبر» روایت می کرد، بدین واسطه کثیری از ائمه

تابعین از اخذ روایات وی اجتناب کردند و به او

می گفتند: لَا تُحَدِّثْنَا عَنِ الزَّامِلَيْنِ. (ص ۱۶۶، ج ۱،

فتح الباری) - انتهى.

پس از آن می گوید: و بسیار عجیب است که

انسانی مثل این خبر را بشنود و تصدیق نماید؛ زیرا

که اصحاب پیامبر رضی الله عنه از جهت لسان،

راستگوترین مردم بوده اند و از جهت دل، پاکیزه ترین

و از جهت خلوص، خالص ترین تمام مردم نسبت

^۱ «السنة قبل التدوين» طبع پنجم، ص ۳۴۸ تا ص ۳۵۱.

به رسول الله بوده‌اند. در این صورت کذب و دروغ أمثال عبد الله بن عمرو رضی الله عنه بر رسول خدا معقول نمی‌باشد تا آنکه آنچه را که از اهل کتاب شنیده‌اند به پیغمبر نسبت دهند.

چون این مطلب را دیدم با شتاب به سوی «فتح الباری» گریختم؛ و خدا گواه است که آن خالی از عبارت أبو ریه بود. پس در قول ابن حجر لفظ «از پیغمبر» نیست. آن را کاتب از نزد خود افزوده است. آیا تکذیب صحابه و افتراء بر آنها و انتحال بر علماء أمثال ابن حجر و غیره از امانت علمیه شمرده می‌شود؟؟ و تحقیقاً بر ما سوء نیت ابو ریه در مواضع کثیری ثابت گردیده است که برخی از آنها در ضمن بحث ما در پیرامون ابو هریره ظاهر می‌شود.^۱

نقد گفتار محمد عجّاج در ردّ بر ابو ریه

اینک که اطراف و جوانب گفتار عجّاج خطیب به دست آمد و فی الجمله مُدّعا و دلیل او مبین شد، موقع آن است که فی الجمله بررسی نموده و نقاط ضعف و اشکال وی را در آن مکشوف داریم:

^۱ همین مصدر، پاورقی ۴ از ص ۳۵۱.

وی همان طور که دیده شد عبد الله بن عمرو را امین در نقل، و صحیفه او را صحیفه مکتوبه از جانب رسول اکرم صلی الله علیه و آله می داند و آن را اولین کتاب مُدَوَّن در اسلام می شمرد، و از کتاب ابو رافع مقدّم می پندارد، ولی در تمام این مدّعاها محلّ تأمل و اشکال هست.

اوّلًا - امانت او را در نقل چگونه می توانیم بپذیریم در جائی که دیدیم: ابن قتیبة دینوری عالم جلیل و متبّع و امام اهل سنّت و متفقّ علیه در میان جمیع دانشمندان عامّه، صحیفه او را در کتاب «المؤتلف و المختلف» و در کتاب «معارف» تضعیف می کند؟!!

و عالم خبیر اهل تسنّن که در گفتارش برای عامّه جای اشکال نیست: مُغیره بن

مقسم ضبّی آن را به دو دانه خرما و یا به دو پولک
سیاه (فَلْسَيْن) نمی خرد؟!!

و بشر مریسی که گفتارش میان عامّه سند و
مُسْتَد است صریحاً او را تفسیق نموده و گفته است:
وی روایات مأخوذه از دو بار شتر از کتب واصله از
غنیمت یرمُوک را مطالعه کرده و آنها را از قول رسول
الله به مردم می گفته و نسبت به آن حضرت می داده
است؟!!

و ابن حجر در «فتح الباری» آورده است که:
به واسطه نقل بار شتری از کتب اهل کتاب، کثیری از
أئمّه تابعین از روایات او خودداری و تجنّب نموده
اند؟!!

ما می گوئیم: اوّلًا - نقل از رسول الله و إسناد
زاملتین یهود و بنی اسرائیل را به آن حضرت خیانت
عظیمی است؛ و تجنّب کثیری از أئمّه تابعین از
روایات او و از صحیفه صادق او بدون جهت
نمی باشد. و اینکه عجاج می گوید: این قول باطل
است زیرا تحقیقاً عبد الله بن عمرو امین در نقل بوده
است و مگر می شود صحابی رسول الله دروغ بگوید

و خیانت کند؟! این سخن مصادره به مطلوب و وارد ساختن عین مدعا را در دلیل است. آری صحابه همگی عادل نبوده‌اند، مانند سائر افراد بشر در میانشان صحیح و سقیم، و درست و نادرست، و صالح و طالح بوده‌اند. و این توهم بیجا و باطل عامّه است که جمیع صحابه را چهارده قرن است که عادل و پاک و منزّه از گناه، و صادق و صدیق می‌پندارند و بدانها برچسب عصمت و طهارت می‌زنند؛ خواه کعب الاحبار و وهب بن مُنَبّه و عبد الله بن سلام باشند، یا ابو هُرَیْرَه و عبد الله بن عمرو بن العاص، یا خود عمرو عاص و معاویه بن اَبی سفیان، یا مُغیره بن شُعْبَه و اَبُو عبیده جراح، و یا عثمان بن عَفَّان و مروان بن حَکَم، و یا ابو بکر و عُمَر. و بالأخره هر کس با پیامبر ملاقاتی با اسلام داشت او صحابی است و بدون گناه. این است منطق عامّه.

این منطق در نظر آنان اسلام را واژگون، فرشته را به صورت دیو، و دیو را به صورت فرشته تبدیل نموده است. تا به جائی که امروزه در میان خود عامّه افرادی همچون دکتر طه حسین، و شیخ محمد عبّده، و سید محمد رشید رضا، و أحمد

امین و عبد الحلیم جُنْدی و شیخ محمود اَبُو رَیْه
و امثالهم، افراد بسیاری پیدا شده‌اند که پا بر روی این
اعتقاد جاهلی نهاده، و صریحاً در کتب عدیده خود
اعلام نموده‌اند: سنّت رسول الله آزاد نمی‌گردد مگر
آنکه از اعتقاد به عدالت صحابه و از حَصْرُ اجتهاد در
امامان اربعه عامّه دست برداریم. و ما چون بحث از
عدالت صحابه را بحثی مستقل انشاء الله در آینده
خواهیم داشت، فعلاً به همین مختصر اکتفا می‌گردد.
حالا شما فرض کنید: عبد الله بن عمرو،
مطالب اسرائیلیاتِ زاملتین را به پیغمبر هم نسبت
نداده باشد، بلکه از نزد خود گفته باشد و یا با بیان
سند از کتب یهود بیان کرده باشد؛ این هم خیانت
است. در جائی که آن روایات اُکید و مؤکّده از
رسول الله را در منع مطالعه کتب اهل کتاب و
عصبانیت و غضب آن حضرت را به عُمَر دیدیم که
فقط باید قرآن رسول الله را که پاک و مُنَقَّی می‌باشد
قرائت کرد و سنّت او را فقط به کار بست؛ در این
صورت مطالعه و بیان کتب منسوخه مزوّرّه مُحرّفه
یهود و نصاری مجوّز ندارد؛ خصوصاً با نهی اکید
آیات قرآن از نزدیکی و آشنائی و پیوند با ایشان که

خود قسمت معظمی از کتاب الله را شامل گردیده است.

این مسأله غامضی نیست؛ هر کس مختصر اطلاع

از روایات و سیره رسول الله داشته باشد به مختصر تأمل

در می یابد که: روایت ابو هریره و عبد الله بن عمرو از

رسول خدا که: حَدَّثُوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا حَرَجَ! «از

اسرائیلیات بدون هیچ واهمه و باک هر چه می خواهید

روایت کنید!» روایتی دروغ و مجعول و موضوع

می باشد که این دو نفر شیاد دروغپرداز برای رواج

بازارشان وضع نموده اند.

اگر روایتی را مجهول دانستیم باید در متن و

مضمون به کتاب خدا عرضه بداریم. این روایت مرویه

از ایشان را چون به کتاب الله عرضه می داریم قرآن به

شدت آن را طرد و ردّ می کند و باید آن را طبق دستور:

فَأَضْرِبُوهُ عَلَى الْجِدَارِ به دیوار بزنیم به جرم مخالفت با

کتاب الله.

عجیب است که عجاج با اعتراف به سنّ عبد

الله بن عمرو که در سنه ۶۵ هجری

مرده است، و اعتراف به صحیفه و کتاب ابو رافع که آن هم بدون شک در سنه ۳۵ هـ وفات کرده است، مع ذلک اصرار دارد که: کتاب عبد الله مقدم است بر ابو رافع با اینکه سی سال ابو رافع مقدم بوده است.^۱ و نیز بنگرید بدین عبارت او: اگر خبر کتاب ابو رافع صحیح باشد شرف اولویت برای او در تألیف بوده است نه در تدوین!

مگر در اینجا تألیف غیر از تدوین است؟! مگر ابو رافع که غلام عباس و سپس غلام پیامبر بود و در زمان حضرت با کنیز حضرت سلمی ازدواج کرد و در زمان حضرت رافع بزرگترین اولاد او به دنیا آمد و طبعاً عاقله مرد و سال دیده بوده است و کتاب «سنن و احکام و قضایا» را در زمان خود رسول اکرم تدوین کرده است، از عبد الله بن عمرو که تولّدش ۷ سال قبل از هجرت بوده، و در زمان رحلت رسول الله نوجوانی ۱۸ ساله بوده است،

^۱ در ص ۳۴۶ از «السنة قبل التدوین» گوید: و كان عند أبي رافع مولى رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم (۳۵ هـ) كتاب فيه استفتاح الصلاة، دفعه إلى أبي بكر بن عبد الرحمن بن الحارث (۹۴ هـ) (انظر «الكفاية»، ص ۳۳۰) أحد الفقهاء السبعة.

مقدم در همه چیز محسوب نمی‌گردد؟!!

من متحیرم از محاسبه عجّاج خطیب که با چه محاسبه‌ای وی را بر أبو رافع در تدوین مقدم شمرده است؟

اگر میزان تقدّم، کتابت در زمان پیغمبر است، و فرض کنید که صحیفه صادق هم در زمان آن حضرت نوشته شده باشد، ابو رافع هم کتاب سنن و احکام و قضایا را در زمان رسول الله نوشته است! و اگر میزان تقدّم سنّ بوده است، ابو رافع از عبد الله مسین‌تر بوده است! و اگر میزان تقدّم در وفات است، ابو رافع سی سال زودتر از عبد الله رحلت کرده است.

آری هر چه فکر می‌کنم فقط گناه ابو رافع تشیع او و ولای خالص او به مولی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است که خود و خاندانش از فدویان و شیعیان آن حضرت بوده‌اند. این است گناه ابو رافع که باید در این محاسبه او را از عبد الله بن عمرو با آن صحیفه مجهوله مطعونه مؤخر داشت.

اینجا به خاطر دارم عبارتی را که شیخ محمود أبو

ریه در کتاب «أضواء» پس از بیان جریانهای از تنهایی

مولی الموالی و بی مقدار شمردن ارزشهای او و بی

اعتنائی نمودن به او و خود را مقدم بر آن بحر بیکران و

دریای پهناور علم دانستن، آورده و کآنه بدون اختیار

این جمله از دهانش پریده است که: لَكَ اللهُ يَا عَلِيُّ!

آخر ای عجاج! ای مرد اهل مطالعه جامعه

امروز! مگر سید حسن صدر در کتاب خود غیر از

تقدم ابو رافع در تدوین که از شیعیان می باشد چه

خطا و گناهی از وی سر زده بود تا شما دو صفحه

مطالبی بی سر و پا و بدون ارزش علمی، در مقام ردّ

او ساخته و پرداخته و تحویل دادید؟!!

هر طلبه نوباوه میداند که: عَلَتْ رَدٌّ مُغِيرَه

ضَبِّي بر صحیفه صادق که به قدر دو فلس در نزد او

قیمت ندارد، عنوان و جاده بودن آن نیست؛ بلکه

همان خیانتی است که مانند بسیاری از ائمه تابعین از

عبد الله دیده است.

خوب است زودتر از گفتارتان و از حمایت

کتب سنن که مشحون از روایات ابو هریره و أمثاله

می‌باشد، دست بردارید و اِلَّا گرفتار مناقشات اُمثال
 کُلْدزِيَهَر آلمانی خواهید شد و یکسره فاتحه جمیع
 کتب سُنن و مسانیدتان را می‌خوانند که خوانده‌اند،
 آن وقت است که به حرف ما گوش خواهید داد و
 اعتراف خواهید نمود که اولین مُدَوِّن در اسلام امیر
 المؤمنین علیه السّلام، و سپس ابو رافع و سلمان و
 ابو ذر و صحیفه سجّادیه است تا برسد به کتابهای
 حضرت باقر و حضرت صادق علیهما سلام.

شما در کتاب ۵۳۵ صفحه‌ای خود که درباره
 تدوین در اسلام بحث نموده‌اید، با چند سطر فقط
 اشاره‌ای به تدوین امیر المؤمنین علیه السّلام
 نموده‌اید^۱ و فقط با یک سطر و نیم درباره حضرت
 باقر و با یک سطر و نیم درباره حضرت صادق بحث
 کرده‌اید:

وَ كَانَ عِنْدَ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ (۵۶) -

(۱۱۴هـ) كُتِبَ كَثِيرَةٌ سَمِعَ بَعْضُهَا مِنْهُ ابْنُهُ جَعْفَرُ الصَّادِقُ،

^۱ «السُّنَّةُ قَبْلَ التَّدْوِينِ» ص ۳۴۵: وَ قَدْ اَشْتَهَرَتْ صَحِيفَةُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ
 بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّتِي كَانَ يُعَلِّقُهَا فِي سَيْفِهِ؛ فِيهَا اَسْنَانُ الْاِبْلِ، وَ اَشْيَاءٌ مِنْ
 الْجِرَاحَاتِ، وَ حَرَمُ الْمَدِينَةِ، وَ لَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ. (انظر «مسند» الإمام
 أحمد، ص ۴۴ و ۳۵ و ۱۲۱ و ۱۳۱، ج ۲، و «فتح الباری» ص ۸۳، ج ۷، و
 «ردّ الدارمی علی بشر» ص ۱۳۰)

وَقَرَأَ بَعْضَهَا.^۱ «و نزد محمد باقر پسر علی بن الحسین (۵۶

- ۱۱۴ ه) کتب کثیره‌ای بود که بعضی از آنها را پسرش

جعفر صادق شنید، و بعضی از آنها را خواند.»

وَ كَانَ عِنْدَ جَعْفَرِ الصَّادِقِ بْنِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ (۸۰ -

۱۴۸ ه) رَسَائِلُ وَ أَحَادِيثُ وَ نُسخٌ، وَ كَانَ مِنْ ثِقَاتِ

الْمُحَدِّثِينَ.^۲ «و نزد جعفر صادق پسر محمد باقر (۸۰ -

۱۴۸ ه) رساله‌هایی و احادیث و نسخه‌هایی بوده

است، و او از موثّقین محدّثین بوده است.»

علم حضرت صادق جهان را فرا گرفته است؛

نام نبردن از وی و از مکتب عظیم وی و با چند کلمه

مطلب را بهم سر آوردن، جز ارائه عرق امویت و

جانبداری از دربار معاویه و همدستانش چیزی را در

بر ندارد. مُسْتَشَار عبد الحلیم جندی مرد سنی مذهب

مصری کتابی به نام «الإمام جعفر الصادق» می‌نویسد،

کتاب ۳۸۸ صفحه‌ای؛ و به قدری دقیق و گسترده

بحث می‌کند که حقاً انسان در شگفت می‌ماند که این

^۱ همین مصدر، ص ۳۵۴.

^۲ همین مصدر، ص ۳۵۸.

مرد سنی مذهب بوده است. وی درباره حضرت صادق علیه السلام اثبات می‌کند که نه تنها تشیع مرهون علم و خدمت حضرت امام صادق، بلکه جمیع اسلام وابسته و پیوسته بدان امام می‌باشد و بلکه عالم بشریت و جهان علم و حقیقت امروزه متکی به علوم جعفری می‌باشد. این است امام صادق!

و اما نصّ عبارت ابو ریه که در آن از «فتح

الباری» حکایت نموده است این است:

«فَقَدْ رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنِ

الْعَاصِ وَ غَيْرُهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثُوا عَن بَنِي

إِسْرَائِيلَ وَ لَا حَرَجَ! وَ أَبُو هُرَيْرَةَ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو مِن

تَلَامِيذِ كَعْبِ الْأَحْبَارِ؛ وَ قَدْ جَاءَتِ الْأَخْبَارُ بِأَنَّ الثَّانِيَّ -

وَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ - أَصَابَ يَوْمَ الْيَرْمُوكِ

- زَامِلَتَيْنِ مِنَ عُلُومِ أَهْلِ الْكِتَابِ فَكَانَ يَحَدِّثُ مِنْهُمَا.^۱

و زَادَ ابْنُ حَجَرَ: فَتَجَنَّبَ الْأَخْذَ عَنْهُ لِذَلِكَ كَثِيرٌ

^۱ ص ۴ ج ۱ «تفسیر ابن کثیر». [تعلیقہ]

و آنچه را که ابن حَجَر در «فتح الباری» ج ۱، ص ۱۶۷ هفت سطر به آخر صفحه مانده، در مقام دلیل چهارم از علل عدم أخذ علماء از عبد الله بن عمرو و قلت روایات وی نسبت به ابو هریره با وجود آنکه ابو هریره اعتراف دارد به آنکه: روایات عبد الله از روایات او بیشتر می باشد - آورده است، آن است که:

رابعُهَا أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ كَانَ قَدْ ظَفَرَ فِي الشَّامِ بِحَمَلِ
جَمَلٍ مِنْ كُتُبِ أَهْلِ الْكِتَابِ فَكَانَ يَنْظُرُ فِيهَا وَيُحَدِّثُ
مِنْهَا، فَتَجَنَّبَ الْإِخْذَ عَنْهُ لِذَلِكَ كَثِيرٌ مِنْ أُمَّةِ التَّابِعِينَ؛ وَ
اللَّهُ أَعْلَمُ.^۳

اینک هر چه می نگریم تفاوتی در حکایت ابو ریه با نقل ابن حَجَر نمی باشد و نسبت دس و تزویر به ابو ریه دادن بدون مورد است.

و محصل گفتار ما اثبات اولین مدوّن در اسلام

^۱ ص ۱۶۷ ج ۱ «فتح الباری». [تعلیقه]

^۲ «أضواء على السنة المحمدية» طبع سوّم، دار المعارف بمصر، ص ۱۶۴.

^۳ «فتح الباری بشرح صحیح البخاری» الطبعة الرابعة، ۱۴۰۸ هـ، دار احیاء التراث العربی.

بودن ابو رافع است، بعد از مقام ثبوت، و لِلّهِ الْحَمْدُ
و لَهُ الشُّكْرُ با این بحث روشن شد که: گفتار آیه الله
سید حسن صدر در کتاب «تأسیس الشیعة لعلوم
الإسلام» بحثی است صحیح و نظریه‌ای است مطابق
با واقع.

باری در ابتدای بحث از ابو رافع ذکر شد که:

عبيد الله بن أبي رافع كتابي فيمن حضر صفين مع علي و
أولاده؛ و علي بن أبي رافع كتابي في فنون الفقه علي
مذهب أهل البيت تأليف کرده اند.^۱

سَلْمَانِ فَارَسِي و أَبُو ذَرِّ غِفَارِي، دُو صَحَابِي
مُدَوِّنٌ بُوْدَه‌اَنَد

سید حسن صدر فرموده است:

^۱ «الفصول المهمة في تأليف الامّة» آیه الله سيّد عبد الحسين شرف الدين
موسوي، طبع پنجم، ص ۱۷۹ و ص ۱۸۰.

أَوَّلُ مَنْ صَنَّفَ فِي الْأَثَارِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ سَلْمَانَ

الْفَارِسِيَّ

اولین کسی که در آثار تصنیف نمود مولانا أبو عبد الله سلمان فارسی رضی الله عنه صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله بود. وی کتاب حدیث جاثلیق رومی را، که پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پادشاه روم آن را فرستاد، تصنیف نموده است. شیخ أبو جعفر طوسی در «فهرست مصنفین شیعه» او را ذکر نموده است. و شیخ رشید الدین أبو عبد الله محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی در کتاب خود در رجال شیعه به نام «معالم العلماء» گوید: و صحیح آن است که اولین مصنف در اسلام، امیر المؤمنین و پس از وی سلمان فارسی بوده است. و از أبو حاتم سهل بن محمد سجستانی متوفی در سنه دویست و پنجاه در کتاب «الزینة» در جزء سوم در تفسیر الفاظ متداوله در میان اهل علم گذشت که می گوید: «اولین اسمی که در اسلام در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شد لفظ شیعه بود. و این لقب چهار نفر از صحابه رسول

اللّه بود: أبو ذرّ، و سلمان فارسی، و مقداد بن اسودّ،
و عمّار ابن یاسر، تا اوان صیفین که این اسم در میان
موالیان علی علیه السّلام منتشر گشت.» بنابراین به
نصّ امام ابو حاتم، این چهار نفر صحابه از شیعیان
أمیر المؤمنین علیه السّلام می‌باشند.

سپس مرحوم سید حسن صدر فرموده است:
بدانکه اوّلین تصنیف کننده در آثار بعد از سلمان
فارسی أبو ذر غفاری بوده است.

ابو ذر صحابی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله
می‌باشد که دارای کتاب «الخطبة» است که در آن امور
واقعه پس از پیغمبر را شرح نموده است. آن را شیخ
أبو جعفر طوسی در «فهرست» ذکر کرده است و
إسناد خودش را در روایت آن به ابو ذر رسانیده
است.

و شیخ ابن شهر آشوب مازندرانی در «معالم
العلماء» گوید: صحیح آن است که: اوّلین کسی که
در اسلام تصنیف نموده است، أمیر المؤمنین علیه
السّلام، و پس از وی سلمان فارسی، و سپس ابو ذرّ

غفاری رضی اللہ عنہما بوده‌اند.^۱

و در کتاب «الشَّیْعَة و فنون الإسلام» فرماید:

شیخ رشید الدین ابن شهر آشوب در اوّل کتابش:

«مَعَالِمُ الْعُلَمَاءِ» در جواب ترتیبی که در تصنیف از

غزالی حکایت نموده است که: اوّلین کتابی که در

اسلام تصنیف شده است کتاب ابن جریج در آثار و

حُرُوفُ التَّفَاسِيرِ از مجاهد و عطاء در مکه، و سپس

کتاب مَعْمَر بن راشد صَنَعَانِي در یمن، و پس از آن

کتاب «مُوطَّأً» مالک بن انس، و سپس «جامع» سفیان

ثوَرِي می‌باشد، با این عبارت پاسخ داده است که:

بلکه صحیح آن است که: اوّلین کسی که در اسلام

تصنیف نمود امیر المؤمنین علیه السّلام، و پس از او

سلمان فارسی رضی اللہ عنه و پس از او ابو ذر

غفاری رضی اللہ عنه، و پس از او اَصْبَغ بن نُبَاتَه، و

پس از او عُبَيْدُ اللّٰه بن اَبِي رَافِع، و پس از او «صحیفه

کامله» از زین العابدین علیه السّلام بوده است تا آخر

گفتارش.

و شیخ أبو العبّاس نجاشی طبقه اوّل از

^۱ «تأسیس الشَّیْعَة لعلوم الإسلام» ص ۲۸۰ و ص ۲۸۱.

مصنّفین را به مانند ما ذکر کرده است مگر اینکه تعیین سابق از آنها را ننموده است؛ و همچنین ترتیب میانشان را بیان نکرده است. و همچنین شیخ أبو جعفر طوسی ایشان را بدون ترتیب ذکر کرده است. بنابراین شاید شیخ ابن شهر آشوب برخورد کرده باشد بر چیزی که آن دو بدان برخورد نکرده‌اند. و الله سبحانه و لی التّوفیق.

تنبيه: حافظ ذهبی در ترجمه أبان بن تغلب تصریح نموده است که: تشیع در تابعین و تابعین تابعین بسیار بوده است با وجود دین و ورع و صدق. و سپس گفته است: اگر حدیث این جماعت ردّ گردد تحقیقاً جمله‌ای از آثار نبویه از میان رفته است؛ و این مفسده آشکاری است. - انتهی کلام ذهبی.

در اینجا سید حسن صدر می‌فرماید: قُلْتُ: در این گفتاری که از این حافظ کبیر ظهور نموده است تدبّر کن و شرف تقدّم کسانی را که ذکر نمودیم و سپس ذکر خواهیم نمود از تابعین و تابعین تابعین از شیعه

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ، وَ الْمُرْتَضَى

عَلِيٍّ، وَ الْبَتُولِ فَاطِمَةَ، وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سَيِّدِي شَبَابِ

أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ عَلَى التَّسْعَةِ الطَّيِّبَةِ الطَّاهِرَةِ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ؛

وَ الْعَنِ اللَّهُمَّ ظَالِمِيهِمْ وَ مُعَانِدِيهِمْ وَ غَاصِبِي حَقُوقِهِمْ وَ

مُنْكَرِي فِضَائِلِهِمْ وَ مُنَاقِبِهِمْ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

لله الحمد و له المنّة كه اين مجلّد از

«امام‌شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام در عصر

روز جمعه يك ساعت به غروب مانده چهارم شهر

ربيع الثانى يک هزار و چهار صد و سيزده هجريه قمريه

به قلم حقير فقير مسكين مستكين در شهر مقدّس

رضوى تحت قبّه و آستانه منوره آن حضرت عليه و

على آبائه و أبناءه أفضل السّلام و التّحية و الإكرام

پایان پذیرفت.

و أنا الاحقر السيد محمد الحسين الحسينى

الطهرانى بن السيد محمد الصادق بن السيد إبراهيم

^۱ «الشّیعة و فنون الإسلام» مطبوعه عرفان صيدا سنه ۱۳۳۱ هجرى، ص ۶۹ و

